



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

حقیقتِ مظلوم



سید محمد حسینی بہار انجلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میزان الحق یا حقیقت مظلوم

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

اقیانوس معرفت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	میزان الحق یا حقیقت مظلوم
۹	مشخصات کتاب
۹	فهرست مطالب
۱۶	پیش گفتار
۱۸	حقا نیت و مظلومیت
۲۰	آمیخته شدن حق با باطل
۲۴	امام حق و امام باطل
۲۷	بازگشت امت به جاهلیت
۳۳	مقام و منزلت علی و فرزندان او(علیهم السلام)
۳۵	سفارشات رسول خدادار باره اهل بیت علیهم السلام
۳۸	شروع اختلاف و انحراف
۳۹	چه کسانی سبب مظلومیت اهل بیت علیهم السلام شدند؟
۴۴	ماجرای بیعت گرفتن از علی (علیه السلام)
۴۶	دستور کشتن علی علیه السلام و سکوت مسلمانان!!
۵۱	امیرالمؤمنین(علیه السلام) راهی جز صبر نداشت
۵۱	اسراری که امیرالمؤمنین علیه السلام فاش نمود
۵۲	امیرالمؤمنین(علیه السلام) راهی جز صبر نداشت
۵۲	اسراری که امیرالمؤمنین علیه السلام فاش نمود
۵۶	هجوم غاصبین خلافت به خانه فاطمه(علیها السلام)
۶۱	می خواستند فاطمه زهرا(علیها السلام) را نیز بکشند!!
۶۱	تهدید به بیعت یا کشته شدن
۶۴	تهدید دوم آنان برای کشتن امیرالمؤمنین(علیه السلام)
۶۴	تهدید سوم آنان نسبت به کشتن امیرالمؤمنین(علیه السلام)

- ٦٥ تهدید چهارم آنان نسبت به کشتن امیرالمؤمنین(علیه السلام)
- ٦٥ تهدید پنجم آنان نسبت به کشتن امیر المومنین(علیه السلام)
- ٦٥ ابوبکر باز حدیثی از پیش خود جعل نمود!
- ٧٠ افشاگری های سلمان و ابوذر
- ٧٣ اصحاب تابوت و چاه ویل
- ٧٦ نهایت مظلومیت امیرالمؤمنین(علیه السلام)
- ٧٩ مظلومیت و بی پناهی اهل بیت علیهم السلام
- ٨٠ نگرانی های رسول خدا نسبت به اهل بیت علیهم السلام
- ٨٢ گریه رسول خدا به خاطر اهل بیت علیهم السلام
- ٨٤ گریه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و ملائکه بر مظلومیت فاطمه
- ٨٨ گریه های فاطمه علیها السلام هنگام رحلت پدر
- ٨٩ صبر اهل البیت (علیهم السلام) بر قضای الهی
- ٨٩ بی پناهی فاطمه و علی(علیهما السلام)
- ٩٣ وای بر ظالمین به فاطمه (علیها السلام)
- ٩٥ امیر المؤمنین (علیه السلام) پیمان صبر را پذیرفت
- ٩٨ لعنت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بر قاتل فاطمه
- ٩٩ جبرئیل از شکستن پهلوی فاطمه(علیها السلام) خبر داد
- ١٠٠ ای کاش قبل از این ذلت مرده بودم
- ١٠٣ وصیت های فاطمه به امیر المؤمنین علیهما السلام
- ١١٢ مظلومیت امیرالمؤمنین هنگام رحلت فاطمه(علیها السلام)
- ١١٣ مظلومیت امیرالمؤمنین هنگام دفن فاطمه(علیها السلام)
- ١١٦ ناله های امیرالمؤمنین(علیه السلام) از مظلومیت خود
- ١١٧ مظلومیت امیرالمؤمنین(علیه السلام) از زبان خود آن حضرت
- ١١٨ بدعت های عمر و سکوت مسلمانان
- ١٢٠ علی(علیه السلام) نتوانست بدعت های آنان را برطرف کند
- ١٢٥ کیفر و عذاب ظالمین به آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

- ۱۲۵ ----- مظلومیت امیرالمؤمنین از زبان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) -----
- ۱۲۹ ----- غربت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان سلمان -----
- ۱۳۷ ----- مظلومیت اهل بیت از زبان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) -----
- ۱۴۰ ----- خسته شدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اهل کوفه -----
- ۱۴۲ ----- تظلم امیرالمؤمنین(علیه السلام) در خطبه ششقیته -----
- ۱۴۸ ----- ماجرای غصب فدک -----
- ۱۵۱ ----- وصیت های دیگری از فاطمه (علیهما السلام) -----
- ۱۵۲ ----- خشم امیر المؤمنین علیه السلام بر عمر -----
- ۱۵۲ ----- آتش زدن خانه فاطمه(علیها السلام) -----
- ۱۵۷ ----- عیادت آنان از فاطمه (علیها السلام) -----
- ۱۵۹ ----- سقط محسن بن علی (علیهما السلام) -----
- ۱۶۲ ----- چیزی که هرگز قابل انکار نیست -----
- ۱۷۸ ----- ناله های امیرالمؤمنین کنار قبر فاطمه (علیهما السلام) -----
- ۱۸۱ ----- امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خواست مرگ نمود !! -----
- ۱۸۱ ----- مقایسه علی(علیه السلام) با غاصبین خلافت -----
- ۱۹۱ ----- مقایسه علی (علیه السلام) با معاویه -----
- ۲۰۱ ----- نظر علمای اهل سنت درباره معاویه -----
- ۲۰۲ ----- ماجرای حکمین و مظلومیت امیر المؤمنین -----
- ۲۰۵ ----- دستور معاویه برای جعل حدیث -----
- ۲۰۸ ----- سخنان امام حسین(علیه السلام) قبل از مرگ معاویه -----
- ۲۱۳ ----- معاویه ابن عباس را با پول خرید -----
- ۲۱۸ ----- سرانجام کار غاصبین خلافت -----
- ۲۱۹ ----- اعترافات غاصبین خلافت از زبان علمای اهل سنت -----
- ۲۲۶ ----- اعترافات برخی از علمای اهل سنت نسبت به غصب خلافت و ... -----
- ۲۳۰ ----- نخستین کسی که در قیامت محاکمه می شود -----
- ۲۳۱ ----- توجیه های علمای اهل سنت نسبت به مظلومیت اهل البیت (علیهم السلام) -----

- یکی از این دو حق است ----- ۲۳۴
- عَلت صبر امیر المؤمنین (علیه السلام) بر غضب خلافت ----- ۲۳۶
- پاسخ علی (علیه السلام) به نامه معاویه ----- ۲۴۵
- نامه محرمانه عمر بن خطاب به معاویه ----- ۲۴۶
- افشاگری های عمرو بن عاص در اشعار خود برای معاویه ----- ۲۶۵
- افشاگری های عمرو بن عاص در اشعار خود برای معاویه ----- ۲۷۰
- آثار مؤلف تاکنون ----- ۲۸۰
- درباره مرکز ----- ۲۸۳

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی، محمد، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: میزان الحق یا حقیقت مظلوم / تالیف سید محمد حسینی بهارانچی

مشخصات نشر: اصفهان: اقیانوس معرفت، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۷۲۰ ص.

شابک: ۱۰۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۰۱-۳۵-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: چاپ قبلی: محمد حسینی، ۱۳۷۹.

عنوان دیگر: حقیقت مظلوم.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- شعر

موضوع: شعر مذهبی -- مجموعه ها

موضوع: شعر مذهبی عربی -- مجموعه ها

رده بندی کنگره: BP۳۷/۳۵/ح ۵۵ م ۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۹۲۴۸۴

ص: ۱

فهرست مطالب

پیش گفتار

حقانیت و مظلومیت

اختلاف حق و باطل و گمراه شدن پیروان شیطان

امام حق و امام باطل

بازگشت امت به جاهلیت قبل از اسلام

منزلت علی و فرزندان او (علیهم السلام)

وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره اهل بیت خود (علیهم السلام)

نگرانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به مظلومیت اهل بیت خود

ماجرای نوشتن چیزی که مانع گمراهی امت شود

امیرالمؤمنین (علیه السلام) راهی جز صبر نداشت

اسراری که امیرالمؤمنین علیه السلام فاش نمود

چه کسانی سبب مظلومیت اهل البیت علیهم السلام شدند؟

ماجرای بیعت گرفتن از علی (علیه السلام)

عجایی از بدعت های عمر بن خطاب و سکوت مسلمانان

علی (علیه السلام) نتوانست بدعت های آنان را برطرف کند

هجوم غاصبین خلافت به خانه فاطمه (علیها السلام)

می خواستند با شمشیر فاطمه زهرا (علیها السلام) را بکشند!!!

یا بیعت یا کشته شدن

تهدید دوم آنان برای کشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام)

تهدید سوم آنان نسبت به کشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام)

تهدید چهارم آنان نسبت به کشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام)

تهدید پنجم آنان نسبت به کشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ابوبکر باز حدیثی از پیش خود جعل نمود

افشاگری های سلمان و ابوذر

علی (علیه السلام) اصحاب چاه ویل و تابوت را معرفی نمود

نهایت مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

مظلومیت و بی پناهی اهل بیت پیامبر علیهم السلام

گریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر لطمه به صورت فاطمه (علیها السلام)

گریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ملائکه بر مظلومیت فاطمه (علیها السلام)

گریه های فاطمه (علیها السلام) هنگام رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

صبر اهل البیت (علیهم السلام) بر قضای الهی

بیچارگی و بی پناهی فاطمه و علی (علیهما السلام)

وای بر کسانی که به فاطمه (علیها السلام) ظلم کردند

امیر المؤمنین (علیه السلام) پیمان صبر را پذیرفت

لعنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر قاتل فاطمه (علیها السلام)

جبرئیل از شکستن پهلو فاطمه (علیها السلام) خبر داد

ای کاش قبل از این ذلت مرده بودم

وصیت های فاطمه به امیر المؤمنین علیهما السلام

ص: ۳

مظلومیت امیرالمؤمنین هنگام رحلت فاطمه (علیهما السلام)

مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگام دفن فاطمه (علیها السلام)

ناله های امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مظلومیت خود

مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان خود آن حضرت

مقایسه علی (علیه السلام) با غاصبین خلافت

مقایسه معاویه با امیرالمؤمنین (علیه السلام)

نظر علمای اهل سنت درباره معاویه

مقایسه علی (علیه السلام) با معاویه در ماجرای حکمین

دستور معاویه برای جعل حدیث درباره اولی و دومی

سخنان امام حسین (علیه السلام) در منا یکسال قبل از مرگ معاویه

معاویه ابن عباس را با پول خرید

کیفر کسانی که به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آزار نمودند

مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

غربت و مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان سلمان

مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) از زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

خسته شدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اصحاب خود

تظلم امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ششقیه

ماجرای مظلومیت فاطمه (علیها السلام) نسبت به غصب فدک

وصیت های مالی فاطمه به امیرالمؤمنین (علیهما السلام)

خشم امیرالمؤمنین علیه السلام بر عمر

تاریخ آتش زدن درب خانه فاطمه (علیها السلام)

ص: ۴

عیادت آنان از فاطمه (علیها السلام)

سقط محسن بن علی (علیهما السلام) به دست خلیفه دوم

چیزی که هرگز قابل انکار نیست

سخنان ابن عباس درباره کشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام)

آه و گریه امیرالمؤمنین (علیه السلام) کنار قبر فاطمه (علیها السلام)

کینه ها و دشمنی های منافقین نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام)

سر انجام کار غاصبین خلافت

اعترافات غاصبین خلافت از زبان علمای اهل سنت

اعترافات علمای اهل سنت نسبت به غضب خلافت و ...

نخستین کسی که در قیامت محاکمه می شود

توجیه علمای اهل سنت نسبت به مظلومیت های اهل بیت (علیهم السلام)

انکار و تحقیر دو عالم سنتی

علت صبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر غضب خلافت

پاسخ علی (علیه السلام) به نامه معاویه

نامه محرمانه عمر بن خطاب به معاویه

افشاگری های عمرو بن عاص

آثار مولف

ص: ۵

هدف از این نوشتار، اثبات مظلومیت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ویژه امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (علیهما السلام) بوده است، چرا که مظلومیت آنان بیش از حد احساس شد و ما دیدیم مخالفین و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در این زمان ها بیش از گذشته حقایق را درباره آنان یا انکار می کنند و یا برای رفع اتهام از غاصبین خلافت، توجیه ها و تحریف هایی می نمایند، گرچه ظلم غاصبین خلافت در کتب منابع و معتبر اهل سنت ثبت شده است و لکن در این زمان ها آنان کتاب های خود را تحریف نموده، و با کمال بی شرمی می گویند:

هیچ ظلمی خلفا به اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نکرده اند، و اگر حضرت زهرا (علیها السلام) از آنان آزاری دیده، در پایان راضی شده است، و یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) از حق خود گذشته، و حکومت را با میل خود به آنان واگذار نموده است، و یا می گویند: امام حسین (علیه السلام) و عزیزان و اصحاب او را بنی امیه نکشتند، بلکه شیعیان او - اهل کوفه - کشتند، و یا می گویند: امیرالمؤمنین (علیه السلام) گرچه ابوبکر را لایق خلافت نمی دانست، و لکن راضی شد که مردم با او بیعت کنند، و پس از آن از حق خود گذشت، چرا که بیعت با ابوبکر در حال اختیار و بدون اجبار بود، و او می خواست خود را از خلافت خلع کند، و لکن امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بقیه مسلمانان از او نپذیرفتند!!

و همه این دروغ ها و تهمت ها و تحریف ها را علمای اهل سنت برای فریب عوام الناس بافته و ساخته اند و می خواهند پس از قرن ها، با نوشتار خود نور خدا را خاموش کنند، و مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) را انکار نمایند، و خداوند می فرماید:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۱)

یعنی: آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران را خوش نیاید.

این در حالی است که در کتاب های آنان، مسأله غضب خلافت، همراه با سخت ترین توهین ها، و آزارهای شدید و فراوان، و آتش زدن درب خانه وحی، و شکستن پهلوی فاطمه (علیها السلام)، و سقط محسن او، و گریان شدن حسن و حسین او (علیهما السلام) و ... موجود است، و هرگز امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان راضی نبوده، و هرگز فاطمه زهرا (علیها السلام) از آنان راضی نشده است، و گرنه وصیت نمی کرد که بدن او را شبانه دفن کنند، و قبر او را پنهان نمایند، از این رو ابن ابی الحدید و زیادی از علمای اهل سنت گویند: «ماتت فاطمه (علیها السلام) و هی ساخطه علیهما» یعنی حضرت فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت در حالی که از ابوبکر و عمر خشمگین بود.

بیست و نهم تیر ماه ۱۳۹۶ هجری شمسی، بیست و پنجم ماه شوال ۱۴۳۸ هجری قمری

خادم اهل البيت (عليهم السلام) - سيّد محمد (سيّد قاسم) حسيني بهارانچي

ص: ۷

حق و حقیقت در لغت، خلاف باطل می باشد، و حق از نام های خداوند و به معنای ثابت و واجب است، و «ما ثَبَّتَ مِنَ الدِّينِ» را نیز حق گویند، و «کلام حق» و «صاحب حق» را نیز حق گویند، و حق به معنای «عدل» و «خلاف ظلم و الحاد» نیز آمده است، و در تفسیر آیه «وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ» (۱) آمده که معصوم (علیه السلام) می فرماید: «كُلَّ ظَلَمِ الْإِحَادِ، وَ ضَرْبِ الْخَادِمِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، مِنْ ذَلِكَ الْإِحَادِ».

و عدل به معنای مساوات در مکافات نیز آمده است، و احسان بعد از عدل است، و عدل افضل از احسان و جود است، چرا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «عدل هر چیزی را در جای خود قرار می دهد، و جود امور را از مواضع خود خارج می نماید، و عدل سیاست عام است، و جود یک امر خاص و عارضی است، از این رو عدل افضل از جود است» (۲) و ظلم: آزار و تضییع حقوق دیگران و انحراف از اعتدال است، و حاکم ظالم و جائر، منحرف از طریق حق و هدایت است، و «جَارَ فِي حُكْمِهِ يَجُورُ جَوْرًا» به معنای ظلم و انحراف عن طریق الحق است (۳). و مصداق بارز حق و معیار و محور آن، و صراط مستقیم، علی بن ابیطالب و ائمه بعد از او علیهم السلام هستند چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(علی مع الحق و الحق مع علی، اللهم أدِر الحق مع علی حیثما دار) (۴).

و یا فرمود: علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار (۵). و یا فرمود: وهو الصراط المستقیم والفاروق بین الحق والباطل.

یعنی علی (علیه السلام) با حق، و حق با علی است، خدایا هر کجا علی می گردد، حق را همراه او بگردان. و فرمود: علی صراط مستقیم و جدا کننده حق از باطل است.

سلیم بن قیس گوید: در زمان خلافت عمر بن خطاب، علی (علیه السلام) با سلمان و ابوذر و مقداد نشست، ناگهان مردی از اهل کوفه وارد شد، و از آنان درخواست ارشاد نمود، پس سلمان و ابوذر و مقداد به او گفتند: بر تو باد به کتاب خدا و علی بن ابیطالب (علیه السلام) چرا که او با کتاب خداست و از آن جدا نمی شود، و ما از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدیم که می فرمود: علی با قرآن است، و علی با حق است، و به هر سو علی بگردد، حق نیز گرد او می گردد، و او اول کسی است که به خدا ایمان آورده، و اول

ص: ۸

۱- (حج/ ۲۵)

۲- .. وَ سَيِّئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا - وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ - فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا.

۳- (مجمع البحرين)

۴- (المسائل شیخ مفید، ص ۱۰۹)

کسی است که در قیامت با من مصاحفه می کند، و او صدیق اکبر، و فاروق بین حق و باطل است و او وصی و وزیر و خلیفه من - در بین امت - می باشد، و او ست که بر اساس سنت من جهاد خواهد نمود(۱).

آمیخته شدن حق با باطل

هدایت و ضلالت و عدالت و خیانت و اثره های متضاد هستند، و مفهوم آن ها نزد همه مردم روشن است و لکن چهره های صاحبان آن ها بسا پوشیده است، و مردم ممکن است حاکم عادل را خیانتکار بدانند، و یا حاکم خیانتکار را عادل بدانند و این به خاطر عدم بینش لازم مردم، و اختلاط و آمیخته شدن حق با باطل، و باطل با حق است، از این رو در طول تاریخ مدت هائی به خاطر چهره سازی های کاذب، طرفداران باطل، شخصی مانند معاویه و یا غاصبین دیگر خلافت را اهل عدالت و طرفدار حق، و شخصی مانند علی بن ابیطالب (علیه السلام) را متهم به شرک و کفر و خروج از دین دانستند، چنان که با تبلیغات معاویه و یزید و عمال آنان چنین چیزی انجام گرفت، و مردم بیش از چهل سال با علی (علیه السلام) و فرزندان او دشمن بودند، و آنان را بر سر منابر و در خطبه های جمعه، و پس از نمازهای خود، سب می کردند و به آنان دشنام می دادند.

در عصر حاضر نیز ما می بینیم که طرفداران آنان به نام وهابی و داعشی، دشمن اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان و دوستان آنان هستند، و به مردم چنان وانمود کرده اند که شیعه نجس و کافر و مشرک و مجوسی و خارج از دین است، و کشتن آنان مباح و از اسباب نجات و دخول در بهشت است، و کسی که هفت نفر و یا ده نفر شیعه را بکشد، میهمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بهشت خواهد بود، و عجیب تر این است که با کشتن شیعه - به گمان خود - تقرب به خدا پیدا می کنند، و این همان اعتقادی است که معاویه و یزید و عبیدالله و پیروان آنان به مردم شام و عراق تزریق نمودند و عمر سعد به لشکر خود در کربلا گفت:

«یا خیل الله اربکی و بالجنته أبشری» یعنی «ای لشکر خدا بر مرکب های خود سوار شوید و با حسین بن علی (علیهما السلام) یاران او بجنگید، و من به شما بشارت بهشت می دهم»، و امام سجاد (علیه السلام) با مصائبی که در درون او موج می زد، فرمود: «کلّ یتقربون إلی الله بقتلنا» یعنی لشکر عمر سعد همگی با کشتن ما به خدا تقرب می جویند. و با این روش، جنایتکاران به باطل خود چهره حق پوشاندند، و به چهره اهل حق لباس باطل پوشاندند، و مردم را برای جنگ با اهل حق آماده کردند، و این کاری است که اکنون در دنیا قدرت های طاغوتی بزرگ انجام می دهند، و با این کار سلطه خود را بر مردم ادامه می دهند، و اگر اهل حق در مقام افشاگری و آشکار نمودن چهره واقعی آنان برآیند، آنان را متهم به کفر و الحاد و تروریست و آدم کشی می کنند، از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

ص: ۹

۱- ... و ذکر سلیم بن قیس أنه جلس إلی سلمان وأبی ذر والمقداد فی إماره عمر بن الخطاب، فجاء رجل من أهل الكوفه فجلس إلیهم مسترشدا. فقالوا له: علیک بكتاب الله فألزمه، وعلی بن أبی طالب فإنه مع الكتاب لا يفارقه. وإنا نشهد أنا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: (إن علیا مع القرآن والحق، حیثما دار دار. إنه أول من آمن بالله وأول من یصافحنی یوم القیامه من أمتی، وهو الصدیق الأكبر والفاروق بین الحق والباطل، وهو وصی ووزیری وخیلفتی فی أمتی ویقاتل علی سنتی).

«إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءَ تَتَّبِعُ، وَ أَحْكَامَ تَبْتَدِعُ، يَخَالِفُ فِيهَا كِتَابَ اللَّهِ، وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَيَّ غَيْرَ دِينِ اللَّهِ، فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ، وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لِبْسِ الْبَاطِلِ، لَا نَقَطَعْتَ عَنْهُ أَلْسِنَ الْمُعَانِدِينَ، وَ لَكِنْ يُؤَخَذُ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ فَيَمزِجَانِ فَهِنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحَسَنَى. (۱)

یعنی، شروع فتنه، به خاطر هوس هایی است که از آن ها پیروی می شود، و بدعت هایی است که بر خلاف کتاب خدا در دین او انجام می گیرد، و افراد ناشایسته ای بر خلاف ضوابط دینی بر مردم حاکم می شوند، و اگر باطل آمیخته به حق نمی شد، بر طالبین حقیقت پنهان نمی گردید، و اگر حق بوسیله باطل پوشیده نمی شد، زبان بدگویان از آن قطع می گردید، و لکن دشمنان دین [و منافقان] حق و باطل را مخلوط می کنند، و در آن صورت شیطان بر دوستان خود مسلط می شود و آنان را فریب می دهد، و تنها کسانی نجات پیدا می کنند و فریب نمی خورند که مورد عنایت و توجه خداوند بوده باشند.

مؤلف گوید: ما برای نمونه، نامه ای که معاویه به استاندار خود زیادبن سمیه [ویا زیادبن امیه] نوشته، و عهدنامه ای که علی (علیه السلام) برای مالک اشتر نوشته است را مقابل چشم خواننده محترم قرار می دهیم تا فرق بین حاکم عدل و حاکم جور برای او روشن گردد.

معاویه در بخشی از نامه یاد شده می گوید: «وانظر الی الموالی و من أسلم من الأعاجم ...» یعنی ای زیاد به دقت دوستان علی (علیه السلام) و کسانی که از عجم ها مسلمان شده اند را شناسایی کن، و مطابق سنت عمر بن خطاب با آنان عمل کن، تا خوار و ذلیل باشند، و دستور بده تا مردم با زنان آن ها ازدواج کنند و آنان با زنان عرب نتوانند ازدواج نمایند، و عرب از آنان ارث ببرند، و آنان از عرب ارث نبرند، و دستور بده که عطا و احسان تو به آنان، و ارزاق و معاش آنان ناچیز باشد، و آنان در جنگ ها مقابل دشمن فرستاده شوند، و راه ها را اصلاح کنند، و درختان را قطع نمایند، و هرگز در نماز جماعت، امام نباشند، و در صف اول قرار نگیرند، و هرگز مرزهای بلاد اسلامی به آنان سپرده نشود، و در هیچ شهری صاحب ولایت نباشند، و مسئولیت قضاوت به آنان داده نشود، و مرجع احکام شرعی قرار نگیرند، چرا که این سنت عمر بوده درباره آنان، خداوند به او جزای خیر بدهد نسبت به این امت، به ویژه بنی امیه.

سپس گوید: به جان خودم سوگند اگر عمر و ابابکر چنین نمی کردند بنی هاشم یکی پس از دیگری وارث خلافت می شدند، و مانند پادشاه کسری و قیصر روم خلافت و حکومت را دست به دست می نمودند، و لکن

ص: ۱۰

خداوند حکومت را از دست آنان گرفت و به دست بنی تیم [یعنی ابوبکر] و بنی عدی [یعنی عمر] داد و آنان ما [یعنی بنی امیه] را بهره مند نمودند و حکومت به دست ما آمد و ... (۱)

مؤلف گوید: نامه فوق به طور کامل در مقام دستور و امر به خیانت و ظلم و تزییع حق مسلمانان غیر اهلی و غیر عرب می باشد. و آثار تعصیب و نژاد پرستی و قومیت از آن آشکار است، در حالی که قرآن می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۲) یعنی، گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست» و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: لا فرق بین العرب و العجم و بین الأبیض و الأسود و ... إِلَّا بالتقوی؟! (۳)

اگر نامه فوق را با نامه ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به والی و نماینده خود مالک اشتر برای حکومت مصر نوشت، مقایسه کنیم، فرق بین حاکم عادل و حاکم ظالم را به خوبی می یابیم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در فرازی از عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید: عیب جویان و عیب گویان را از خود دور کن. «ولیکن أبعد رعیتک منک و أشنأهم عندک أطلبهم لمعایب الناس» چرا که در مردم عیوبی هست که والی سزاوارتر به پوشاندن آن هاست «فإن فی الناس عیوباً الوالی أحق من سترها فلا تکشفن عما غاب عنک منها».

و نیز می فرماید: تو باید عیوبی که از مردم ظاهر می شود را بپوشانی، و عیوب پنهان را به خدا واگذاری، و تا می توانی باید عیوب آنان را بپوشانی تا خدا نیز عیوب تو را بپوشاند. تا این که می فرماید: «و لا تعجلنّ إلی تصدیق ساع فإنّ الساعی غاشّ و إن تشبهه بالناصحین» یعنی به زودی حرف سعایت کننده ها را نپذیر، چرا که سعایت کننده خیانتکار است، گرچه خود را شبیه به خیرخواهان قرار می دهد (۴).

ص: ۱۱

۱- وانظر إلی الموالی و من أسلم من الأعاجم، فخذهم بسنه عمر بن الخطاب فإن فی ذلک خزیههم وذلهم، أن تنکح العرب فیهم ولا ینکحوهم و أن ترثهم العرب ولا یرثوهم و أن تقصر بهم فی عطائهم و أرزاقهم، و أن یقدموا فی المغازی یصلحون الطریق و یقطعون الشجر، ولا یؤم أحد منهم العرب فی صلاه ولا یتقدم أحد منهم فی الصف الأول إذا حضرت العرب إلا أن یتموا الصف. ولا تول أحدا منهم ثغرا من ثغور المسلمین ولا مصرا من أمصارهم، ولا یلی أحد منهم قضاء المسلمین ولا أحكامهم فإن هذه سنه عمر فیهم و سیرته، جزاه الله عن أمه محمد و عن بنی امیه خاصه أفضل الجزاء کیف طمع معاویه فی الخلافه و کیف نالها؟ فلمری لو لا- ما صنع هو و صاحبه و قوتهما و صلابتهما فی دین الله لکنا و جمیع هذه الامه لبنی هاشم الموالی، و لتوارثوا الخلافه واحدا بعد واحد کما یتوارث أهل کسری و قیصر، و لكن الله أخرجها بأیدیها من بنی هاشم و صیرها إلی بنی تیم بن مره، ثم خرجت إلی بنی عدی بن کعب، و لیس فی قریش حیان أقل و أذل منهما ولا أنذل، فأطمعانا فیها و کنا أحق منهما و من عقبهما، لأن فینا الثروه و العز و نحن أقرب إلی رسول الله فی الرحم منهما. (کتاب سلیم چاپ دارالکتب الاسلامیه، ص ۱۷۴)

۲- (حجرات/۱۳)

۳- (تحف العقول، ص ۳۴)

۴- (از کتاب دفاع از مقام ولایت، ص ۱۲۸)

و در فراز دیگری از آن عهدنامه می فرماید: «وَأَلْصِقْ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصَّادِقِ، ثُمَّ رُضِّهِمْ عَلَى الْأَيْطُرُوكِ وَ...» یعنی خود را به اهل ورع و تقوا و اهل راستی نزدیک کن، و آنان را چنان تربیت کن که زیاد از تو ستایش نکنند، و به اعمال زشت، تو را ترغیب و تشویق نمایند، چرا که ستایش زیاد سبب غرور و خودپسندی می شود، و انسان را به سرکشی وامی دارد، و هرگز نیکوکار و بدکار در نظر تو یکسان نباشند، تا نیکوکار در نیکوکاری خود بی رغبت نشود، و بدکار تشویق به بدکاری نگردد، بلکه باید هر کدام را بر اساس کردارشان، پاداش و یا کیفر بدهی ...

تا این که می فرماید: «وَلَا تُحَدِّثَنَّ سُنَّةَ يَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السَّنَةِ فَيَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا ...» یعنی، با سنت های ناپسند خود، سنت های نیک صالحین را از بین مبر، چرا که آنان به پاداش نیک خود می رسند و تو گرفتار عقوبت از بین بردن سنت های نیک آنان می شوی (۱).

امام حق و امام باطل

در قرآن و سخنان معصومین (علیهم السلام) آمده که امامان و پیشوایان دو دسته اند، یک دسته مردم را به بهشت و رحمت خدا دعوت می کنند، و یک دسته مردم را به آتش و دوزخ دعوت می کنند، و خداوند درباره هر دو دسته می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (۲) یعنی، به یاد آور روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم. پس کسانی که نامه عمل شان به دست راستشان داده شود، با شادی و سرور آن را می خوانند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

از این آیه معلوم می شود که هر کسی را در قیامت به اسم امام و پیشوائی که داشته و از او پیروی می کرده است صدا می زنند، و اگر امام او از ناحیه خداوند بوده، نامه عمل او را به دست راستش می دهند - که نشانه ی نجات و سعادت او می باشد - و اگر امام او از پیشوایان ظالم و طاغوت ها بوده است، نامه او را به دست چپ او می دهند - که نشانه گمراهی و استحقاق دوزخ خواهد بود- و او با امام خود به دوزخ رهسپار خواهد شد، و طبری از مفسرین اهل سنت نیز در تفسیر خود همین معنا را از آیه استفاده نموده است (۳).

شوکانی نیز در کتاب فتح القدير گوید: علی بن ابيطالب (رضی الله عنه) فرموده است: مقصود از امام در این آیه امام و پیشوای هر عصری است، و اهل هر زمان و عصری را روز قیامت به نام امامی که از او پیروی می کرده اند، صدا می زنند (۴).

ص: ۱۲

۱- (همان، ص ۱۳۰)

۲- (اسراء/۷۱)

۳- (تفسیر طبری، ج ۱۵ ص ۸)

۴- وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: الْمُرَادُ بِالْإِمَامِ إِمَامٌ عَصَرِهِمْ، فَيُدْعَى أَهْلُ كُلِّ عَصْرِ بِإِمَامِهِمُ الَّذِي كَانُوا يَأْتِمُرُونَ بِأَمْرِهِ وَيَنْتَهُونَ بِنَهْيِهِ. (فتح القدير، ج ۳/۳۴۱)

آری خداوند درباره پیشوایان ظالم و ستمگر - در ماجرای فرعون و موسی - می فرماید: «فَأَخَذْنَا وَجُودَهُ فَبَدَّنَاهُمْ فِي الْيَوْمِ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصِرُونَ * وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ» (۱). یعنی، ما فرعون و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم؛ اکنون بنگر سرانجام ستمکاران چگونه بود! و آنان [فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش دوزخ دعوت می کنند؛ و روز رستاخیز یاری نخواهند شد. و در این دنیا نیز لعنت و دوری از رحمت را به دنبال آنان قرار دادیم؛ و روز قیامت از زشت رویانند.

طبری در تفسیر این آیه نیز گوید: خداوند می فرماید: ما فرعون و یاران او را - که اهل کفر و طغیان و سرکشی بودند و مردم را دعوت به اعمالی می کردند که نتیجه آن آتش و عذاب بود - پیشوایان آتش قرار دادیم و آنان در دنیا مورد لعنت، و در قیامت از زشت رویان خواهند بود، و کسی آنان را از عذاب خداوند نجات نمی دهد (۲).

ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء از سعیدبن عباس رازی نقل نموده که در تفسیر آیه فوق گوید: امام دو امام است امام هدایت که خداوند درباره او می فرماید: «وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا...» و این امام، مردم را به امر خدا هدایت می کند، و آنان را به کارهای خیر و اقامه نماز و ادای زکات امر می نماید، و چنین امامانی اهل عبادت خداوند می باشند، و پیروان آنان نیز چنین خواهند بود، و با امام خود در قیامت همراه می شوند.

تا این که گوید: و امام دیگر، امامی است که مردم را به طرف عذاب و آتش دعوت می کند، چنان که خداوند می فرماید: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» یعنی، «و آنان [یعنی فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش دوزخ مردم را دعوت می کنند؛» و مقصود از دعوت به آتش دعوت به گناه و معصیت خداوند است، چرا که هیچ امامی رسماً مردم را به آتش دعوت نمی کند (۳).

ص: ۱۳

۱- (قصص/۴۲-۴۰)

۲- يَقُولُ تَعَالَى ذِكْرُهُ: وَالزَّمْنَا فِرْعَوْنَ وَقَوْمَهُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَزِيًّا وَغَضَبًا مِّنَّا عَلَيْهِمْ، فَحَتَمْنَا لَهُمْ فِيهَا بِالْهَلَاكِ وَالْبُورِ وَالنَّارِ السَّيِّئِ، وَنَحْنُ مُتَّبِعُوهُمْ لَعْنَةً أُخْرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَمَخَّرُوهُمْ بِهَا الْخِزْيَ الدَّائِمَ، وَمُهَيَّبُوهُمْ الْهَوَانَ اللَّازِمَ. وَبَنَحِيَ الَّذِي قُلْنَا فِي ذَلِكَ قَالَ أَهْلُ التَّأْوِيلِ. (تفسیر طبری، جامع البیان، ج ۱۸ ص ۲۵۸-۲۵۷)

۳- وَإِمَامٌ آخَرُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: {وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ} [القصص: ۴۱] وَلَا تَجِدُ أَحَدًا يَدْعُو إِلَى النَّارِ وَلَكِنَّ الدُّعَاةَ إِلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَهَذَانِ إِمَامَانِ هُمَا مَثَلٌ مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ. (حلیه الاولیاء، ج ۱۰، ص ۷۰)

در مسند احمد بن حنبل نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأُمَّةَ الْمُضَلِّينَ» و در برخی از نسخه های این روایت آمده که آن حضرت فرمود: «و إِذَا وُضِعَ فِي أُمَّتِي السَّيْفُ لَمْ يَرْفَعْ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۱).

و برخی از علمای سنّی مانند ابوداود در کتاب سنن خود در شرح حدیث فوق گوید: از زمان معاویه شمشیر بین امت اسلام حاکم شد.

نویسنده گوید: این عالم سنّی فراموش کرده که بعد از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که برای غضب خلافت شمشیر به میان آمد، و عمر با شمشیر و تازیانه برای ابوبکر از مردم بیعت گرفت.

و می توان مصادیق و افراد «یدعون إلى النار» و «یدعون إلى الهدی» و یا «یدعون إلى الجنة» را از حدیثی که درباره عمار وارد شده استفاده نمود، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باتفاق فریقین درباره عمار فرمود: «عَمَّارٌ يَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ [إِلَى اللَّهِ] وَ يَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ» یعنی «عمار را گروه ستمگر می کشند، او آنان را به بهشت دعوت می کند، و آنان او را به آتش دعوت می نمایند» و البته معلوم است که عمار را لشکر معاویه کشتند، و آنان با علی (علیه السلام) می جنگیدند، و به اعتراف اهل سنت چنان که گذشت معاویه و پیروان او اهل ظلم و طغیان بودند، و علی (علیه السلام) و پیروان او هرگز اهل ظلم و طغیان نبودند.

روایات شیعه نیز در تفسیر آیه فوق فراوان است، و ما به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

مرحوم کلینی در کتاب کافی گوید: ائمه در کتاب خداوند دو گونه اند: «امام يدعو إلى الله، و إمام يدعو إلى النار» (۲).

سپس با سند خود از جابر از امام باقر (علیه السلام) نقل نموده که فرمود: هنگامی که آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» (۳) نازل شد، مسلمانان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: مگر شما امام همه مردم نیستید؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من رسول و فرستاده ی خدا به سوی همه مردم هستم، و لکن زود است که بعد از من امامانی از اهل بیت من بین مردم قیام به امامت کنند، و مردم آنان را تکذیب نمایند، و ائمه کفر و ضلالت به آنان ظلم کنند، و کسانی که [در آن زمان] از آنان پیروی کنند، و ولایت و امامت آنان را

ص: ۱۴

۱- وَإِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْمُضَلِّينَ، وَإِذَا وُضِعَ فِي أُمَّتِي السَّيْفُ لَمْ يَرْفَعْ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (مسند احمد، ج ۳۷، ص ۷۹، ح ۲۲۳۹۵)

۲-

۳- (اسراء/۷۳)

پذیرند، از من خواهند بود و در قیامت نیز مرا ملاقات می نمایند و هم نشین من می باشند، و کسی که به آنان ظلم کند، و آنان را تکذیب نماید، از من نخواهد بود، و مرا در قیامت ملاقات نخواهد کرد، و من از او بیزار می باشم (۱).

و در کافی نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ائمه در کتاب خداوند دو گونه هستند، چنان که خداوند می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (۲) یعنی ما امامانی برای مردم قرار دادیم که به امر ما مردم را هدایت می کنند، نه به امر دیگران و این امامان، امر خدا را مقدم بر امر دیگران قرار می دهند، و حکم خدا را نیز مقدم بر حکم دیگران می دانند. سپس فرمود: خداوند درباره امامان ضلالت نیز می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۳) و آنان امر خود را مقدم بر امر خداوند، و حکم خود را مقدم بر حکم خداوند می دانند، و بر خلاف آنچه در کتاب خداوند عَزَّوَجَلَّ می باشد، عمل می کنند، و به دنبال هواهای نفسانی خود هستند (۴).

بازگشت امت به جاهلیت

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: حضرت زهرا (علیها السلام) هنگامی که مشاهده کرد با رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) غاصبین خلافت و پیروان آنان، گوئی همه چیز را فراموش کرده اند؟! فرمود: «أَلَيْسَ مَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) أُمَّةٌ دِينَهُ ...؟ یعنی آیا شما با مرگ پیامبر خدا دین او را نیز مرده دانستید و از بین بردید؟! ... این همان چیزی است که خداوند از مرگ پدرم اعلان نموده و از کار شما خبر داده و فرموده است: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۵) یعنی، محمد فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته و دوران

ص: ۱۵

۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن غالب، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: لما نزلت هذه الآية: "يوم ندعو كل أناس بإمامهم" قال المسلمون: يا رسول الله ألتست إمام الناس كلهم أجمعين؟ قال: فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا رسول الله إلى الناس أجمعين ولكن سيكون من بعدى أئمة على الناس من الله من أهل بيتي، يقومون في الناس فيكذبون، ويظلمهم أئمة الكفر والضلال وأشياهم، فمن والاهم، واتبعهم وصدقهم فهو مني ومعى وسيلقاني، ألا ومن ظلمهم وكذبهم فليس مني ولا معى وأنا منه برئ. (كافی، ج ۱/۲۱۵)

۲- (انبیاء/۷۳)

۳- (قصص/۴۱)

۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، ومحمد بن الحسين، عن محمد بن یحیی. عن طلحة بن زید، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال: إن الأئمة في كتاب الله عز وجل إمامان قال الله تبارك وتعالى: "وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا" لا بأمر الناس يقدمون أمر الله قبل أمرهم، وحكم الله قبل حكمهم، قال: "وجعلناهم أئمة يدعون إلى النار" يقدمون أمرهم قبل أمر الله، وحكمهم قبل حكم الله، ويأخذون بأهوائهم خلاف ما في كتاب الله عز وجل. (كافی، ج ۱/۲۱۶)

جاهلیت باز برمی گردید؟! و هر کس به گذشته بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی رساند؛ و خداوند بزودی شاگردان و ثابت قدمان را پاداش خواهد داد»(۱).

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب نیز فرمود: هنگامی که خداوند پیامبر خود را از بین ما برد، گروهی از این مردم، به جاهلیت پیشین خود بازگشتند، و راه حق را گم کردند، و به راه های جاهلیت و ارتباطات پیشین خود بازگشتند [گویی که اصلا اسلامی نبوده است] و ارتباط با اهل بیت و مودت و محبت با آنان را کنار گذاردند، و بنای اسلام را از ریشه برکنند، و بنای کفر را در جای آن بنا نمودند، و به سنت و روش آل فرعون بازگشتند، و به دنیا رو آوردند، و از دین خدا جدا شدند(۲)!

مؤلف گوید: آیات و روایات و نصوص متواتری از شیعه و اهل تسنن، شاهد این انقلاب جاهلی می باشد، و البته معلوم است که افراد بی بصیرت و فاقد معرفت نسبت به امام و پیشوای الهی در چنین فتنه هایی حقیقت را نمی یابند و این سخت ترین امتحان هر امتی می باشد و ما به برخی از روایات یادشده به اختصار اشاره می کنیم.

در سنن نسائی(۳)، و مسند احمد بن حنبل(۴)،

و صحیح بخاری(۵)،

و صحیح مسلم(۶)

، و سنن ترمذی(۷)

، و کنز العمال(۸)،

و در المنثور(۹)

و کتب دیگر اهل سنت آمده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) خطبه ای خواند، و فرمود: ای مردم! شما در قیامت، عریان و پابرهنه و امرد محشور می شوید [و اغلف] هستید، همانگونه که خداوند می

ص: ۱۶

۱- ... ثم عدلت إلى مسجد الأنصار فقالت يا معشر البقية و أعضاء المله و حضنه الإسلام ما هذه الفتره عن نصرتی و الونيه عن معونتی و الغمزه فی حقی و السنه عن ظلامتی أ ما كان رسول الله ص يقول المرء یحفظ فی ولده سرعان ما أحدثتم و عجلان ما أتیتم أ لأین مات رسول الله ص أتمم دینه ها إن موته لعمری خطب جلیل استوسع و هنه و استبهم فتقه و فقد راتقه و أظلمت الأرض له و خشعت الجبال و أكدت الآمال أضيع بعده الحريم و هتكت الحرمه و أذيلت المصونه و تلك نازله أعلن بها كتاب الله قبل موته و أنباكم بها قبل وفاته فقال و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶/۲۱۲)

۲- حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رَسُوْلَهُ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَ عَاثَتْهُمْ السُّبُلُ وَ اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَايَةِ وَ وَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَ هَجَرُوا السَّبَبَ

الَّذِي أَمَرُوا بِمَوَدَّتِهِ وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرِهِ قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ وَذَهَلُوا فِي السُّكْرَةِ عَلَى سُنَنِهِ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعِ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ أَوْ مُفَارِقِ لِلدُّنْيَا مُبَايِنٍ. رجعوا على الأعتاب تركوا ما كانوا عليه قال سبحانه وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا. (نهج البلاغه، ص ٦٥، خطبه ١٥٠؛ و شرح نهج البلاغه، ج ٩/١٣٢؛ بحار الانوار، ج ٢٩/٦١٦)

٣- سنن نسائي، ج ٤/١١٧

٤- مسند احمد بن حنبل، ج ٢٣٥/١ و ٢٥٣

٥- صحيح بخاري، ج ٤/١١٠ و ١٤٢

٦- صحيح مسلم، ج ٨/١٥٧

٧- سنن ترمذي، ج ٤/٣٨ و ج ٥/٤

٨- كنز العمال، ج ١٤/٣٥٨

٩- در المنثور، ج ٢/٣٤٩

فرماید: «كَمَا يَدَّأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعِيداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ. یعنی ما همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می گردانیم؛ این وعده ای است بر ما، و به یقین آن را انجام خواهیم داد.» (۱)

سپس فرمود: آگاه باشید که نخستین کسی که در قیامت پوشیده وارد می شود، ابراهیم خواهد بود، و در آن روز مردانی از امت من به طرف آتش برده می شوند، و چون من می گویم: خدایا این ها اصحاب من بوده اند؟! به من گفته می شود: تو نمی دانی آنان چه بدعت هائی را در دین تو وارد کرده اند؟! و من همان گونه که عبدصالح عیسی بن مریم گفته است، می گویم: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۲) یعنی تا زمانی که من در میان آنها بودم، گواه بر اعمال آنها بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی؛ و تو بر هر چیز، گواهی.» پس گفته می شود: آنان همواره بعد از تو مرتد شدند.

و در صحیح مسلم آمده که گفته می شود: تو نمی دانی آنان بعد از تو چه بدعت هائی در دین خدا وارد کردند (۳).

و در صحیح بخاری از آن حضرت نقل شده که فرمود: من قبل از شما وارد بر حوض کوثر می شوم، و گروهی از شما چون وارد می شوند، و من می خواهم نزد آنان بروم، ملائکه آنان را به طرف آتش می برند، و چون من می گویم: اینان اصحاب من بوده اند؟! به من گفته می شود: تو نمی دانی آنان بعد از تو چه بدعت هائی در دین خدا وارد نمودند؟ (۴)

ص: ۱۷

۱- (انبیاء/۱۰۴)

۲- (مائده/۱۱۷)

۳- ... أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ، وَوَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ، وَأَبُو دَاوُدَ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ الْمُغِيرَةَ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَوْعِظَةِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَرَاهُ»، قَالَ أَبُو دَاوُدَ: حُفَاهُ غَزَلًا، وَقَالَ وَكِيعٌ وَوَهْبٌ: عَرَاهُ غَزَلًا، «كَمَا يَدَّأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» [الأنبياء: ۱۰۴] قَالَ: «أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَإِنَّهُ سَيُّوْتِي» - قَالَ أَبُو دَاوُدَ: «يُجَاءُ»، وَقَالَ وَهْبٌ وَوَكَيْعٌ -: «سَيُّوْتِي بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: «رَبِّ أَصْحَابِي»، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: «لَوْ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي» [المائدة: ۱۱۷] إِلَى قَوْلِهِ «وَأِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ» [المائدة: ۱۱۸] الْآيَةَ، فَيَقَالُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُدْبِرِينَ، قَالَ أَبُو دَاوُدَ: «مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ» (سنن نسائي، ج ۴/۱۱۷؛ مسند احمد، ج ۱/۲۳۵)

۴- ... حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، لِيُرْفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالُ مِنْكُمْ، حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتَ لَأَنَا وَلَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي، فَأَقُولُ: أَيُّ رَبِّ أَصْحَابِي، يَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ» (صحيح بخاری، ج ۹/۴۶)

و در صحیح مسلم آمده: ... که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: فأقول: سُحْقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي. (۱)

و در صحیح بخاری آمده: ... که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: يَا رَبِّ أَصْحَابِي! فَيَقُولُ: لَا أَعْلَمُ لَكَ بِمَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَعْقَابَهُمُ الْقَهْقَرَى (۲).

و در صحیح مسلم آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: أُمَّتٌ مِنْ نَزْدِ كَوْثَرٍ، وَارِدٌ بِرِمْيٍ مِنْ مِي شُونَد، وَ مِنْ أَنَانٍ رَا از خود دور می کنم، مانند کسی که شتر غریبه را از شتران خود دور می نماید ... تا این که می فرماید: در آن روز گروهی از شما را به طرف آتش می برند، و چون من می گویم: خدایا این ها اصحاب من بوده اند؟! ملکی می آید و می گوید: آیا تو می دانی آنان بعد از تو چه بدعت هائی در دین خدا وارد کرده اند؟ (۳)

مؤلف گوید: از احادیث فوق ظاهر می شود، که اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از آن حضرت، اختلاف پیدا نموده اند، و برخی بر ایمان خود باقی مانده، و برخی کافر شده اند، چرا که بین شیعه و اهل تسنن اتفاق وجود دارد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ائمه خود فرموده است: سوگند به خدائی که جان من به دست اوست، شما همان ائمه های پیشین خواهید شد، و همان گونه که آنان بوده اند، شما نیز خواهید بود (۴).

ص: ۱۸

۱- ... قَالَ وَأَنَا أَشْهَدُ عَلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ لَسِمِجْتُهُ يَزِيدُ فَيَقُولُ «إِنَّهُمْ مِنِّي»، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: «سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي» (صحیح مسلم، ج ۴/۱۷۹۳)

۲- ... حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْحَرَامِيُّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي هَلَالُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ." (صحیح بخاری، ج ۷/۲۰۸)

۳- ... وَحَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ، وَوَأَصِلُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى، - وَاللَّفْظُ لَوَاصِلٍ -، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ فَضَيْلٍ، عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَرَدُّ عَلَيَّ أُمَّتِي الْحَوْضَ، وَأَنَا أَذُودُ النَّاسَ عَنْهُ، كَمَا يَذُودُ الرَّجُلُ إِبِلَ الرَّجُلِ عَنْ إِبِلِهِ» قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَنْعَرَفْنَا؟ قَالَ: "نَعَمْ لَكُمْ سَيِّمًا لَيْسَتْ لِأَحَدٍ غَيْرِكُمْ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ، وَلَيْصَدَنَّ عَنِّي طَائِفَةٌ مِنْكُمْ فَلَا يَصِلُونَ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ مِنْ أَصْحَابِي. فَيَجِيئُنِي مَلَكٌ، فَيَقُولُ: وَهَلْ تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ؟" (صحیح مسلم، ج ۱/۲۱۷)

۴- (مسند احمد، ج ۲/۵۲۷، صحیح بخاری، ج ۴/۱۴۴، و ...)

از این رو رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در حجه الوداع فرمود: «لَا أَلْفَيْتُكُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِي كَفَّارًا يُضْرَبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ. يَعْنِي، نَكُنْدُ بَعْدَ مِنْ كَافِرٍ شَوِيدٍ، وَبِاشْمِشِيرِ گَرْدَنِ هَایِ هَمْدِیْگَرِ رَا بَزْنِیدُ(۱)!!»

حذیفه گوید: به امام صادق(علیه السلام) گفتم: آیا نفاق امروز بیشتر است، یا نفاق زمان رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؟ پس آن حضرت با دست خود به صورت خویش زد و فرمود: شگفتا که امروز نفاق آشکار است، و لکن در زمان رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مردم نفاق خود را پنهان می کردند(۲).

مقام و منزلت علی و فرزندان او(علیهم السلام)

تردید نیست که منزلت و مقام و شخصیت علی و فرزندان او (علیهم السلام) را جز خدای متعال و پیامبر او(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) کسی نمی داند و نمی تواند بداند، از این رو در روایتی از رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نقل شده که آن حضرت به علی(علیه السلام) فرمود: «يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللهُ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَنِي إِلَّا اللهُ وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَكَ إِلَّا اللهُ وَأَنَا»(۳)

یعنی یا علی، خدا را جز من و تو کسی نشناخت، و مرا جز خدا و تو کسی نشناخت، و تو را جز خدا و من کسی نشناخت.

از سوئی علمی که خداوند در اختیار حضرت محمد و علی و ائمه معصومین(علیهم السلام) قرار داده است را جز خدا و پیامبر مرسل و ملک مقرب و مؤمن ممتحن کسی استعداد فهم آن ها را ندارد.

ابوالریع شامی گوید: من خدمت امام باقر(علیه السلام) بودم و آن حضرت به من فرمود: «ای ابوالریع حدیثی را شیعیان ما به زبان می آورند و لکن کنه آن را نمی دانند» گفتم: فدای شما شوم آن حدیث کدام است؟ فرمود: آن سخن علی(علیه السلام) می باشد که فرمود: امر ما صِغْبٌ و مستصعب است (یعنی فهم آن بسیار دشوار است) و جز ملک مقرب و یا پیامبر مرسل و یا عبدی که خداوند قلب او را به ایمان آزموده باشد، کسی نمی تواند آن را تحمّل کند(۴).

ص: ۱۹

۱- ... أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَمَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَمَّا أَلْفَيْتُكُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِي كُفَّارًا، يُضْرَبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، لَمَّا يُؤْخَذُ الرَّجُلُ بِجَرِيرِهِ أَبِيهِ، وَلَمَّا بِجَرِيرِهِ أَخِيهِ» هَذَا الصَّوَابُ " (سنن نسائی، ج ۷/۱۲۶، بخاری، ج ۱/۳۸ و...)

۲- عن حذيفه قال "المنافقون الذين فيكم اليوم شرّ من المنافقين الذين كانوا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم إن أولئك كانوا يسرون نفاقهم وإن هؤلاء أعلنوه". (بخاری، ج ۸/۱۰۰، كنز العمال، ج ۱/۳۶۷، و...)

۳- (مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۲۵)

۴- محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن ابی عمیر عن منصور عن مخلد بن حمزه بن نصر عن ابی الریبع الشامی عن ابی جعفر (ع) قال كنت معه جالسا فرأيت ان أبا جعفر (ع) قد نام فرفع رأسه وهو يقول يا أبا الریبع حدیث تمضغه الشیعه بالستها لا تدری ما کنهه قلت ما هو جعلنی الله فداک قال قول ابی علی بن ابی طالب (ع) ان امرنا صعب مستصعب لا یحتلمه ألما ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للإیمان ، یا أبا الریبع الا ترى انه یكون ملک ولا یكون مقربا ولا

يحتمله الا- مقرب وقد يكون نبي وليس بمرسل ولا- يحتمله الا مرسل وقد يكون مؤمن وليس بممتحن ولا يحتمله الا مؤمن قد امتحن الله قلبه للايمان. (مختصر بصائر الدرجات، ص ١٢٦)

چنان که از اسماء الله نیز، آنچه خداوند به حضرت محمد و ائمه معصومین (علیهم السلام) عطا نموده بیش از آنچه است که به پیامبران دیگر (علیهم السلام) اختصاص داده است، از این رو علوم محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) بیش از همه پیامبران است، و در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: خداوند سبحان اسم اعظم خود را در هفتاد و سه حرف قرار داده، و از آن ها بیست و پنج حرف را به آدم داده، و پانزده حرف را به نوح، و هشت حرف را به ابراهیم، و چهار حرف را به موسی، و دو حرف را به عیسی عطا نموده و عیسی (علیه السلام) با آن دو حرف مرده ها را زنده می نمود، و کور مادرزائی و ابرص یعنی صاحب پیسی را شفا می داد، و خداوند به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خود را عطا نموده، و یک حرف را به خود اختصاص داده است، تا احدی به ذات مقدس او پی نبرد، و او تنها به آنچه در نفوس بندگان خود هست آگاه باشد (۱).

و در روایت دیگری آمده که خداوند به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی نمود: «ای محمد آنچه بین من و تو بوده است را از علی پنهان مکن، چرا که بین من و تو و او سرّی نیست». و این فضیلتی است که خداوند به دیگران عطا نکرده است (۲).

سفرات رسول خدا در باره اهل بیت علیهم السلام

در کتاب های شیعه و اهل سنت فراوان روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سفارش اهل بیت خود را به مردم فرموده، و به آنان خبر داده که اهل بیت او پس از آن حضرت مظلوم و آواره و بی پناه خواهند شد، و حکام بنی امیه - بعد از رحلت آن بزرگوار از دنیا - آنان را، یا می کشند، و یا تبعید می کنند، و یا محصور می نمایند، و به آنان اجازه سخن گفتن نمی دهند، تا جائی که مردم را به جای دعوت به محبت و موّدت به آن ها، به سب و دشنام به آنان وامی دارند، در حالی که خداوند به رسول خود (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به مردم بگو: «لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْوَدَّ فِي الْقُرْبَى» (۳) یعنی، «من از شما برای رسالت خود مزدی نمی خواهم مگر محبت و دوستی با اهل بیت خود را».

ص: ۲۰

۱- روی عن الصادق علیه السلام ان الله سبحانه وتعالى جعل اسمه الاعظم على ثلاثة وسبعين حرفا فاعطى آدم منها خمسة وعشرين حرفا واعطى نوحا منها خمسة عشر حرفا واعطى ابراهيم منها ثمانية احرف واعطى موسى منها اربعة احرف واعطى عيسى منها حرفين فكان يحيى بها الموتى ويبرء الاكمه والابرص واعطى محمدا (ص) اثنتين وسبعين حرفا واحتجب بحرف لثلا يعلم احد ما فى نفسه ويعلم ما فى انفس العباد. (مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۲۵)

۲- وما روى من ان الله سبحانه وتعالى اوحى الى محمد (ص) يا محمد لا تكتم عليا شيئا مما بينى وبينك فانه ليس بينى وبينك وبينه سر فهذا فضل لم يؤته سواهم. (همان)

۳- (شوری/ ۲۳)

و نیز به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به آنان بگو: «ما سَأَلْتَكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوْ لَكُمْ» (۱) یعنی «آن پاداشی که من از شما خواستم، تنها برای نجات و سعادت شما بود». [و گرنه من در حقیقت چیزی از شما نخواستم، و پاداش من بر خداوند خواهد بود].

در کتب اهل سنت نیز آمده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به مردم فرمود: «أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» (۲)

یعنی درباره اهل بیت من خدا را بیاد بیاورید. [و از او بترسید و به آنان ظلم نکنید].

و فرمود: «إِحْفَظُونِي فِي عِزَّتِي وَ ذَرِيَّتِي، فَمَنْ حَفِظَنِي فِيهِمْ حَفِظَهُ اللَّهُ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ آذَانِي فِيهِمْ... ثَلَاثًا» (۳)

یعنی حرمت مرا درباره عترت و ذریه ی من رعایت کنید، و کسی که حرمت مرا درباره آنان حفظ کند، خداوند او را حفظ خواهد نمود، آگاه باشید لعنت خداوند بر کسانی خواهد بود که به آنان ظلم کنند... و این جمله را سه مرتبه تکرار فرمود.

و سپس فرمود: ای مردم به همدیگر سفارش اهل بیت مرا بکنید، و من روز قیامت درباره آنان با شما مخاصمه و نزاع خواهم نمود، و کسی که من خصم و دشمن او باشم، داخل آتش خواهد شد (۴).

و فرمود: نکند فردای قیامت که نزد من می آید، شما در شادی و شیرینی همانند عروس ها و دامادها زندگی کرده باشید، و اهل بیت من محروم و مقهور و پریشان زندگی کرده باشند، و چون مرا ملاقات می کنند، خون از بدن های آنان جاری باشد؟... سپس فرمود: ای مردم! خدا را و خدا را درباره اهل بیت من بیاد بیاورید (۵).

ص: ۲۱

۱- (سبا/۴۷)

۲- (سنن دارمی، ج ۲/۴۳۲)

۳- (کشف الغمّه، ج ۱/۴۱۶)

۴- عن عبد العزيز قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (استوصوا بأهل بيتي خيرا فإني أخاصمكم عنهم غدا ومن أكن خصمه أخصمه ومن أخصمه دخل النار) (ذخائر العقبى، ص ۱۸)

۵- أيها الناس لا- تأتونني غدا بالدنيا تزفونها زفا، ويأتي أهل بيتي شعثا غربا مقهورين مظلومين تسيل دماؤهم، إياكم واتباع الضلالة والشورى للجهالة، ألا- وإن هذا الأمر له أصحاب قد سماهم الله عزوجل لي وعرفنيهم وأبلغتكم ما أرسلت به إليكم ولكني أراكم قوما تجهلون. لا ترجعوا بعدي كفارا مرتدين تناولون الكتاب على غير معرفه، وتبتدعون السنه بالاهواء، وكل سنه وحديث وكلام خالف القرآن فهو زور وباطل. القرآن إمام هاد، وله قائد يهدي به، ويدعو إليه، بالحكمه والموعظه الحسنه، وهو على بن أبي طالب، وهو ولي الأمر بعدي، ووارث علمي، وحكمتي، وسري، وعلايتي، وما ورثه النبيون قبلي، وأنا وارث ومورث فلا- تكذبنكم أنفسكم. أيها الناس الله الله في أهل بيتي، وأنهم أركان الدين، ومصايح الظلام، ومعادن العلم. على أخي، ووزيری، وأمينی والقائم من بعدي بأمر الله، والموفی بذمتي، ومحیی سنتي، وهو أول الناس إيمانا بي، وآخرهم بي عهدا عند

الموت، وأولهم لقاء إلى يوم القيامة، فليبلغ شاهدكم غائبكم. أيها الناس من كانت له تبعه فيها أناداً، ومن كانت له عده أو دين فليأت علي بن أبي طالب، فإنه ضامن له كله حتى لا يبقى لاحد قبلي تبعه. (خصائص الأئمة، ص ٧٤-٧٥)

فراوان در کتب شیعه و اهل سنت بیان شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در ساعات آخر عمر شریف خود به مردم فرمود: «برای من قلم و کتفی بیاورید، تا برای شما چیزی را بنویسم، که بعد از آن گمراه نشوید». و در ذیل آن آمده که عمر در آن جلسه مانع از این عمل شد، و گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» یعنی این مرد هذیان می گوید، و این سخن روح پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را سخت آزرده نمود و مردم اختلاف پیدا کردند و برخی گفتند: امر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت باید نمود، و بعضی حرف عمر را تأیید کردند و ...

سلیم بن قیس گوید: من از سلمان شنیدم که می گفت: علی (علیه السلام) فرمود: با سخن عمر که گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خشمگین شد، و از گرفتن کتف خودداری نمود، و ما گفتیم: آیا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال نکنیم که مقصود او از نوشتن چیزی که مردم پس از آن گمراه نشوند و اختلافی بین دو نفر رخ ندهد، چه بوده است؟

سلمان گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از سخن عمر سکوت نمود و مردم رفتند و تنها علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) باقی ماندند، و من و ابوذر و مقداد نیز برخاستیم تا خارج شویم، و علی (علیه السلام) به ما فرمود: بنشینید و می خواست از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کند که مقصود او چه بوده است و ما بشنویم، ناگهان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ابتدای به سخن نمود و فرمود: یا أخی، آیا شنیدی که دشمن خدا (یعنی عمر) چه گفت؟ همانا جبرئیل قبل از آن نزد من آمد و گفت: او سامری این امت است، و رفیق او ابوبکر، عجل این امت است و خداوند اختلاف را بر این امت بعد از من تقدیر نموده است، و به من امر نمود، که من آن چیزی که می خواستم، برای تو در آن کتف بنویسم را اکنون بنویسم، و آن سه نفر را بر آن شاهد قرار بدهم.

سلمان گوید: سپس فرمود: «برای من صحیفه ای بیاورید» و چون آوردیم، آن حضرت نام ائمه دوازده گانه ی بعد از خود را در آن املا نمود و علی (علیه السلام) با خط خویش نوشت، و سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من شما را شاهد می گیرم که این علی، برادر و وزیر و وارث و خلیفه من، در این امت می باشد، و پس از او حسن و سپس حسین و بعد از حسین نه نفر از فرزندان حسین خلیفه و جانشینان من می باشند. سپس فرمود: من می خواستم نام این ها را بنویسم و به مسجد بروم و به همه مردم اعلان کنم، و آنان را شاهد بگیرم و خداوند نخواسته بود و او آنچه می خواست را تقدیر نمود».

سلیم سپس گوید: من در زمان عثمان، ابوذرّ و مقداد را ملاقات نمودم و آنان همین سخنان را برای من نقل کردند و سپس در کوفه علی و حسن و حسین (علیهم السلام) را ملاقات نمودم و آنان نیز به طور سری همین سخنان را بدون هیچ کم و کاستی برای من نقل کردند، مثل این که با لسان واحدی سخن می گفتند (۱).

چه کسانی سبب مظلومیت اهل بیت علیهم السلام شدند؟

تردیدی نیست که اگر مردم از امیرالمومنین و امامان دیگر علیهم السلام حمایت نموده بودند آنهمه مظلومیت و محرومیت برای آنان و شیعیان شان ایجاد نمی شد و دین خداوند تضعیف نمی گردید و اختلاف و فرقه گرایی به وجود نمی آمد بنا بر این باید گفت: علت همه ی مشکلات عدم تعهد دینی و عدم بصیرت مسلمان بوده است !!

ابوالهیثم بن تیهان گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مدینه [بعد از غصب خلافت] خطبه ای خواند و فرمود: «الحمد لله الذی لا إله إلا هو، کان حیّاً بلا کیف ...»

تا این که فرمود: ای امتی که فریب خوردید، و فریب دهنده خود را شناختید، و دانسته از او پیروی کردید و به خواسته او عمل نمودید، و حق را شناختید و در تاریکی های فریب کاران حرکت کردید و راه حق را بر خود و دیگران بستید، و از راه مستقیم و واضح منحرف شدید!!

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر شما علم را از معدن [وحی] گرفته بودید و از آب شیرین و زلال نوشیده بودید، و خیر و خوبی را از موضع خود به دست آورده بودید، و راه روشن را برگزیده بودید، و در مسیر حق حرکت کرده بودید و از امام منصوب از ناحیه خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی نموده بودید، او شما را به راه روشن و نشانه های حق آگاه می نمود، و اسلام را به روشنی به شما

ص: ۲۳

۱- عن سلیم بن قیس، قال: سمعت سلمان یقول: سمعت علیاً علیه السلام - بعد ما قال ذلک الرجل ما قال وغضب رسول الله صلی الله علیه وآله ودفع الکتف - : ألا نسأل رسول الله صلی الله علیه وآله عن الذی کان أراد أن یکتب فی الکتف مما لو کتبه لم یضل أحد ولم یختلف اثنان؟ کلام رسول الله صلی الله علیه وآله بعد قول عمر فسکت حتی إذا قام من فی البیت وبقی علی وفاطمه والحسن والحسین علیهم السلام وذهبنا نقوم أنا وصاحبی أبو ذر والمقداد، قال لنا علی علیه السلام: إجلسوا. فأراد أن یسأل رسول الله صلی الله علیه وآله ونحن نسمع، فابتدأه رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: (یا أخی، أما سمعت ما قال عدو الله؟ أتانی جبرئیل قبل فأخبرنی أنه سامری هذه الامه وأن صاحبه عجلها، وأن الله قد قضی الفرقه والاختلاف علی امتی من بعدی، فأمرنی أن أکتب ذلک الکتب الذی أردت أن أکتبه فی الکتف لک وأشهد هؤلاء الثلاثه علیه، ادع لی بصحیفه). أسماء الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام فی الکتف فأتی بها، فأملی علیه أسماء الأئمه الهداه من بعده رجلاً رجلاً وعلی علیه السلام یخطه بیده. وقال صلی الله علیه وآله: إنی أشهدکم إن أخی ووزیری ووارثی وخلیفتی فی امتی علی بن أبی طالب، ثم الحسن ثم الحسین ثم من بعدهم تسعه من ولد الحسین. ثم لم أحفظ منهم غیر رجلین علی ومحمد، ثم اشتبه الاخرون من أسماء الأئمه علیهم

السلام، غير أنى سمعت صفه المهدي وعدله وعمله وأن الله يملأ به الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. ثم قال النبي صلى الله عليه وآله: إني أردت أن أكتب هذا ثم أخرج به إلى المسجد ثم أدعو العامه فأقرأه عليهم وأشهدهم عليه. فأبى الله وقضى ما أراد. ثم قال سليم: فلقيت أبا ذر والمقداد في إماره عثمان فحدثاني. ثم لقيت علياً عليه السلام بالكوفه والحسن والحسين عليهما السلام فحدثاني به سرا ما زادوا ولا نقصوا كأنما ينطقون بلسان واحد. (كتاب سليم، ص ٣٩٨)

نشان می داد، و زندگی شما شیرین و رزق شما وسیع می شد، و فقیر و مستمندی بین شما نبود، و هیچ مسلمان و هیچ غیرمسلمانی که در پناه شما بود مظلوم واقع نمی شد.

و لکن شما به اختیار خود راه تاریکی را انتخاب کردید، و دنیا با وسعتی که داشت برای شما تنگ و تاریک شد، و درهای علم به روی شما مسدود گردید، و شما با هواهای نفسانی خود سخن گفتید [و در دین خدا بدعت گذاردید] و اختلاف پیدا کردید، و بدون علم و دانش صحیح، در دین خدا، فتوا دادید، و از گمراهان پیروی نمودید، و آنان شما را گمراه نمودند.

و چون شما از امامان و پیشوایان واقعی و الهی خود جدا شدید، و آنان را رها کردید، آنان نیز شما را رها کردند، چرا که شما در دین خدا با هواهای نفسانی خود حکم کردید، و هر گاه حادثه ای رخ داد و اهل ذکر [و اهل بیت پیامبران] نظری و حکمی را برای شما بیان کردند گفتید: دانش حقیقی همین است، در حالی که آن را کنار زده بودید، و از اول با اهل ذکر مخالفت نمودید! و این اقرار برای شما سودی نخواهد داشت، [چرا که شما خلاف آن را عمل کردید] آری در همین زودی آنچه کشته اید را درو خواهید نمود، و نتیجه جرمی که مرتکب شده اید را خواهید دید.

سپس فرمود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، شما دانستید که امام شما من هستم، و شما مأمور شده اید که از من پیروی کنید، و نیز دانستید که عالم بین شما کسی جز من نیست، و نجات شما به دست من است، و من وصی پیامبر شمایم، و خداوند مرا برای شما انتخاب نموده است، و من زبان نورانی دین شما، و عالم به مصالح شما می باشم، و چیزی نمی گذرد که شما به وعده های خداوند که برآمت های پیشین نازل نموده [و کیفری که بر سرآنان آورده] می رسید، و خداوند از شما درباره امامان [واقعی] سؤال می کند، و در قیامت در محضر خداوند آنان را ملاقات خواهید نمود!!

تا این که فرمود: به خدا سوگند اگر من اصحابی به اندازه اصحاب طلوت و یا اصحاب جنگ بدر [که ۳۱۳ نفر بودند] می داشتم، با شمشیر با شما مقابله می کردم تا شما را به راه حق بازگردانم، و به صدق و راستی و ابدارم، و این برای من [و شما] بهتر می بود. سپس فرمود: «اللهم فاحکم بیننا بالحق و أنت خیر الحاکمین».

و سپس از مسجد خارج شد، و چون به حظیره و محل نگهداری گوسفندان رسید - که در آن حدود سی عدد گوسفند قرار داشت - فرمود: به خدا سوگند اگر من به اندازه این گوسفندان یاران باوفائی می داشتم، که خیرخواه خدا و رسول او بودند، با این حاکمان مگس خوار جنگ می کردم.

ابوهیثم بن تیهان گوید: با شنیدن این خطبه سیصد و شصت نفر تا حد مرگ با او بیعت کردند، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آنان فرمود: فردا صبح باید با سرهای تراشیده در منطقه «احجارالزیت» نزد من حاضر شوید، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود با سر تراشیده حاضر شد، و از آنان کسی جز ابوذر و مقداد و خذیفه بن

یمان و عمار یاسر و سلمان که در آخر آمد حاضر نشد، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست به دعا برداشت و فرمود: «اللهم إن القوم استضعفوني كما استضعفت بنو إسرائيل هارون» یعنی خدایا این مردم مرا ضعیف نمودند، همانند بنی اسرائیل که هارون را بعد از موسی ضعیف نمودند [و تنها گذاردند] خدایا تو از آشکار و پنهان ما آگاهی و چیزی در زمین و آسمان بر تو پوشیده نیست، خدایا مرا مسلمان بمیران و به صالحین ملحق نما.

سپس فرمود: سوگند به کعبه و زائر کعبه و .. اگر نبود عهدی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از من گرفته بود، من مخالفین و غاصبین خلافت [و پیروانشان] را به دریای مرگ می فرستادم، و باران صاعقه های مرگ را بر آنان می باریدم، و زود است که آنان از کیفر اعمال خویش آگاه شوند (۱).

ص: ۲۵

۱- محمد بن علی بن معمر، عن محمد بن علی قال: حدثنا عبد الله بن أيوب الأشعري عن عمر والأوزاعي، عن عمرو بن شمر، عن سلمه بن كهيل، عن أبي الهيثم بن التيهان أن أمير المؤمنين (عليه السلام) خطب الناس بالمدينة فقال: الحمد لله الذي لا إله إلا هو، كان حيا بلا كيف ولم يكن له كان، ولا كان لكاهن كيف، ولا كان له أين، ولا كان في شيء، ولا كان على شيء ولا ابتدع لكاهن مكانا، ولا قوى بعد ما كون شيئا، ولا كان ضعيفا قبل أن يكون شيئا، ولا كان مستوحشا قبل أن يبتدع شيئا، ولا يشبه شيئا، ولا كان خلوا عن الملك قبل إنشائه، ولا يكون خلوا منه بعد ذهابه، كان إلهها حيا بلا حياه، ومالكها قبل أن ينشئ شيئا، ومالكها بعد إنشائه للكون، وليس يكون لله كيف ولا أين ولا حد يعرف، ولا شيء يشبهه، ولا يهرم لطول بقائه، ولا يضعف لذعره، ولا يخاف كما تخاف خليقته من شيء ولكن سميع بغير سمع، وبصير بغير بصر، وقوى بغير قوه من خلقه، لا تدر كه حدق الناظرين ولا يحيط بسمعه سمع السامعين، إذا أراد شيئا كان بلا مشوره ولا مظاهره ولا مخابره ولا يسأل أحدا عن شيء من خلقه أراده، لا تدر كه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير. وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون فبلغ الرسالة وأنهج الدلالة (صلى الله عليه وآله). أيها الأمة التي خدعت فانخدعت وعرفت خديعه من خدعها فأصرت على ما عرفت واتبعت أهواءها وضربت في عشواء غوايتها وقد استبان لها الحق فصدت عنه والطريق الواضح فتنكبته، أما والذي فلق الحبه وبرأ النسمه لو اقتبستم العلم من معدنه وشربتم الماء بعد ذوبته وادخرتم الخير من موضعه وأخذتم الطريق من واضحه وسلكنتم من الحق نهجه لنهجت بكم السبل وبدت لكم الاعلام وأضاء لكم الاسلام فأكلتم رغدا وما عال فيكم عائل ولا ظلم منكم مسلم ولا معاهد ولكن سلكنتم سبيل الظلام فأظلمت عليكم دنياكم برحبها وسدت عليكم أبواب العلم فقلتم بأهوائكم واختلفتم في دينكم فأفتيتم في دين الله بغير علم واتبعتم الغواه فأغوتكم وتركنتم الأئمة فتركوكم، فأصبحتم تحكمون بأهوائكم إذا ذكر الامر سألتهم أهل الذكر فإذا أفتوكم قلتهم هو العلم بعينه فكيف وقد تركتموه ونبذتموه وخالفتموه؟ رويدا عما قليل تحصدون جميع ما زرعتم وتجدون وخيم ما اجترتم وما اجتلبتم، والذي فلق الحبه وبرأ النسمه لقد علمتم أنى صاحبكم والذي به أمرتم وأنى عالمكم والذي بعلمه نجاتكم ووصى نبيكم وخيره ربكم ولسان نوركم والعالم بما يصلحكم، فعن قليل رويدا ينزل بكم ما وعدتم وما نزل بالأمة قبلكم وسيألكم الله عز وجل عن أئمتكم، معهم تحشرون وإلى الله عز وجل غدا تصيرون، أما والله لو كان لى عده أصحاب طالوت أو عده أهل بدر وهم أعداؤكم لضربتكم بالسيف حتى تؤولوا إلى الحق وتنبوا للصدق فكان أرتق للفتق و آخذ بالرفق، اللهم فاحكم بيننا بالحق وأنت

خير الحاكمين. قال ثم خرج من المسجد فمر بصيره فيها نحو من ثلاثين شاه، فقال: والله لو أن لى رجلا ينصحون لله عز وجل ولرسوله بعدد هذه الشياه لا زلت أبن أكله الذبان عن ملكه. قال: فلما أمسى بايعه ثلاثمائة وستون رجلا على الموت فقال لهم أمير المؤمنين (عليه السلام): اغدوا بنا إلى أحجار الزيت محلقين، وحلق أمير المؤمنين (عليه السلام) فما وافى من القوم محلقا إلا أبو ذر والمقداد وحذيفه بن اليمان وعمار بن ياسر وجاء سلمان فى آخر القوم، فرفع يده إلى السماء فقال: اللهم إن القوم استضعفوني كما استضعفت بنو إسرائيل هارون، اللهم فإنك تعلم ما نخفى وما نعلن وما يخفى عليك شئ فى الأرض ولا فى السماء، توفنى مسلما وألحقنى بالصالحين، أما البيت والمفضى إلى البيت وفى نسخه والمزدلفه والخفاف إلى التجمير لولا عهد عهده إلى النبى الأمى (صلى الله عليه وآله) لأوردت المخالفين خليج المنيه ولأرسلت عليهم شآبيب صواعق الموت وعن قليل سيعلمون. (كافى، ج ٨/٣١ ح ٥)

در کتاب سلیم آمده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشغول غسل و تدفین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و منافقین در سقیفه برای آن حضرت خلیفه تعیین می کردند، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین خبر داده بود که آنان چنین کارهایی را خواهند کرد، از سویی آن حضرت اعتنایی به خلافت نداشت و مشغول جمع آوری قرآن بود، تا این که ابوبکر خود را خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دانست و همه مردم گرد او جمع شدند و با او بیعت کردند، جز بنی هاشم، و عمر به ابوبکر گفت:

«مردم همگی بیعت کردند جز علی (علیه السلام) و اهل بیت او» پس عمر پسر عم خود قنفذ را فرستاد و او به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: «أجب خلیفه رسول الله» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جواب او فرمود: چه زود بیعت خود را شکستید و مرتد شدید و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تکذیب نمودید، سپس فرمود:

به خدا سوگند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جز مرا خلیفه خود قرار نداد، و چون قنفذ این سخن را به ابوبکر خبر داد، ابوبکر گفت: «علی راست می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا خلیفه خود قرار نداد» پس عمر از جا پرید و خشمگین شد، و ابوبکر به قنفذ گفت: به علی بگو: «أجب امیرالمؤمنین أبابکر» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جواب او فرمود:

به خدا سوگند او دروغ می گوید، و تو به او بگو: علی می گوید: به خدا سوگند تو نامی را بر خود گذارده ای که خود می دانی مربوط به تو نیست. پس عمر غضبناک شد و گفت: به خدا سوگند این سخن سخیف و ضعیفی است، و کار ما به سامان نمی رسد تا او را بکشیم، و تو به من اجازه بده تا سر او را برای تو بیاورم. ابوبکر گفت: ای عمر تو را به خدا سوگند آرام بگیر و سپس به قنفذ گفت: به علی (علیه السلام) بگو: «أجب ابابکر» و علی (علیه السلام) در جواب او فرمود: من مشغول جمع آوری قرآن هستم، و نمی توانم وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را رها کنم و نزد ابوبکر بروم (۱).

ص: ۲۶

۱- وقائع السقیفه علی لسان ابن عباس أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس، قال: کنت عند عبد الله بن عباس فی بینه ومعنا جماعه من شیعته علی علیه السلام، فحدثنا فکان فیما حدثنا أن قال: یا إختی، توفی رسول الله صلی الله علیه و آله یوم توفی فلم یوضع فی حفرته حتی نکث الناس وارتدوا وأجمعوا علی الخلاف. واشتغل علی بن أبی طالب علیه السلام برسول الله صلی الله علیه و آله حتی فرغ من غسله وتکفینہ وتحنیطه ووضعہ فی حفرته. ثم أقبل علی تألیف القرآن وشغل عنهم بوصیة رسول الله صلی الله علیه و آله، ولم یکن همته الملک لما کان رسول الله صلی الله علیه و آله أخبره عن القوم. أخذ السیعة من علی علیه السلام بالأ-کراه فلما افتتن الناس بالذی افتتنوا به من الرجلین، فلم یبق إلا علی وبنو هاشم وأبو ذر والمقداد وسلمان فی أناس معهم یسیر، قال عمر لأبى بکر: (یا هذا، إن الناس أجمعین قد بايعوک ما خلا هذا الرجل وأهل بینه وهؤلاء النفر، فابعث إلیه). فبعث إلیه ابن عم لعمر یقال له (قنفذ) فقال له: (یا قنفذ، انطلق إلی علی فقل له: أجب خلیفه رسول الله). فانطلق فأبلغه. فقال علی علیه السلام: (ما أسرع ما کذبتم علی رسول الله، نکثتم وارتدتم. والله ما استخلف رسول الله غیری. فارجع یا قنفذ فإنما أنت

رسول، فقل له: قال لك علي: والله ما استخلفك رسول الله وإنك لتعلم من خليفه رسول الله). فأقبل قنفذ إلى أبي بكر فبلغه الرسالة. فقال أبو بكر: (صدق علي، ما استخلفني رسول الله) فغضب عمر ووثب وقام. فقال أبو بكر: (اجلس). ثم قال لقنفذ: اذهب إليه فقل له: (أجب أمير المؤمنين أبا بكر) فأقبل قنفذ حتى دخل على علي عليه السلام فأبلغه الرسالة. فقال عليه السلام: (كذب والله، انطلق إليه فقل له: والله لقد تسميت باسم ليس لك، فقد علمت أن أمير المؤمنين غيرك). فرجع قنفذ فأخبرهما. فوثب عمر غضبان فقال: (والله إنني لعارف بسخفه وضعف رأيه وإنه لا يستقيم لنا أمر حتى نقتله فخلني آتتك برأسه) فقال أبو بكر: (اجلس)، فأبى فأقسم عليه فجلس. ثم قال: يا قنفذ، انطلق فقل له: (أجب أبا بكر). فأقبل قنفذ فقال: (يا علي، أجب أبا بكر). فقال علي عليه السلام: (إنني لفي شغل عنه، وما كنت بالذي أترك وصيه خليلي وأخي، وأنطلق إلى أبي بكر وما اجتمعتم عليه من الجور). (كتاب سليم تحقيق محمد باقر انصاري، ص ٣٨٥-٣٨٦)

دستور کشتن علی علیه السلام و سکوت مسلمانان!!

سلیم بن قیس گوید: من در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به حلقه ای از مردم برخورد کردم که همه آنان از بنی هاشم بودند جز سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابی بکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن ابی عباده، پس عباس به علی (صلوات الله علیه) گفت: آیا ندیدی عمر [بعد از اشعار ابوالمختار بن ابی الصعق در ستایش او] نصف اموال همه عمال خود را گرفت جز قنفذ را که از او چیزی نگرفت؟ پس علی (علیه السلام) نگاهی به اطراف خود نمود و اشک در چشمان او حلقه زد و فرمود: عمر خواست از قنفذ به خاطر تازیانه هایی که بر بدن فاطمه (علیها السلام) زد تشکر کرده باشد، و فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت و هنوز اثر تازیانه های او در بازوی فاطمه مانند بازوبند مانده بود!!

سپس فرمود: عجیب این است که محبت عمر و ابوبکر در قلوب این مردم شدید می باشد، و در هر چیزی از آنان اطاعت می کنند، و هر بدعتی در دین خدا می گذارند، مردم می پذیرند، و تسلیم آنان می باشند.

تا این که فرمود: اگر عمال او اهل خیانت بوده اند و این اموال را از راه خیانت به دست آورده اند، باید همه آن ها را - که بیت المال مسلمین بوده - از آنان می گرفت، نه این که نصف آن ها را بگیرد و نصف دیگر را در دست آنان باقی گذارد، و اگر عمال او اهل خیانت نبوده اند، نباید چیزی از اموال آنان را می گرفت، بلکه اگر این اموال از راه خیانت به دست آنان آمده بود، و با اقرار آنان و یا بیینه و دو شاهد عادل ثابت نشده بود، باز نباید چیزی از اموال آنان را می گرفت.

سپس روی مبارک خود را به مردم نمود و فرمود: تعجب از مردمی است که می بینند، سنت پیامبرشان تدریجاً و قدم به قدم تغییر و تبدیل پیدا می کند و راضی هستند و انکاری نمی کنند، بلکه بر معترضین خشم می نمایند، و به آنان سرزنش می کنند و از اعتراض آنان مانع می شوند، و پس از ما گروهی می آیند و این بدعت ها و ظلم ها را سنت دین خود می دانند، و با آن ها به خدا تقرّب می جویند!!

سپس برخی از بدعت های عمر را بیان نمود و فرمود: او مقام ابراهیم (علیه السلام) را از جایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده بود، به جای دیگری که در جاهلیت قرار داشت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به جای اصلی آن بازگرداند، منتقل نمود [و کسی به او اعتراض نکرد] و یا وزن صاع و مد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را - که واجبات خداوند با آن ها انجام می گرفت - تغییر داد، چرا که فقرا در کفاره قسم وظهار به وسیله آن ها اطعام می شدند، و زکات اموال با آن ها پرداخت می شد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي مِدْنَا وَصَاعِنَا» و مردم او را از این کار منع نکردند بلکه از او پذیرفتند و راضی شدند، و یا عمر و ابوبکر فدک را از فاطمه (علیها السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امر خداوند به او داده بود، و مدت ها در اختیار او بود، و از آن استفاده می کرد را، گرفتند و از او شاهد خواستند! و عمر سخن او و سخن ام ایمن را درباره فدک نپذیرفت، در حالی که او و ما می دانستیم که فدک [در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم] در دست فاطمه (علیها السلام) قرار داشت [و ملک او بود] و صحیح نبود که عمر از او شاهد مطالبه کند، و او را متهم نماید، و مردم از این کار عمر تمجید کردند، و آن را کار نیکی دانستند، و دلیل ورع و تقوای او قرار دادند، و عمر و ابوبکر نیز گرفتن فدک را از فاطمه (علیها السلام) از کارهای نیک خود دانستند و گفتند:

البته فاطمه جز حق چیزی نمی گوید، و علی نیز جز به حق شهادت نمی دهد و لکن باید فاطمه برای اثبات حرف خود، جز ام ایمن زن دیگری نیز برای او شهادت می داد تا ما فدک را به او بازگردانیم» و با این سخنان [ریاکارانه] نزد جهال برای خود اعتباری کسب کردند، در حالی که ابوبکر و عمر [غاصب بودند و] حق حاکمیت نداشتند، تا بتوانند چیزی را از کسی بگیرند و به دیگری بدهند، و فاطمه (علیها السلام) هنگامی که فدک در دست او بود به آنان فرمود:

آیا فدک در دست من نیست و وکیل من در آن قرار ندارد؟ و آیا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من از غله و گندم آن استفاده نمی کردم؟ و آنان گفتند: آری. و فاطمه (علیها السلام) فرمود: پس برای چه نسبت به چیزی که در دست من است، شما شاهد مطالبه می کنید؟! و آنان باز گفتند: فدک ملک همه مسلمانان است، و شما باید برای مالکیت خود شاهد بیاورید و گرنه ما نمی گذاریم در دست شما باشد، و فاطمه (علیها السلام) مقابل مردم به آنان فرمود:

آیا شما می خواهید عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را رد کنید، و درباره ما حکمی بکنید که درباره دیگران نمی کنید؟! و سپس فرمود: «ای مردم بشنوید که این ها چه می کنند! آیا اگر من چیزی که در دست مردم قرار دارد را بگویم مال من است، شما از من شاهد می خواهید، و یا از مردم؟ عمر و ابوبکر گفتند: از شما می خواهیم. فرمود: اگر همه مسلمانان چیزی که در دست من می باشد را ادعا کنند، آیا شما از آنان شاهد می

خواهید و یا از من؟ پس عمر خشم نمود و گفت: فدک مال همه مسلمانان است، و اگر تو شاهد بیاوری که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به تو بخشیده است، ما به حرف تو توجه می کنیم.

پس فاطمه(علیهاالسلام) فرمود: همین برای من کافست؛ سپس فرمود: ای مردم شما را به خدا سوگند، آیا شما از رسول خدا شنیدید که فرمود: «دخترم فاطمه سیده زن های بهشتی است؟ گفتند: آری. فاطمه فرمود: آیا «سیده نساء اهل الجنة» ادعای باطل می کند، و چیزی که حق او نیست را مطالبه می کند؟ سپس فرمود: اگر چهار نفر بر علیه من شهادت به زنا بدهند، و یا دو نفر شهادت به سرقت بدهند شما شهادت آنان را می پذیرید؟ پس ابوبکر ساکت شد، و اما عمر گفت:

آری می پذیریم و حدّ خدا را بر تو جاری می نمایم. پس فاطمه(علیهاالسلام) فرمود: دروغ گفتمی و پست شدی و تو در آن صورت بر دین حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهی بود، و کافر به دین او می باشی، چرا که تو کسانی را که خداوند پاک معزّفی نموده و هر پلیدی و زشتی و گناهی را از آنان دور داشته و آنان معصوم هستند، و شهادت احدی بر علیه آنان پذیرفته نخواهد بود را متهم نمودی ... پس ابوبکر به عمر گفت: ای عمر من تو را سوگند می دهم که سکوت کن.

و چون شب فرا رسید ابوبکر و عمر خالد بن ولید را خواستند و گفتند: ما می خواهیم یک امر سرّی را به تو بگوئیم و تو را برای کاری دعوت کنیم، آیا می پذیری؟ خالد گفت: هر کاری را بگوئید انجام خواهم داد. آنان گفتند: «تا علی(علیه السلام) زنده باشد، این حکومت برای ما سودی ندارد، و تو دیدی او چگونه با ما برخورد نمود، و ما اطمینان نداریم که او در پنهانی مردم را به سوی خود دعوت نماید، و مردم از او بپذیرند و او بر علیه ما قیام کند، در حالی که او شجاع ترین عرب است، و تو دیدی که ما او را کنار زدیم، و مُلک پسر عمّ او را به دست گرفتیم در حالی که حقی به آن نداشتیم، و فدک را نیز از همسر او گرفتیم، پس تو باید فردا صبح در نماز جماعت کنار او با شمشیر بایستی و هنگامی که من سلام نماز را گفتم، گردن او را بزنی.» خالد گفت: چنین خواهم کرد.

علی(علیه السلام) می فرماید: در آن روز خالد با شمشیر در کنار من ایستاد و ابوبکر مشغول نماز شد و در فکر فرو رفت و از گفته خود پشیمان شد، و نماز صبح را طول داد تا نزدیک بود خورشید طلوع کند و قبل از سلام نماز گفت: ای خالد آنچه گفتم را انجام مده [و گرنه تو را خواهم کشت] و سپس گفت: و السلام علیکم و رحمه الله. و من به خالد گفتم: او به تو چه دستوری داده بود؟ خالد گفت: او دستور داده بود که من گردن تو را بزنم. گفتم: آیا چنین کاری را می کردی؟ خالد گفت: آری به خدا سوگند چنین کاری را می کردم(۱).

ص: ۲۹

۱- قال أبان عن سلیم: انتهیت إلى حلقه فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله، لیس فیها إلا هاشمی غیر سلمان و أبی ذر و المقداد و محمد بن أبی بکر و عمر بن أبی سلمه و قیس بن سعد بن عباد... ثم أقبل علی علیه السلام علی القوم فقال: العجب لقوم یرون سنه نبیهم تتبدل و تتغیر شیئا شیئا و بابا بابا ثم یرضون و لا ینکرون، بل یغضبون له و یعتبون علی من عاب علیه و أنکره ثم یجیبی قوم بعدنا، فیتبعون بدعته و جوره و أحداثه و یتخذون أحداثه سنه و دینا یتقربون بها إلى الله فی مثل: نقل مقام ابراهیم علیه السلام إلى موضعه فی الجاهلیه تحویله مقام ابراهیم علیه السلام من الموضع الذی وضعه فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله

إلى الموضع الذى كان فيه فى الجاهلية الذى حوله منه رسول الله صلى الله عليه وآله. تغيير صاع رسول الله صلى الله عليه وآله ومدته وفى تغييره صاع رسول الله صلى الله عليه وآله ومدته، وفيهما فريضه وسنه. فما كان زيادته إلا سوء لأن المساكين - فى كفاره اليمين والظهار - بهما يعطون ما يجب من الزرع. وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (اللهم بارك لنا فى مدنا وصاعنا). لا يحولون بينه وبين ذلك، لكنهم رضوا وقبلوا ما صنع. غضب فدىك وقبضه وصاحبه فدىك وهى فى يد فاطمه عليها السلام مقبوضه قد أكلت غلتها على عهد النبي صلى الله عليه وآله. فسألها البيه على ما فى يدها ولم يصدقها ولا صدق ام أيمن. وهو يعلم يقينا - كما نعلم - أنها فى يدها. ولم يكن يحل له أن يسألها البيه على ما فى يدها ولا أن يتهمها. ثم استحسن الناس ذلك وحمدوه وقالوا: (إنما حمله على ذلك الورع والفضل) ثم حسن قبح فعلهما أن عدلا عنها فقالا: (نظن إن فاطمه لن تقول إلا حقا وإن عليا لم يشهد إلا بحق، ولو كانت مع ام أيمن امرأه أخرى أمضيناها لها). فحظيا بذلك عند الجهال وما هما ومن أمرهما أن يكونا حاكمين فيعطيان أو يمنعان؟ ولكن الامه ابتلوا بهما فأدخلا أنفسهما فيما لا حق لهما فيه ولا علم لهما به. وقد قالت فاطمه عليها السلام لهما - حين أراد انتزاعها وهى فى يدها - : (أليست فى يدي وفيها وكيلي وقد أكلت غلتها ورسول الله صلى الله عليه وآله حى)؟ قالوا: بلى. قالت: (فلم تسألنى البيه على ما فى يدي)؟ قالوا: لأنها فيئ المسلمين، فإن قامت بينه وإلا لم نمضها قالت لهما - والناس حولهما يسمعون - : (أفتريدان أن تردا ما صنع رسول الله صلى الله عليه وآله وتحكما فى سائر المسلمين؟ أيها الناس، اسمعوا ما ركبها. أرايتم إن ادعيت ما فى أيدي المسلمين من أموالهم، أتسألوننى البيه أم تسألونهم)؟ قالوا: بل نسألك. قالت: (فإن ادعى جميع المسلمين ما فى يدي تسألونهم البيه أم تسألوننى)؟ فغضب عمر وقال: إن هذا فيئ للمسلمين وأرضهم، وهى فى يدي فاطمه تأكل غلتها، فإن أقامت بينه على ما ادعت أن رسول الله وهبها لها من بين المسلمين - وهى فيئهم وحقهم - نظرنا فى ذلك فقالت: حسبى أنشدكم بالله أيها الناس، أما سمعتم رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: (إن ابنتى سيده نساء أهل الجنة)؟ قالوا: اللهم نعم، قد سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله. قالت: أفسيده نساء أهل الجنة تدعى الباطل وتأخذ ما ليس لها؟ أرايتم لو أن أربعه شهدوا على بفاحشه أو رجلان بسرقة أكنتم مصدقين على؟ فأما أبو بكر فسكت، وأما عمر فقال: نعم، ونوقع عليك الحد فقالت: كذبت ولؤمت، إلا أن تقر أنك لست على دين محمد صلى الله عليه وآله. إن الذى يجيز على سيده نساء أهل الجنة شهاده أو يقيم عليها حدا لملعون كافر بما أنزل الله على محمد صلى الله عليه وآله، لأن من (أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا) لا- تجوز عليهم شهاده لأنهم معصومون من كل سوء مطهرون من كل فاحشه. حدثنى - يا عمر - من أهل هذه الايه، لو أن قوما شهدوا عليهم أو على أحد منهم بشرك أو كفر أو فاحشه كان المسلمون يتبرؤون منهم ويحدونهم؟ قال: نعم، وما هم وسائر الناس فى ذلك إلا سواء قالت: كذبت وكفرت، ما هم وسائر الناس فى ذلك سواء لأن الله عصمهم ونزل عصمتهم وتطهيرهم وأذهب عنهم الرجس. فمن صدق عليهم فإنما يكذب الله ورسوله. فقال أبو بكر: أقسمت عليك - يا عمر - لما سكت مؤامره قتل أمير المؤمنين عليه السلام فلما أن كان الليل أرسلنا إلى خالد بن الوليد فقالا: إنا نريد أن نسر إليك أمرا ونحملكه لثقتنا بك. فقال: احملانى على ما شئتما، فإنى طوع أيديكما. فقالا له: (إنه لا- ينفعنا ما نحن فيه من الملك والسلطان ما دام على حيا أما سمعت ما قال لنا وما استقبلنا به؟ ونحن لا نأمنه أن يدعوا فى السر فيستجيب له قوم فينا هضنا فإنه أشجع العرب، وقد ارتكبنا منه ما رأيت وغلبناه على ملك ابن عمه ولا حق لنا فيه، وانترعنا فدىك من امرأته. فإذا صليت بالناس صلاه الغداه فقم إلى جنبه وليكن سيفك معك، فإذا صليت وسلمت فاضرب عنقه) قال على عليه السلام: فصلى خالد بن الوليد بجنبى متقلدا السيف. فقام أبو بكر فى الصلاه وجعل يؤامر نفسه وندم وأسقط فى يده حتى كادت الشمس أن تطلع ثم قال - قبل أن يسلم - : (لا تفعل ما أمرتك) ثم سلم فقلت لخالد: وما ذاك؟ قال: كان قد أمرنى - إذا سلم - أن أضرب عنقك قلت: أو كنت فاعلا؟ قال: إى وربى إذا لفعلت حبس الخمس قال سليم: ثم أقبل عليه السلام على

العباس وعلى من حوله، ثم قال: ألا- تعجبون من حبسه وحبس صاحبه عنا سهم ذى القربى الذى فرضه الله لنا فى القرآن؟ وقد علم الله أنهم سيظلمونه وينتزعونه منا، فقال: (إن كنتم آمنتم بالله وما أنزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان). إلحاق بيت جعفر بالمسجد والعجب لهدمه منزل أخى جعفر وإلحاقه فى المسجد، ولم يعط بنيه من ثمنه قليلا- ولا كثيرا. ثم لم يعب ذلك عليه الناس ولم يغيروه، فكأنما أخذ منزل رجل من الديلم. البدعة فى غسل الجنابه والعجب لجهله وجهل الامه أنه كتب إلى جميع عماله: (أن الجنب إذا لم يجد الماء فليس له أن يصلى وليس له أن يتيمم بالصعيد حتى يجد الماء وإن لم يجده حتى يلقي الله) ثم قبل الناس ذلك ورضوا به، وقد علم وعلم الناس أن رسول الله صلى الله عليه وآله قد أمر عمارا وأمر أبا ذر أن يتيمما من الجنابه ويصليا، وشهدا به عنده وغيرهما فلم يقبل ذلك ولم يرفع به رأسا. البدعة فى إرث الجد والعجب لما خلطا قضايا مختلفه فى الجد بغير علم تعسفا وجهلا- وادعائهما ما لم يعلم ما للجد من الميراث ثم تابعوها على ذلك وصدقوها. عتق أمهات الأولاد وعتقه أمهات الأولاد فأخذ الناس بقوله وتركوا أمر رسول الله صلى الله عليه وآله. (كتاب سليم چاپ دارالكتب الإسلاميه، ص ۱۳۲ تا ص ۱۳۸ وص ۲۲۴ - ۲۳۰)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) راهی جز صبر نداشت

سلیم بن قیس در کتاب خود گوید: به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته شد: برای چه از حق خود دفاع نمی کنی؟ و آن حضرت فرمود: به خاطر این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: مردم بیعت تو را می شکنند، و دیگری را به جای تو قرار می دهند، و مرا عصیان خواهند نمود، پس تو باید صبر کنی، تا امر خدا نازل شود، و زود است که امت به تو خیانت کنند، و تو بر دین من باقی بمانی، و به خاطر آن تو را بکشند... (۱)

و در کامل بهائی و غیبت نعمانی آمده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: بر تو باد به صبر، تا امر خدا نازل شود، و بدان و آگاه باش که این مردم قطعاً به تو خیانت خواهند نمود، پس تو کاری مکن که سبب خواری و ریخته شدن خون تو شود، چرا که امت بعد از من به تو خیانت خواهند نمود، و این چنین جبرئیل از ناحیه خداوند به من خبر داده است (۲).

مؤلف گوید: مضمون دو حدیث فوق در کتب فریقین فراوان نقل شده است چنانکه خواهد آمد.

اسراری که امیرالمؤمنین علیه السلام فاش نمود

در کتاب سلیم بن قیس هلالی (۳) روایت مفصّلی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده و در پایان آن مؤسّسین و پایه گذاران ظلم به آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان گردیده است، و ما کل آن روایت را به خاطر فوائد فراوانی که در آن ثبت شده بیان می کنیم و از خداوند توفیق فهم معارف اهل بیت علیهم السلام را خواستاریم.

در بخشی از روایت یاد شده آمده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به طلحه می فرماید: هر آیه ای که خداوند بر رسول خود (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نمود، آن حضرت آن را برای من املا نمود و من نوشتم و نزد من موجود است، و تأویل هر آیه ای که خداوند بر رسول خود نازل نمود، و هر حلال و حرام، و هر حدّی و

ص: ۳۰

۱- (مناقب، ج ۱/۲۷۲)

۲- (کامل بهائی، ج ۱/۳۱۵، خصال، ص ۲۶۲، بحار الأنوار، ج ۲۸/۲۰۹)

۳- کتاب سلیم بن قیس هلالی، تحقیق محمدباقر انصاری، ص ۲۱۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) راهی جز صبر نداشت

سلیم بن قیس در کتاب خود گوید: به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته شد: برای چه از حق خود دفاع نمی کنی؟ و آن حضرت فرمود: به خاطر این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: مردم بیعت تو را می شکنند، و دیگری را به جای تو قرار می دهند، و مرا عصیان خواهند نمود، پس تو باید صبر کنی، تا امر خدا نازل شود، و زود است که امت به تو خیانت کنند، و تو بر دین من باقی بمانی، و به خاطر آن تو را بکشند... (۱)

و در کامل بهائی و غیبت نعمانی آمده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: بر تو باد به صبر، تا امر خدا نازل شود، و بدان و آگاه باش که این مردم قطعاً به تو خیانت خواهند نمود، پس تو کاری مکن که سبب خواری و ریخته شدن خون تو شود، چرا که امت بعد از من به تو خیانت خواهند نمود، و این چنین جبرئیل از ناحیه خداوند به من خبر داده است (۲).

مؤلف گوید: مضمون دو حدیث فوق در کتب فریقین فراوان نقل شده است چنانکه خواهد آمد.

اسراری که امیرالمؤمنین علیه السلام فاش نمود

در کتاب سلیم بن قیس هلالی (۳) روایت مفصّلی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده و در پایان آن مؤسّسین و پایه گذاران ظلم به آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان گردیده است، و ما کل آن روایت را به خاطر فوائد فراوانی که در آن ثبت شده بیان می کنیم و از خداوند توفیق فهم معارف اهل بیت علیهم السلام را خواستاریم.

در بخشی از روایت یاد شده آمده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به طلحه می فرماید: هر آیه ای که خداوند بر رسول خود (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نمود، آن حضرت آن را برای من املا نمود و من نوشتم و نزد من موجود است، و تأویل هر آیه ای که خداوند بر رسول خود نازل نمود، و هر حلال و حرام، و هر حدّی و

ص: ۳۱

۱- (مناقب، ج ۱/۲۷۲)

۲- (کامل بهائی، ج ۱/۳۱۵، خصال، ص ۲۶۲، بحار الأنوار، ج ۲۸/۲۰۹)

۳- کتاب سلیم بن قیس هلالی، تحقیق محمدباقر انصاری، ص ۲۱۱

حکمی، و هر چه ائمت تا قیامت به آن نیاز دارند نیز نزد من با املائی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) موجود است، حتی ارش خدشه.

طلحه گفت: آیا هر حکمی از احکام اسلام - بزرگ و کوچک و یا خاص و عام خداوند از گذشته و آینده تا قیامت - نزد شما موجود است؟ امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: آری. و جز آن ها رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در بیماری خود هزار باب علم را به من آموخت که از هر باب آن هزار باب علم مفتوح می شود، و اگر ائمت بعد از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از من پیروی و اطاعت می کردند، تا قیامت از نعمت های آسمانی و زمینی خداوند برخوردار بودند.

سپس به طلحه فرمود: آیا تو شاهد نبودی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) کتف و قلمی خواست تا چیزی را بنویسد که ائمت تا قیامت گمراه نشوند، و اختلافی پیدا نکنند، و رفیق تو عمر گفت: پیامبر خدا هذیان می گوید، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) خشمگین شد، و سخن خود را دنبال نکرد؟ طلحه گفت: آری، من شاهد این قصه بودم.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: هنگامی که شما از آن مجلس خارج شدید، رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به من خبر داد که چه چیزی را می خواسته بنویسد، و مردم را بر آن شاهد بگیرد. و جبرئیل در آن وقت به او خبر داد که خداوند عزوجل می داند که ائمت اختلاف خواهند نمود، و شکاف و جدایی بین آنان حاصل خواهد شد.

و سپس رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) صحیفه ای طلب نمود، و آنچه می خواست در آن کتف بنویسد را بر من املا نمود و من نوشتم و سه نفر را بر آن شاهد گرفت و آنان سلمان و ابوذر و مقداد بودند، و در آن صحیفه نام امامان بعد از خود که مردم باید از آنان تا قیامت به امر خداوند اطاعت کنند را ثبت نمود، و نخست مرا نام برد و سپس حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین را، و ابوذر و مقداد حاضر بودند، و شهادت دادند به آنچه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود.

پس طلحه گفت: به خدا سوگند من از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که درباره ابوذر می فرمود: خورشید بر چیزی سایه نیفکند، که نزد خداوند راستگوتر و بهتر از ابوذر باشد، و من شهادت می دهم که ابوذر و مقداد جز به حق شهادت ندادند، و شما نیز نزد من از آنان بهتر و راستگوتر می باشید.

سپس امیرالمؤمنین(علیه السلام) رو به طلحه و زبیر نمود و فرمود: ای طلحه و ای زبیر و ای سعد و ای عوف شما از خدا بترسید، و خشنودی و رضای او را بر هر چیزی مقدم کنید، و پاداش خدا را انتخاب نمایید و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای نترسید ...

سپس فرمود: زود است که معاویه و فرزند او یزید بعد از عثمان بر مردم حکومت پیدا کنند، و پس از آنان هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص یکی پس از دیگری حاکم خواهند شد، تا دوازده نفر امام گمراه و حاکم ضلالت کامل شوند [سه نفر غاصب اول و معاویه و یزید و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص].

و این دوازده نفر همان کسانی هستند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خواب دید که آنان [به شکل بوزینه] بالای منبر او رفته اند، و مردم را به جاهلیت باز می گردانند، ده نفر آنان از بنی امیه هستند، و دو نفر دیگر اولی و دومی هستند که اساس ظلم و انحراف و گمراهی را برقرار نمودند، و عذاب آنان به اندازه عذاب جمیع امت خواهد بود. و طلحه و زبیر و سعد و عوف و ابوذر و مقداد گفتند: یا ابالحسن خدا به شما جزای خیر بدهد و مشمول رحمت و غفران او باشید که از ما با سخنان نیکوی خود خیرخواهی نمودید، و ما را راهنمایی کردید (۱).

ص: ۳۳

۱- قال أمير المؤمنين عليه السلام: يا طلحه، إن كل آية أنزلها الله في كتابه على محمد صلى الله عليه وآله عندي بإملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وخطي يدي، وتأويل كل آية أنزلها الله على محمد صلى الله عليه وآله وكل حلال أو حرام أو حد أو حكم أو أي شيء تحتاج إليه الامه إلى يوم القيامة عندي مكتوب بإملاء رسول الله وخط يدي حتى أُرش الخدش. قال طلحه: كل شيء من صغير أو كبير أو خاص أو عام، كان أو يكون إلى يوم القيامة فهو مكتوب عندك؟ قال: نعم، وسوى ذلك أن رسول الله صلى الله عليه وآله أسر إلى في مرضه مفتاح ألف باب من العلم يفتح كل باب ألف باب. ولو أن الامه منذ قبض الله نبيه اتبعوني وأطاعوني لأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم رغدا إلى يوم القيامة. ما كتب في الكتب بإملاء رسول الله صلى الله عليه وآله يا طلحه، ألسنت قد شهدت رسول الله صلى الله عليه وآله حين دعا بالكتب ليكتب فيها ما لا تضل الامه ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: (إن نبي الله يهجر) فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله ثم تركها؟ قال: بلى، قد شهدت ذاك. قال: فإنكم لما خرجتم أخبرني بذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وبالذي أراد أن يكتب فيها وأن يشهد عليها العامه. فأخبره جبرائيل: (أن الله عز وجل قد علم من الامه الاختلاف والفرقه)، ثم دعا بصحيفه فأملى على ما أراد أن يكتب في الكتب وأشهد على ذلك ثلاثه رهط: سلمان وأبا ذر والمقداد، وسمى من يكون من أئمه الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة. فسماني أولهم ثم ابني هذا - وأدنى بيده إلى الحسن - ثم الحسين ثم تسعه من ولد ابني هذا - يعني الحسين -. كذلك كان يا أبا ذر وأنت يا مقداد؟ فقاموا وقالوا: نشهد بذلك على رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال طلحه: والله لقد سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لأبي ذر: (ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء على ذى لهجه أصدق من أبي ذر ولا أبر عند الله)، وأنا أشهد أنهما لم يشهدا إلا على حق، ولأنت أصدق وأثر عندي منهما. ثم أقبل عليه السلام على طلحه فقال: اتق الله يا طلحه وأنت يا زبیر وأنت يا سعد وأنت يا بن عوف، اتقوا الله وآثروا رضاه واختاروا ما عنده ولا تخافوا في الله لومه لائم. سند القرآن الموجود في زماننا قال طلحه: ما أراك - يا أبا الحسن - أجبنتي عما سألتك عنه من أمر القرآن ألا تظهره للناس؟ قال عليه السلام: يا طلحه، عمدا كفت عن جوابك. قال: فأخبرني عما كتب عمر وعثمان، أقرآن كله أم فيه ما ليس بقرآن؟ قال عليه السلام: بل هو قرآن كله، إن أخذتم بما فيه نجوت من النار ودخلتم الجنة، فإن فيه حجتنا وبيان أمرنا وحقنا وفرض طاعتنا. فقال طلحه: حسبي، أما إذا كان قرآنا فحسبي. ثم قال طلحه: فأخبرني عما في يديك من القرآن وتأويله وعلم الحلال والحرام، إلى من تدفعه ومن

صاحبه بعدك؟ قال عليه السلام: إلى الذى أمرنى رسول الله صلى الله عليه وآله أن أدفعه إليه. قال: من هو؟ قال: وصيى وأولى الناس بالناس بعدى، ابنى هذا الحسن، ثم يدفعه ابنى الحسن عند موته إلى ابنى هذا الحسين، ثم يصير إلى واحد بعد واحد من ولد الحسين، حتى يرد آخرهم على رسول الله صلى الله عليه وآله حوضه. وهم مع القرآن والقرآن معهم، لا يفارقونه ولا يفارقهم. اثنا عشر إمام ضلاله من قبائل قريش أما إن معاويه وابنه سيليان بعد عثمان، ثم يليهما سبعة من ولد الحكم بن أبى العاص، واحدا بعد واحد تكمله اثنى عشر إمام ضلاله، وهم الذين رأهم رسول الله صلى الله عليه وآله على منبره يردون أمته على أدبارهم القهقري، عشره منهم من بنى أميه ورجلان أسسا ذلك لهم، وعليهما مثل أوزار هذه الامه. فقالوا: يرحمك الله يا أبا الحسن وغفر لك وجزاك الله أفضل الجزاء عنا بنصحك وحسن قولك. (كتاب سليم تحقيق محمد باقر انصارى، ص ٢١٢-

مؤلف گوید: غیر از غاصبین خلافت، مردم دیگری که سخنان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را در غدیر خم و واقف دیگر شنیدند، و از امیرالمؤمنین(علیه السلام) حمایت نکردند نیز سبب مظلومیت آن حضرت و فرزندان او شدند، و حامیان آنان در طول تاریخ نیز تا قیامت همین گونه خواهند بود، بلکه کسانی که راضی به اعمال آنان شده اند، دارای همان گناه و گرفتار همان کیفر خواهند شد، بلکه در برخی از روایات آمده که گناه و عذاب اولین و آخرین برای آنان خواهد بود، چنان که امیرالمؤمنین(علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه نوشت:

«رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به من خبر داد: که عذاب غاصبین خلافت به اندازه عذاب همه امت خواهد بود، و هر خونی که ریخته شود، و هر تجاوزی که انجام بگیرد، و هر حکم ناحقی که بشود، در نامه عمل آن دو نفر اول (و همه کسانی که از آنان تا قیامت حمایت می کنند) نوشته می شود، و از کیفر عمل کنندگان چیزی کم نمی شود»(۱).

هجوم غاصبین خلافت به خانه فاطمه(علیها السلام)

سلیم گوید: ... سپس عمر خشم نمود و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد و به آنان دستور داد تا هیزم و آتش آماده کنند و به طرف خانه علی و فاطمه(علیهما السلام) آمدند و فاطمه(علیها السلام) پشت در نشسته بود و دستمالی بر سر بسته بود، و بدن او به خاطر رحلت پدر نحیف شده بود. و با این وضعیت عمر آمد و درب خانه فاطمه(علیها السلام) را زد و با صدای بلند گفت: ای پسر ابوطالب در را باز کن. پس فاطمه(علیها السلام) گفت:

«ای عمر تو از ما چه می خواهی؟ چرا ما را به حال خود وانمی گذاری؟» عمر گفت: درب خانه را باز کن و گرنه خانه را بر شما آتش می زنم. فاطمه(علیها السلام) فرمود: ای عمر آیا از خدا نمی ترسی و می خواهی به خانه ما هجوم بیاوری؟! و لکن عمر بازنگشت و دستور داد تا آتش آورند و درب خانه فاطمه(علیها السلام) را آتش زد و در را فشار داد و فاطمه(علیها السلام) با او برخورد نمود و صدا زد: «یا اَبَتاه یا رسول الله» و عمر تازیانه خود را بلند کرد و بر ذراع فاطمه(علیها السلام) زد، و صدای فاطمه(علیها السلام) بلند شد و پدر خود را صدا زد، و امیرالمؤمنین(علیه السلام) پرید، و عمر را زمین زد، و بینی و گردن او را با پای خود فشار داد، و خواست که او را بکشد و لکن بیاد سخن رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و وصیت های آن حضرت و اطاعت از او افتاد و فرمود:

ص: ۳۴

«والذی کَرَّمَ مُحَمَّدًا بِالنَّبُوهِ يَابْنَ صَهَّاکِ، لَوْلَا - کتاب من الله سبق لعلمت أنك لا تدخل بیتی» یعنی سوگند به خدائی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به پیامبری گرامی داشت - ای پسر صهّاک - اگر تقدیر خداوند نبود، تو می دانستی که نمی توانی داخل خانه من بشوی (۱).

سلمان گوید: هنگامی که علی (علیه السلام) بی وفائی مردم و اجتماع آنان را در کنار ابوبکر مشاهده نمود و مردم را دید که از ابوبکر اطاعت می کنند، و او را تعظیم می نمایند، ملازم خانه خود شد، و عمر به ابوبکر گفت: برای چه نمی فرستی تا علی (علیه السلام) بیاید و با تو بیعت کند، چرا که همه مردم جز او و آن چهار نفر با تو بیعت کردند؟ و ابوبکر ملایمت و ارفاق داشت، گرچه نفاق و سیاست شیطانی او قوی تر بود، ولکن دارای خشونت و غلظت و بی رحمی بود. پس ابوبکر به عمر گفت:

چه کسی را نزد او بفرستم؟ عمر گفت: قنفذ را نزد او می فرستیم که مرد خشن و تندخو و بی رحمی است - و قنفذ یکی از طلحا و از قبیله بنی عدیّ بن کعب بود - پس او را با گروهی نزد علی (علیه السلام) فرستادند و آنان به درب خانه آن حضرت آمدند و اجازه ورود خواستند و علی (علیه السلام) به آنان اجازه نداد، و آنان نزد ابوبکر و عمر - که در مسجد نشسته بودند و مردم اطراف آنان جمع بودند - باز گشتند و گفتند: علی (علیه السلام) به ما اجازه ورود نداد. پس عمر به آنان گفت: باز گردید و اگر به شما اجازه نداد بدون اذن و اجازه داخل شوید. پس آنان باز گشتند و اجازه خواستند، و فاطمه (علیها السلام) به آنان فرمود:

من هرگز به شما اجازه داخل شدن به خانه خود را نمی دهم. و قنفذ ماند و آنان نزد ابوبکر و عمر آمدند و عمر غضب کرد و به آنان گفت: ما را با زن ها چه کار؟ و سپس به گروهی که اطراف او بودند دستور داد تا هیزم بردارند و با آنان آمد و هیزم ها را کنار درب خانه فاطمه (علیها السلام) گذارد و با صدای بلند گفت: «یا علی والله اگر خارج نشوی و با خلیفه رسول خدا بیعت نکنی خانه ی تو را به آتش می کشم.» و فاطمه (علیها السلام) به او فرمود:

ص: ۳۵

۱- فوئب عمر غضبان، فنادی خالد بن الولید وقنفذا فأمرهما أن یحملا - حطباً وناراً. ثم أقبل حتی انتهى إلی باب علی علیه السلام، وفاطمه علیها السلام قاعده خلف الباب، قد عصبت رأسها ونحل جسمها فی وفاه رسول الله صلی الله علیه وآله. فأقبل عمر حتی ضرب الباب، ثم نادى: (یا بن أبی طالب، افتح الباب). فقالت فاطمه علیها السلام: (یا عمر، ما لنا ولک؟ لا تدعنا وما نحن فیہ). قال: (افتحی الباب وإلا - أحرقناه علیکم) فقال: (یا عمر، أما تتقی الله عز وجل، تدخل علی بیتی وتهجم علی داری؟ فأبى أن ینصرف. ثم دعا عمر بالنار فأضرمها فی الباب فأحرق الباب، ثم دفعه عمر. ضرب الصدیقه الطاهره علیها السلام فاستقبلته فاطمه علیها السلام وصاحت: (یا أبتاه یا رسول الله) فرجع السیف وهو فی غمده فوجأ به جنبها فصرخت. فرجع السوط فضرب به ذراعها فصاحت: (یا أبتاه) أمیر المؤمنین علیه السلام یهم بقتل عمر فوئب علی بن أبی طالب علیه السلام فأخذ بتلابیب عمر ثم هزه فصرعه ووجأ أنفه ورقبته وهم بقتله، فذکر قول رسول الله صلی الله علیه وآله وما أوصی به من الصبر والطاعه، فقال: (والذی کرم محمداً بالنبوه یابن صهّاک، لو لا کتاب من الله سبق لعلمت أنك لا تدخل بیتی). (کتاب سلیم، ص ۲۸۶)

ای عمر تو را با ما چکار است؟ عمر گفت: درب را باز کن و گرنه خانه را با اهلش آتش می زنیم. فاطمه (علیها السلام) فرمود: ای عمر، آیا از خدا نمی ترسی و می خواهی وارد خانه من بشوی؟! پس عمر دست برداشت و گفت: آتش بیاورید و درب خانه را آتش زد و درب را فشار داد و داخل خانه شد، و فاطمه (علیها السلام) با او روبرو شد و فریاد زد: «یا اَبَتاه یا رسول الله» و عمر با شمشیر خود که در غلاف بود بر پهلوی فاطمه (علیها السلام) زد و فاطمه ناله ای زد و گفت: «یا اَبَتاه» و باز عمر تازیانه خود را بالا برد و بر بازوی فاطمه (علیها السلام) زد، و صدای فاطمه (علیها السلام) بلند شد و فرمود: یا رسول الله ابوبکر و عمر بعد از تو چه بد جانشینی بودند برای تو.

... پس عمر کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از او کمک خواست، و مردم به خانه علی (علیه السلام) هجوم آوردند، و آن حضرت شمشیر خود را برداشت و قنغد ترسید که علی (علیه السلام) با شمشیر به طرف ابوبکر بیاید، چرا که قدرت و شجاعت او را دانسته بود، از این رو نزد ابوبکر آمد و قصه را به او خبر داد و ابوبکر گفت: باز گرد اگر او از خانه خارج نشده او را دستگیر کن و گرنه خانه را بر آنان آتش بزن. پس قنغد ملعون بازگشت و با یاران خود بدون اجازه وارد خانه فاطمه (علیها السلام) شد، و چون علی (علیه السلام) خواست شمشیر خود را بردارد، او را احاطه کردند، و با شمشیرهای خود او را دستگیر نمودند، و ریسمانی به گردن او انداختند، و فاطمه (علیها السلام) به درب خانه آمد و بین آنان و علی (علیه السلام) حائل شد و قنغد ملعون با تازیانه بر او زد، و اثر تازیانه های او مانند بازوبند بر بدن فاطمه (علیها السلام) هنگام مرگ مانده بود!! خداوند او و کسی که او را فرستاد را لعنت کند.

سپس علی (علیه السلام) را با اکراه و اجبار شدید کشیدند و نزد ابوبکر بردند و عمر با شمشیر بالای سر او ایستاد و خالد بن ولید، و ابو عبیده جراح، و سالم غلام ابی حذیفه، و معاذ بن جبل، و مغیره بن شعبه، و اسید بن حضیر، و بشیر بن سعید، نیز با شمشیرهای خود آماده ایستاده بودند، و سایر مردم نیز با اسلحه نزد ابوبکر نشستند.

سلیم بن قیس گوید: به سلمان گفتم: آیا آنان بدون اجازه داخل خانه فاطمه (علیها السلام) شدند؟ سلمان گفت: آری به خدا سوگند چنین کردند، در حالی که چادری بر سر فاطمه (علیها السلام) نبود، و با صدای بلند فرمود: «وا اَبَتاه، وا رسول الله، یا اَبَتاه فلبس ما خلفک ابوبکر و عمر، عیناک لم تتفقاً فی قبرک» و من دیدم که ابوبکر و کسانی که اطراف او بودند، با صدای بلند گریه می کردند، جز عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه، و عمر می گفت: ما اعتنایی به زن ها و رأی آنان نداریم.

سلمان گوید: آنان علی (علیه السلام) را نزد ابوبکر بردند، و آن حضرت می فرمود: به خدا سوگند، اگر شمشیر در دست من می بود، شما می دانستید که هرگز به من دست پیدا نخواهید کرد، و به خدا سوگند من خود را نسبت به جهاد با شما ملامت نمی کنم، و اگر من چهل نفر یاور می داشتم جمعیت شما را متفرق می نمودم، و لکن خدا لعنت کند کسانی را که با من [در غدیر] بیعت کردند، و سپس مرا تنها گذاردند.

و چون چشم ابوبکر به علی (علیه السلام) افتاد، فریاد زد و گفت: «او را رها کنید» و علی (علیه السلام) به او فرمود: ای ابوبکر چه زود بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شوریدید؟! و تو با چه حقی و منزلتی مردم را دعوت به بیعت با خود کردی؟ آیا تو دیروز به امر خدا و رسول او با من بیعت نکردی؟

سلمان گوید: قنفذ لعنه الله به دستور عمر - که پیغام داده بود اگر فاطمه (علیها السلام) بین تو و علی حائل شد او را بزنی - فاطمه (علیها السلام) را با تازیانه زد و بر روی ستون درب خانه او را فشار داد، تا پهلوی او شکست و فرزند خود را سقط نمود. و از آن پس فاطمه بستری شد تا به شهادت رسید (۱).

ص: ۳۷

۱- فلما رأى علي عليه السلام خذلان الناس إياه وتركهم نصرته واجتماع كلمتهم مع أبي بكر وطاعتهم له وتعظيمهم إياه لزم بيته. فقال عمر لأبي بكر: ما يمنعك أن تبعث إليه فيبايع، فإنه لم يبق أحد إلا وقد بايع غيره وغير هؤلاء الأربعة. وكان أبو بكر أرق الرجلين وأرفقهما وأدهما وأبعدهما غورا، والآخر أفظهما وأغلظهما وأجفاهما. فقال أبو بكر: من نرسل إليه؟ فقال عمر: نرسل إليه قنفذا، وهو رجل فظ غليظ جاف من الطلقاء أحد بني عدى بن كعب. فأرسله إليه وأرسل معه أعوانا وانطلق فاستأذن علي عليه السلام، فأبى أن يأذن لهم. فرجع أصحاب قنفذ إلى أبي بكر وعمر - وهما جالسان في المسجد والناس حولهما - فقالوا: لم يؤذن لنا. فقال عمر: اذهبوا، فإن أذن لكم وإلا فادخلوا عليه بغير إذن فانطلقوا فاستأذنوا، فقالت فاطمه عليها السلام: (أخرج عليكم أن تدخلوا على بيتي بغير إذن). فرجعوا وثبت قنفذ الملعون. فقالوا: إن فاطمه قالت كذا وكذا فخرجنا ثم أمر أناسا حوله أن يحملوا الحطب فحملوا الحطب وحمل معهم عمر، فجعلوه حول منزل علي وفاطمه وابناهما عليهم السلام. ثم نادى عمر حتى أسمع عليا وفاطمه عليهما السلام: (والله لتخرجن يا علي ولتبايعن خليفه رسول الله وإلا أضرمت عليكم بيتك النار) فقالت فاطمه عليها السلام: يا عمر، ما لنا ولك؟ فقال: افتحى الباب وإلا أحرقتنا عليكم بيتكم. فقالت: (يا عمر، أما تتقى الله تدخل على بيتي؟) فأبى أن ينصرف. ودعا عمر بالنار فأضرمها في الباب ثم دفعه فدخل فاستقبلته فاطمه عليها السلام وصاحت: (يا أبتاه يا رسول الله) فرفع عمر السيف وهو في غمده فوجأ به جنبها فصرخت: (يا أبتاه) فرفع السوط فضرب به ذراعها فنادت: (يا رسول الله، لبئس ما خلفك أبو بكر وعمر). دفاع علي عليه السلام عن سليله النبوه فوثب علي عليه السلام فأخذ بتلابيبه ثم نثره فصرعه ووجأ أنفه ورقبته وهم بقتله، فذكر قول رسول الله صلى الله عليه وآله وما أوصاه به، فقال: (والذي كرم محمدا بالنبوه - يا ابن صهاك - لو لا - كتاب من الله سبق وعهد عهده إلى رسول الله صلى الله عليه وآله لعلمت إنك لا تدخل بيتي). فأرسل عمر يستغيث، فأقبل الناس حتى دخلوا الدار وثار علي عليه السلام إلى سيفه. فرجع قنفذ إلى أبي بكر وهو يتخوف أن يخرج علي عليه السلام إليه بسيفه، لما قد عرف من بأسه وشدته. فقال أبو بكر لقنفذ: (ارجع، فإن خرج وإلا فاقترح عليه بيته، فإن امتنع فاضرم عليهم بيتهم النار). فانطلق قنفذ الملعون فاقترح هو وأصحابه بغير إذن، وثار علي عليه السلام إلى سيفه فسبقوه إليه وكاثروه وهم كثيرون، فتناول بعضهم سيوفهم فكاثروه وضبطوه فألقوا في عنقه جبلا وحالت بينهم وبينه فاطمه عليها السلام عند باب البيت، فضربها قنفذ الملعون بالسوط فماتت حين ماتت وإن في عضدها كمثل الدمليج من ضربته، لعنه الله ولعن من بعث به. ثم انطلق بعلي عليه السلام يعتل عتلا خمار فنادت: (وا أبتاه، وارسول الله يا أبتاه فلبئس ما خلفك أبو بكر وعمر عيناك لم تتفقا في قبرك) - تنادى بأعلى صوتها - فلقد رأيت أبا بكر ومن حوله يبكون وينتحبون ما فيهم إلا باك غير عمر وخالد بن الوليد

والمغيره بن شعبه وعمر يقول: إنا لسنا من النساء ورأيهن في شيء. أمير المؤمنين عليه السلام يقيم الحجه على قريش قال: فانتهاوا بعلى عليه السلام إلى أبي بكر وهو يقول: أما والله لو وقع سيفي في يدي لعلمتم أنكم لن تصلوا إلى هذا أبدا. أما والله ما ألوم نفسي في جهادكم، ولو كنت استمكنت من الأربعين رجلا لفرقت جماعتكم، ولكن لعن الله أقواما بايعوني ثم خذلوني. ولما أن بصر به أبو بكر صاح: (خلوا سبيله) فقال على عليه السلام: يا أبا بكر، ما أسرع ما توثبتتم على رسول الله بأى حق وبأى منزله دعوت الناس إلى بيعتك؟ ألم تبايعني بالأمس بأمر الله وأمر رسول الله؟ فأرسل أبو بكر إلى قننذ: (اضربها) فألجأها إلى عضاده باب بيتها، فدفعها فكسر ضلعا من جنبها وألقت جنبها فلم يطنها فلم تزل صاحبه فراش حتى ماتت من ذلك شهيدة. (كتاب سليم، ص ١٤٨ و ص ١٥١)

می خواستند فاطمه زهرا(علیها السلام) را نیز بکشند!!

سلیم گوید: سپس عمر کسانی را نزد مردم فرستاد و از آنان کمک خواست و مردم داخل خانه فاطمه(علیها السلام) شدند و خالد بن ولید شمشیر خود را از غلاف خارج نمود تا بر فاطمه(علیها السلام) بزند و علی(علیه السلام) به او سوگند داد و او خودداری نمود و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و بریده اسلمی آمدند، و داخل خانه فاطمه(علیها السلام) شدند تا به علی(علیه السلام) کمک کنند، و نزدیک بود فتنه ای واقع شود، پس علی(علیه السلام) را از خانه خارج کردند، و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی رحمهم الله به دنبال آن حضرت حرکت کردند، و همواره می گفتند:

چه زود به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) خیانت نمودید، و کینه های خویش را ظاهر کردید، و بریده به عمر گفت: آیا تو جرئت کرده ای و بر برادر رسول خدا و وصی او و بر دختر آن حضرت هجوم آورده ای و او را می زنی؟! در حالی که قریش تو را خوب می شناسند [و خباثت تو را می دانند] و خالد شمشیر خود را بالا برد که بر بریده بزند و عمر او را گرفت و منع نمود(۱).

تهدید به بیعت یا کشته شدن

سلیم گوید: سپس امیرالمؤمنین(علیه السلام) را کشیدند، و نزد ابوبکر بردند، و چون ابوبکر این حالت را دید فریاد زد و گفت: او را رها کنید. و امیرالمؤمنین(علیه السلام) به ابوبکر فرمود: ای ابوبکر چه زود بر اهل بیت پیامبر خود شوریدید، آیا به کدام حق و کدام میراث و سابقه ای مردم را به بیعت با خود دعوت می کنی؟ آیا تو دیروز به امر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیر با من بیعت نکردی؟!

عمر گفت: یا علی این سخنان را رها کن، به خدا سوگند اگر بیعت نکنی تو را خواهیم کشت. امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: در این صورت به خدا سوگند بنده خدا و برادر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را کشته اید. عمر گفت: اما عبدالله آری، و لکن برادر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نه، امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند اگر قضای سابق خداوند، و عهد و پیمان برادر رسول خدا(صلی

ص: ۳۸

۱- فأرسل عمر يستغيث. فأقبل الناس حتى دخلوا الدار. وسل خالد بن الوليد السيف ليضرب فاطمه عليها السلام فحمل عليه بسيفه، فأقسم على علي عليه السلام فكف. إخراج أمير المؤمنين عليه السلام من البيت وأقبل المقداد وسلمان وأبو ذر وعمار وبريده الأسلمي حتى دخلوا الدار أعوانا لعلي عليه السلام، حتى كادت تقع فتنه. فأخرج علي عليه السلام واتبعه الناس واتبعه سلمان وأبو ذر والمقداد وعمار وبريده الأسلمي رحمهم الله وهم يقولون: (ما أسرع ما ختم رسول الله صلى الله عليه وآله وأخرجتم الضغائن التي في صدوركم). وقال بريدة بن الخصيب الأسلمي: (يا عمر، أتشب علي أخى رسول الله ووصيه وعلي ابنته فتضربها، وأنت الذى يعرفك قریش بما يعرفك به). فرجع خالد بن الوليد السيف ليضرب به بريدة وهو فى غمده، فتعلق به عمر ومنعه من ذلك. (كتاب سلیم، ص ۳۸۷)

الله علیه و آله و سلم) نبود، تو می دانستی که ضعیف و ناتوان و بی پناه کیست؟» و ابوبکر در این حال سکوت نموده بود و حرفی نمی زد. پس بریده برخاست و گفت:

ای عمر، آیا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شما - دو نفر - نفرمود: بروید و با لقب امیرالمؤمنین به علی سلام کنید، و شما گفتید: آیا این دستور خداست، و یا دستور رسول اوست؟ عمر گفت: آری. و ابوبکر نیز گفت: آری ای بریده چنین بود، و لکن تو نبودی و ما شاهد بودیم که چیز دیگری رخ داد. و عمر گفت: ای بریده برای چه تو در این امر دخالت می کنی؟ پس بریده گفت: «به خدا سوگند من هرگز در شهری که شما امارت کنید، ساکن نخواهم شد» و عمر دستور داد تا بریده را زدند و بیرون کردند، سپس سلمان برخاست و گفت:

«ای ابوبکر از خدا بترس و از این مجلس [یعنی مجلس خلافت] برخیز و آن را به اهلش واگذار، که تا قیامت در دست آنان باشد و اختلافی بین امت رخ ندهد، و شمشیر به روی همدیگر نکنند» و ابوبکر پاسخی نداد، و سلمان باز سخن خود را تکرار نمود، و عمر او را منع کرد و گفت: تو را چه به این کار و برای چه به اینجا آمده ای؟ سلمان گفت: آرام باش و سپس به ابوبکر گفت: برخیز از این مجلس و آن را به اهلش واگذار که تا قیامت در اختیار آنان باشد، و گرنه تو سبب خونریزی می شوی و افراد پست و اهل نفاق به آن طمع خواهند نمود، سپس گفت: به خدا سوگند اگر من می دانستم که کاری از پیش می برم و دین خدا را یاری می کنم، همواره با شمشیر خود از حق دفاع می نمودم.

سپس گفت: آیا شما می خواهید وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را زمین گیر کنید؟ اگر چنین است من به شما بشارت بلا می دهم و شما را از آسایش ناامید می کنم. سپس ابوذر و مقداد و عمار برخاستند و به علی (علیه السلام) گفتند: چه دستوری به ما می دهی، به خدا سوگند اگر امر کنی ما با شمشیرهای خود با آن ها مقابله می کنیم تا کشته شویم. و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آنان فرمود: «خودداری کنید، خداوند شما را رحمت کند، و پیمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بیاد بیاورید و به وصیت های او عمل کنید» (۱).

ص: ۳۹

۱- فانتھوا بعلی علیہ السلام إلی أبی بکر ملیبا. فلما بصر به أبو بکر صاح: (خلوا سبیلہ) فقال علی علیہ السلام: (ما أسرع ما توثبتم علی أهل بیت نبیکم یا أبا بکر، بأی حق وبأی میراث وبأی سابقہ تحت الناس إلی بیعتک؟ ألم تبایعنی بالأمس بأمر رسول الله صلی الله علیه و آله؟) التھدید الأول لعلی علیہ السلام فقال عمر: دع عنک هذا یا علی، فوالله إن لم تبایع لنقتلنک فقال علی علیہ السلام: (إذا والله أکون عبد الله وأخا رسول الله المقتول). فقال عمر: (أما عبد الله المقتول فنعیم، وأما أخو رسول الله فلا) فقال علی علیہ السلام: (أما والله، لو لا قضاء من الله سبق وعهد وعهده إلی خلیلی لست أجوزہ لعلمت أننا أضعف ناصرا وأقل عددا)، وأبو بکر ساکت لا یتکلم. فقام بریده فقال: یا عمر، أستمنا للذین قال لکما رسول الله صلی الله علیه و آله: (انطلقا إلی علی فسلما علیہ یامرہ المؤمنین)، فقلتما: أعن أمر الله وأمر رسوله؟ فقال: نعم. فقال أبو بکر: قد کان ذلک یا بریده، ولکنک غبت وشهدنا، والأمر یحدث بعده الأمر فقال عمر: وما أنت وهذا یا بریده؟ وما یدخلک فی هذا؟ فقال بریده: (والله لاسکنت فی بلده أنتم فیها أمراء). فأمر به عمر فضرب وأخرج. ثم قام سلمان فقال: (یا أبا بکر، اتق الله وقم عن هذا المجلس، ودعه لأهله یأکلوا به رغدا

إلى يوم القيامة، لا يختلف على هذه الامة سيفان)، فلم يجبه أبو بكر. فأعاد سلمان فقال مثلها. فانتهره عمر وقال: ما لك ولهذا الأمر؟ وما يدخلك فيما ههنا؟ فقال: مهلا يا عمر، قم يا أبا بكر عن هذا المجلس، ودعه لأهله يأكلوا به والله خضرا إلى يوم القيامة، وإن أبيتم لتحلبن به دما وليطمعن فيه الطلقاء والطرءاء والمنافقون. والله لو أعلم أنى أدفع ضيما أو أعز الله ديننا لوضعت سيفى على عاتقى ثم ضربت به قدما. أتثبون على وصى رسول الله؟ فابشروا بالبلاء واقنطوا من الرخاء. ثم قام أبو ذر والمقداد وعمار، فقالوا لعلى عليه السلام: (ما تأمر؟ والله إن أمرتنا لنضربن بالسيف حتى نقتل). فقال على عليه السلام: (كفوا رحمكم الله واذكروا عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وما أوصاكم به)، فكفوا. (كتاب سليم، ص ٣٨٨)

تهدید دوم آنان برای کشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام)

سلیم گوید: سپس عمر به ابوبکر که بالای منبر نشسته بود گفت: «برای چه نشسته ای و این محارب حاضر نیست با تو بیعت کند؟ آیا دستور نمی دهی تا گردن او را بزنیم؟» و در این حال حسن و حسین که بالای سر پدر خود ایستاده بودند، با شنیدن سخنان عمر صدایشان به گریه بلند شد و گفتند: «یا جداه یا رسول الله» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنان را به آغوش گرفت و فرمود: گریه نکنید، به خدا سوگند آنان قدرت بر کشتن پدر شما را ندارند، و ناچیزتر و ناتوان تر از آن هستند.

سپس ام ایمن نوبیه خازنه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ام سلمه آمدند و گفتند: «چه زود شما حسد خود را نسبت به آل محمد آشکار نمودید» و عمر دستور داد تا آنان را از مسجد خارج کردند (۱).

تهدید سوم آنان نسبت به کشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام)

سپس عمر به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: «برخیز و با ابوبکر بیعت کن» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: اگر نکنم چه خواهد شد؟ عمر گفت: به خدا سوگند گردن تو را خواهیم زد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای پسر صهّاک [زنازاده] دروغ گفتی به خدا سوگند تو قدرت بر چنین کاری را نداری، و تو ناتوان تر و پست تر از این هستی (۲).

ص: ۴۰

۱- التهديد الثاني لعلی علیه السلام فقال عمر لأبي بكر - وهو جالس فوق المنبر - ما يجلسك فوق المنبر وهذا جالس محارب لا- يقوم فينا فيبايعك؟ أو تأمر به فيضرب عنقه؟ - والحسن والحسين عليهما السلام قائمان على رأس على علیه السلام - فلما سمعا مقالة عمر بكيا ورفعا أصواتهما: (يا جداه يا رسول الله) فضمهما على علیه السلام إلى صدره وقال: (لا تبكيا، فوالله لا يقدران على قتل أبيكما، هما أقل وأذل وأدخر من ذلك. وأقبلت ام أيمن النوبية حاضنه رسول الله صلى الله عليه وآله وام سلمه فقالتا: (يا عتيق، ما أسرع ما أبديتم حسدكم لال محمد). فأمر بهما عمر أن تخرجا من المسجد، وقال: (ما لنا وللنساء). (كتاب سلیم، ص ۳۸۹)

۲- التهديد الثالث لعلی علیه السلام ثم قال: يا على، قم بايع. فقال على علیه السلام: إن لم أفعل؟ قال: إذا والله نضرب عنقك. قال علیه السلام: كذبت والله يا بن صهّاك، لا تقدر على ذلك. أنت ألام وأضعف من ذلك. (كتاب سلیم، ص ۳۹۰)

تهدید چهارم آنان نسبت به کشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام)

سپس خالد بن ولید پرید و شمشیر خود را آماده کرد و گفت: اگر بیعت نکنی تو را خواهم کشت پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) برخاست و خالد را گرفت و او را بر زمین زد و شمشیر از دست او افتاد (۱).

تهدید پنجم آنان نسبت به کشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام)

باز عمر گفت: یا علی برخیز و با ابوبکر بیعت کن. و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: اگر نکنم چه می شود؟ عمر گفت: در آن صورت به خدا سوگند تو را خواهیم کشت. سپس امیرالمؤمنین سه مرتبه سخن خود را تکرار نمود و آنان همان پاسخ را دادند، و ابوبکر با دست بسته و مشت شده ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت نمود و راضی شد، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) با همراهان خود به منزل خویش رفت (۲).

ابوبکر باز حدیثی از پیش خود جعل نمود!

سلمان گوید: چون علی (علیه السلام) را نزد ابوبکر بردند، و عمر بر او فشار آورد و گفت: با ابوبکر بیعت کن و از این حرف های باطل مزین. علی (علیه السلام) فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد؟ آنان گفتند: «در آن صورت ما تو را با ذلت و خواری خواهیم کشت.» علی (علیه السلام) فرمود: در آن صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. ابوبکر گفت: بنده خدا آری، و لکن برادر رسول خدا بودن تو را نمی پذیریم. علی (علیه السلام) فرمود: آیا انکار می کنید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بین من و خود برادری قرار داد، ابوبکر گفت: آری. سپس علی (علیه السلام) سه مرتبه این سؤال را از آنان کرد و آنان همان پاسخ را دادند، تا این که علی (علیه السلام) روی مبارک به مردم کرد و فرمود: ای جمعیت مهاجرین و انصار، شما را به خدا سوگند، آیا شما در غدیر خم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنیدید که درباره من چه فرمود؟ و آیا در غزوه تبوک از او نشنیدید که درباره من فرمود: «یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی إلیما أنه لا نبی بعدی؟» و سپس آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره او فرموده بود را آشکار به مردم اعلان نمود و آنان گفتند: آری خدا را شاهد می گیریم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین فرمود.

و چون سخنان علی (علیه السلام) به اینجا رسید، ابوبکر ترسید که مردم به یاری آن حضرت برخیزند و او را از خلافت برکنار کنند از این رو پیش دستی کرد و به علی (علیه السلام) گفت: آنچه شما گفتید حق بود و ما همین گونه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدیم و در قلب های ما جا گرفت، و لکن من از رسول

ص: ۴۱

- ۱- التهديد الرابع لعلی علیه السلام فوثب خالد بن الوليد واخترط سيفه وقال: (والله إن لم تفعل لأقتلنك). فقام إليه علی علیه السلام وأخذ بمجامع ثوبه ثم دفعه حتى ألقاه علی قفاه ووقع السيف من يده. (كتاب سليم، ص ۳۹۰)
- ۲- التهديد الخامس لعلی علیه السلام فقال عمر: قم يا علی بن أبي طالب فبابع. قال علیه السلام: فإن لم أفعل؟ قال: (إذا والله نقتلك). واحتج عليهم علی علیه السلام ثلاث مرات، ثم مد يده من غير أن يفتح كفه فضرب عليها أبو بكر ورضي منه بذلك.

ثم توجه إلى منزله وتبعه الناس. (كتاب سليم، ص ٣٩٠)

خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که بعد از آن سخنان فرمود: ما خانواده ای هستیم که خداوند ما را برگزید و گرامی داشت، و آخرت را برای ما انتخاب نمود، و خداوند برای ما اهل البیت نبوت و خلافت را جمع نکرد.

پس علی(علیه السلام) به او فرمود: آیا احدی جز تو چنین سخنی را از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنید و شاهد بر آن بود؟ عمر گفت: خلیفه رسول خدا راست می گوید، من نیز شاهد بودم که رسول خدا چنین سخنی را فرمود، سپس ابوعبیده و سالم و معاذبن جبل حرف عمر را تصدیق کردند و گفتند: ما نیز این سخنان را از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدیم. و علی(علیه السلام) به آنان فرمود:

به راستی شما به آن صحیفه ملعونه خود که نوشتید و امضا کردید و در کعبه قرار دادید و در آن صحیفه عهد و پیمان بستید که اگر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بمیرد و یا کشته شود، هرگز نگذارید خلافت به ما اهل بیت برسد، عمل کردید، و به عهد خود وفا نمودید!! پس ابوبکر گفت: شما از کجا اطلاع پیدا کرده اید که ما چنین صحیفه و نامه ای را نوشته ایم؟ و علی(علیه السلام) روی مبارک خود را به زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد نمود و فرمود:

من شما را به خدا و به اسلام سوگند می دهم، آیا شما از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نشنیدید که فرمود: فلانی و فلانی ... و نام صاحبان صحیفه را که پنج نفر بودند برد و فرمود: آنان بین خود نامه و صحیفه ای را مکتوب نمودند و بر آن سوگندهائی خوردند و پیمان بستند که اگر من از دنیا رفتم و یا کشته شدم آنان هرگز نگذارند خلافت در خانواده و اهل بیت من قرار بگیرد؟ و سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر گفتند: خدا گواه است که ما از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدیم که به علی(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّهُمْ قَدْ تَعَاهَدُوا وَتَعَاهَدُوا عَلِيَّ مَا صَنَعُوا وَكَتَبُوا بَيْنَهُمْ كِتَابًا إِنْ قَتَلْتُ أَوْ مَتَّ أَنْ يَتَظَاهَرُوا عَلَيْكَ وَأَنْ يَزُورُوا عُنْكَ هَذَا يَا عَلِيُّ» و سپس علی به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: پدر و مادرم فدای شما باد، در آن صورت وظیفه من چیست؟ و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر یاورانی یافتی با آنان جهاد کن و گرنه بیعت کن و خون خود را محفوظ بدار.

سپس علی(علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند اگر آن چهل نفری که با من بیعت کردند، وفادار می بودند، من با شما در راه خدا جنگ می کردم، و لکن به خدا سوگند این خلافت تا قیامت به احدی از فرزندان شما نخواهد رسید!^(۱)...

ص: ۴۲

۱- قال سلیم: ولما انتهى بعلي عليه السلام إلى أبي بكر انتهرة عمر وقال له: بايع ودع عنك هذه الأباطيل فقال عليه السلام له: فإن لم أفعل فما أنتم صانعون؟ قالوا: نقتلك ذلًا وصغارًا فقال عليه السلام: إذا تقتلون عبد الله وأخا رسوله. فقال أبو بكر: أما عبد الله فنعم، وأما أخو رسول الله فما نقر بهذا قال: أتجحدون أن رسول الله صلى الله عليه وآله أخى بينى وبينه؟ قال: نعم. فأعاد ذلك عليهم ثلاث مرات. ثم أقبل عليهم على عليه السلام فقال: يا معشر المسلمين والمهاجرين والأنصار، أنشدكم الله، أسمعتم رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم غدیر خم كذا وكذا وفى غزوة تبوك كذا وكذا؟ فلم يدع عليه السلام شيئًا قاله فيه

رسول الله صلى الله عليه وآله علانيه للعامه إلا ذكرهم إياه. قالوا: اللهم نعم. أبو بكر يخلق حديثا لغضب الخلافه فلما تخوف أبو بكر أن ينصره الناس وأن يمنعه بادرهم فقال له كل ما قلت حق قد سمعناه بآذاننا وعرفناه ووعته قلوبنا، ولكن قد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول بعد هذا: (إنا أهل بيت اصطفانا الله وأكرمنا واختار لنا الآخره على الدنيا، وإن الله لم يكن ليجمع لنا أهل البيت النبوه والخلافه). فقال على عليه السلام: هل أحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله شهد هذا معك؟ فقال عمر: صدق خليفه رسول الله، قد سمعته منه كما قال. وقال أبو عبيده وسالم مولى أبي حذيفه ومعاذ بن جبل: صدق، قد سمعنا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله. أمير المؤمنين عليه السلام يفضح الصحيفه الملعونه فقال لهم على عليه السلام: لقد وفيتم بصحيفتكم الملعونه التي تعاقدم عليها في الكعبه: "إن قتل الله محمدا أو مات لتزون هذا الامر عنا أهل البيت". فقال أبو بكر: فما علمك بذلك؟ ما أطلعناك عليها فقال عليه السلام: أنت يا زبير وأنت يا سلمان وأنت يا أبا ذر وأنت يا مقداد، أسألكم بالله وبالأسلام، أما سمعتم رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ذلك وأنتم تسمعون: (إن فلانا وفلانا - حتى عد هؤلاء الخمسه - قد كتبوا بينهم كتابا وتعاهدوا فيه وتعاهدوا أيماننا على ما صنعوا إن قتل أو مت)؟ فقالوا: اللهم نعم، قد سمعنا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ذلك لك: (إنهم قد تعاهدوا وتعاهدوا على ما صنعوا، وكتبوا بينهم كتابا إن قتل أو مت أن يتظاهروا عليك وأن يزووا عنك هذا يا على). قلت: بأبي أنت وأمي يا رسول الله، فما تأمرني إذا كان ذلك أن أفعل؟ فقال لك: إن وجدت عليهم أعوانا فجاهدهم ونابذهم، وإن أنت لم تجد أعوانا فبايع واحقن دمك. فقال على عليه السلام: أما والله، لو أن اولئك الأربعين رجلا الذين بايعوني وفوا لى لجاهدتم في الله، ولكن أما والله لا ينالها أحد من عقبكما إلى يوم القيامه. (كتاب سليم، ص ١٥٣-١٥٥)

مؤلف گوید: مرحوم علامه سیدمحمدبن سیدمهدی قزوینی اشعاری در این ماجرا سروده است که شایسته بیان می باشد او گوید:

يا عَجَباً يَسْتَأْذِنُ الْأَمِينَ - عَلَيْهِمْ وَ يَهْجُمُ الْخَوْفُ

قال سليم قلت يا سلمان - هل هجموا لم يكن استيذانُ

فقال إي و عزّه الجبار - و ما على الزهراء من خمار

لكنّها لاذت وراء الباب - رعايه للستر و الحجاب

فمد رأوها عصروها عصره - كادت بنفسي أن تموت خسره

تصيح يا فضّه سنّديني

- فقد و ربّي قتلوا جنيني

(۱)

فأسقطت بنت الهدى و احزنا - جنينها ذاك المسمّى محسنا ۱

[يا ويلهم من غضب الجبار

- بظلمهم ريحانه المختار]

ص: ۴۳

۱- (همان) (وفاه الصديقه الطاهره للمقدّم، ص ۴۹)

سلمان گوید: به خاطر آن که فاطمه (علیها السلام) بین قنغد و علی (علیه السلام) فاصله شده بود، قنغد (لعنه الله) تازیانه هائی بر بدن فاطمه (علیها السلام) زد و این دستور را عمر به او داده بود و گفته بود: اگر فاطمه (علیها السلام) بین تو و علی (علیه السلام) فاصله شد، او را با تازیانه بز (۱).

در کتاب احتجاج طبرسی از سلمان نیز نقل شده که گوید: ابوبکر به قنغد پیغام داد: اگر فاطمه (علیها السلام) مانع شد، او را با تازیانه بز ... سپس گوید: با همین دستور، قنغد فاطمه (علیها السلام) را چنان به آستانه در خانه فشار داد که استخوان های پهلوی او شکست و فرزند او سقط شد، و از آن پس فاطمه (علیها السلام) بستری شد، تا به شهادت رسید (۲).

در ادامه حدیث قبل، سلیم گوید: من به سلمان گفتم: آیا تو نیز با ابوبکر بیعت نمودی و چیزی نگفتی؟ سلمان گفت: آری بعد از بیعت (اجباری) به آنان گفتم: هلاکت باد بر شما تا ابد، آیا می دانید با خود چه کردید؟ شما به مقصود خود رسیدید و لکن گمراه شدید، و همانند امت های پیشین سبب اختلاف و جدائی امت گردیدید، و سنت پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) را از اساس منحرف نمودید.

و عمر در پاسخ من گفت: اکنون که تو و صاحب تو (علی علیه السلام) بیعت کردید، هر چه می خواهید بگوئید. و من به او گفتم: من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: گناه تو و ابوبکر که با او بیعت کردی در قیامت به اندازه گناهان امت تا قیامت خواهد بود، و عذاب شما دو نفر در دوزخ همانند عذاب همه اهل دوزخ می باشد، عمر گفت: پس از بیعت هر چه می خواهی بگو. اکنون خدا نخواست چشم تو روشن شود و خلافت به امام تو برسد.

پس من به او گفتم: من شهادت می دهم که در بعضی از کتب آسمانی خواندم که تو با اسم و صفات و نسبی که داری، دری از درهای جهنم می باشی. و عمر گفت: هر چه می خواهی بگو. خدا خلافت را از این خانواده که شما آنان را می پرستیدید، برداشت. پس من به او گفتم: من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که در تفسیر آیه «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا» یعنی، «در آن روز هیچ کس مانند او عذاب نمی شود، و هیچ کس را همچون او به بند نمی کشند» (۳) فرمود: مقصود خداوند از این آیه تو هستی. پس او به من گفت: «اسکت أسکت الله نامتک ایها العبد ابن الخناء» پس علی (علیه السلام) به من فرمود: ای سلمان تو را به خدا سوگند، بس کن.

ص: ۴۴

۱- (همان)

۲- وفي الاحتجاج: ... فأرسل أبو بكر إلى قنغد: (اضربها) فألجأها إلى عضاده باب بيته، فدفعها فكسر ضلعا من جنبها وألقت جنينا من بطنها فلم تزل صاحبه فراش حتى ماتت من ذلك شهيدة. (پاورقی کتاب سلیم تحقیق محمد باقر انصاری، ص ۱۵)

۳- (فجر/ ۲۶-۲۵)

سلمان گوید به او گفتم: به خدا سوگند اگر مرا امر به سکوت نکرده بود، من هرچه از رسول خدا(صلى الله عليه و آله و سلم) درباره تو و ابوبکر شنیده بودم را می گفتم. و عمر چون دید من ساکت شدم گفتم: تو مطیع و تسلیم علی(علیه السلام) هستی. سلمان گوید: سپس ابوذر و مقداد بیعت کردند و چیزی نگفتند، و عمر به من گفتم: «ای سلمان خوب بود تو نیز بدون حرف همانند این ها بیعت می کردی، چرا که به خدا سوگند محبت و تعظیم تو به این خانواده بیش از این دو نفر نیست» پس ابوذر گفت:

ای عمر، آیا تو ما را به خاطر محبت و تعظیم آل محمد(صلى الله عليه و آله و سلم) سرزنش می کنی؟ خدا لعنت کند - و لعنت نموده - کسانی را که با آنان دشمنی کردند، و به آنان تهمت زدند، و حق آنان را ظالمانه غصب نمودند، و مردم را به گردن آنان سوار کردند، و امت را به قهقرا و جاهلیت بازگردانند. عمر گفت: آمین خدا لعنت کند کسانی را که به آنان ظلم کردند و حقشان را غصب نمودند، و لکن به خدا سوگند آنان حقی به خلافت نداشتند و با مردم دیگر یکسان بودند. ابوذر گفت: پس برای چه شما به خاطر نزدیکی به پیامبر خدا(صلى الله عليه و آله و سلم) با انصار محاجه کردید و بر آنان غالب شدید(۱)؟

ص: ۴۵

۱- قال سلیم بن قیس: فقلت لسلمان: أبايعة أبا بكر - يا سلمان - ولم تقل شيئا؟ قال: قد قلت - بعد ما بايعة -: تبا لكم سائر الدهر أو تدرؤن ما صنعتم بأنفسكم؟ أصبتم وأخطأتم أصبتم سنة من كان قبلكم من الفرقه والاختلاف، وأخطأتم سنة نبينا حتى أخرجتموها من معدنها وأهلها. فقال عمر: يا سلمان، أما إذ بايع صاحبك وبايعة فقل ما شئت وافعل ما بدا لك وليقل صاحبك ما بدا له. قال سلمان: فقلت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: (إن عليك وعلى صاحبك الذي بايعته مثل ذنوب جميع أمته إلى يوم القيامة ومثل عذابهم جميعا). فقال: قل ما شئت، أليس قد بايعة ولم يقر الله عينيك بأن يليها صاحبك؟ الأبل فوق عليها نفيل فجاءت بالخطاب. ثم إن الخطاب لما بلغ الحلم رغب في صهاك فوقع عليها فجاءت بابنه، فلفقها في خرقة من صوف ورمتها خوفا من مولاها في الطريق. فرآها هاشم بن المغيرة مرميه فأخذها ورباها وسماها حنتمه. فلما بلغت رآها خطاب يوما فرغب فيها وخطبها من هاشم فأنكحها إياه فجاءت بعمر بن الخطاب. فكان الخطاب أبا وجدا وخالا لعمر، وكانت حنتمه أما وأختا وعمه له. فقلت: أشهد أني قد قرأت في بعض كتب الله المنزل: (إنك - باسمك ونسبك وصدقتك - باب من أبواب جهنم) فقالوا لي: قل ما شئت، أليس قد أزالها الله عن أهل هذا البيت الذين اتخذتموهم أربابا من دون الله؟ فقلت له: أشهد أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول، وسألته عن هذه الآية: (فيومئذ لا يعذب عذابه أحد ولا يوثق وثاقه أحد)، فأخبرني بأنك أنت هو. فقال عمر: أسكت، أسكت الله نامتك، أيها العبد، يابن اللخناء فقال علي عليه السلام: أقسمت عليك يا سلمان لما سكت. فقال سلمان: والله لو لم يأمرني على عليه السلام بالسكوت لخبرته بكل شيء نزل فيه، وكل شيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله فيه وفي صاحبه. فلما رأني عمر قد سكت قال لي: إنك له لمطيع مسلم. كلمه أبي ذر بعد البيعة فلما أن بايع أبو ذر والمقداد ولم يقولوا شيئا قال عمر: يا سلمان، ألا تكف كما كف صاحبك؟ والله ما أنت بأشد حبا لأهل هذا البيت منهما ولا أشد تعظيما لحقهم منهما، وقد كفا كما ترى وبايعا. فقال أبو ذر: يا عمر، أفتعيرنا بحب آل محمد وتعظيمهم؟ لعن الله - وقد فعل - من أبغضهم وافتري عليهم وظلمهم حقهم وحمل الناس على رقابهم ورد هذه الامه القهقري

على أديبارها. فقال عمر: آمين لعن الله من ظلمهم حقهم لا- والله ما لهم فيها من حق وما هم فيها وعرض الناس إلا سواء. قال أبو
ذر: فلم خاصتم الأنصار بحقهم وحجتهم؟ (كتاب سليم تحقيق محمد باقر انصاري، ص ٩١٥)

سلمان سپس گوید: علی (علیه السلام) به عمر فرمود: ای پسر صهّاک [زنزاده] آیا ما حقی در خلافت نداشتیم، و خلافت حق تو و حق آکله الذبّان [یعنی پادشاه مگس‌خوار] بود؟ و عمر گفت: یا ابالحسن پس از بیعت کردن سخن بس کن، چرا که عموم مردم ابوبکر را خواستند و تو را نخواستند، گناه من چیست؟ علی (علیه السلام) فرمود: و لکن خدای عزّوجلّ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) جز به من راضی نشدند، و جز من را نخواستند، از این رو من تو را، و ابوبکر را و پیروانتان را به سخط و خشم خداوند و عذاب او بشارت می دهم. سپس فرمود: ای عمر وای بر تو، ای کاش می دانستی چه جنایتی کردی؟ و چه چیزی را رها کردی؟ و داخل چه چیزی شدی، و چه ظلم و جنایتی را به خود و رفیق خود نمودی؟!

پس ابوبکر گفت: ای عمر اکنون که او با ما بیعت نمود، و ما از شرّ او ایمن شدیم، و دیگر خطر و غائله ای برای ما ندارد، بس کن و بگذار او هر چه می خواهد بگوید.

باز علی (علیه السلام) فرمود: من یک چیز را فقط یادآوری می کنم. و روی مبارک خود را به من و ابوذر و زبیر و مقداد نمود و فرمود: من شما چهار نفر را با نام خدا یادآوری می کنم، آیا شما همانند من شنیدید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: در جهنّم تابوتی هست که در آن دوازده نفر معذب خواهند بود، شش نفر از اقوام گذشته و شش نفر از این امت، و آن تابوت در قعر چاه هست در جهنّم و قفلی بر آن زده شده، و بر روی آن چاه صخره و سنگ بزرگی است، و هر گاه خداوند بخواهد، جهنّم را شعله ور کند، آن سنگ را کنار می زند و از حرارت آن چاه جهنّم آتش می گیرد؟ و من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) درباره آن دوازده نفر سؤال کردم و شما حاضر بودید، و آن حضرت فرمود:

شش نفر آنان از اولین: قایل و فرعون و کسی که با ابراهیم درباره خداوند محاجّه نمود، و دو نفر از بنی اسرائیل که کتاب موسی و عیسی (علیها السلام) را تغییر دادند، و یهود و نصارا را گمراه نمودند، و ابلیس می باشند، و از این امت، دجال و پنج نفری که اصحاب صحیفه خواهند بود، می باشند و سپس به من فرمود: یا اخی بعد از من آنان بر تو ستم خواهند کرد، و سپس نام یکایک آنان را برد. سلمان گوید: پس ما چهار نفر سخنان علی (علیه السلام) را تصدیق کردیم، و شهادت دادیم که ما این سخنان را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) شنیدیم. و عثمان به علی (علیه السلام) گفت: یا ابالحسن آیا شما و این چهار نفر، چیزی درباره من نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) شنیده اید؟

علی (علیه السلام) فرمود: آری، من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) شنیدم که او دو مرتبه تو را لعنت نمود، و پس از آن برای تو استغفاری نکرد. پس عثمان غضب نمود و گفت: برای چه شما دست از من بر نمی دارید؟ نه در زمان رسول خدا، و نه بعد از او؟! و علی (علیه السلام) به او فرمود: آری چنین است تا خدا بینی تو را

به خاک بمالد. و عثمان گفت: به خدا سوگند من از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: زبیر در حال ارتداد از اسلام، کشته خواهد شد.

سلمان گوید: پس از آن، علی(علیه السلام) خصوصی به من فرمود: عثمان راست می گوید، به خاطر این که زبیر بعد از کشته شدن عثمان، اول با من بیعت می کند، و سپس بیعت خود را می شکند و با ارتداد کشته می شود.

سلمان گوید: سپس علی(علیه السلام) فرمود: مردم کلاً بعد از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) مرتد شدند، مگر چهار نفر، و بعد از آن حضرت گروهی از ائمت به منزله هارون و پیروان او شدند، و گروهی مانند گوساله سامری و پیروان او گردیدند، یعنی علی(علیه السلام) و پیروان او به منزله هارون و پیروان او شدند، و عتیق [یعنی ابوبکر] به منزله عجل یعنی گوساله سامری و عمر بمنزله سامری گردیدند. سپس فرمود:

و من از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: گروهی از اصحاب و از سران امت من روز قیامت چون می خواهند از صراط بگذرند، و مرا ملاقات می کنند، آنان را بازداشت می نمایند و به طرف دوزخ می برند، پس من می گویم: خدایا اینان اصحاب من بودند؟! و به من گفته می شود: تو نمی دانی آنان بعد از تو چه کردند و چه بدعت هائی را در دین خدا ایجاد نمودند، و مرتد شدند، و به جاهلیت بازگشتند؟ و من می گویم: از رحمت خدا دور باشند و هلاکت باد بر آنان.

سپس فرمود: من از رسوا خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرمود: در این امت، همه سنت های بنی اسرائیل جاری می شود، و این امت همانند آنان عمل خواهند نمود، حتی اگر آنان در سوراخ موری رفته باشند، اینان نیز چنین خواهند نمود، چرا که تورات و قرآن را ملک واحدی و با قلم واحدی و در کاغذ واحدی نوشته است، و امثال و سنن این امت با امت های پیشین یکسان خواهد بود(۱).

ص: ۴۷

۱- فی کتاب سلیم: (کلمه امیر المؤمنین علیه السلام بعد البیعه) فقال علی علیه السلام لعمر: یابن صهاک، فلیس لنا فیها حق وهی لک ولابن آکله الذبان؟ فقال عمر: کف الاین یا أبا الحسن إذ بایعت، فإن العامه رضوا بصاحبی ولم یرضوا، بک فما ذنبی؟ فقال علی علیه السلام: ولكن الله عز وجل ورسوله لم یرضیا إلا بی، فابشر أنت وصاحبک ومن اتبعکما ووازرکما بسخط من الله وعذابه وخزیه. ویلک یابن الخطاب، لو تری ماذا جنیت علی نفسک لو تدری ما منه خرجت وفیما دخلت وما ذا جنیت علی نفسک وعلی صاحبک؟ فقال أبو بکر: یا عمر، أما إذ قد بایعنا وآمنا شره وفتکه وغائلته فدعه یقول ما شاء. أصحاب الصحیفه الملعونه فی تابوت جهنم فقال علی علیه السلام: لست بقائل غیر شیئی واحد. أذکرکم بالله أیها الأربعة - یعنی ابوبکر و زبیر و المقداد -: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: إن تابوتا من نار فیہ اثنا عشر رجلا، سته من الأولین وستة من الاخرین، فی جب فی قعر جهنم فی تابوت مقفل، علی ذلک الجب صخره. فإذا أراد الله أن یسعر جهنم کشف تلک الصخره عن ذلک الجب فاستعرت جهنم من وهج ذلک الجب ومن حره. قال علی علیه السلام: فسألت رسول الله صلی الله علیه و آله عنهم - وأنتم شهود به - عن الأولین، فقال: أما الأولون فابن آدم الذی قتل أخاه، وفرعون الفراعنه، والذی حاج إبراهیم فی ربه،

ورجلان من بنى إسرائيل بدلا كتابهم وغيرا سنتهم، أما أحدهما فهود اليهود والاخر نصر النصارى، وإبليس سادسهم. وفي الاخرين الدجال وهؤلاء الخمسة أصحاب الصحيفة والكتاب وجبتهم وطاغوتهم الذى تعاهدوا عليه وتعاقدوا على عداوتك يا أخى، وتظاهرون عليك بعدى، هذا وهذا حتى سماهم وعدهم لنا. قال سلمان: فقلنا: صدقت، نشهد أنا سمعنا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله. كلمه رسول الله صلى الله عليه وآله فى عثمان والزبير فقال عثمان: يا أبا الحسن، أما عندك وعند أصحابك هؤلاء حديث فى؟ فقال على عليه السلام: بلى، سمعت رسول الله يلعنك مرتين ثم لم يستغفر الله لك بعد ما لعنك. فغضب عثمان ثم قال: ما لى وما لك ولا تدعنى على حال، عهد النبى ولا بعده. فقال على عليه السلام: نعم، فأرغم الله أنفك. فقال عثمان: فوالله لقد سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: (إن الزبير يقتل مرتدا عن الإسلام) قال سلمان: فقال على عليه السلام لى - فيما بينى وبينه -: صدق عثمان، وذلك أنه يبايعنى بعد قتل عثمان وينكث بيعتى فيقتل مرتدا. إرتد الناس بعد الرسول صلى الله عليه وآله إلا أربعه قال سلمان: فقال على عليه السلام: (إن الناس كلهم ارتدوا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله غير أربعه). إن الناس صاروا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله بمنزله هارون ومن تبعه ومنزله العجل ومن تبعه. فعلى فى شبه هارون وعتيق فى شبه العجل وعمر فى شبه السامرى. وسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: ليجيئن قوم من أصحابى من أهل العلية والمكانه منى ليمروا على الصراط. فإذا رأيتهم ورأونى وعرفتهم وعرفونى اختلجوا دونى. فأقول: أى رب، أصحابى فىقال: ما تدري ما أحدثوا بعدك، إنهم ارتدوا على أديبارهم حيث فارقتهم. فأقول: بعدا وسحقا. وسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لتركبن أمتى سنه بنى إسرائيل حذو النعل بالنعل وحذو القذه بالقذه، شبرا بشبر وذراعا بذراع وباعا بباع، حتى لو دخلوا جحرا لدخلوا فيه معهم. إن التوراه والقرآن كتبه ملكك واحد فى رق واحد بقلم واحد، وجرت الأمثال والسنن سواء. (كتاب سليم تحقيق محمد باقر انصارى، ص ۱۱۶-۶۳۱)

در بحث های پیشین مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشاهده شد و در این بخش مظلومیت های سخت تر و شکننده ای که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آن حضرت وارد شده است بیان می شود.

در بحار مرحوم علامه مجلسی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «أما إنك ستلقى بعدى جهداً!» یعنی، «بدان که تو بعد از من گرفتار ظلم طاقت فرسائی خواهی شد.» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) از این خبر هراسی پیدا نکرد و تنها پرسید: «فی سلامه من دینی؟» یعنی، «آیا در آن زمان دین من سالم است؟» و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «فی سلامه من دینک» یعنی «در آن زمان دین تو سالم خواهد بود» (۱).

مؤلف گوید: در خطبه شعبانیه آمده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطبه ای برای ما خواند و فضائل ماه مبارک رمضان، و آداب آن را بیان نمود، و من بین سخنان آن حضرت برخاستم و گفتم: یا رسول الله! افضل اعمال این ماه چیست؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: افضل اعمال این ماه پرهیز از گناهان است. و سپس گریان شد، و من گفتم: یا رسول الله برای چه گریان شدید؟ فرمود: «اکنون من می بینم که در این ماه، حرمت تو شکسته می شود و بدترین اولین و آخرین، در حال نماز محاسن تو را با خون سرت خضاب می کند، و با شمشیر خود فرق تو را می شکافد» و من سؤال کردم آیا در آن وقت دین من سالم است؟ و آن حضرت فرمود: آری، فی سلامه من دینک.

ص: ۴۸

۱- أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَهْلٍ الْفَقِيه، بِبُخَارَى، ثنا سَهْلُ بْنُ الْمُتَوَكِّلِ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ التَّمِيمِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ: «أَمَا إِنَّكَ سَتَلْقَى بَعْدِي جَهْدًا» قَالَ: فِي سَلَامِهِ مِنْ دِينِي؟ قَالَ: «فِي سَلَامِهِ مِنْ دِينِكَ» (مستدرک حاکم، ج ۳/۱۴۰، کنز العمال، ج ۱۱/۶۱۷)

و نیز فرمود: أنت وصی من بعدی، و أنت المظلوم المضطهد بعدی(۱). یعنی یا علی، تو وصی من هستی، و تو بعد از من مظلومی هستی که ملجأ و پناهی نخواهی داشت.

و در مناقب ابن شهر آشوب نقل شده که امیرالمؤمنین(علیه السلام) بیمار شد، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) با بعضی از اصحاب خود به عیادت او آمدند، و عمر گفت: یا رسول الله! علی(علیه السلام) از این بیماری جان سالم به در نمی برد؟ و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: سوگند به خدائی که جان من به دست اوست - ای عمر - او نخواهد مرد تا همه وجود او [از ناحیه شما] پر از غیظ و خشم شود، و خبثت [شما] سرتاسر وجود او را احاطه کند، و با همه این مصائب او صبر خواهد کرد(۲).

و در بحار الأنوار از «تقریب المعارف» نقل شده که انس بن مالک گوید: علی(علیه السلام) بیماری سختی پیدا نمود و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) با گروهی از اصحاب خود به عیادت او آمدند، و ابوبکر به عمر اشاره کرد، و عمر برخاست و گفت: یا رسول الله شما برای علی از ما پیمان [و بیعت] گرفتید، اکنون ما می بینیم که او از این بیماری جان سالم به در نمی برد، و اگر این گونه باشد خلیفه بعد از شما کیست؟ پس رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) سکوت نمود و پاسخی به او نداد، و باز ابوبکر به عمر اشاره نمود که حرف خود را تکرار کند، و باز رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) پاسخی به او نداد، و چون بار سوم عمر حرف خود را تکرار کرد، رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) سر مبارک خود را بالا نمود، و فرمود: علی از این بیماری از دنیا نمی رود، تا شما دو نفر سرتاسر وجود او را از خشم پر کنید، و خیانت شما همه وجودش را احاطه کند، و شما او را صابر بینید(۳)!

ص: ۴۹

۱- قال أمير المؤمنين عليه السلام: خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله في آخر شهر شعبان ... فقامت فقلت: يا رسول الله! ما أفضل الاعمال في هذا الشهر؟ فقال: يا أبا الحسن أفضل الاعمال في هذا الشهر الورع عن محارم الله عز وجل. ثم بكى فقلت: يا رسول الله! ما يبكيك؟ فقال: يا علي أبكى لما يستحل منك في هذا الشهر، كأنى بك وأنت تصلى لربك، وقد انبعث أشقى الأولين شقيق عاقر ناقة ثمود، فضربك ضربه على قرنك فحضب منها لحيتك. قال أمير المؤمنين عليه السلام: فقلت: يا رسول الله، وذلك في سلامه من دینی؟ فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: في سلامه من دينك ثم قال: يا علي من قتلک فقد قتلني ومن أبغضك فقد أبغضني، ومن سبك فقد سبني لانك مني كنفسی، روحك من روحي، و طينتك من طينتي، إن الله تبارك وتعالى خلقني وإياك واصطفاني وإياك، واختارني للنبوه، واختارك للامامه، ومن أنكر إمامتك فقد أنكر نبوتی. يا علي أنت وصی، وأبوولدی، وزوج ابنتی، و خلیفتی علی امتی فی حیاتی وبعد موتی: أمرک امری، ونهیک نهی، اقسام بالذی بعثنی بالنبوه، وجعلنی خیر البریه، إنک لحجه الله علی خلقه، وأمینة علی سره، و خلیفته علی عباده. (بحار الأنوار، ج ۹۶/۳۵۸)

۲- وفيه وفي المناقب عن عمران بن حصين في خبر انه عاد النبي عليا، فقال عمر: يا رسول الله ما على إلا لما به، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا والذی نفسی بیده، یا عمر لا يموت علی حتی یملا غیظا، ویوسع غدرا، ویوجد من بعدی صابرا. (مناقب، ج ۳/۱۷)

۳- وفيه: ورووا عن القاسم بن جندب، عن أنس بن مالك، قال: مرض علي عليه السلام فثقل، فجلست عند رأسه، فدخل

رسول الله صلى الله عليه وآله ومعه الناس فامتألاً- البيت، فقامت من مجلسي، فجلس فيه رسول الله صلى الله عليه وآله، فغمز أبو بكر عمر فقام، فقال: يا رسول الله (صلى الله عليه وآله)، إنك كنت عهدت إلينا في هذا عهداً وإنا لا نراه إلا لما به، فإن كان شيء فإلى من؟. فسكت رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يجبه، فغمزه الثانيه فكذلك، ثم الثالثه، فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله رأسه ثم قال: إن هذا لا يموت من وجعه هذا، ولا يموت حتى تمليه غيظاً، وتوسعاه غدرًا، وتجده صابراً. (بحار الأنوار، ج ٣٠/٣٨٩، الصراط المستقيم، ج ٣/١١)

و در روایت سلیم آمده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ثمَّ تجداه صابراً قَوَّاماً، و لا يموت حتَّى يلقى منكما هناتٍ و هناتٍ، و لا يموت إلَّا شهيداً مقتولاً»(۱).

یعنی، او از دنیا نمی رود تا شما دو نفر [یعنی ابوبکر و عمر] او را کاملاً به غیظ آورید، و سپس او را صابر و پای برجا بیابید، و از شما آزارهای فراوانی ببیند، و شهید و مقتول از دنیا برود!!

مظلومیت و بی پناهی اهل بیت علیهم السلام

آری حضرت زهرا(علیهاالسلام) می دانست که بر سر او و شوهر و فرزندان چه خواهد آمد، چرا که خداوند از آنان نسبت به این مصائب پیمان گرفته بود، و آنان تسلیم امر الهی شده بودند، از این رو ما در زیارت حضرت فاطمه(علیهاالسلام) می خوانیم:

السلام عليك يا ممتحنه، امتحكك الذي خلقك، قبل أن يخلقك فوجدك لما امتحكك صابره(۲).

سلیم گوید: خداوند به پیامبر خود(صلی الله علیه و آله و سلم) در شب معراج از آنچه بر او و بر علی و اهل بیت او(علیهم السلام) وارد می شود را خبر داد، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز بارها در مجالس گوناگونی به اهل بیت خویش گوشزد نمود، بلکه از آنان در محضر ملائکه مقررین خداوند پیمان صبر و استقامت گرفت، و این به امر الهی بود، از این رو حضرت زهرا(علیهاالسلام) بعد از پدر خود از این حوادث خائف بود، و هنگام ارتحال پدر گریه می کرد و می فرمود: «یا أبة أخشى الضيعة بعدك»(۳).

در امالی صدوق و کتب فراوان دیگری از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: و اما دخترم فاطمه سیده ی زنان عالم است، از اولین و آخرین، و او پاره تن من، و نور چشم من، و میوه دل من، و روح بین دو پهلوی من، و او حورای انسیه است ...

ص: ۵۰

- ۱- قال: ولا يموت حتى يلقى منكما هنات وهنات، ولا يموت إلا شهيداً مقتولاً. (کتاب سلیم، ص ۱۴۴، بحار الأنوار، ج ۳۰/۳۱۵)
- ۲- (تهذيب شيخ طوسي، ج ۶/۹، مزار كبير، ص ۱۷۸، جمال الأسبوع، ص ۳۲)
- ۳- قال سلیم: سمعت سلمان الفارسي يقول: كنت جالسا بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي قبض فيه. فدخلت فاطمه عليها السلام، فلما رأت ما برسول الله صلى الله عليه وآله من الضعف خنقتها العبره حتى جرت دموعها على خديها. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا بنيه، ما يبكيك؟ قالت: يا رسول الله، أخشى على نفسي وولدي الضيعة من بعدك. (کتاب سلیم، ص ۱۳۲، کمال الدین، ص ۲۶۳، کشف الغمّه، ج ۱/۱۵۳)

سپس فرمود: هنگامی که من فاطمه را می بینم، به یاد مصائبی می افتم که بعد از من بر او وارد می شود، و اکنون [با چشم باطن] می بینم که در خانه خود بی پناه است و یاوری ندارد، و حرمت او شکسته می شود، و حق او غصب می گردد، و ارث او غصب می شود، و پهلوی او شکسته می شود، و فرزند او سقط می گردد، و صدای او بلند می شود و می گوید: «یا محمداه» و کسی پاسخ او را نمی دهد، و هر چه استغاثه می کند کسی به فریاد او نمی رسد.

تا این که فرمود: او همواره بعد از من محزونه و مکروبه و گریان است، او گاهی به یاد انقطاع وحی از خانه خود می شود، و گاهی به یاد فراق و جدائی من می افتد و گریه می کند، و چون شب فرا می رسد، و دیگر صدای مرا نمی شنود که در نیمه های شب صدای قرآن را از من می شنید، وحشت می کند، و سپس خود را - که در زمان پدر عزیز بود - ذلیل می بیند و گریه می کند، و خداوند در این حال ملائکه را مونس او قرار می دهد، و آنان سخنانی که به مریم می گفتند، به او نیز می گویند، و صدا می زنند: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، یا فاطمه ائمتی لربک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین»

و چون بیماری او شروع می شود، خداوند عزوجل مریم دختر عمران را پرستار و مونس او قرار می دهد، تا این که می فرماید: «خدایا من از زندگی دنیا سیر شدم، و از اهل دنیا خسته شدم، پس تو مرا به پدرم ملحق فرما» و خداوند او را به من ملحق می نماید، و او نخستین کسی است که از اهل بیت من به من ملحق می شود، و چون بر من وارد می شود، محزونه و مکروبه و مغمومه و مغصوبه و مقتوله خواهد بود و من در آن حال می گویم: «خدایا لعنت کن کسانی را که به فاطمه ظلم کردند، و عذاب کن کسانی را که حق او را غصب نمودند، و ذلیل و خوار کن کسانی را که او را خوار کردند، و در آتش دوزخ خود مخلد کن کسی را که ضربت به پهلوی او زد تا سقط جنین نمود» و ملائکه آمین می گویند (۱).

روایت فوق در کتب اهل سنت نیز نقل شده مانند فرائد السمطين جوينی (۲) و ...

نگرانی های رسول خدا نسبت به اهل بیت عليهم السلام

همان گونه که گذشت روایات درباره سفارش آنحضرت نسبت به اهل بیت خود فراوان است. ۱.

و در مستدرک حاکم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: «زود است اهل بیت من بعد از من آواره و مطرود شوند. «سلیقی اهل بیته من بعدی تطریداً و تشریداً» (۳).

ص: ۵۱

۱- (امالی صدوق، ص ۱۱۴ و طبع بیروت، ص ۱۰۰، ارشاد القلوب، ص ۲۹۶، بحار الأنوار، ج ۴۳/۱۷۲)

۲- فرائد السمطين جوينی طبع محمودی، ج ۲/۳۵. ۳ الانوار القدسیه.

۳- أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ دَارِمِ الْحَافِظُ، بِالْكُوفَةِ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْقُرَشِيِّ، ثَنَا يَزِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ الثَّقَفِيِّ، ثَنَا حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسِ الْمَلَائِيِّ، عَنْ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ قَيْسٍ، وَعَبِيدَةَ السَّلْمَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَخَرَجَ إِلَيْنَا مُسْتَبْشِرًا يُعْرِفُ الشُّرُورَ فِي وَجْهِهِ، فَمَا سَأَلْنَا عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرَنَا بِهِ،

وَلَا سَيَكُنَّا إِلَّا ابْتِدَانًا، حَتَّى مَرَّتْ فِيهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فِيهِمُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، فَلَمَّا رَأَاهُمُ التَّرَمَهُمُ وَانْهَمَلَتْ عَيْنَاهُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا نَزَلَ نَرَى فِي وَجْهِكَ شَيْئًا نَكْرَهُهُ، فَقَالَ: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّهُ سَيَلْقَى أَهْلَ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي تَطْرِيدًا وَتَشْرِيدًا فِي الْبِلَادِ، حَتَّى تَرْفَعَ رَايَاتُ سُودٍ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، فَيَقَاتِلُونَ فَيُنْصَرُونَ، فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ أَوْ مِنْ أَعْقَابِكُمْ فَلْيَأْتِ إِمَامَ أَهْلِ بَيْتِي وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلَجِ، فَإِنَّهَا رَايَاتُ هُدًى يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي، وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي، فَيَمْلِكُ الْأَرْضَ فَيَمْلَأُهَا قِسِيًّا وَعَيْدَلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا» (مستدرک حاکم، ج ۴/۵۱۱)

و در کمال الدین مرحوم صدوق از آن حضرت نقل شده که فرمود: من به خدا شکایت می کنم از کسانی که منکر فضائل اهل بیت من هستند، و بعد از من حرمت آنان را رعایت نمی کنند، و خداوند کافست که ولی و یاور و ناصر عترت و امامان امت من باشد، و از منکرین حق عترت من، انتقام بگیرد «و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۱). (۲)

گرچه رسول خدا به خاطر اهل بیت علیهم السلام

شاعر اهل بیت (علیهم السلام) گوید:

و جاوزوا الحدّ بلطم الخدّ

شلت يد الطغیان و التعدى

فاحمّرت العين و عین المعرفة

تذرف بالدمع علی تلك الصفة

و لا یزیل حمرة العين سوى

ص: ۵۲

۱- (شعراء/ ۲۲۷)

۲- حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدّثنا علیّ بن ابراهیم عن ابيه، عن علیّ بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن علیّ بن موسی الرضا، عن ابيه، عن آباءه، علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من أحبّ أن يتمسکک بدینی، ویرکب سفینه النجاه بعدی فلیقتد بعلیّ بن ابي طالب، ولیعاد عدوّه ولیوال ولیه، فإنّه وصیّی، وخیفّتی علیّ أمّتی فی حیاتی وبعد وفاتی، وهو إمام کلّ مسلم وأمیر کلّ مؤمن بعدی، قوله قولي، وأمره أمری، ونهیه نهیّی، وتابعه تابعی، وناصره ناصری، وخاذله خاذلی، ثم قال علیه السلام: من فارق علیّاً بعدی لم یرنی ولم أره یوم القیامه، ومن خالف علیّاً حرّم الله علیه الجنّه، وجعل مأواه النار [وبئس المصیر] ومن خذل علیّاً خذله الله یوم یرض علیه، ومن نصر علیّاً نصره الله یوم یلقاه، ولقنه حجّته عند المسأله، ثم قال علیه السلام: الحسن والحسین إماماً أمّتی بعد ابيهما، وسیدا شباب أهل الجنّه، وأمّهما سیده نساء العالمین، وأبوهما سیّد الوصیّین. ومن ولد الحسنین تسعه أنّمه، تاسعهم القائم من ولدی، طاعتهم طاعتی ومعصیتهم معصیتی، إلى الله أشکو المنکرین لفضلهم، والمضییعین لحرمتهم بعدی، وكفی بالله ولیّاً وناصرّاً لعترتی، وأنّمه أمّتی، ومنتقما من الجاحدین لحقّهم، وسیعلم الذّین ظلموا أيّ منقلب ینقلبون. (کمال الدین، ص ۲۶۱)

مرحوم صدوق در کتاب امالی با سند خود از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل نموده که فرمود: هنگامی که من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم، آن حضرت به ما التفات نمود و گریان شد، پس من گفتم: یا رسول الله برای چه گریان شدید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به خاطر ظلم هایی که بعد از من به شما می شود گریان شدم. گفتم:

یا رسول الله چه ظلمی به ما خواهد شد؟ فرمود: «من به خاطر ضربتی که بر فرق تو وارد می شود، و لطمه ای که به صورت فاطمه زده می شود، و نیزه ای که بر آن حسن زده می شود، و سمی که به او خورانده می شود، و کشته شدن حسین خود گریه می کنم.» امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: با شنیدن این سخنان همه اهل بیت گریان شدند، و من گفتم: یا رسول الله خداوند ما را جز برای بلا نیافریده است، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: یا علی من تو را بشارت می دهم که خداوند عزوجل به من فرموده است: که تو را یا علی، دوست نمی دارد مگر مؤمن، و دشمن نمی دارد مگر منافق (۱).

ابن عباس گوید: هنگام بازگشت از حجه الوداع، ما در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ضمن سخنان خود فرمود: ... ای مردم! خدا را و خدا را نسبت به عترت و اهل بیت من بیاد آورید، همانا فاطمه پاره تن من است، و دو فرزند او دو بازوی من هستند، و من و شوهر او علی همانند دو نور هستیم.

ص: ۵۳

۱- فی الامالی : حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رضی الله عنه)، قال: حدثنا أحمد بن إدريس ومحمد بن يحيى العطار جميعا، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، قال: حدثنا أبو عبد الله الرازي، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن سيف بن عميرة، عن محمد بن عتبة، عن محمد بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب (عليه السلام)، قال: بينا أنا وفاطمة والحسن والحسين عند رسول الله (صلى الله عليه وآله)، إذا التفت إلينا فبكي، فقلت: ما يبكيك يا رسول الله؟ فقال: أبكي مما يصنع بكم بعدى. فقلت: وما ذاك يا رسول الله؟ قال: أبكي من ضربتك على القرن، ولطم فاطمه خدها، وطعنه الحسن في الفخذ، والسم الذي يسقى، وقتل الحسين. قال: فبكي أهل البيت جميعا، فقلت: يا رسول الله، ما خلقنا ربنا إلا للبلاء! قال: أبشر يا علي، فإن الله عز وجل قد عهد إلى أنه لا يحبك إلا مؤمن، ولا يبغضك إلا منافق. (امالی صدوق، ص ۹۷۱، مناقب، ج ۲/۲۰۹، بحار الأنوار، ج ۲۷/۲۰۹)

سپس دست به دعا بلند نمود و فرمود: خدایا رحم کن کسانی را که به آنان رحم می کنند، و نیامرز کسانی را که به آنان ظلم می نمایند. و سپس گریان شد و فرمود: من اکنون می بینم که به اهل بیت من ظلم می شود(۱).

گریه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و ملائکه بر مظلومیت فاطمه

صاحب کتاب مصباح الأنوار با سند خود از امام صادق(علیه السلام) نقل نموده که فرمود: در آن شبی که صبح آن رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رحلت نمود، آن حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) را طلب نمود، و درب خانه را بست و فرمود ...

امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید: چیزی نگذشت که فاطمه(علیها السلام) مرا صدا زد، و من وارد بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شدم، و او در حال جان دادن بود، پس من که چنین دیدم نتوانستم خود را کنترل کنم، و گریان شدم، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: یا علی برای چه گریه می کنی؟ الآن وقت گریه نیست، چرا که اکنون وقت جدا شدن من از شما رسیده است، و من تو را به خدا می سپارم، و خداوند می خواهد مرا به نعمت های خود برساند، و گریه و اندوه و حزن من فقط برای مظلومیت تو و فاطمه است - بعد از من - چرا که این مردم بر ظلم به شما متفق شده اند، و من شما را به امانت نزد خدا می سپارم، و او این امانت را از من قبول نموده است، و شما را حفظ خواهد کرد.

سپس فرمود: یا علی! من به فاطمه وصیت هایی نموده ام، و او را امر کرده ام که تو را از آن ها آگاه سازد، و تو به آن وصیت ها عمل کن، و او هرچه را به تو بگوید، راستگو خواهد بود.

سپس فاطمه(علیها السلام) را در آغوش گرفت و سر او را بوسه زد، و فرمود: پدرت فدای تو باد ای فاطمه. و صدای گریه فاطمه بلند شد، و باز رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) او را در آغوش گرفت، و فرمود: ای فاطمه! بدان و آگاه باش که به خدا سوگند، پروردگارم از آنان انتقام خواهد گرفت، و به خاطر خشم تو به آنان خشم خواهد نمود، و سپس فرمود: «فالویل ثم الویل ثم الویل للظالمین» و گریان شد.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید: به خدا سوگند از گریه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) من گمان کردم پاره ای از بدن من جدا شد، چرا که دیدم رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) مانند باران گریه می کرد، و از گریه، محاسن او خیس شد، و همواره فاطمه را به خویش چسبانیده بود، و او را رها نمی کرد، درحالی که سر مبارک او بر سینه من بود، و حسن و حسین قدم های او را می بوسیدند، و با صدای بلند گریه می کردند.

ص: ۵۴

۱- بالاسناد یرفعه إلی ابن عباس أنه قال: لما رجعنا من حجة الوداع جلسنا مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) في مسجده فقال: أتدرون ما أقول لكم؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: اعلموا أن الله عزوجل من على أهل الدين إذ هداهم بي، وأنا أمن على أهل الدين إذ أهديهم بعلى بن أبي طالب، ابن عمي و أبي ذريتي، ألا- ومن اهتدى بهم نجا، ومن تخلف عنهم ضل وغوى، أيها الناس الله الله في عترتي وأهل بيتي، فإن فاطمه بضعة مني، وولديها عضدای، وأنا و بعلمها كالضوء، اللهم ارحم من رحمهم، ولا

تغفر لمن ظلمهم، ثم دمعت عيناه وقال: كأنى أنظر الحال. (بحار الأنوار، ج ٢٣/١٤٣، از فضائل شاذان بن جبرئيل قمى)

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: اگر بگویم در آن وقت جبرئیل در خانه ما بود راست گفته ام، چرا که من گریه و نغمه ای را می شنیدم که نمی شناختم، و می دانستم و شک نداشتم که آن ها صدای ملائکه است، چرا که جبرئیل در چنین حالی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جدا نمی شد، و من از ملائکه صدای گریه ای شنیدم و گمان کردم که آسمان ها و زمین ها به خاطر فاطمه (علیها السلام) گریه می کنند. و سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: دخترم! خدا جانشین من بر شماست و او بهترین جانشین است، تا این که فرمود: دخترم! سوگند به خدائی که مرا به پیامبری مبعوث نمود، از گریه تو، عرش خدا، و ملائکه آسمان ها، و زمین ها، و آنچه در آن ها بود، گریان شدند.

و در بحار الأنوار آمده که سپس فرمود: ای فاطمه! ... سوگند به خدائی که به حق مرا به نبوت مبعوث نمود، من در قیامت با دشمنان تو خصومت خواهم نمود، و قطعاً کسانی که حق تو را گرفتند، و مودت با تو را قطع کردند، و علی (علیه السلام) را تکذیب کردند، پشیمان خواهند شد، و به طرف دوزخ خواهند رفت، و چون من می گویم: این ها از امت من بوده اند، به من گفته می شود: آنان دین تو را تغییر دادند، و به سوی آتش سعیر رهسپار شدند (۱).

ص: ۵۵

۱- عن موسى بن جعفر عن أبيه: قال: لما كانت الليلة التي قبض النبي (صلى الله عليه وآله) في صبيحتها دعا عليا و فاطمه والحسن والحسين: وأغلق عليه وعليهم الباب وقال: يا فاطمه، وأدناها منه، فناجاها من الليل طويلاً، فلما طال ذلك خرج علي ومعه الحسن والحسين وأقاموا بالباب والناس خلف الباب، ونساء النبي (صلى الله عليه وآله) ينظرن إلى علي (عليه السلام) ومعه ابناه، فقالت عائشه: لا مر ما أخرجك منه رسول الله (صلى الله عليه وآله) وخلا بابتته دونك في هذه الساعة، فقال لها علي (عليه السلام): قد عرفت الذي خلاها وأرادها له، وهو بعض ما كنت فيه وأبوك وصاحباه مما قد سماه: فوجمت أن ترد عليه كلمه، قال علي (عليه السلام): فما لبث أن نادتنى فاطمه فدخلت علي النبي (صلى الله عليه وآله) وهو يجود بنفسه، فبكيت ولم أملك نفسي حين رأيت بتلك الحال يجود بنفسه، فقال لي: ما يبكيك يا علي؟ ليس هذا أو ان البكاء، فقد حان الفراق بيني وبينك، فأستودعك الله يا أخي، فقد اختار لي ربي ما عنده، وإنما بكائي وغمي وحزني عليك وعلى هذه أن تضيع بعدى فقد أجمع القوم على ظلمكم، وقد أستودعكم الله، وقبلكم مني وديعه يا علي، إني قد أوصيت فاطمه ابنتي بأشياء وأمرتها أن تلقيا إليك، فأنقذها، فهي الصادقة الصدوقه، ثم ضمها إليه وقبل رأسها، وقال: فداك أبوك يا فاطمه، فعلا صوتها بالبكاء، ثم ضمها إليه وقال: أما والله لينتقم الله ربي، وليغضبني لغضبك فالويل ثم الويل ثم الويل للظالمين، ثم بكى رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال علي (عليه السلام): فوالله لقد حسبت بضعه مني قد ذهبت لبكائه حتى هملت عيناه مثل المطر، حتى بليت دموعه لحيته وملاءه كانت عليه، وهو يلتزم فاطمه لا يفارقها ورأسه على صدرى، وأنا مسنده، والحسن والحسين يقبلان قدميه ويبكيان بأعلا أصواتهما قال علي (عليه السلام): فلو قلت: إن جبرئيل فى البيت لصدقت، لانى كنت أسمع بكاء ونغمه لا أعرفها، وكنت أعلم أنها أصوات الملائكة لا أشك فيها، لان جبرئيل لم يكن فى مثل تلك الليلة يفارق النبي (صلى الله عليه وآله)، ولقد رأيت بكاء منها أحسب أن السماوات والارضين قد بكت لها، ثم قال لها: يا بنيه، الله خليفتي عليكم، و هو خير خليفه، والذي بعثنى بالحق لقد بكى لبكائك عرش الله وما حوله من الملائكة والسماوات والارضون وما فيهما، يا فاطمه والذي بعثنى بالحق لقد حرمت الجنه على الخلائق حتى أدخلها، وإنك لأول خلق الله، يدخلها بعدى كاسيه حاله ناعمه، يا فاطمه هنيئاً لك، والذي بعثنى بالحق

إنك لسیده من یدخلها من النساء، والذی بعثنی بالحق إن جهنم لتزفر زفره لا یبقی ملک مقرب ولا نبی مرسل إلا صعق ، فینادی إليها أن: یا جهنم! یقول لك الجبار: اسکنی بعزی، واستقری حتی تجوز فاطمه بنت محمد (صلی الله علیه وآله) إلى الجنان، لا یغشاها قتر ولا ذله، والذی بعثنی بالحق لیدخلن حسن وحسین: حسن عن یمینک، حسین عن یسارک، ولتشرفن من أعلى الجنان بین یدی الله فی المقام الشریف ولواء الحمد مع علی بن أبی طالب (علیه السلام) یکسی إذا کسیت، ویحیی إذا حبیت والذی بعثنی بالحق لا یقومن بخصومه أعدائک، ولیندمن قوم أخذوا حقک، وقطعوا مودتک، وکذبوا علی، ولیختلجن دونی فأقول: امتی امتی فیقال: إنهم بدلوا بعد، وصاروا إلى السعیر. (مصباح الأنوار، ص ۲۷۶-۲۷۵، بحار الأنوار، ج ۲۲/۴۹۲-۴۹۰)

گریه های فاطمه علیها السلام هنگام رحلت پدر

در کشف الغمه و بحار و عوالم از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گوید: در ساعات آخر عمر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه (علیها السلام) وارد بر پدر شد، و خود را بر روی آن حضرت انداخت و گریان شد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چشمان خود را باز نمود و فرمود: دخترم تو بعد از من مظلوم و ضعیف شمرده خواهی شد، و هر کس به تو آزار کند، به من آزار نموده، و هر کس تو را به خشم آورد، مرا به خشم آورده، و هر کس تو را خشنود کند، مرا خشنود نموده، و هر کس به تو نیکی کند، به من نیکی کرده و هر کس با تو قطع رحم کند، با من قطع رحم نموده، و هر کس با تو انصاف کند، با من انصاف نموده، و هر کس به تو ظلم کند، به من ظلم کرده است، چرا که تو از منی و من از تو هستم، و تو پاره تن من، و روح من می باشی.

سپس فرمود: من به خدا شکایت می کنم از کسانی که به تو ظلم می کنند. سپس حسن و حسین (علیهما السلام) وارد شدند، و خود را بر روی آن حضرت انداختند و گریان شدند و گفتند: یا رسول الله جان ما فدای شما باد. پس علی (علیه السلام) رفت تا آنان را از روی سینه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بردارد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سر مبارک خود را بالا نمود و فرمود: ای برادر من آنان را رها کن، تا مرا ببینند، و من نیز آنان را ببویم و از آنان توشه بگیرم، و آنان نیز از من توشه بگیرند، چرا که آنان بعد از من از روی ظلم و عدوان کشته خواهند شد، و لعنت خدا بر قاتلین آنان باد.

سپس فرمود: یا علی! تو نیز بعد از من مظلوم خواهی شد، و من در قیامت با کسانی که با تو دشمنی می کنند و تو با آنان دشمنی، دشمن خواهم بود (۱).

ص: ۵۶

۱- روی جابر بن عبد الله الانصاری قال دخلت فاطمه علیها السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وهو فی سكرات الموت فانکبت علیه تبکی ففتح عینه وأفاق ثم قال علیه السلام یا بینه أنت المظلومه بعدی وأنت المستضعفه بعدی فمن آذاک فقد آذانی ومن غاظک فقد غاظنی ومن سرک فقد سرنی ومن برک فقد برنی ومن جفاک فقد جفانی ومن وصلک فقد وصلنی ومن قطعک فقد قطعنی ومن أنصفک فقد أنصفنی ومن ظلمک فقد ظلمنی لانک منی وأنا منک وأنت بضعه منی وروحی التي بین جنبی ثم قال علیه السلام إلی الله أشکو ظالمیک من امتی ثم دخل الحسن والحسین علیهما السلام فانکبا علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وهما یبکیان ویقولان أنفسنا لنفسک الفداء یا رسول الله فذهب علی علیه السلام لینیحیها عنه فرفع رأسه إلیه ثم قال یا علی دعهما یشمانی واشمهما ویترودان منی وایزود منهما فانهما مقتولان بعدی ظلما وعدوانا فلعنه الله علی من یقتلهما ثم قال یا علی وأنت المظلوم المقتول بعدی وأنا خصم لمن أنت خصمه یوم القیامه. (کشف الغمه، ج ۱/۴۹۷، بحار الأنوار، ج ۲۸/۷۶، عوالم، ج ۱۱/۳۹۷)

و در روایت دیگری از امام باقر از پدرانش (علیهم السلام) نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از جمله «و أتزود منهم» فرمود: «فسيلقيان من بعدى زلزلاً، و أمراً عضالاً، فلعن الله من يخيفهما [يخيفهما]، اللهم إني أستودعكما و صالح المؤمنين».

یعنی، حسن و حسین بعد از من گرفتار زلزال و امر سخت و دشواری خواهند شد، و خدا لعنت کند کسانی را که آنان را در وحشت و ترس [و تضييع حق] قرار می دهند، خدایا من حسن و حسین خود را به تو و به صالح المؤمنين [یعنی امیرالمؤمنین] می سپارم (۱).

صبر اهل البيت (علیهم السلام) بر قضای الهی

در تأویل الآیات و بحار الأنوار از تفسیر الماهیار، از عیسی بن داود نجار از موسی بن جعفر از امام صادق (علیهم السلام) نقل شده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را جمع نمود و در را بر روی آنان بست و فرمود: شما اهل من و اهل الله هستید، و خداوند عزوجل بر شما سلام می فرستد، و اکنون جبرئیل در کنار شماست، و می گوید: خداوند عزوجل می فرماید: من دشمن شما را وسیله فتنه [و آزمایش] برای شما قرار دادم، شما چه می گوئید؟ پس علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) گفتند: یا رسول الله! ما در مقابل امر خداوند صبر می کنیم و به قضای او راضی هستیم، تا خدای خود را ملاقات نمائیم، و پاداش کامل و فراوان او را به دست آوریم، چرا که ما از خدای خود شنیده ایم که به صابران وعده همه خیرات را داده است.

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گریان شد، و صدای گریه و ناله او به خارج خانه رسید، و این آیه نازل شد: «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» (۲)، (۳).

بی پناهی فاطمه و علی (علیهم السلام)

مرحوم شیخ طوسی از مرحوم صدوق با سند خود از عبدالله بن عباس نقل نموده که گوید: هنگامی که رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا فرا رسید، آن حضرت فراوان گریه نمود تا محاسن او خیس شد، و

ص: ۵۷

۱- (کشف الغمه، ج ۱/۴۱۰، بحار الأنوار، ج ۲۲/۵۰۱)

۲- (فرقان/۲۰)

۳- محمد بن العباس (رحمه الله) قال: حدثنا محمد بن همام عن محمد بن إسماعيل العلوي عن عيسى بن داود النجار قال حدثني مولاي أبو الحسن موسى بن جعفر عن أبيه عن أبي جعفر (ع) قال جمع رسول الله (ص) أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و فاطمه و الحسن و الحسين (ع) و أغلق عليه و عليهم الباب و قال يا أهلي و أهل الله إن الله عز و جل يقرأ عليكم السلام و هذا جبرائيل معكم في البيت و يقول إن الله عز و جل يقول إني قد جعلت عدوكم لكم فتنه فما تقولون قالوا نصبر يا رسول الله لأمر الله و ما نزل من قضائه حتى نقدم على الله عز و جل و نستكمل جزيل ثوابه فقد سمعناه يعد الصابرين الخير كله فبكي رسول

الله (ص) حتى سمع نحيبه من خارج البيت فنزلت هذه الآية وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تُصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا أَنَّهُمْ
سيصبرون أى سيصبرون كما قالوا ص. (تأويل الآيات، ص ٣٦٨، بحار الأنوار، ج ٢٨/٨١)

چون از سبب گریه او سؤال کردند، فرمود: من برای مظلومیت ذریه و فرزندان خود گریه می کنم، و از آنچه شرار امت بعد از من با آنان می کنند گریان هستم، مثل این که من می بینم که دخترم فاطمه بعد از من مظلوم می شود، و صدا می زند: «یا اَبَته، یا اَبَته» و احدی از امت من به فریاد او نمی رسد.

و چون حضرت فاطمه (علیها السلام) این سخنان را شنید گریان شد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: «عزیزم فاطمه گریه مکن» فاطمه (علیها السلام) عرضه داشت: «من به خاطر مصائب خود گریه نمی کنم بلکه به خاطر فراق شما گریه می کنم یا رسول الله».

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: من تو را بشارت می دهم که تو زودتر از دیگران به من ملحق خواهی شد، و تو اول کسی هستی که از اهل بیت من به من ملحق می شوی (۱).

مرحوم علامه مجلسی در بحار و دیگران نیز در کتب دیگر از موسی بن جعفر از امام صادق (علیهما السلام) نقل کرده اند: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: ... یا علی! چه خواهی کرد اگر مردم [منافق] بعد از من بر تو مسلط شوند، و خود را بر تو مقدم نمایند، و طاعیه خود را بفرستند و تو را به بیعت با آنان دعوت نمایند؟ و مانند شتری لباس تو را بگیرند و تو را کشان کشان با خواری و غم و اندوه ببرند، و سپس دخترم فاطمه ذلیل و بی پناه شود؟!

ابن عباس گوید: هنگامی که فاطمه (علیها السلام) این سخنان را از پدر خود شنید، ناله ای زد و گریان شد، و از گریه او رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز گریان شد، و فرمود: دخترم گریه مکن، و ملائکه ی اطراف خود را آزار مکن، چرا که اکنون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل صاحب سر الهی در اینجا حاضرند، و به خاطر تو گریه می کنند، بلکه آسمان ها و زمین از گریه تو گریان شدند.

پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرضه داشت: یا رسول الله من تسلیم می شوم و صبر می کنم، و لکن با آنان بیعت نمی نمایم، و تا یارانی نیابم با آنان جنگ نخواهم نمود. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدایا تو گواه باش (۲).

ص: ۵۸

۱- أخبرنا محمد بن محمد، قال: أخبرنا أبو جعفر محمد بن علي بن موسى بن بابويه، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار، قال: حدثنا ابن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن أبان بن تغلب، عن عكرمة، عن عبد الله بن العباس، قال: لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله الوفاة بكى حتى بلت دموعه لحيته، فقيل له: يا رسول الله، ما يبكيك؟ فقال: أبكى لذريتي، وما تصنع بهم شرار أمتي من بعدى، كأنى بفاطمه ابنتي وقد ظلمت بعدى وهى تنادى «يا أبتاه، يا أبتاه» فلا يعينها أحد من أمتي. فسمعت ذلك فاطمه عليهما السلام فبكت، فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله. لا تبكين. يا بنيه. فقالت: لست أبكى لما يصنع بي من بعدك ولكن أبكى لفراقك، يا رسول الله. فقال لها: أبشري يا بنت محمد بسرعته للحاق بي، فإنك أول من يلحق بي من أهل بيتي. (امالی طوسی، ج ۱/۱۹۱، بحار الأنوار، ج ۲۸/۴۱)

۲- قال: يا علي ما أنت صانع لو قد تأمر القوم عليك بعدى، وتقدموا عليك، وبعث إليك طاغيتهم يدعووك إلى البيعه ثم لببت

بشوبك تقاد كما يقاد الشارد من الابل مذموما مخذولا محزوننا مهموما وبعد ذلك ينزل بهذه الذل؟ قال: فلما سمعت فاطمه ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله صرخت وبكت، فبكى رسول الله صلى الله عليه وآله لبكائها، وقال: يا بني لا تبكين ولا تؤذين جلساءك من الملائكة، هذا جبرئيل بكى لبكائك، وميكائيل وصاحب سر الله إسرافيل، يا بني لا تبكين فقد بكت السماوات والارض لبكائك، فقال على عليه السلام: يا رسول الله أنقاد للقوم، و أصبر على ما أصابني من غير بيعه لهم، ما لم اصب أعوانا لم اناجز القوم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اللهم اشهد. (بحار الأنوار، ج ٢٢/٤٩٢، مصباح الأنوار، ص ٢٧١)

وای بر ظالمین به فاطمه (علیها السلام)

مرحوم علامه مجلسی با سند خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: آنچه فاطمه به تو امر می کند را عمل کن، چرا که من او را به چیزهایی امر کردم که جبرئیل آن ها را به من امر نموده بود. سپس فرمود: یا علی بدان که من راضی هستم از کسی که فاطمه از او راضی باشد، و پروردگار من و ملائکه او نیز راضی هستند از کسی که فاطمه از او راضی باشد.

سپس فرمود: یا علی! وای بر کسی که به فاطمه ظلم کند، و وای بر کسی که با زور و ظلم، حق او را بگیرد، و وای بر کسی که به او بی احترامی و هتک حرمت نماید، و وای بر کسی که درب خانه او را آتش بزند، و وای بر کسی که به همسر او آزار نماید، و وای بر کسی که او را در مشقت و سختی قرار بدهد، و وای بر کسی که سبب بیرون آمدن او از خانه شود. سپس فرمود: خدایا من از آنان بیزارم، و آنان نیز از من بیزار می باشند.

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نام آزاردهندگان به فاطمه (علیها السلام) را بیان نمود، و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را در آغوش گرفت و فرمود: خدایا من دوست این ها و پیروانشان هستم، و بهشت را برای آنان ضمانت می کنم.

و من دشمن کسانی می باشم که با آنان دشمنی می کنند، و در حقشان ظلم می نمایند، و بر آنان مقدم می شوند، و از آنان و شیعیانشان عقب می ماند، و من ضامن هستم که آنان را به دوزخ بفرستم. سپس به فاطمه (علیها السلام) فرمود: به خدا سوگند ای فاطمه من از آنان راضی نمی شوم، تا تو راضی شوی. و به خدا سوگند از آنان راضی نمی شویم تا تو راضی شوی، و باز فرمود: به خدا سوگند من از آنان راضی نمی شوم تا تو راضی شوی (۱).

ص: ۵۹

۱- عن عیسی الضریر، عن الکاظم علیه السلام قال: قلت لابی: فما کان بعد خروج الملائکه عن رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: فقال: ثم دعا علیا وفاطمه والحسن والحسین: وقال لمن فی بیته: اخرجوا عنی، وقال لام سلمه: کونی علی الباب فلا یقربه أحد، ففعلت، ثم قال: یا علی ادن منی فدنا منه فأخذ بید فاطمه فوضعها علی صدره طویلا، وأخذ بید علی بیده الاخری فلما أراد رسول الله صلی الله علیه و آله الکلام غلبته عبرته، فلم یقدر علی الکلام، فبکت فاطمه بکاء شدیداً وعلی والحسن والحسین: لبکاء رسول الله (صلی الله علیه و آله)، فقالت فاطمه: یا رسول الله قد قطعت قلبی، وأحرقت کبدی لبکائك یا سید النبیین من الاولین والآخرین، ویا أمین ربه ورسوله ویا حبیبه ونبیه، من لولدی بعدک؟ ولذل ینزل بی بعدک من لعلی أخیک، وناصر الدین؟ من لوحی الله وأمره؟ ثم بکت وأکبت علی وجهه فقبلته، وأکب علیه علی والحسن والحسین صلوات الله علیهم فرفع رأسه صلی الله علیه و آله إلیهم ویدها فی یدها فوضعها فی ید علی وقال له: یا أبا الحسن هذه ودیعه الله وودیعه رسول الله محمد عندک فاحفظ الله واحفظنی فیها، وإنک لفاعله یا علی هذه والله سیده نساء أهل الجنة من الاولین والآخرین، هذه والله مریم الکبری أما والله ما بلغت نفسی هذا الموضع حتی سألت الله لها ولکم، فأعطانی ما سألته یا علی انفذ لما أمرتک به فاطمه فقد أمرتها بأشیاء أمر بها جبرئیل علیه السلام، واعلم یا علی إنی راض عن رضیت عنه ابنتی فاطمه، وكذلك ربی وملائکته، یا

على ويل لمن ظلمها وويل لمن ابتزها حقها، وويل لمن هتك حرمتها، وويل لمن أحرق بابها، وويل لمن آذى خليلها، وويل لمن شاقها وبارزها، اللهم إني منهم برئ، وهم مني برآء، ثم سماهم رسول الله (صلى الله عليه وآله) وضم فاطمه إليه وعليها والحسن والحسين: وقال: اللهم إني لهم ولمن شايعهم سلم، وزعيم بأنهم يدخلون الجنة، وعدو وحرب لمن عاداهم وظلمهم وتقدمهم أو تأخر عنهم وعن شيعتهم، زعيم بأنهم يدخلون النار، ثم والله يا فاطمه لا أرضى حتى ترضى، ثم لا والله لا أرض حتى ترضى، ثم لا والله لا أرضى حتى ترضى. (بحار الأنوار، ج ٢٢/٤٨٥، از كتاب «الطرف»، ص ٣٠)

و در کتاب یکصد منقبت ابن شاذان از سلمان نقل شده که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: ای سلمان! هر کس دخترم فاطمه (علیها السلام) را دوست بدارد، در بهشت با من خواهد بود، و هر کس او را دشمن بدارد، در آتش خواهد بود، ای سلمان! محبت فاطمه (علیها السلام) در یکصد موقف سودمند است، و آسان تر آن ها وقت مرگ، و دخول قبر، و میزان اعمال، و محشر و صراط و حساب اعمال است، و فاطمه (علیها السلام) از هر کس راضی باشد من نیز از او راضی خواهم بود، و من از هر کس راضی باشم، خداوند از او راضی خواهد بود، و هر کس مورد خشم و غضب فاطمه باشد، من نیز بر او خشم خواهم داشت، و هر کس من بر او خشم داشته باشم، خداوند بر او خشم خواهد داشت سپس فرمود: ای سلمان، وای بر کسانی که به فاطمه و ذریه و شیعیان او ظلم می کنند (۱).

امیر المؤمنین (علیه السلام) پیمان صبر را پذیرفت

در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که وصیت مختومه ای جبرئیل و ملائکه مقرب خداوند برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند، و جبرئیل (علیه السلام) دستور داد تا همه مردم از اطراف پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خارج شوند، جز امیر المؤمنین (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) که بین پرده و درب خانه بود ...

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقرب خداوند بین من و تو حاضرند، تا من آنان را بر تو شاهد بگیرم.

ص: ۶۰

۱- حدثنا أبو الطیب محمد بن الحسین التیملی، قال: حدثنی علی بن العباس قال: حدثنی بکار بن أحمد، قال: حدثنی نصر بن مزاحم، قال: حدثنی زیاد بن المنذر، قال: حدثنی المنذر، عن سلمان [الفارسی] قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا سلمان من أحب فاطمه ابنتی فهو فی الجنة معی، ومن أبغضها فهو فی النار. یا سلمان حب فاطمه علیها السلام ینفع فی مائه (من المواطن، أیسرها): الموت والقبر [والمیزان] والمحشر والصراط (والعرض والحساب)، فمن رضیت (ابنتی عنه) رضیت عنه، ومن رضیت عنه، ومن رضیت عنه رضی الله عنه، ومن غضبت علیه فاطمه علیها السلام غضبت علیه، ومن غضبت علیه غضب الله علیه. یا سلمان ویل لمن یظلمها ویظلم (بعلمها) [أمیر المؤمنین] علیا علیه السلام، [و] ویل لمن یظلم شیعتها وذریتها). (مأه منقبه لابن شاذان، ص ۱۱۶، بحار الأنوار، ج ۲۷/۱۱۶)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: آری، آنان شاهد باشند، و من نیز آنان را شاهد می گیرم، پدر و مادرم فدای شما یا رسول الله.

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) شاهد گرفت، و از چیزهایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امر جبرئیل و امر الهی بر علی (علیه السلام) شرط نمود این بود که به او فرمود: یا علی آیا به آنچه در این وصیت نامه هست عمل می کنی؟ ... تا این که فرمود: باید با من عهد کنی که در مصائب آینده صابر باشی و غیظ و خشم خود را نسبت به ضایع شدن حق من [و حق خود] و غضب خمس و هتک حرمت خود فرو ببری، و علی (علیه السلام) فرمود: آری یا رسول الله چنین خواهم نمود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از آن فرمود: سوگند به خدائی که دانه را داخل زمین می شکافد، و انسان را خلق می کند، من از جبرئیل (علیه السلام) شنیدم که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می گفت: «ای محمد به او بگو و او را آگاه کن که حرمت او شکسته می شود، و آن حرمت خدا و حرمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد، و از او پیمان بگیر که محاسن او به خون سرش خضاب خواهد شد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: من با سخنانی که از جبرئیل شنیدم، غش کردم، و به رو افتادم، و گفتم:

آری پذیرفتم و راضی شدم، که حرمت من شکسته شود، و سنت های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تعطیل گردد، و کتاب خدا پاره پاره شود، و کعبه خراب گردد، و محاسن من با خون سرم خضاب شود، و من برای خدا به همه این مصیبت ها تا آخر عمر صبر خواهم نمود، تا تو را در آن عالم ملاقات کنم.

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را طلب نمود، و همان پیمانی که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) گرفته بود را از آنان نیز گرفت، و آنان نیز مانند پدر خود پذیرفتند، و وصیت نامه مختومه شد.

امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: به پدرم گفتم: آیا در آن وصیت نامه، ریختن به خانه فاطمه (علیها السلام) و هجوم و مخالفت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته شده بود؟ پدرم فرمود: آری به خدا سوگند، ریز و درشت آن ها ثبت شده بود. سپس فرمود: مگر سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَخْضَىٰ بِنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۱)؟ سپس فرمود: به خدا سوگند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین و فاطمه (علیهما السلام) فرمود: آیا شما به آنچه من گفتم آگاه شدید، و پذیرفتید؟ و آنان گفتند: آری ما دانستیم و پذیرفتیم، و بر آن مصائب صبر خواهیم نمود (۲).

ص: ۶۱

۱- (یس/۱۲)

۲- الحسین بن محمد الأشعری، عن معلى بن محمد عن أحمد بن محمد، عن الحارث ابن جعفر، عن علی بن إسماعیل بن یقطین، عن عیسی بن المستفاد أبی موسی الضریر قال: حدثنی موسی بن جعفر علیهما السلام قال: قلت لأبى عبد الله: أليس كان

أمير المؤمنين عليه السلام كاتب الوصيه ورسول الله صلى الله عليه وآله المملى عليه وجبرئيل والملائكة المقربون عليهم السلام شهود؟ قال: فأطرق طويلا ثم قال: يا أبا الحسن قد كان ما قلت ولكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه وآله الامر، نزلت الوصيه من عند الله كتابا مسجلا، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك وتعالى من الملائكة، فقال جبرئيل: يا محمد مر ياخارج من عندك إلا وصيكت، ليقبضها منا وتشهدنا بدفعك إياها إليه ضامنا لها - يعني عليا عليه السلام - فامر النبي صلى الله عليه وآله ياخارج من كان في البيت ما خلا عليا عليه السلام، وفاطمة فيما بين الستر والباب، فقال جبرئيل: يا محمد ربك يقرئك السلام ويقول: هذا كتاب ما كنت عهدت إليك وشرطت عليك وشهدت به عليك وأشهدت به عليك ملائكتي وكفى بي يا محمد شهيدا، قال: فارتعدت مفاصل النبي صلى الله عليه وآله فقال يا جبرئيل ربي هو السلام ومنه السلام. وإليه يعود السلام صدق عز وجل وبر، هات الكتاب، فدفعه إليه وأمره بدفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: أقرأه، فقرأه حرفا حرفا، فقال: يا علي! هذا عهد ربي تبارك وتعالى إلى شرطه علي وأمانته وقد بلغت ونصحت وأديت، فقال علي عليه السلام وأنا أشهد لك [بأبي وأمي أنت] بالبلاغ والنصيحه والتصديق علي ما قلت ويشهد لك به سمعي وبصري ولحمي ودمي، فقال: جبرئيل عليه السلام: وأنا لكما علي ذلك من الشاهدين، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي أخذت وصيتي وعرفتها وضمنت لله ولى الوفاء بما فيها، فقال علي عليه السلام: نعم بأبي أنت وأمي علي ضمانها وعلى الله عوني وتوفيقى على أدائها، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي إنى أريد ان اشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة. فقال علي عليه السلام نعم أشهد، فقال النبي صلى الله عليه وآله: إن جبرئيل وميكائيل فيما بيني وبينك الآن وهما حاضران معهما الملائكة المقربون لأشهدهم عليك، فقال: نعم ليشهدوا وأنا - بأبي أنت وأمي - اشهدهم، فأشهدهم رسول الله صلى الله عليه وآله وكان فيما اشترط عليه النبي بأمر جبرئيل عليه السلام فيما أمر الله عز وجل أن قال له: يا علي تفي بما فيها من موالاته من والى الله ورسوله والبراءه والعداوه لمن عادى الله ورسوله والبراءه منهم على الصبر منك [و] على كظم الغيظ وعلى ذهاب حقدك وغضب خمسك وانتهاك حرمتك؟ فقال: نعم يا رسول الله فقال أمير المؤمنين عليه السلام: والذي فلق الحبه وبرأ النسمه لقد سمعت جبرئيل عليه السلام يقول للنبي: يا محمد عرفه أنه ينتهك الحرمه وهى حرمه الله وحرمه رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى أن تخضب لحيته من رأسه بدم عبيط قال أمير المؤمنين عليه السلام: فصعقت حين فهمت الكلمه من الأمين جبرئيل حتى سقطت على وجهي وقلت: نعم قبلت ورضيت وإن انتهكت الحرمه وعطلت السنن ومزق الكتاب وهدمت الكعبه وخضبت لحيتى من رأسى بدم عبيط صابرا محتسبا أبدا حتى أقدم عليك، ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمه والحسن والحسين وأعلمهم مثل ما أعلم أمير المؤمنين، فقالوا مثل قوله فختمت الوصيه بخواتيم من ذهب، لم تمسه النار ودفعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام، فقلت لأبى الحسن عليه السلام: بأبي أنت وأمي ألا تذكر ما كان فى الوصيه؟ فقال: سنن الله وسنن رسوله، فقلت: أكان فى الوصيه توثبهم وخلافهم على أمير المؤمنين عليه السلام؟ فقال: نعم والله شيئا شيئا، وحرفا حرفا، أما سمعت قول الله عز وجل: "إنا نحن نحى الموتى ونكتب ما قدموا وآثارهم وكل شئ أحصيناه فى إمام مبين"؟ والله لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأخيه المؤمنين وفاطمة عليهما السلام: أليس قد فهمتما ما تقدمت به إليكما وقبيلتما؟ فقالا: بلى وصبرنا على ما ساءنا وغازنا. (كافى، ج ١/٢٨١، بحار الأنوار، ج ٢٢/٤٧٩، مصباح الأنوار، ص ٢٤٨-٢٤٧، ٢٤٧، از كتاب «الوصيه»، الطرف ص ٢٤-٢٢)

لعنت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بر قاتل فاطمه

در کتاب سلیم از ابن عباس نقل شده که گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام رحلت از دنیا پس از سخنانی که با اهل بیت خود داشت، روی مبارک خویش را به امیرالمؤمنین(علیه السلام) نمود و فرمود: «ای برادر من! بدان که قریش (یعنی مهاجرین) در همین زودی بر تو مسلط می شوند، و همگی نسبت به ظلم و غلبه ی بر تو متفق می گردند.

ص: ۶۲

سپس روی مبارک خود را به فاطمه (علیها السلام) نمود، و فرمود: تو اول کسی هستی از اهل بیت من، که به من ملحق می شوی، و تو سیده و آغای زنان بهشت خواهی بود، و زود است که تو بعد از من گرفتار ظلم و غیظ و خشم گردی، تا جائی که تو را می زنند، و استخوان پهلوی تو را می شکندند!! خدا لعنت کند قاتل تو، و کسی را که امر به قتل تو می نماید، و راضی به ظلم تو می باشد، و به ظالمین تو و شوهر و فرزندان تو کمک می کند(۱).

جبرئیل از شکستن پهلوی فاطمه (علیها السلام) خبر داد

علامه مجلسی (رحمه الله) گوید: من به خطّ شیخ محمد بن علی جبعی به نقل از خطّ شهید اول (رفع الله درجه) از مصباح شیخ ابی منصور (طاب ثراه) یافتم که گوید: روایت شده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی وارد بر فاطمه (علیها السلام) شد، و فاطمه برای پدر خود طعامی از نان و خرما و روغن آماده نمود، و چون آن حضرت با علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) از آن طعام خوردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سجده نمود، و سجده ی او طولانی شد، و گریه کرد، و سپس خندید و نشست، و چون علی (علیه السلام) جرأت بیشتری داشت، عرض کرد: یا رسول الله! ما امروز چیزی را از شما دیدیم که تاکنون ندیده بودیم!

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من هنگامی که با شما غذا خوردم، از اجتماع و سلامت شما شاد شدم، و سجده شکر نمودم، و جبرئیل (علیه السلام) بر من نازل شد و به من فرمود: «به خاطر اجتماع با اهل خود شاد شدی و سجده شکر انجام دادی؟» گفتم: آری. فرمود: آیا به تو بگویم: بعد از تو بر سر خانواده ات چه خواهد آمد؟ گفتم: آری. فرمود:

«اما دختری اول کسی است که به تو ملحق خواهد شد، بعد از آن که مظلوم می شود، و حق او از بین می رود، و از ارث خود محروم می گردد، و همسر او علی نیز مورد ظلم قرار می گیرد، و پهلوی فاطمه شکسته می شود، و امّا پسر عمّ تو علی نیز مظلوم خواهد شد، و از حق خود منع می شود و سپس شهید می گردد، و اما حسن نیز مظلوم می شود، و از حق خود نیز منع می گردد، و با سمّ کشته خواهد شد، و حسین نیز مظلوم می گردد و از حق خود ممنوع می شود، و او و عترت او کشته می شوند، و اسب ها بر بدن او تاخته می شوند، و خیام او غارت می گردد، و خانواده و ذریّه او اسیر می شوند، و بدن آغشته به خون او را، افراد غریبی دفن می کنند!» و چون این خبرها را از جبرئیل شنیدم، گریه کردم و گفتم:

ص: ۶۳

۱-... ثمّ أقبل علی علی علیه السلام فقال: یا أخی: إن قریشا ستظاھر علیکم وتجتمع کلماتهم علی ظلمک وقهرک. فإن وجدت أعوانا فجاهدھم وإن لم تجد أعوانا فكف یدک واحقن دمک. أما إن الشھادہ من وراءک، لعن الله قاتلک. ثمّ أقبل علی ابنته فقال: إنک أول من یلحقنی من اهل بیتی، وأنت سیدہ نساء اهل الجنہ. وسترین بعدی ظلما و غیظا حتی تضربی ویکسر ضلع من أضلاعک. لعن الله قاتلک ولعن الامر والراضی والمعین والمظاھر علیک وظالم بعلک وابنیک. وأما أنت یا حسن فإن الامہ تغدر بک، فإن وجدت أعوانا فجاهدھم وإلا فكف یدک واحقن دمک فإن الشھادہ من وراءک، لعن الله قاتلک والمعین علیک، فإن الذی یقتلک ولد زنا ابن زنا ابن ولد زنا. إنا اهل بیت اختار الله لنا الاخره ولم یرض لنا الدنیا. (کتاب سلیم،

ج ۲/۹۰۷)

آیا کسی قبر او را زیارت می کند؟ جبرئیل گفت: آری غریبه ها او را زیارت خواهند نمود. گفتیم: ثواب زیارت فرزندم حسین چه قدر خواهد بود؟ جبرئیل گفت: برای زائر او پاداش هزار حج و هزار عمره خواهد بود که همه آن ها را با تو انجام داده باشد. پس من خندان شدم (۱).

ای کاش قبل از این ذلت مرده بودم

در کتاب امالی و خصال مرحوم صدوق از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت - ضمن بیان گریه کنندگان عالم که آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه (علیها السلام) بوده اند - می فرماید: و اما فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به قدری از فراق پدر خود گریه کرد، که اهل مدینه [به خاطر رسوائی خود که از او و شوهرش حمایت نکرده بودند] به او گفتند: «تو با این گریه ها ما را اذیت نمودی!» از این رو فاطمه (علیها السلام) به مزار شهدای احد می رفت و هر چه می خواست گریه می نمود و سپس به خانه بازمی گشت... (۲).

ص: ۶۴

۱- أقول: وجدت بخط الشيخ محمد بن علي الجبعي نقلا من خط الشهيد رفع الله درجته نقلا من مصباح الشيخ أبي منصور طاب ثراه قال: روى أنه دخل النبي صلى الله عليه وآله يوماً إلى فاطمه عليها السلام فهيأت له طعاماً من تمر وقرص وسمن فاجتمعوا على الأكل هو وعلى فاطمه والحسن والحسين عليهم السلام فلما أكلوا سجد رسول الله صلى الله عليه وآله وأطال سجوده ثم بكى ثم ضحك ثم جلس وكان أجراًهم في الكلام على عليه السلام فقال: يا رسول الله رأينا منك اليوم ما لم نره قبل ذلك فقال صلى الله عليه وآله: إني لما أكلت معكم فرحت وسررت بسلامتكم واجتماعكم فسجدت لله تعالى شكراً. فهبط جبرئيل عليه السلام يقول: سجدت شكراً لفرحك بأهلك؟ فقلت: نعم فقال: ألا أخبرك بما يجري عليهم بعدك؟ فقلت: بلى يا أخي يا جبرئيل فقال: أما ابنتك فهي أول أهلك لحاقاً بك بعد أن تظلم ويؤخذ حقها وتمنع إرثها ويظلم بعلمها ويكسر ضلعها وأما ابن عمك فيظلم ويمنع حقه ويقتل، وأما الحسن فإنه يظلم ويمنع حقه ويقتل بالسم، وأما الحسين فإنه يظلم ويمنع حقه وتقتل عترته وتطؤه الخيول وينهب رحله وتسبى نساؤه وذراريه ويدفن مرملاً بدمه ويدفنه الغرباء. فبكيت وقلت وهل يزوره أحد؟ قال يزوره الغرباء قلت: فما لمن زاره من الثواب؟ قال: يكتب له ثواب ألف حجه وألف عمره كلها معك، فضحك.) (بحار الأنوار، ج ۹۸/۴۴، عوالی اللثالی، ج ۱/۱۹۹)

۲- حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس (رحمه الله)، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، قال: حدثنا العباس بن معروف، عن محمد بن سهل البحراني، رفعه إلى أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد (عليه السلام)، قال: البكاءون خمسه: آدم، ويعقوب، ويوسف، وفاطمه بنت محمد (صلى الله عليه وآله)، وعلى ابن الحسين (عليهما السلام). فأما آدم فبكى على الجنة حتى صار في خديه أمثال الاوديه، وأما يعقوب فبكى على يوسف حتى ذهب بصره، وحتى قيل له (تالله تفتؤا تذكر يوسف حتى تكون حرضا أو تكون من الهالكين). وأما يوسف فبكى على يعقوب حتى تأذى به أهل السجن، فقالوا: إما أن تبكى بالنهار وتسكت بالليل، وإما أنا تبكى بالليل وتسكت بالنهار، فصالحهم على واحد منهما. وأما فاطمه بنت محمد (صلى الله عليه وآله)، فبكت على رسول الله (صلى الله عليه وآله) حتى تأذى بها أهل المدينة، وقالوا لها: قد آذيتنا بكثرة بكائك، فكانت تخرج إلى المقابر مقابر الشهداء فتبكي حتى تقضى حاجتها ثم تنصرف، وأما على بن الحسين فبكى على الحسين (عليهما السلام) عشرين

سنة أو أربعين سنة، وما وضع بين يديه طعام إلا بكى، حتى قال له مولى له: جعلت فداك يا بن رسول الله، إني أخاف عليك أن تكون من الهالكين. قال: إنما أشكو بثي وحزني إلى الله، وأعلم من الله مالا تعلمون، إني لم أذكر مصرع بنى فاطمه إلا خنقتني لذلك عبره. (امالي صدوق، ص ٢٠٤، خصال، ص ٢٧٣)

و در کتاب امالی طوسی از ابان بن تغلب از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که می فرماید: هنگامی که فاطمه (علیها السلام) از نزد ابوبکر بازگشت [و ابوبکر او را از فدک محروم نمود] داخل خانه شد و به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای پسر ابوطالب، تو مانند جنین در شکم مادر، خود را جمع نمودی، و مانند انسان متهم در خانه نشستی؟ در حالی که تو [شجاعان و] بازهای شکاری را مغلوب نمودی، و فریب آنان را نخوردی، اکنون پسر ابوقحافه فدک را - که وسیله معاش فرزندان من بود - از من گرفت، و به خدا سوگند با من تندی، و مخاصمه کرد، و با سخنان بی اساس خود مرا رد نمود، و مردم نیز از من حمایت نکردند! و من با خشم رفتم و محکوم بازگشتم، ای کاش قبل از این ذلت مرده بودم ... تا این که فرمود:

آه که پناهگاهم (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت، و بازوی قدرت من سست شد، و من باید به خدای خود شکوه کنم، و برای نجات خویش به پدر خود بازگردم، خدایا قدرت تو بیش از هر کسی است [و من به تو پناه می برم].

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ فاطمه (علیها السلام) فرمود: «ای دختر برگزیده خدا، و ای باقی مانده خانه نبوت، ویل برای تو نیست، بلکه ویل برای دشمنان و بدگویان تو است، به خدا سوگند من در دیانت خود سست نشده ام و در انجام وظیفه خود در حدّ مقدور کوتاهی نکرده ام، و اگر فکر می کنی که معاش تو مختل شود، همانا رزق تو را خداوند ضمانت نموده، و فرزندان تو نیز از این جهت در امان هستند، و آنچه خداوند به جای غضب فدک به تو می دهد بهتر از فدک خواهد بود، و تو باید به خاطر خدا صبر کنی». پس حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمود: «حسبی الله و نعم الوکیل» و سکوت نمود (۱).

ابن ابی الحدید گوید: برخی گویند: فاطمه زهرا (علیها السلام) با گریه های خود می خواسته مظلومیت و مغلوبیت خود را از هیئت حاکمه اعلان نماید، و خداوند دانایان را به این معناست، و شیعیان روایت کرده اند، که عده ای از

ص: ۶۵

۱- لما انصرفت فاطمه من عند ابي بكر اقبلت على أمير المؤمنين عليه السلام فقالت له: يا ابن ابي طالب اشتملت شيمه الجنين، وقعدت حجره الظنين فنقضت قادمه الاجدال، فخانك ريش الاعزل [أضرعت خدك يوم أضعت جدك، افترست الذئاب وافترشت التراب، ما كفت قائل ولا- أغنيت باطلا]- هذا ابن ابي قحافه يبتزني نحيله ابي، وبلغه ابني، والله لقد أجهر في خصامي، وألفيته ألد في كلامي، حتى منعتني القيله نصرها والمهاجرة وصلها، وغضت الجماعة دوني طرفها، فلا دافع ولا مانع خرجت كاظمه، وعدت راغمه، ولا خيار، لي ليتني مت قبل هيتي، ودون زلتی عذیری الله منك عادیا، ومنك حامیا، ویلای فی کل شارق، ویلای مات العمد ووهنت العضد، وشکواى إلى ابي. وعدواى إلى ربى اللهم أنت أشد قوه. فأجابها أمير المؤمنين: لا ویل لك، بل الویل لسانك، نهني عن وجدك يا بنيه الصفوه، وبقية النبوه، فما ونيت عن ديني، ولا أخطأت مقدوري، فان كنت تريدن البلغه، فرزقك مضمومن، وكفيلك مأمون، وما أعد لك خير مما قطع عنك، فاحتسبي الله، فقالت: حسبي الله ونعم الوكيل. (بحار الأنوار، ج ۴۳/۱۴۸، احتجاج، ص ۱۰۷، امالی طوسی، ص ۶۸۳)

صحابه از گریه های او ناراحت بوده و از او خواسته اند که از کنار مسجد دور شود و به اطراف مدینه برود و گریه کند(۱)!

وصیت های فاطمه به امیر المؤمنین علیهما السلام

مرحوم علامه مجلسی از تفسیر عیاشی نقل نموده که گوید: ام سلمه پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داخل بر فاطمه (علیها السلام) شد، و عرضه داشت: ای دختر رسول خدا شما چگونه است؟ و فاطمه علیها السلام فرمود: دو چیز مرا ناتوان و گرفتار نموده، فقدان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مظلومیت وصی او علی (علیه السلام). سپس فرمود: به خدا سوگند! حجاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و حرمت او شکسته شد، و امامت وصی او - که در تأویل قرآن و سنت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت شده بود - غصب گردید، و کینه های مردم که از جنگ بدر و احد پنهان شده بود، آشکار شد... (۲)

و در بیت الأحزان از روضه الواعظین و غیر آن نقل شده که حضرت زهرا (علیها السلام) بعد از رحلت پدر خود و بیعت گرفتن غاصبین خلافت از علی (علیه السلام) چهل روز بیماری سختی پیدا نمود تا از دنیا رحلت کرد، و چون مرگ او فرا رسید، ام ایمن و اسماء بنت عمیس را سراغ علی (علیه السلام) فرستاد و او را احضار نمود، و به او فرمود: پسر عم! مرگ من فرا رسیده و نزدیک است که من به پدر خود ملحق شوم و من چیزهایی در قلب خود دارم و می خواهم به شما وصیت کنم؟

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای دختر رسول خدا به هر چه دوست داری وصیت کن، پس امیر المؤمنین (علیه السلام) بالای سر او نشست و دیگران را از اطاق خارج نمود، و فاطمه (علیها السلام) فرمود: ای پسر عم شما در این مدتی که با من زندگی کردی از من دروغ و خیانت و مخالفتی ندیدی! امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: معاذ الله! تو از هر کسی داناتر به خدا و بهتر و با تقواتر و گرامی تر و خائف تر از او هستی، و هرگز با من مخالفتی نداشته ای، و فراق تو برای من سخت می باشد، جز این که چاره ای از مرگ نیست.

سپس فرمود: «به خدا سوگند با این سخنان، مصیبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر من تازه نمودی، و رحلت و فقدان تو برای من بزرگ شد «فإننا لله و إننا إليه راجعون» چه قدر این مصیبت سخت و

ص: ۶۶

۱- و الشیعه تروی أن قوما من الصحابه أنكروا بكاءها الطویل و نهوها عنه و أمروها بالتنحی عن مجاوره المسجد إلى طرف من أطراف المدینه. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴۳/۱۳)

۲- دخلت ام سلمه علی فاطمه علیها السلام فقالت لها: کیف أصبحت عن ليلتك یا بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله)؟ قالت: أصبحت بین كمد و كرب، فقد النبی و ظلم الوصی، هتك والله حجابها، من أصبحت إمامته مقبضه [مقتضبه] علی غیر ما شرع الله فی التنزیل، و سنهنا النبی (صلی الله علیه و آله) فی التأویل ولكنها أحقاد بدریه، و تراث احدیه، كانت علیها قلوب النفاق مكتمنه لامكان الوشاه، فلما استهدف الامر أرسلت علیها شایب الاثار من مخيله الشقاق فیقطع وتر الايمان من قسی صدورها، و لبئس - علی ما وعد الله من حفظ الرساله و كفاله المؤمنین - أحرزوا عائدتهم غرور الدنيا بعد استنصار [انتصار]، ممن فتك بآبائهم فی

مواطن الكرب، ومنازل الشهداء. (بحار الأنوار، ج ٤٣/١٥٦، مناقب آل أبي طالب، ج ٢/٤٩، بيت الأحرار، ص ١٧٥)

دردناک و غمبار است؟! به خدا سوگند، این مصیبت را تسلیت و تسکینی نیست، و مثل و مانندی ندارد» و سپس ساعتی فاطمه و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) گریه کردند، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) سر فاطمه (علیها السلام) را به سینه چسبانید و فرمود: وصیت های خود را آن گونه که می خواهی بگو، و من همان گونه عمل خواهم نمود، گرچه بر خلاف میل من باشد. و فاطمه (علیها السلام) فرمود: خدا جزای خیر به شما بدهد ای پسر عم رسول خدا.

و سپس فرمود: بعد از من با امامه دختر خواهرم - زینب - ازدواج کن، و بدن مرا در تابوتی قرار بده، و احدی از کسانی که به من ظلم کردند و حق مرا غصب نمودند را خبر مکن، و آنان هرگز بر جنازه ی من نماز نخوانند، و شبانه مرا دفن کن.

و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فاطمه (علیها السلام) به علی (علیه السلام) فرمود: «هنگامی که من از دنیا می روم، شما باید مرا غسل بدهی، و بر من نماز بخوانی، و مرا داخل قبر نمائی، و لحد مرا مرتب کنی، و خاک بر قبر من بریزی، و مقابل صورت من بنشینی، و فراوان قرآن و دعا بخوانی، چرا که در آن ساعت میت نیاز به انس دارد، و من تو را به خدا می سپارم و به تو درباره فرزندانم سفارش می کنم».

سپس دختر خود ام کلثوم را به سینه چسبانید و فرمود: «هنگامی که این دختر بالغ می شود، هر چه از من در منزل باقی مانده است از او باشد، تا خدا کار او را سامان دهد». و امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از فاطمه (علیها السلام) به این وصیت ها عمل نمود(۱).

در کتاب «کفایه الأثر» از محمود بن لبید نقل شده که گوید: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رحلت نمود، فاطمه (علیها السلام) نزد قبور شهدای احد و قبر حمزه می آمد، و در آنجا گریه می کرد، و

ص: ۶۷

۱- عن روضه الواعظین وغیره، مرضت فاطمه (س) مرضا شديدا ومكثت أربعين ليله في مرضها إلى أن توفيت صلوات الله عليها، فلما نعت إليها نفسها، دعت أم أيمن وأسماء بنت عميس ووجهت خلف علي عليه السلام وأحضرتة، فقالت: يا ابن عم إنه قد نعت إلى نفسي وإنني لا أرى ما بي إلا أنني لا حق بأبي ساعه بعد ساعه، وأنا أوصيك بأشياء في قلبي: قال لها علي عليه السلام أوصيني بما أحببت يا بنت رسول الله، فجلس عند رأسها وأخرج من كان في البيت، ثم قالت: يا ابن عم ما عهدتني كاذبه ولا خائنه ولا خالفتك منذ عاشرتني فقال: معاذ الله أنت أعلم بالله وأبر وأتقى وأكرم وأشد خوفا من الله أن أوبخك بمخالفتي قد عز علي مفارقتك وتفقدك (فقدك - خ ل) إلا أنه أمر لا بد منه، والله جددت علي مصيبه رسول الله صلى الله عليه وآله وقد عظمته وفاتك وفقدك، فإنا لله وإنا إليه راجعون من مصيبه ما أفجعها وآلمها وأمضها وأحزنها، هذه والله مصيبه لا عزاء لها ورزیه لا خلف لها، ثم بكيا جميعا ساعه وأخذ علي عليه السلام رأسها وضمها إلى صدره، ثم قال: أوصيني بما شئت فإنك تجدينني أمضی فيها كما أمرتني به واختار أمرک علی امری، ثم قالت: جزاک الله عنی خیر الجزاء یا بن عم رسول الله. ثم أوصته بأن يتزوج بعدها امامه بنت أختها زینب، وأن يتخذ لها نعشا، وأن لا يشهد أحد جنازتها من الذين ظلموا وأخذوا حقها، وأن لا یصلی علیها أحد منهم ولا من أتباعهم وأن یدفنها باللیل إذا هدئت العیون ونامت الأبصار. وعن مصباح الأنوار، عن أبي عبد الله عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: إن فاطمه عليها السلام لما حضرت أوصت عليا عليه السلام فقالت: إذا أنا مت

فتول أنت غسلى وجهزنى وصل على وأنزلنى فى قبرى وألحدنى وسو التراب على واجلس عند رأسى قبالة وجهى فأكثر من تلاوه القرآن والدعاء فإنها ساعه يحتاج الميت فيها إلى أنس الاحياء وأنا أستودعك الله تعالى وأوصيت فى ولدى خيرا، ثم ضمت إليها أم كلثوم فقالت له: إذا بلغت فلها ما فى المنزل ثم الله لها، فلما توفيته فعل ذلك امير المؤمنين عليه السلام. (بيت الأحزان، ص ١٧٧-١٧٦)

یکی از روزها من نزد قبر حمزه رفتم و فاطمه (علیها السلام) را دیدم که در آنجا گریه می نمود، پس صبر کردم تا گریه او ساکت شد، و سپس نزد او رفتم و پس از سلام گفتم: یا سیده النّسوان! به خدا سوگند تو با گریه خود رگ های قلب مرا پاره کردی!

فاطمه (علیها السلام) فرمود: من حق دارم از فراق پدر خود گریه کنم، چرا که من بهترین پدرها [یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم)] را از دست داده ام، من عاشق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) هستم. و سپس این شعر را خواند:

إذا مات يوماً میت قلّ ذکرة - و ذکر أبي مذ مات والله أكثر (اکبر)

گفتم: ای مولای من! مسأله ای در سینه من خلجان پیدا کرده است؟ فرمود: سؤال کن. گفتم: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) قبل از وفات خود درباره امامت علی (علیه السلام) تصریح نمود؟ فرمود: چه قدر شگفت آور است! آیا شما غدیر خم را فراموش نمودید؟! گفتم: آن را می دانم، ولیکن می خواهم از شما سؤال کنم آیا خصوصی آن حضرت به شما در این باره چیزی نفرمود؟ فاطمه (علیها السلام) فرمود:

من خدا را گواه می گیرم که از پدرم شنیدم که فرمود: علی بهترین کسی است که من در بین شما خلیفه و جانشین خود قرار می دهم، و او امام و پیشوا و خلیفه ی بعد از من خواهد بود، و پس از او دو سبط من [حسن و حسین] و نه امام از صلب حسین، امام و پیشوای مردم می باشند، و اگر شما از آنان پیروی کنید، آن ها را هدایت یافته و هدایت کننده خواهید یافت، و اگر با آنان مخالفت کنید، تا قیامت اختلاف بین شما ادامه خواهد یافت. پس من گفتم:

ای مولای من! پس چرا او برای گرفتن حق خود قیام نمی کند؟ فاطمه (علیها السلام) فرمود: به خاطر این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: مثل امام مثل کعبه است، و مردم باید گرد او بگردند، نه او گرد مردم بگردد. سپس فرمود: به خدا سوگند اگر مردم حق [امامت] را به اهلش وا می گذاردند، و از عترت پیامبر خود پیروی می نمودند، هرگز دو نفر هم درباره [احکام] خدا اختلاف پیدا نمی کردند، و خلافت را خاندان نبوت یکی پس از دیگری وارث می شدند، تا قائم ما نهمین فرزندان از فرزندان امام حسین قیام کند [و عالم را پر از عدل و داد نماید] و لکن این مردم کسی را که خدا [و رسول او] کنار زده بودند مقدم نمودند، و کسی را که خدا [و رسول او] مقدم داشته بودند کنار زدند، و هنگامی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) به خاک سپرده شد، با فکر ناقص و رأی باطل خود، برای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) خلیفه تعیین نمودند، هلاکت باد آنان را، آیا سخن خدا را نشنیدند، که می فرماید: «و رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (۱)

آری

ص: ۶۸

شنیده بودند و لکن قلب ها و چشم های باطن آنان [به خاطر حبّ دنیا و ریاست] کور شده بود، چنان که خداوند می فرماید:

«فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۱)

سپس فرمود: کار از کار گذشت، و حق به صاحبانش باز نخواهد گشت، و مردم به حق بازمی گردند چرا که آنان [یعنی غاصبین خلافت] سفره آمال و آرزوهای خود را پهن کردند، و مرگ را فراموش نمودند، و اعمال خویش را تباه و باطل کردند. سپس فرمود: خدایا من به تو پناه می برم از گمراهی بعد از هدایت (۲).

صاحب کتاب کفایه الأثر مرحوم خزّاز قمی پس از نقل روایت فوق گوید: این روایت را حضرت زینب دختر فاطمه و علی (علیهما السلام)، و ابوذرّ، و سهل بن سعید انصاری و جابر بن عبدالله انصاری، و حسین بن علی بن ابیطالب، و عباس بن سعد ساعدی نقل کرده اند، و اگر تأمل شود آنان از بزرگان اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خیار عترت و تابعین هستند و کسی نمی تواند در صدق کلام آنان تردیدی پیدا کند، و در این روایت تصریح به ائمه دوازده گانه (صلوات الله علیهم اجمعین) شده است، و از روایات متواتر محسوب می شود، و اگر کسی به امثال این روایت تردیدی پیدا کند، و اعتماد ننماید، به هیچ روایت دیگری نمی تواند اعتماد نماید (۳).

ص: ۶۹

۱- (حج/۴۶)

۲- حدثنا علی بن الحسین، قال حدثنا محمد بن الحسین الكوفي، قال حدثنا محمد بن علی بن زكريا، عن عبد الله بن الضحاک، عن هشام بن محمد، عن عبد الرحمن، عن عاصم بن عمر، عن محمود بن لبید قال: لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كانت فاطمه تأتي قبور الشهداء وتأتي قبر حمزه وتبكي هناك، فلما كان في بعض الايام أتيت قبر حمزه رضى الله عنه فوجدتها صلوات الله عليها تبكي هناك، فأمهلته حتى سكتت، فأتيتها وسلمت عليها وقلت: يا سيده النسوان قد والله قطعت أنياط قلبي من بكائك. فقالت: يا با عمر يحق لي البكاء، ولقد اصبت بخير الابهاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، واشوقاه الى رسول الله، ثم أنشأت عليها السلام تقول: إذا مات يوما ميت قل ذكره * وذكر ابى مات والله أكثر قلت: يا سيدتى انى سائلك عن مسأله تلجلج فى صدرى. قالت: سل. قلت: هل نص رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قبل وفاته على على بالامامه؟ قالت: واعجابه أنسىتم يوم غدیر خم. قلت: قد كان ذلك، ولكن أخبرينى بما أسر اليك. قالت: أشهد الله تعالى لقد سمعته يقول: على خير من أخلفه فيكم، وهو الامام والخليفه بعدى، وسبى وتسعه من صلب الحسين أئمه أبرار، لئن اتبعتموهم وجدتموهم هادين مهدين، ولئن خالفتموهم ليكون الاختلاف فيكم الى يوم القيامة. قلت: يا سيدتى فما باله قعد عن حقه؟ قالت: يا با عمر لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مثل الامام مثل الكعبه إذ توتى ولا يأتى - أو قالت: مثل على - ثم قالت: أما والله لو تركوا الحق على أهله واتبعوا عتره نبيه لما اختلف فى الله تعالى اثنان، ولورثها سلف عن سلف وخلف بعد خلف حتى يقوم قائمنا التاسع من ولد الحسين، ولكن قدموا من آخره وأخروا من قدمه الله، حتى إذا أُلحد المبعوث وأودعوه الحدث المحدث واختاروا بشهوتهم وعملوا بأرائهم، تبا لهم أو لم يسمعوا الله يقول "وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيره" بل سمعوا ولكنهم كما قال الله سبحانه "فانها لاتعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التى فى الصدور"، هيهات بسطوا فى الدنيا آمالهم ونسوا آجالهم، فتعسا لهم وأضل أعمالهم، أعوذ بك يا رب من الجور بعد الكور. (كفایه الأثر، ص ۲۰۰-۱۹۷)

٣- فى كفايه الاثر: فتأملوا رحمكم الله من هؤلاء الرواه الذين هم من أجلاء اصحاب النبى صلى الله عليه وآله وسلم وخيار العتره والتابعين الذين نقلوا عنهم هذه الاخبار فى النصوص على الاثمه الاثنى عشر صلوات الله عليهم عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم، هل يجوز على أمثالهم افتعال الكذب وهم متباعدو الهمم والايوطان مختلفو الازراء والديانات، مع اتفاقات المعانى والعبارات المختلفات، وهم عدد كثير وجم غفير، وقد استوفوا جميع شرائط التواتر، ثم رأيناهم مجتمعين على تلقى الاخبار التى وردت بالنص على الامام فلان ثم فلان بالمقبول. كلا ولايجوز على أمثالهم افتعال الكذب [بهذه المقدمات، ولو جاز على أمثالهم افتعال الكذب] لجاز لقائل من البراهمه أن يقول إذا كانت الاماميه وحالهم فى دهرنا الحال التى نعرف وقد استوفوا جميع شرائط التواتر ثم كانت أخبارهم التى رووها عندكم لم تكن لها اصل وانما افتعلوها محبه لائمتهم، فلم أنكرتم قولنا وتعجبتم منا لما زعمنا أن المسلمين يحيلون فيما يحكون من براهين نبههم على السراب(؟) ويريدون أن يطموا نور الشمس، وهذه أخبار افتعلوها لنبههم، فلا بد فى هذا من احد الامرين: اما الاعتراف بصحه أخبار الاماميه فى النصوص على الاثمه الاثنى عشر فيصح بصحتها مذهبهم، أو الانقياد للبراهمه. ليس بين الحق والباطل واسطه يمكن التعلق بها، واثبات الامامه أحسن من نفى النبوه. والحمد لله. (كفايه الاثر، ص ٢٠٠)

مؤلف گوید: روایت فوق گرچه در این کتاب تکرار شد و هدف بیان گریه های فاطمه (علیها السلام) بود و لکن حضرت فاطمه (علیها السلام) با آن غم و اندوه و قلب سوخته و چشم اشکبار خود، همه چیز را در این روایت جمع نموده و برای احدی عذری باقی نگذارده است، صلوات الله علیها و علی آبیها و بعلمها و بنیها بعدد ما أحاط به علمه، و لعنه الله علی أعدائهم کذلک بأضعاف مضاعفه.

سپس محدث قمی گوید: این ها ندای ناله ای است که از سینه حزین برمی آید، و بخشی از مصائبی است که کوه ها را آب می کند، و چه خوب است که سخن را با اشعار شیخ صالح حلی (رحمه الله) به پایان ببریم، او گوید:

الواثین لظلم آل محمد

و محمد ملقى بلا تکفین

والقائلین لفاطم آذیننا

فی طول نوح دائم و حنین

والقاطعین أراکه کیما تقیل

بظلّ أوراق لها و غصون

و مجمعی حطب علی البیت الذی

لم یجتمع لولاه شمل الدین

والهاجمین علی البتول بیتهما

والمسقطین لها أعز جنین

ص: ۷۰

والقائدين امامهم بنجاده

والطهر تدعو خلفه برنين

وقال الشاعر في ذلك:

خلوا ابن عمي اولا كشف في الدعا

رأسى و أشكو للاله شجونى

ما كان ناقه صالح و فصيلها

بالفضل عند الله الا دونى

ورنت الى القبر الشريف بمقله

عبرى و قلب مكمد محزونى

قالت و اظفار المصاب بقلبها

غوثة قل على العداه معينى

أبتاه هذا السامرى و عجله

تبعاً و مال الناس عن هارون

أى الرزايا أتقى بتجلدى

هو فى النوائب مذحييت قرينى

فقدى أبى، أم غصب بعلى حقه

أم كسر ضلعى أم سقوط جنين

أم أخذهم إرثى و فاضل نحلتي

أم جهلهم حقى و قد عرفونى

مؤلف گوید: آنچه بر فاطمه (علیها السلام) گذشته، تنها مظلومیت او را ثابت نمی کند، بلکه بیش از آن مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ثابت می کند، چرا که دست او بسته بوده، و این مظلومیت ها را دیده، و چاره ای جز صبر نداشته است، چنان که از خطبه شقشقیه این معنا آشکار می شود، و اگر کسی بخواهد مظلومیت علی و فاطمه (علیهما السلام) را به دقت بنگرد باید اشعار عمرو بن عاص در جواب معاویه و نامه عمر بن خطاب به معاویه را که در پایان این کتاب آمده ملاحظه نماید.

مظلومیت امیرالمؤمنین هنگام رحلت فاطمه (علیهما السلام)

مرحوم کلینی با سند خود از امام حسین (علیه السلام) نقل نموده که فرمود: هنگامی که مادر ما فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت و پدرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را دفن نمود و قبر او را پنهان کرد برخاست و روی مبارک را به قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود و فرمود: «السلام علیک یا رسول الله عتی. والسلام علیک عن ابنتک و زائرک و البائتة فی الثری بیعتک و المختار الله لها سرعه اللحاق بک. قل یا رسول الله عن صفیتک صبری و عفا عن سیده نساء العالمین تجلیدی. إلا أن لی فی التأسی بستتک فی فرقتک موضع تعزّ فلقد و سدتک فی ملحوده قبرک و فاضت نفسک بین نحری و صدری. بلی و فی کتاب الله أنعم القبول «إنا لله و إنا الیه راجعون» قد استرجعت الودیعه و اخذت الرهینه و أخلست الزهراء فما اقبح الخضراء و الغبراء یا رسول الله، أما حزنی فسرمد و أما لیلی فمسهد. و همّ لا یرح من قلبی أو یختار الله لی دارک التی أنت فیها مقیم. کمدّ مقیح و همّ مهیج. سرعان ما فزق بیننا و الی الله أشکو و ستبتتک ابنتک بتظافر أمتک علی هضمها. فأحفها السؤال و استخبرها الحال. فکم من غلیل معتلج بصدرها لم تجد الی بته سیلاً. و ستقول و یحکم الله و هو خیر الحاکمین. سلام مؤدع لا قال ولا سئم. فإن انصرف فلا- عن ملائله و إن أقم فلا- عن سوء ظنّ بما وعد الله الصابرين. واهاً واهاً و الصبر أیمن و أجمل و لولا غلبه المستولین لجعلت المقام و اللبث لزماً معکوفاً و لأعولت إعوال الثکلی علی جلیل الرزیه.

فبعین الله تدفن ابنتک سرّاً و تهضم حقّها و تمنع إرثها و لم يتباعد العهد و لم یخلف منک الذکر و الی الله یا رسول الله المشتکی و فیک یا رسول الله أحسن العزاء صلی الله علیک و علیها السلام و الرضوان (۲).

و اقد أجا من قال:

ص: ۷۲

۱- (بیت الأحزان، ص ۱۲۸)

۲- (کافی، ج ۱/۴۵۹)

ولأىّ الأمور تُدفن سرّاً

بَضْعَه المصطفى و يُعفى ثراها

فمضت و هى أعظم الناس شجوا

فى فم الدهر غصّه من حواها

و تَوَت لا تُرى لها الناس مثوى

أىّ قدس يضمّه مثاها(١)

وقال آخر:

حتى توارى بالحجاب بدرها

لهفى لها لقد أضيع قدرها

ما جاوز الحدّ من البيان...

تدفن ليلاً و يعفى قبرها

إلا لوجدها على أهل الجفا

مجهولة بالقدر و القبر معا!!!

تجرّعت من غصص الزمان

أ بضعه الطهر العظيم قدرها

ما دفنت ليلاً بسترٍ وخفا

ما سمع السامع فيما سُمعا

مظلوميت امير المؤمنين هنگام دفن فاطمه(عليهما السلام)

امير المؤمنين (عليه السلام) در نهج البلاغه(٢) هنگام دفن فاطمه(عليها السلام) مى فرمايد: «السلام عليك يا رسول الله عني، و عن ابنتك النازله فى جوارك، والسريعه اللحاق بك، قلّ يا رسول الله عن صفتك صبرى، و رَقّ عنها تجلدى إلّا أنّ فى التأسى لى بعظيم فرقتك، و فادح مصيبتك، موضع تعزّ، فلقد وسدتك فى ملحوده قبرك، و فاضت بين نحرى و صدرى نفسك، فإنّا لله و

یعنی، «سلام بر تو ای رسول خدا، از من و از دختری که هم اکنون در جوار تو شتابان وارد شده، و به تو ملحق گردیده است ای رسول خدا! صبر من به خاطر دختر تو فاطمه (علیها السلام) کم شد، و توان و قدرت و خویشتن داری من ضعیف گردید، جز آن که برای من که سنگینی مصیبت تو را تحمّل نمودم، این مصیبت قابل تحمّل است، چرا که من با دست خود تو را در قبر نهادم، و جان گرامی تو هنگام رحلت، میان سینه و گردنم

ص: ۷۳

۱- (بیت الأحزان، ص ۱۸۴ ، ۳- الانوار القدسیه)

۲- (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲)

پرواز نمود «إنا لله و إنا إليه راجعون» یعنی همه ما ملک خدائیم و به سوی او باز خواهیم گشت». تا این که فرمود:

«فلقد استرجعت الوديعه، و أخذت الرهينه! أما حزني فسيرمذ، و أما ليلي فمسهد، إلى أن يختار الله لي دارك التي أنت بها مقيم، و ستبتئك ابنتك بتضافر أمتك على هضمها، فأحفها السؤال، واستخبرها الحال، هذا و لم يطل العهد، و لم يخل منك الذكر، و السلام عليكما سلام مودع، لا قال و لا ستم، فإن أنصرف فلا عن ملاله، و إن أقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرين» (۱).

یعنی، «یا رسول الله حقاً امانتی که به من سپرده بودی، به تو باز گشت، و به صاحبش رسید، و از این پس غم و اندوه من همیشگی خواهد بود، و شب هایم به بیداری و شب زنده داری خواهد گذشت، تا روزی که خداوند مرا به تو ملحق نماید، و جوار تو را برای من انتخاب کند، و زود است که دختری به تو خبر دهد که امت تو چگونه بر سر او فرو ریختند، و بر ستم و ظلم به او اجتماع نمودند!؟»

پس تو خود از او سؤال کن، و از او بخواه تا بگوید: مردم بر سر او و ما چه آوردند؟! در حالی که زمانی از رحلت تو نگذشته بود، و یاد تو فراموش نشده بود!! سلام من بر تو و بر دختری فاطمه سلام وداع کننده ای که نه از ناخشنودی، و نه از خسته دلی وداع می کند، او اگر باز می گردد و از کنار قبر تو دور می شود از خستگی نیست، و اگر در کنار قبر تو بنشیند، از بی صبری و نارضایتی به وعده های خداوند به صابران نیست».

و در کتاب کافی از امام حسین (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: هنگامی که مادر ما فاطمه (علیها السلام) از دنیا رحلت نمود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را مخفیانه دفن نمود، و قبر او را پنهان کرد و برخاست و روی مبارک خود را به قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود و فرمود: «السلام عليك يا رسول الله عني. والسلام عليك عن ابنتك و زائرتك و البائتة في الثرى ببقعتك، و المختار الله لها سرعه اللحاق بك، قل يا رسول الله عن صفتك صبرى و عفى عن سيدة نساء العالمين تجلدى، إلا أن لي في التأسي بسنتك في فرقتك موضع تعز فلقد وسدتك في ملحوده قبرك، و فاضت نفسك بين نحري و صدري، بلى وفي كتاب الله [لى] أنعم القبول «إنا لله و إنا إليه راجعون» قد استرجعت الوديعه و أخذت الرهينه وأخلصت الزهراء، فما أقبح الخضراء والغبراء يا رسول الله، أما حزني فسيرمذ و أما ليلي فمسهد. و هم لا يبرح من قلبى أو يختار الله لي دارك التي أنت فيها مقيم. كمد مقيح و هم مهيج. سرعان ما فرق بيننا و الى الله أشكو، و ستبتئك ابنتك بتضافر أمتك على هضمها، فأحفها السؤال والاستخبرها الحال. فكم من غليل معتلج بصدرها لم تجد الى بئ سبيلاً، و ستقول و يحكم الله وهو خير الحاكمين».

ص: ۷۴

سلام مودع لا قال ولا سئم. فإن أنصرف فلا عن ملاله و إن أقم فلا عن سوء ظنّ بما وعد الله الصابرين. واهأ واهأ و الصبر أئمن و أجمل و لولا غلبه المستولین لجعلت المقام و اللبث لزاماً معكوفاً و لأعولت إغوال الثکلی علی جلیل الرزیه.

فبعین الله تُدْفَنُ ابتکک سرّاً و تُهَضَمُ حقّها و تُمنعُ إرثها و لم يتباعد العهد و لم يخلف منک الذکر و إلى الله یا رسول الله المشتکی و فیک یا رسول الله أحسن العزاء صلی الله علیک و علیها السلام و الرضوان» (۱).

مؤلف گوید: ترجمه این خطبه نیز با اختلاف مختصری همانند خطبه قبل است، و نیازی به ترجمه جدید ندارد، و از دو خطبه ی یادشده ظاهر می شود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) با حال پریشان و چشم اشکباری این سخنان را فرموده است، و از جمله «لولا غلبه المستولین...» ظاهر و آشکار می شود که اگر برای آن حضرت مانعی نمی بود، مانند مادر بچه مرده، در این مصیبت فریاد می نمود، و ناله های او به گوش مردم می رسید، و لکن به خاطر شماتت غاصبین خلافت، اندوه ها و ناله های خویش را فرو برده است، همانگونه که از جمله «فکم من غلیل معتلج بصدرها...» ظاهر می شود که حضرت زهرا (علیها السلام) نیز خشم و ناله خود را در سینه خویش نگه داشته بود، تا برای پدر خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان نماید!!

ناله های امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مظلومیت خود

ابن ابی الحدید گوید: «بدان که روایات متواتر و مسلمی در این باره از امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شده است، مانند این که فرموده است: «ما زلت مظلوماً منذ قبض الله رسوله حتی یوم الناس هذا» یعنی، من همواره پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا تا امروز مظلوم بوده ام.

و یا فرموده است: «اللهم اخز قریشاً فإنّها منعتنی حقّی و غصبتنی امری».

یعنی، خدایا قریش را خوار و ذلیل کن، چرا که آنان حق مرا ندادند، و خلافت را از من غصب نمودند. و یا فرموده است: «فجزی قریشاً عنی الجوازی، فإنّهم ظلمونی حقّی، و اغتصبونی سلطان ابن امّی» یعنی، خدا قریش را به خاطر ضایع کردن حق من کیفر دهد، چرا که آنان نسبت به حق من ظلم کردند، و امامت و خلافت من بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را غصب نمودند.

و یا هنگامی که شنید شخصی ندای مظلومیت سر داده و می گوید: من مظلوم واقع شده ام، فرمود: «هلّم فلنصرخ معاً، فإنّی ما زلت مظلوماً»

یعنی، بیا تا با همدیگر فریاد مظلومیت سر بدهیم، چرا که من همواره تاکنون مظلوم بوده ام.

ص: ۷۵

و یا پس از آن که ابوبکر خلافت را غصب نمود فرمود: «وأنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحي»

یعنی، ابوبکر به خوبی می دانست که شأن من نسبت به خلافت مانند قطب سنگ آسیاب است نسبت به آسیاب و با این که منزلت من را نسبت به خلافت و امامت می دانست حق مرا غصب نمود.

و یا در خطبه شقشقیه فرموده است: حق مرا غصب کردند، و من یاوری نداشتم و متحیر مانده بودم که آیا با دست خالی و نداشتن ناصر و حامی به جنگ با آنان برخیزم، و یا صبر پیشه کنم ... پس صبر را اصلح دیدم و صبر نمودم مانند کسی که استخوانی در گلو و خاری در چشم او مانده باشد، چرا که می دیدم همه چیز مرا غارت کردند.

و یا فرموده است: «أصغيا يانائنا، و حملا الناس على رقابنا»

یعنی، ابوبکر و عمر با ظرف ما سیراب شدند و مردم را بر گردن ما سوار نمودند.

و یا فرموده است: «إِنَّ لَنَا حَقًّا إِنْ نُعْطَهُ نَأْخُذُهُ، وَإِنْ نُمْنَعُهُ نَزَكِبُ أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِنْ طَالَ الثَّرَى» (۱) یعنی، قطعاً خلافت حق ماست، اگر به ما داده شود، ما در دست می گیریم و به وظیفه خود عمل می کنیم، و اگر ما از آن منع شویم با سختی باید از دیگران پیروی کنیم.

و یا فرموده است: ما زلت مستأثراً على مدفوعاً عما أستحقه و أستوجه».

یعنی، همواره دیگران بر من مقدم شدند، و چیزی که من مستحق آن بودم و برای من واجب شده بود را از من گرفتند» (۲).

مؤلف گوید: برخی از این جملات را شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب الجمل (۳)، و حلبی در تقریب المعارف (۴) نقل کرده اند.

مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان خود آن حضرت

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، و وسائل الشیعه، و اعتقادات شیخ مفید، و امالی شیخ طوسی، و مناقب ابن شهر آشوب، و فضائل شاذان بن جبرئیل قمی، و بحار الأنوار علامه مجلسی، و بیت الأحرار محدث قمی و کتب فراوان دیگری نقل شده که امیرالمؤمنین به دنبال هر خطبه از خطبه های خود بالای منبر می فرمود: «ما زلت

ص: ۷۶

۱- (سفینه البحار، ج ۱/۶ «لغت ابل»)

۲- (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹/۳۰۶)

۳- (کتاب الجمل، ص ۱۷۰)

۴- (تقریب المعارف، ص ۲۴۳ و ۲۳۷ و ۳۲۹ و ۳۳۰)

مظلوماً منذ قبض الله نبيه». و علت مظلومیت او این بوده که آن حضرت بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یاور و ناصری نداشته، و دشمنان او فراوان بوده اند، از این رو نتوانسته حق خود را بگیرد، و تا آخر عمر، نسبت به حق خود محروم و مظلوم بوده است.

مرحوم محدث قمی در کتاب بیت الأحزان گوید: مرحوم کلینی در کتاب کافی از سدیر نقل نموده که گوید: ما خدمت امام باقر (علیه السلام) بودیم و سخنی از حوادث بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بی وفائی مردم نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) به میان آمد، و شخصی به امام باقر (علیه السلام) گفت: پس عزت بنی هاشم و جمعیت آنان چه شد؟ و امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«مگر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چند نفر از بنی هاشم حامی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند؟ آری فقط دو نفر انسان ضعیف و ناتوان و تازه مسلمان، مانند عقیل و عباس مانده بودند، و آنان از طلقاً بودند، که بعد از فتح مکه دستگیر شدند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را آزاد نمود».

سپس فرمود: «به خدا سوگند اگر حمزه و جعفر زنده می بودند، منافقین نمی توانستند بر علی (علیه السلام) مسلط شوند».

از این رو از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که همواره در پایان سخنان خود می فرمود: «ما زلت مظلوماً منذ قبض الله نبيه».

مسیب بن نجیه گوید: روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطبه می خواند و یک مرد اعرابی به او گفت: «وا مظلمتاه» یعنی من مظلوم واقع شده ام، به فریاد من برسید، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: نزد من بیا و چون او نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد، به او فرمود: من به اندازه هر مدّر و وبری مظلوم شدم.

و ابوذر همواره درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گفت: «الشیخ المظلوم المضطهد حقّه».

از این رو مرحوم کلینی در زیارت آن حضرت از ابی الحسن ثالث (یعنی امام هادی علیه السلام) نقل نموده که می فرماید: «السلام علیک یا ولی الله، أنت أوّل مظلوم و أوّل من غضب حقّه، صبرّت و احتسبت حتّى أتاک الیقین، فأشهد أنّک لقیّت الله و أنت شهید، عدّب الله قاتلک بانواع العذاب و جدّد علیه العذاب» (۱).

بدعت های عمر و سکوت مسلمانان

سلیم گوید: سپس علی (علیه السلام) روی مبارک خود را به عباس و دیگران نمود و فرمود: آیا تعجب نمی کنید که عمر و ابوبکر خمس ذی القربای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که خداوند در قرآن برای ما واجب

ص: ۷۷

نموده بود از ما منع نمود، و خداوند می دانست که آنان چنین خواهند نمود، از این رو فرمود: «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عِبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ» (۱) [و این آیه دلیل عدم ایمان آنان است] و تعجب است که عمر منزل برادر من جعفر را خراب نمود و داخل مسجد قرار داد، و چیزی به فرزندان او نداد، و مردم به او اعتراض نکردند ... و تعجب است که عمر از جهل و نادانی به همه عمال خود در بلاد نوشت:

«جنب اگر برای غسل آب پیدا نکند، لازم نیست نماز بخواند، و لازم نیست تیمم کند، گرچه تا آخر عمر آب پیدا نکند.» [و یا یکسال آب پیدا نکند] و مردم از او پذیرفتند و راضی شدند، در حالی که او و مردم می دانستند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمار و ابادز را به خاطر جنابت و نماز و نبودن آب امر به تیمم نمود و عمار و ابادز و دیگران این مسأله را به عمر تذکر دادند و او نپذیرفت، و حتی سر خود را بالا نکرد!

سپس فرمود:

تعجب است که عمر و ابابکر به خاطر جهالت و نادانی چیزهایی را از پیش خود داخل در حدود الهی نمودند، و ادعا کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت و درباره ارث جد چیزی نفرمود و با این وضعیت مردم با آنان بیعت کردند و آنها را تصدیق نمودند، و تعجب است که عمر کنیزان صاحب فرزند را آزاد نمود، و مردم از او پذیرفتند، و امر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در این باره ترک نمودند، و عجیب تر این است که شخصی به نام ابوکنف عبدی به عمر نوشت:

«من در مسافرت زن خود را طلاق دادم، و این خبر به گوش او رسید، و سپس من در طلاق خود رجوع نمودم و او هنوز در دوران عدّه بود، و با نامه ای به او خبر دادم و نامه به دست او نرسید و او با دیگری ازدواج نمود؟» و عمر در پاسخ او نوشت: «اگر کسی که با همسر تو ازدواج نموده، و با او همبستر شده است، همسر او خواهد بود، و اگر همبستر نشده همسر تو خواهد بود» و من شاهد بودم که این نامه را نوشت و لکن با من مشورت نکرد، و از من سؤال نمود، و خود را بی نیاز از من دانست، و من خواستم او را نهی کنم، و لکن پیش خود گفتم: خدا او را مفتضح خواهد نمود، و مردم به او اعتراض نکردند، بلکه عمل او را پسندیدند و پذیرفتند و سنت قرار دادند ... سپس فرمود:

عمر فصل «حی علی خیر العمل» را از اذان برداشت، و مردم از او پذیرفتند و آن را سنت قرار دادند، و نیز عمر درباره زنی که همسر او ناپدید شود و پس از چهار سال پیدا شود و آن زن با مرد دیگری ازدواج نموده باشد، گفت: همسر اول چون می آید مخیر است بین این که همسر خود را بردارد، و یا صدیقی که داده پس بگیرد. و مردم این حکم را از عمر پسندیدند و سنت قرار دادند، و این از جهالت و بی اطلاعی آنان از کتاب خدا و سنت رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.

ص: ۷۸

و نیز عمر همه نایبناهای مدینه را از مدینه اخراج نمود، و برای عمال خود در بصره طنابی را که طول آن پنج وجب بود فرستاد و دستور داد هر کس از عجم ها قامت او به اندازه این طناب است گردن او را بزنید ... و نیز طنابی برای عمال خود در بصره فرستاد و گفت: هر بچه ای که سرقت کرده اگر قامت او به اندازه این طناب است دست او را قطع کنید. و عجیب تر از این ها این است که دستور داد، مرد کذاب را به دست زن کذابه ای سنگسار کنند، و مردم از او قبول کردند و گفتند: ملکی این ها را به زبان او جاری می کند و ... (۱).

علی (علیه السلام) نتوانست بدعت های آنان را بر طرف کند

ما برخی از بدعت ها و جهالت های آنان را در کتاب «رهبران معصوم» و کتاب «میزان الحق» و غیر آن ها بیان کردیم و برخی را همان گونه که گذشت در این کتاب بیان کردیم.

اکنون خطبه ای که در کافی (۲) و وسائل الشیعه (۳) و بحار الأنوار (۴) و تفسیر نورالثقلین (۵)، و کتب دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است را نقل می کنیم تا حقایق و مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ثابت شود.

در این خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) میفرماید: والیان قبل از من [یعنی ابوبکر و عمر و عثمان] اعمالی را بر خلاف دستورات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام داده اند، و اگر من بخواهم مردم را بر خلاف آن ها، و ابدارم، و بر طبق سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کنم، نیروهای نظامی و سپاه من متفرق می شوند، و جز افراد ناچیزی از شیعیان من - که فضل مرا از کتاب خدا و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شناخته اند و اطاعت از من را بر خود واجب می دانند - کسی برای من باقی نمی ماند!!

سپس درباره بدعت های خلفای غاصب فرمود: «اگر من بخواهم مقام ابراهیم (علیه السلام) را به جای اول خود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده بود، برگردانم، و خمس ذی القربای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را که خداوند می فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ ...» (۶) به آنان بدهم - در حالی که به خدا سوگند ذی القربای آن حضرت ما هستیم، و خداوند ما را قرین نام خود و نام رسول خویش (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده است، و می فرماید: «فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» - جُندی و لشگری برای من نخواهد ماند؟! تا این که فرمود:

ص: ۷۹

۱- (کتاب سلیم، ص ۱۳۴ تا ص ۱۵۲)

۲- کافی، ج ۸ ص ۵۹

۳- وسائل الشیعه، ج ۱/۴۵۸

۴- بحار الأنوار، ج ۹۳ ص ۲۰۳

٥- تفسير نورالثقلين، ج ٢/١٥٦

٦- (انفال/٤١)

« آیا اگر من بخواهم فدک را به ورثه فاطمه (علیها السلام) برگردانم، و یا صاع رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به همان وزن قبلی خود بازگردانم، و خانه ها و زمین هایی که آن حضرت به افراد خاصّی داد و از آنان گرفته شد را به صاحبانش بازگردانم، و خانه جعفرین ابی طالب را به ورثه او بدهم، و از مسجد جدا سازم، و حکم های ناحقی که درباره مردم شده است را، به حق بازگردانم، و زن هایی که به ناحق تحت حباله دیگران قرار گرفته اند را در اختیار شوهران واقعی آنان قرار بدهم [مانند زن هایی که به غیر شهود عادل طلاق داده شده اند] و ذریّه و فرزندان بنی تغلب را [که عمر جزیه و مالیات را از آنان برداشت] اسیر نمایم، و آنچه از زمین خبیر تقسیم شده است را به صاحبانش بازگردانم، و دفتر عطایای گروهی که غاصبین خلافت برای آنان قرار داده اند را محو کنم، و عطاهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به صاحبانش بدهم [و فقرا را محروم نکنم] و همه را بالسویّه قرار بدهم و آنها را از دست اغنیا و ثروتمندان خارج کنم، و بدعت های عمر را درباره خراج زمین ها کنار بگذارم، و ازدواج شریف و وضع را، آزاد کنم، و مساوی قرار بدهم [و معیار را دین و اخلاق قرار بدهم] و خمس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را که آنان تعطیل کردند، برقرار نمایم، و مسجد آن حضرت را به همان وضعی که در زمان او بوده بازگردانم، و مسح بر روی کفش را حرام کنم، و حدّ نیبذ [که شراب مخصوصی بوده است] را اجرا کنم، و متعه حجّ و متعه زن ها را حلال کنم، و تکبیرات نماز میت را پنج تکبیر قرار بدهم، و مردم را ملزم کنم که «بسم الله الرحمن الرحیم» را بلند بگویند، و کسانی را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داخل مسجد خود نمود [و آنان آنها را خارج کردند] را داخل مسجد نمایم، و کسانی که آنان بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از مسجد خارج نمودند را داخل نمایم، و مردم را وادار به حکم قرآن کنم، و طلاق سنت را اجراء نمایم، (۱) [کسی اطراف من نمی ماند.]» سپس فرمود:

«اگر من صدقات [یعنی زکات واجب] را طبق اصناف [آن که در قرآن ذکر شده] می گرفتم و حدود آن را رعایت می کردم [در حالی که آنان در غیر آن نه چیز نیز زکات قرار داده بودند] و وضو و غسل و نماز و اوقات و احکام آن را تعیین می کردم، و نصاری نجران را به جای خود بازمی گرداندم، و اسرای فارس و امثال آنان را مطابق حکم کتاب خدا و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار می دادم، همه مردم از گرد من متفرّق می شدند، [و سپاه و لشگری برای من باقی نمی ماند].»

تا اینکه فرمود: به خدا سوگند من آنان را در کوفه از نماز تراویح [یعنی خواندن نمازهای نافله ماه رمضان با جماعت] نهی کردم و گفتم: این عمل بدعت می باشد، و لشگریان من فریاد کردند و گفتند: «ای مسلمانان علی سنت عمر را تغییر داده و نمی گذارد ما در ماه رمضان نماز تراویح را برگزار کنیم» و من ترسیدم که آنان بر من بشورند و اختلافی ایجاد شود، و همه این ها به خاطر اطاعت مردم از پیشوایان گمراه و دعوت کنندگان به آتش

ص: ۸۰

۱- چرا که آنان در زیادی از احکام با قرآن مخالفت نموده بودند، مانند وجوب شهود و برای طلاق، و عدم وجوب آن برای نکاح که عکس آن را عمل می کردند، و برخی از احکام طلاق را ابطال نموده بودند و بدعت هائی در آن آورده بودند.

بود، در حالی که خداوند می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (۱)

تا این که فرمود: «وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مِنْ ظَلَمْنَا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» (۲).

ص: ۸۱

۱- (حشر/۷)

۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عثمان، عن سليم بن قيس الهلالي قال: خطب أمير المؤمنين (عليه السلام) فحمد الله وأثنى عليه ثم صلى على النبي (صلى الله عليه وآله)، ثم قال: ألا إن أخوف ما أخاف عليكم خلتان: اتباع الهوى وطول الامل أما اتباع الهوى فيصد عن الحق وأما طول الامل فينسى الآخرة، ألا إن الدنيا قد ترحلت مدبره وإن الآخرة قد ترحلت مقبله ولكن واحده بنون، فكونوا من أبناء الآخرة ولا تكونوا من أبناء الدنيا فإن اليوم عمل ولا حساب وإن غدا حساب ولا عمل وإنما بدء وقوع الفتن من أهواء تتبع وأحكام تبتدع، يخالف فيها حكم الله يتولى فيها رجال رجالا، ألا إن الحق لو خلس لم يكن اختلاف ولو أن الباطل خلس لم يخف على ذى حجبى لكنه يؤخذ من هذا ضعف ومن هذا ضعف فيمزجان فيجللان معا فهالك يستولى الشيطان على أوليائه ونجا الذين سبقت لهم من الله الحسنى، إنى سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: كيف أنتم إذا لبستم فتنة يربو فيها الصغير ويهرم فيها الكبير، يجرى الناس عليها ويتخذونها سنة فإذا غير منها شئ قيل: قد غيرت السنة وقد أتى الناس منكرا ثم تشتد البلية وتسبى الذرية وتدهم الفتنة كما تدق النار الحطب وكما تدق الرحا بثفالها ويتفقهون لغير الله ويتعلمون لغير العمل ويطلبون الدنيا بأعمال الآخرة. ثم أقبل بوجهه وحوله ناس من أهل بيته وخاصته وشيعته فقال: قد عملت الولاية قبلى أعمالا خالفوا فيها رسول الله (صلى الله عليه وآله) متعمدين لخلافه، ناقضين لعهد مغيرين لسنته ولو حملت الناس على تركها وحولتها إلى مواضعها وإلى ما كانت فى عهد رسول الله (صلى الله عليه وآله) لتفرق عنى جندى حتى أبقى وحدى أو قليل من شيعتى الذين عرفوا فضلى وفرض إمامتى من كتاب الله عز وجل وسنة رسول الله (صلى الله عليه وآله)، أرأيتم لو أمرت بمقام ابراهيم (عليه السلام) فرددته إلى الموضع الذى وضعه فيه رسول الله (صلى الله عليه وآله)، ورددت فدك إلى ورثه فاطمه (عليها السلام) ورددت صاع رسول (صلى الله عليه وآله) كما كان، وأمضيت قطائع أقطعها رسول الله (صلى الله عليه وآله) لأقوام لم تمض لهم ولم تنفذ، ورددت دار جعفر إلى ورثته وهدمتها من المسجد ورددت قضايا من الجور قضى بها، ونزعت نساءا تحت رجال بغير حق فرددتهن إلى أزواجهن واستقبلت بهن الحكم فى الفروج والأرحام، وسبيت ذرارى بنى تغلب، ورددت ما قسم من أرض خيبر، ومحوت دواوين العطايا وأعطيت كما كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يعطى بالسوية ولم أجعلها دولة بين الأغنياء وألقيت المساحه، وسويت بين المناكح وأنفذت خمس الرسول كما أنزل الله عز وجل وفرضه ورددت مسجد رسول الله (صلى الله عليه وآله) إلى ما كان عليه، وسددت ما فتح فيه من الأبواب، وفتحت ما سد منه، وحرمت المسح على الخفين، وحددت على النبيذ وأمرت باحلال المتعتين وأمرت بالتكبير على الجنائز خمس تكبيرات وألزمت الناس الجهر بيسم الله الرحمن الرحيم وأخرجت من أدخل مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) فى مسجده ممن كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) أخرجه، وأدخلت من اخرج بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله) ممن كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) عليه وآله) أدخله وحملت الناس على حكم القرآن وعلى الطلاق على السنة، وأخذت الصدقات على أصنافها وحدودها، ورددت الوضوء والغسل والصلاه إلى مواقيتها وشرائعها ومواضعها، ورددت أهل نجران إلى مواضعهم، ورددت سبايا فارس

وسائر الأمم إلى كتاب الله وسنه نبيه (صلى الله عليه وآله) إذا لتفرقوا عني والله لقد أمرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة وأعلمتهم أن اجتماعهم في النوافل بدعه فتنادى بعض أهل عسكري ممن يقاتل معي: يا أهل الاسلام غيرت سنه عمر ينهانا عن الصلاه في شهر رمضان تطوعا ولقد خفت أن يثوروا في ناحيه جانب عسكري ما لقيت من هذه الأمه من الفرقة وطاعه أئمه الضلاله والدعاه إلى النار. وأعطيت من ذلك سهم ذى القربى الذى قال الله عز وجل: "إن كنتم آمنتم بالله وما أنزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان" فنحن والله عنى بذى القربى الذى قرنا الله بنفسه وبرسوله (صلى الله عليه وآله) فقال تعالى: "فله وللرسول ولذى القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل (فينا خاصه) كيلا يكون دوله بين الأغنياء منكم وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واتقوا الله (في ظلم آل محمد) إن الله شديد العقاب" لمن ظلمهم رحمه منه لنا وغنى أغنانا الله به ووصى به نبيه (صلى الله عليه وآله) ولم يجعل لنا فى سهم الصدقه نصيبا أكرم الله رسوله (صلى الله عليه وآله) وأكرمنا أهل البيت أن يطعمنا من أوساخ الناس، فكذبوا الله وكذبوا رسوله وجحدوا كتاب الله الناطق بحقنا ومنعونا فرضا فرضه الله لنا، ما لقي أهل بيت نبي من أمته ما لقينا بعد نبينا (صلى الله عليه وآله) والله المستعان على من ظلمنا ولا حول ولا قوه إلا بالله العلى العظيم. (كافى، ج ٨/٥٨ تا ٦٣)

کیفر و عذاب ظالمین به آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

مؤلف گوید: آنچه گذشت عمل معاویه و پیروان او بود و لکن خداوند می خواهد نور خود را روشن و کامل کند و حق را به زبان مخالفین جاری نماید، از این رو یکی از علمای معروف اهل سنت به نام «سمهودی» در کتاب «جواهر العقدين» (۱) فصلی از کتاب خود را درباره پرهیز از بغض و دشمنی اهل البیت (علیهم السلام) و لعنت بر ظلم کنندگان به آنان قرار داده، و روایاتی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این باره نقل نموده است.

«ابن مغزلی» نیز در کتاب «مناقب» خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده که فرمود: «الویل لظالمی اهل بیتی، عذابهم مع المنافقین فی الدرک الأسفل من النار» (۲). یعنی وای بر ظالمین اهل بیت من، همانا عذاب آنان - در کنار منافقین - در طبقه پائین دوزخ خواهد بود.

و در کتاب «ذخائر العقبی» از آن حضرت نقل شده که فرمود: «إِنَّ الله حَرَّمَ الجَنَّةَ علی من ظلم اهل بیتی، أو قاتلهم، أو أغار علیهم، أو سَبَّهم» (۳).

یعنی، خداوند بهشت را بر ظالمین به اهل بیت من، و کسانی که با آنان به جنگ برخیزند، و یا آنان را غارت نمایند و یا دشنام بدهند، حرام نموده است.

و در «کنز العمال» (۴) از آن حضرت نقل شده که فرمود: «اشتدَّ غضب الله علی من آذانی فی عترتی» یعنی، غضب خداوند بر کسانی که درباره اهل بیت من، به من آزار نمایند، سخت خواهد بود.

و فرمود: «من آذانی فی أهلی فقد آذی الله» یعنی هر کس درباره اهل بیت من به من آزار کند، به خداوند آزار نموده است (۵).

مظلومیّت امیرالمؤمنین از زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

سلیم بن قیس گوید: علی بن ابیطالب (علیه السلام) به من فرمود: من با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از بین برخی از باغات مدینه حرکت می کردیم، تا به باغستانی رسیدیم و من گفتم: یا رسول الله! چه باغستان نیکوئی

ص: ۸۲

۱- (جواهر العقدين، ص ۳۴۱)

۲- (مناقب ابن مغزلی، ص ۶۶، ۴۰۳ ح ۹۴)

۳- (ذخائر العقبی، ص ۲۰)

۴- (کنز العمال، ج ۱۲ ص ۹۳ و جامع الاحادیث للسيوطی، ج ۴ ص ۴۱۲)

۵- (همان)

است؟ و آن حضرت فرمود: برای تو در بهشت بهتر از این هست. سپس به باغستان دیگری رسیدیم و من گفتم: یا رسول الله! چه باغستان نیکوئی است؟ و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: برای تو در بهشت بهتر از این هست. تا این که به هفت باغستان برخورد نمودیم. و من نسبت به هر کدام گفتم: چه باغستان نیکوئی است؟ و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: برای تو در بهشت بهتر از این ها هست. و چون به جای خلوتی رسیدیم، آن حضرت مرا در آغوش گرفت و با صدای بلند گریه کرد و فرمود: پدرم فدای وحید شهیدی که تنها و بی کس است و او را می کشند و به شهادت می رسد.

پس من به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) گفتم: برای چه گریه می کنید؟ فرمود: «کینه هایی از تو در سینه های این مردم است که آن ها را بعد از من ظاهر می کنند، و آن کینه ها از جنگ بدر و احد می باشد» گفتم: آیا دین من در آن حوادث سالم می ماند؟ فرمود:

آری، من به تو بشارت می دهم که تو در حیات و ممات خود از من جدا نمی شوی، و تو برادر و وصی و صفی و وزیر و وارث من هستی، و دیون مرا تو ادا می کنی، و پیام های مرا تو می رسانی، و وعده های مرا تو انجام می دهی و آنچه از مردم به عهده من هست را تو برطرف می کنی، و امانات مردم را نزد من، تو پرداخت می کنی، و تویی که بر سنت من، با ناکثین و قاسطین و مارقین امت من جهاد خواهی نمود، و تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، و تو مانند هارون خواهی شد، که قوم موسی او را ضعیف شمردند، و نزدیک بود که او را بکشند، پس تو باید در مقابل ظلم قریش صبوری کنی، و از جنگ با آنان پرهیز نمایی، چرا که تو برای من همانند هارون برای موسی می باشی، و پیروان تو نیز همانند پیروان هارون خواهند بود، و آنان [یعنی دشمنان تو] به منزله عجل و پیروان او می باشند، و موسی هنگامی که هارون را به جای خود قرار داد [و به میقات رفت] دستور داد اگر مردم به گمراهی رفتند، و تو یاورانی داشتی با آنان جنگ کن، و اگر یاورانی نیافتی، دست بازدار و جان خود را حفظ کن، تا سبب اختلاف نشوی».

سپس فرمود: یا علی! خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود، جز آن که برخی از مردم از روی میل به او ایمان آوردند، و برخی از روی کراهت [و نفاق] و خداوند گروه منافق را بر گروه غیرمنافق مسلط نمود، تا منافقان مؤمنان را کشتند و پاداش مؤمنان فراوان شد، و هیچ امتی بعد از پیامبر خود اختلاف پیدا نکردند جز آن که اهل باطل بر اهل حق مسلط شدند، و خداوند نیز اختلاف را بر این امت تقدیر نمود، و البته می توانست همه آنان را هدایت کند، تا حتی بین دو نفر اختلافی نباشد، و نزاعی رخ ندهد، و مفضول حق صاحب فضل را انکار ننماید، و اگر می خواست می توانست در عقوبت مردم تعجیل نماید، تا ظالم تکذیب شود و راه حق روشن باشد، و لکن او دنیا را دار عمل، و آخرت را دار قرار [و جزا] قرار داد، تا بدکاران را به کیفر و مجازات خود برساند، و نیکوکاران را پاداش نیک بدهد «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» پس من گفتم:

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در پایان ماه شعبان [یعنی جمعه آخر آن] برای ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت به شما روی آورده... و سپس فضائل ماه مبارک رمضان را بیان فرمود و من بین خطبه آن حضرت برخاستم و گفتم: یا رسول الله، افضل اعمال این ماه چیست؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «افضل اعمال این ماه پرهیز از محارم و گناهان است» و سپس گریان شد، و من گفتم: یا رسول الله! برای چه گریه می کنید؟ فرمود: «یا علی ابکی لما یستحل منک فی هذا الشهر کأنتی بک و أنت تصلی لرَبِّک و قد انبعث أشقی الأولین و الآخرین شقیق عاقر ناقة ثمود فضربک ضربه علی قرنک فخصب منها لحیتک». «فقلت: یا رسول الله! و ذلك فی سلامه من دینی؟ فقال (صلی الله علیه و آله و سلم) فی سلامه من دینک ...»

یعنی یا علی، من به خاطر بی حرمتی که در این ماه نسبت به تو می شود گریه می کنم، و اکنون می بینم که تو در پیشگاه خداوند مشغول نماز هستی، و شقی ترین اولین و آخرین - همتای پی کننده ناقة ی ثمود - برمی خیزد و

ص: ۸۴

۱- [۱] (نجم/۳۱)

۲- ۲ قال سلیم: وحدثنی علی بن ابی طالب علیه السلام قال: کنت أمشی مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی بعض طرق المدینه. فأتینا علی حدیقه فقلت: یا رسول الله، ما أحسنها من حدیقه قال: ما أحسنها ولك فی الجنة أحسن منها. ثم أتینا علی حدیقه اخرى، فقلت: یا رسول الله، ما أحسنها من حدیقه قال: ما أحسنها ولك فی الجنة أحسن منها. حتی أتینا علی سبع حدائق، أقول: یا رسول الله، ما أحسنها ویقول: لك فی الجنة أحسن منها. علی علیه السلام الشهید الوحید الفرید فلما خلا له الطريق اعتنقنی، ثم أجهد باکیا فقال: بأبی الوحید الشهید فقلت: یا رسول الله، ما بیکیک؟ فقال: ضغائن فی صدور أقوام لا ییدونها لك إلا من بعدی، أحقاد بدر و ترات احد. قلت: فی سلامه من دینی؟ قال: فی سلامه من دینک. برنامج النبی علیه السلام لعلی صلی الله علیه و آله فابشر یا علی، فإن حیاتک و موتک معی، و أنت أخی و أنت وصیی و أنت صفیی و وزیری و وارثی و المؤدی عنی، و أنت تقضی دینی و تنجز عداتی عنی، و أنت تبرء ذمتی و تؤدی أمانتی و تقاتل علی سنتی الناکثین من أمتی و القاسطین و المارقین، و أنت منی بمنزله هارون من موسی، و لك بهارون أسوه حسنه إذ استضعفه قومه و کادوا یقتلونه. فاصبر لظلم قریش إیاک و تظاهروا علیک، فإنک بمنزله هارون من موسی و من تبعه و هم بمنزله العجل و من تبعه. و إن موسی أمر هارون حین استخلفه علیهم: إن ضلوا فوجد أعوانا أن یجاهدوهم بهم، و إن لم یجد أعوانا أن یکف یده و یحقن دمه و لا یفرق بینهم. اختلاف الامه امتحان إلهی یا علی، ما بعث الله رسولا إلا و أسلم معه قوم طوعا و قوماً آخرون کرها، فسلط الله الذین أسلموا کرها علی الذین أسلموا طوعا فقتلوهم لیکون أعظم لاجورهم. یا علی، و إنه ما اختلفت أمه بعد نبیها إلا ظهر أهل باطلها علی أهل حقها، و إن الله قضی الفرقه و الاختلاف علی هذه الامه، و لو شاء لجمعهم علی الهدی حتی لا یختلف اثنان من خلقه و لا یتنازع فی شیء من أمره، و لا یجحد المفضول ذا الفضل فضله. و لو شاء عجل النقمه فكان منه التغبیر حتی یکذب الظالم و یعلم الحق أين مصیره، و لكن جعل الدنیا دار الأعمال و جعل الآخرة دار القرار، (لیجزی الذین أساؤوا بما عملوا و یجزی الذین أحسنوا بالحسنى). فقلت: الحمد لله شکراً علی نعمائه و صبراً علی بلائه و تسليماً و رضياً بقضائه. (کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۲، منشورات دارالکتب

ضربتی بر سر تو می زند و محاسن تو را با خون سر تو خضاب می کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: من گفتم: یا رسول الله آیا این حادثه در حال سلامت دین من است؟ فرمود:

آری در حال سلامت دین تو می باشد. سپس فرمود: یا علی! کسی که تو را بکشد، مرا کشته است، و کسی که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است، و طینت تو طینت من است، و خداوند من و تو را آفرید و مرا برای پیامبری، و تو را برای امامت انتخاب نمود، و هر کس امامت تو را انکار نماید پیامبری مرا انکار نموده است. یا علی! تو وصی من و پدر فرزندان من و همسر دختر من، و خلیفه من هستی در این امت و در حیات و ممات من امر تو امر من، و نهی تو نهی من است، سوگند به خدائی که مرا به نبوت مبعوث نمود و بهترین خلق خود قرار داد،

تو حجت خدائی بر خلق او، و امین اویی بر سر او، و خلیفه اویی بر بندگان او(۱).

غربت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان سلمان

سلیم بن قیس گوید: من از سلمان شنیدم که گفت: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند، ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح با انصار (در سقیفه بنی ساعده) جمع شدند و با استدلال قرابت که علی (علیه السلام) با آنان داشت، با انصار مخاصمه نمودند و گفتند: ای جماعت انصار! قریش سزاوارتر به خلافت است، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از قریش بوده و مهاجرین که از مکه با آن حضرت به مدینه آمده اند، سزاوارتر به او هستند، و خداوند نیز در قرآن نخست نام مهاجرین را برده و آنان را بر انصار فضیلت داده است، از سوئی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز فرمود: (الأئمة من قریش).

ص: ۸۵

۱- فی العیون: حدثنا محمد بن بکر بن النقاش وأحمد بن الحسن القطان ومحمد بن أحمد بن إبراهيم المعاذی ومحمد بن إبراهيم بن اسحاق المكتب قالوا: حدثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعید الهمدانی مولى بنی هاشم قال: حدثنا علی بن الحسن بن علی بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام عن أبيه موسی بن جعفر عن أبيه الصادق جعفر بن محمد عن أبيه الباقر محمد بن علی عن أبيه زین العابدین علی بن الحسین عن أبيه سید الشهداء الحسین بن علی عن أبيه سید الوصیین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم الصلاه والسلام قال: ان رسول الله (ص) خطبنا ذات یوم فقال: ایها الناس انه اقبل الیکم شهر الله بالبرکه والرحمه والمغفره... قال امیر المؤمنین علیه السلام فقلت: یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر؟ فقال: یا ابا الحسن افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله عز وجل ثم بکی فقلت: یا رسول الله ما بیکیک؟ فقال: یا علی ابکی لما يستحل منک فی هذا الشهر کانی بک وأنت تصلی لربک وقد انبعث اشقی الاولین والآخرین شقیق عاقر ناقة ثمود فضربک ضربه علی قرنک فخضب منها لحیتک قال امیر المؤمنین علیه السلام: فقلت: یا رسول الله وذلك فی سلامه من دینی؟ فقال: (ص) فی سلامه من دینک ثم قال: یا علی من قتلک فقد قتلنی ومن ابغضک فقد ابغضنی ومن سبک فقد سبنی لانک منی کنفسی روحک من روحی وطینتک من طینتی ان الله تبارک وتعالی خلقنی وایاک واصطفانی وایاک واختارنی للنبوه واختارک للامامه فمن انکر امامتک فقد انکر نبوتی یا علی أنت وصیی وایک وولدی وزوج ابنتی وخلیفتی

علی امتی فی حیاتی وبعد موتی امرک امری ونهیک نهی اقسام بالذی بعثنی بالنبوه وجعلنی خیر البریه انک لحجه الله علی خلقه وامینه علی سره وخلیفته علی عباده. (عیون اخبار الرضا) علیه السلام، ج ۲/۲۶۵

و من با شنیدن سخنان فوق نزد امیرالمومنین (علیه السلام) آمدم و او مشغول به غسل دادن بدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، چرا که آن حضرت وصیت نمود که جز علی (علیه السلام) کسی او را غسل ندهد، و علی (علیه السلام) عرضه داشت پس چه کسی به من کمک خواهد نمود؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «جبرئیل به تو کمک خواهد نمود»، از این رو هر عضوی که علی (علیه السلام) می خواست غسل بدهد، خود آماده می شد، و چون بدن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را غسل داد و حنوط نمود و کفن کرد، من و اباذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را اجازه دخول داد و خود مقابل جنازه ایستاد و ما به او اقتدا کردیم، و بر بدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز خواندیم، و عایشه در حجره بود و نمی دانست و خداوند او را کور کرده بود، سپس علی (علیه السلام) مهاجرین و انصار را ده نفر ده نفر اجازه ورود داد، و کسانی که از مهاجرین و انصار آمده بودند، بر بدن آن حضرت نماز خواندند، جز گروه کمی که برای بیعت با ابوبکر به سقیفه رفته بودند.

سلمان گوید: سپس من ماجرای بیعت کردن مردم با ابوبکر را در سقیفه، به علی (علیه السلام) گزارش نمودم، و او مشغول غسل دادن بدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، و به آن حضرت گفتم: در همین ساعت ابوبکر بالای منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار دارد، و مردم با دو دست او بیعت می کنند، و راضی نمی شود که با یک دست او بیعت کنند!! پس علی (علیه السلام) فرمود: ای سلمان آیا فهمیدی اول کسی که بالای منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با او بیعت نمود چه کسی بود؟ گفتم:

«او را نشناختم جز این که در سقیفه بنی ساعده دیدم که اول مغیره بن شعبه با او بیعت نمود و سپس بشیر بن سعید و سپس ابو عبیده جراح و سپس عمر بن خطاب و سپس سالم غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل با او بیعت کردند» پس علی (علیه السلام) فرمود: من از این سؤال نکردم بلکه گفتم: آیا بالای منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسی اول با او بیعت نمود؟ گفتم: او را نشناختم و لکن دیدم پیرمردی بر عصا تکیه نموده بود و اثر سجده بر پیشانی او بود و کمر خود را محکم بسته بود و بالای منبر رفت و در مقابل ابوبکر خضوع نمود و گریه کرد و گفت:

«الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رأیتک فی هذا المكان» یعنی ستایش خدای را که مرا زنده نگه داشت تا تو را در این مکان دیدم، و سپس گفت: دست خود را باز کن و چون ابوبکر دست خود را باز نمود با او بیعت کرد و گفت: امروز مانند روزی است که آدم را فریب دادم و سپس از منبر پائین آمدم و از مسجد خارج شد. پس علی (علیه السلام) فرمود: ای سلمان آیا او را شناختی؟ گفتم: او را نشناختم و لکن از سخنان او ناراحت شدم، چرا که او با کار خود رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به شماتت گرفته بود. پس علی (علیه السلام) فرمود: او ابلیس ملعون بود. [و به واسطه سقیفه از غدیر انتقام می گرفت] سلمان گوید:

سپس علی (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من خبر داد که: «ابلیس و رؤسای اصحاب او چون در غدیر دیدند، من تو را به امر خدا به خلافت منصوب نمودم، و به مردم گفتم: علی از هر کسی به خلافت سزاوارتر است، و باید این خبر را حاضرین به غائبین برسانند، اصحاب و یاران ابلیس به ابلیس گفتند: «این ائمت، ائمت مرحومه شدند، و از انحراف مصون گردیدند و تو و یارانت دیگر راهی برای گمراه کردن آنان ندارید، چرا که آن ها امام و رهبر و پناهگاه خود را بعد از پیامبر خویش شناختند و دانستند» و در آن روز ابلیس محزون و غمزده از غدیر خارج شد».

سپس علی (علیه السلام) فرمود:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از غدیر به من خبر داد که مردم بعد از او در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند نمود، و نسبت به حق ما و حجت ما خصومت خواهند کرد، و سپس به مسجد من خواهند آمد، و اول کسی که با ابوبکر بیعت می کند، ابلیس می باشد و او به صورت پیرمرد زشت رو و مشمیری ... می باشد، و یاران و اصحاب خود را جمع می کند و آنان مقابل او سجده می کنند و به او می گویند: ای سید ما و ای بزرگ ما! تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی. و ابلیس به آنان می گوید: کدام ائمتی بعد از پیامبر خود گمراه نشدند؟ و شما فکر کردید که من بر این ائمت راهی پیدا نمی کنم؟ و من کاری کردم که آنان از خدا و رسول او اطاعت نکردند.

سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: این است معنای آیه «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»

سلمان سپس گوید: علی (علیه السلام) [پس از دفن جنازه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)] شبانه فاطمه را بر حماری سوار نمود و دست حسن و حسین خود (علیهما السلام) را گرفت و به درب خانه های جمیع مهاجرین و انصار و اهل بدر برد، و آنان را نسبت به حق خود یادآوری نمود و دعوت به نصرت و یاری خویش کرد، و کسی او را اجابت ننمود مگر چهل و چهار نفر و به آنان فرمود: باید فردا صبح با سرهای تراشیده و شمشیر به دست بیایید و تا حد مرگ با من بیعت کنید و چون صبح شد احدی نزد او نیامد، جز چهار نفر. سلیم گوید: من به سلمان گفتم: آن چهار نفر چه کسانی بودند؟ سلمان گفت: من ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام بودیم.

سلمان گوید: سپس علی (علیه السلام) در شب بعد از آن نیز نزد خانه های مهاجرین و انصار آمد و آنان را سوگند داد و آنها گفتند: «ما صبحگاه خواهیم آمد» و جز ما چهار نفر احدی نیامد، سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شب سوم نیز به درب خانه های آنان رفت و کسی جز ما او را اجابت نکرد، و چون بی وفائی و خیانت آنان را دید، در خانه نشست و مشغول جمع آوری قرآن شد، و از خانه خارج نشد تا قرآن را جمع آوری نمود، و قرآن به

صورت متفرق روی چیزهایی نوشته شده بود و در زمانی که او قرآن را جمع آوری می کرد و با دست مبارک خود تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ آن را می نوشت، ابوبکر شخصی را فرستاد و گفت:

به او بگویید: بیاید بیعت کند، و علی (علیه السلام) به او پیام داد: «من سوگند یاد کرده ام که ردا و عبا به دوش نگیرم مگر برای نماز، تا قرآن را جمع آوری کنم» پس آنان روزهایی سکوت کردند، تا او قرآن را در یک پارچه ای جمع نمود و بر آن مهر زد و نزد مردم آمد، و مردم در مسجد گرد ابوبکر جمع شده بودند، پس آن حضرت با صدای بلند فرمود:

ای مردم من پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همواره مشغول غسل و کفن و دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم و سپس مشغول جمع آوری قرآن شدم تا جمیع آن را در این پارچه جمع آوری کردم، و هر چه از ناحیه خداوند بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده بود را جمع آوری نمودم، و هر آیه ای که آن حضرت برای من خوانده بود، و تأویل آن را به من تعلیم کرده بود را جمع کردم و هیچ آیه ای را از یاد نبردم، تا شما روز قیامت نتوانید بگوئید: ما از آیات خدا غافل بودیم [إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ] (۱) و نگوئید: «من شما را به یاری خود دعوت نکردم و حق خود را به شما یادآوری نمودم و شما را به کتاب خدا دعوت نکردم»، چرا که من قرآن را از سوره فاتحه تا پایان آن برای شما آماده نمودم.

و عمر گفت: «آنچه از قرآن نزد ما هست، ما را از قرآن تو بی نیاز می کند» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) داخل خانه خود شد [و در را بر روی خود قفل نمود].

سپس عمر به ابوبکر گفت: کسی را نزد علی (علیه السلام) بفرست تا بیاید و با تو بیعت نماید، چرا که بدون بیعت او کار ما تمام نمی شود، و ما ایمن از او نمی شویم؟

پس ابوبکر کسی را فرستاد و گفت: به او بگو: «خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را اجابت کن» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جواب او فرمود: «سبحان الله ما أسرع ما کذبتم علی رسول الله» یعنی چه قدر زود بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دروغ گفتید؟ همانا ابوبکر و اطرافیان او می دانند که خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی جز مرا خلیفه آن حضرت قرار ندادند. پس ابوبکر گفت:

به او بگویید: «امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت کن» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «سبحان الله به خدا سوگند زمان زیادی نگذشته و ابوبکر فراموش نکرده که این لقب مخصوص من است و هیچ شخص دیگری شایسته آن نیست، و ابوبکر به یاد دارد که هفتمین کسی بود که به امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر

من به نام امیرالمؤمنین سلام کرد، و او و رفیقش عمر از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند و گفتند:

آیا این از ناحیه خدا و رسول اوست؟ و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری حقاً حقاً من الله و رسوله آنه امیرالمؤمنین و سید المسلمین و صاحب لواء الغر المحجلین ... یعنی حقاً حقاً او از ناحیه خدا و از ناحیه رسول او، امیرالمؤمنین و سید المسلمین و صاحب پرچم نورانی پیامبر خداست و خداوند او را در قیامت کنار صراط قرار می دهد، و او دوستان خود را به بهشت، و دشمنان خود را به دوزخ می فرستد» و چون این خبر به گوش ابوبکر و همراهان او رسید، در آن روز ساکت ماندند. و چون شب فرا رسید باز علی(علیه السلام) فاطمه(علیها السلام) را بر حماری سوار نمود و دست حسن و حسین خود(علیهما السلام) را گرفت و به درب خانه های جمیع اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) برد و آنان را نسبت به حق خود به خدا سوگند داد و به یاری خود طلبید، و احدی از آنان جز ما چهار نفر او را اجابت نکردند، و ما چهار نفر سرهای خود را تراشیدیم و خود را آماده نصرت و حمایت از او نمودیم، و زبیر در دفاع از او بصیرت بیشتری داشت (۱).

ص: ۸۹

۱- عن أبان بن عیاش عن سلیم بن قیس قال: سمعت سلمان الفارسی قال: لما أن قبض النبی صلی الله علیه وآله و صنع الناس ما صنعوا جاءهم أبو بکر وعمر وأبو عبیده بن الجراح فخاصموا الأنصار فخصمواهم بحجه علی علیه السلام فقالوا: یا معاشر الأنصار، قریش أحق بالأمر منکم لأن رسول الله صلی الله علیه وآله من قریش، والمهاجرون خیر منکم لأن الله بدأ بهم فی کتابه وفضلهم وقد قال رسول الله صلی الله علیه وآله: (الأئمة من قریش). کیفیه تغسیل النبی صلی الله علیه وآله والصلوة علیه قال سلمان: فأتیت علیا علیه السلام وهو یغسل رسول الله صلی الله علیه وآله. وقد کان رسول الله صلی الله علیه وآله أوصی علیا علیه السلام أن لا یری غسله غیره. فقال: یا رسول الله، فمن یعیننی علی ذلك؟ فقال: (جبرائیل). فکان علی علیه السلام لا یرید عضواً إلا قلب له. فلما غسله وحنطه وكفنه أدخلنی وأدخل أبا ذر والمقداد وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام. فتقدم علی علیه السلام ووصفنا خلفه وصلی علیه، وعائشه فی الحجره لا تعلم قد أخذ الله ببصرها. ثم أدخل عشره من المهاجرین وعشره من الأنصار، فکانوا یدخلون ویدعون ویخرجون، حتی لم یبق أحد شهد من المهاجرین والأنصار إلا صلی علیه. أفراد قلائل بايعوا أبا بکر قال سلمان الفارسی: فأخبرت علیا علیه السلام - وهو یغسل رسول الله صلی الله علیه وآله - بما صنع القوم، وقلت: إن أبا بکر الساعه لعلی منبر رسول الله صلی الله علیه وآله، ما یرضون بیایعونه بید واحدہ وإنهم لیبايعونه بیديه جميعا بيمينه وشماله فقال علی علیه السلام: یا سلمان، وهل تدری من أول من بايعه علی منبر رسول الله صلی الله علیه وآله؟ قلت: لا، إلا أنى رأيتہ فی ظلہ بنی ساعده حين خصمت الأنصار، وكان أول من بايعه المغیره بن شعبه ثم بشیر بن سعید ثم أبو عبیده الجراح ثم عمر بن الخطاب ثم سالم مولى أبی حذیفه ومعاذ بن جبل. قال علیه السلام: لست أسألك عن هؤلاء، ولكن هل تدری من أول من بايعه حين صعد المنبر؟ قلت: لا، ولكنی رأيت شیخا کبیرا یتوکأ علی عصاه، بین عینیه سجاده شديده التشمیر، صعد المنبر أول من صعد وخر وهو بیکی ویقول: (الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رأیتک فی هذا المكان، ابسط یدک). فبسط یده فبايعه، ثم قال: (یوم کیوم آدم) ثم نزل فخرج من المسجد. فقال علی علیه السلام: یا سلمان، أتدری من هو؟ قلت: لا، لقد ساءتني مقالته كأنه شامت بموت رسول الله صلی الله علیه وآله. قال علی علیه السلام: فإن ذلك إبليس لعنه الله. إبليس ینتقم بالسقیفه من یوم الغدير أخبرنی رسول الله صلی الله علیه وآله: إن إبليس ورؤساء أصحابه شهدوا نصب رسول الله صلی الله علیه وآله إیای یوم

غدير خم بأمر الله، وأخبرهم بأنى أولى بهم من أنفسهم وأمرهم أن يبلغ الشاهد الغائب. فأقبل إلى إبليس أبالسته ومرده أصحابه فقالوا: (إن هذه الامه أمه مرحومه معصومه، فما لك ولا لنا عليهم سبيل، وقد اعلموا مفزعهم وإمامهم بعد نبينهم). فانطلق إبليس كئيبا حزينا. قال أمير المؤمنين عليه السلام: أخبرنى رسول الله صلى الله عليه وآله بعد ذلك وقال: يبايع الناس أبا بكر فى ظله بنى ساعده بعد تخاصمهم بحقنا وحجتنا. ثم يأتون المسجد فيكون أول من يبايعه على منبرى إبليس فى صورته شيخ كبير مشمر يقول كذا وكذا. ثم يخرج فيجمع أصحابه وشياطينه وأبالسته فيخرون سجدا فيقولون: (يا سيدنا، يا كبيرنا، أنت الذى أخرجت آدم من الجنة). فيقول: أى أمه لن تضل بعد نبينها؟ كلا، زعمتم أن ليس لى عليهم سلطان ولا سبيل؟ فكيف رأيتمنى صنعت بهم حين تركوا ما أمرهم الله به من طاعته وأمرهم به رسول الله وذلك قوله تعالى: (ولقد صدق عليهم إبليس ظنه فاتبعوه إلا فريقا من المؤمنين). أمير المؤمنين عليه السلام يقيم الحجه على الأجيال قال سلمان: فلما أن كان الليل حمل على عليه السلام فاطمه عليها السلام على حمار وأخذ بيدي ابنه الحسن والحسين عليهما السلام، فلم يدع أحدا من أهل بدر من المهاجرين ولا من الأنصار إلا- أتاه فى منزله فذكرهم حقه ودعاهم إلى نصرته، فما استجاب له منهم إلا أربعة وأربعون رجلا. فأمرهم أن يصبحوا بكره محلقين رؤوسهم معهم سلاحهم ليبايعوا على الموت. فأصبحوا فلم يوافق منهم أحد إلا أربعة. فقلت لسلمان: من الأربعة؟ فقال: أنا وأبو ذر والمقداد والزبير بن العوام. ثم أتاهم على عليه السلام من الليله المقبله فناشدهم، فقالوا: (نصبحك بكره) فما منهم أحد أتاه غيرنا. ثم أتاهم الليله الثالثه فما أتاه غيرنا. على عليه السلام يجمع القرآن ويعرضه على الناس فلما رأى غدرهم وقله وفائهم له لزم بيته وأقبل على القرآن يؤلفه ويجمعه، فلم يخرج من بيته حتى جمعه وكان فى الصحف والشظاظ والأسيار والرقاع. فلما جمعه كله وكتبه بيده على تنزيله وتأويله والناسخ منه والمنسوخ، بعث إليه أبو بكر أن اخرج فبايع. فبعث إليه على عليه السلام: (إنى لمشغول وقد آليت نفسى يمينا أن لا أرتدى رداء إلا للصلاه حتى أولف القرآن وأجمعه). فسكتوا عنه أياما فجمعه فى ثوب واحد وختمه، ثم خرج إلى الناس وهم مجتمعون مع أبى بكر فى مسجد رسول الله. فنادى على عليه السلام بأعلى صوته: (يا أيها الناس، إنى لم أزل منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله مشغولا بغسله ثم بالقرآن حتى جمعته كله فى هذا الثوب الواحد. فلم ينزل الله تعالى على رسول الله صلى الله عليه وآله وآله إلا وقد جمعتها، وليست منه آيه إلا وقد جمعتها وليست منه آيه إلا وقد أقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وآله وعلمنى تأويلها). ثم قال لهم على عليه السلام: لثلا تقولوا غدا: (إنا كنا عن هذا غافلين). ثم قال لهم على عليه السلام: لثلا تقولوا يوم القيامة إنى لم أدعكم إلى نصرتى ولم أذكركم حقى، ولم أدعكم إلى كتاب الله من فاتحته إلى خاتمته. فقال عمر: ما أغنانا ما معنا من القرآن عما تدعوننا إليه ثم دخل على عليه السلام بيته. إقامه الحجه على أبى بكر فى ما ادعاه من ألقاب وقال عمر لأبى بكر: أرسل إلى على فليبايع، فإننا لسنا فى شىء حتى يبايع، ولو قد بايع أمناه. فأرسل إليه أبو بكر: (أجب خليفه رسول الله) فأتاه الرسول فقال له ذلك. فقال له على عليه السلام: (سبحان الله ما أسرع ما كذبتم على رسول الله، إنه ليعلم ويعلم الذين حوله أن الله ورسوله لم يستخلفا غيرى). وذهب الرسول فأخبره بما قال له. قال: اذهب فقل له: (أجب أمير المؤمنين أبا بكر) فأتاه فأخبره بما قال. فقال له على عليه السلام: سبحان الله ما والله طال العهد فينسى. فوالله إنه ليعلم أن هذا الاسم لا يصلح إلا لى، ولقد أمره رسول الله وهو سابع سبعة فسلموا على بإمره المؤمنين. فاستفهم هو وصاحبه عمر من بين السبعة فقالا: أحق من الله ورسوله؟ فقال لهما رسول الله صلى الله عليه وآله: نعم، حقا حقا من الله ورسوله إنه أمير المؤمنين وسيد المسلمين وصاحب لواء الغر المحجلين، يقعه الله عز وجل يوم القيامة على الصراط، فيدخل أوليائه الجنة وأعداءه النار. فانطلق الرسول فأخبره بما قال. قال: فسكتوا عنه يومهم ذلك. إتمام الحجه على الأنصار ومطالبتهم بالوفاء ببيعتهم فلما كان الليل حمل على عليه السلام فاطمه عليها السلام على حمار وأخذ بيدي ابنه الحسن والحسين عليهما السلام، فلم يدع أحدا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله إلا أتاه فى منزله، فناشدهم الله حقه ودعاهم إلى نصرته. فما استجاب منهم رجل

غيرنا الأربعة، فإننا حلقنا رؤوسنا وبذلنا له نصرتنا، وكان الزبير أشدنا بصيره في نصرته. (كتاب سليم، ص ١٤٣ تا ص ١٤٨)

مظلومیّت اهل بیت از زبان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم)

مؤلف گوید: سخنان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) در آخرین لحظات عمر شریف خود حاکی از مظلومیّت اهل بیت آن حضرت (صلوات الله علیهم اجمعین) می باشد و از آیه شریفه «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^(۱)

یعنی «محمد فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر

ص: ۹۰

او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته و دوران جاهلیت باز برمی گردید؟! و هر کس به گذشته باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی رساند؛ و خداوند بزودی شاگردان (و ثابت قدمان) را پاداش خواهد داد»

ظاهر می شود که این ائمت پس از رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به جاهلیت پیشین خود بازگشته اند، جز عده کمی که به نصایح و وصایای آن حضرت عمل نموده اند و از اهل بیت او پیروی کرده اند، و سخنان پیامبر خدا و اهل بیت او گواه بر این معناست، چنان که تاریخ نیز همین گونه ثبت شده است، از سوئی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ائمت من هفتاد و سه فرقه می شوند و یک فرقه آنان اهل نجات هستند و بقیه اهل عذاب و هاویه می باشند، و فرقه ناجیه به شهادت حدیث سفینه - که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ» (۱) - همان پیروان اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان نشان می باشند، چرا که جز آنان هیچ فرقه دیگری پیرو اهل بیت آن حضرت نیست.

سلیم بن قیس گوید: از سلمان شنیدم که می گفت: من در بیماری آخر عمر شریف پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خدمت آن حضرت بودم که فاطمه (علیها السلام) وارد شد، و چون ضعف و ناتوانی پدر را دید، گریه، او را مهلت نداد، و اشک او جاری شد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: دخترم برای چه گریه می کنی؟ فاطمه (علیها السلام) فرمود: یا رسول الله، من بر جان خود و فرزندانم، و بی پناهی آنان بعد از تو می ترسم. پس چشمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پر از اشک شد، و فرمود: ای فاطمه آیا نمی دانی که خداوند برای ما خانواده آخرت را انتخاب نموده است و دنیا را برای ما نخواسته و فنا و نابودی را بر جمیع خلق خود حتم نموده است؟... (۲)

مؤلف گوید: بی وفایی و اطاعت نکردن مردم از امیرالمؤمنین و اهل بیت (علیهم السلام) سبب سلطه منافقین و غاصبین خلافت شد، تا این که جرئت پیدا کردند و تصمیم قتل امیرالمؤمنین و فرزندان او را گرفتند و شیعیان آنان را نیز در هر کجا بودند کشتند و آواره کردند، و هر چه توانستند از خاندان نبوت بدگوئی نمودند، و مردم را

ص: ۹۱

۱- (اربعین ماخودی، ص ۳۵۳ از حاکم نیشابوری)

۲- کلام النبی صلی الله علیه و آله فی اللحظه الاخیره من عمره المبارک قال سلیم: سمعت سلمان الفارسی یقول: کنت جالسا بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرضه الذی قبض فیه. فدخلت فاطمه علیها السلام، فلما رأت ما برسول الله صلی الله علیه و آله من الضعف خنقتها العبره حتی جرت دموعها علی خدیها. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا بنیه، ما بیکیک؟ قالت: یا رسول الله، أخشى علی نفسی وولدی الضیعه من بعدک. آل محمد علیهم السلام خیره الله فی أرضه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله - واغرورقت عیناه بالدموع - : یا فاطمه، أو ما علمت إنا أهل بیت إختار الله لنا الاخره علی الدنيا، وإنه حتم الفناء علی جمیع خلقه وإن الله تبارک و تعالی اطلع إلی الأرض اطلاعه فاخترانی منهم فجعلنی نبیا. ثم اطلع إلی الأرض ثانیه فاختر بعلمک و أمرنی أن أزوجهک إیاه، وأن أتخذہ أخوا ووزیرا ووصیا وأن أجعله خلیفتی فی أمتی. فأبوک خیر أنبیاء الله ورسله، وبعلمک خیر الأوصیاء ووزراء، و أنت أول من یلحقنی من أهلی. ثم اطلع إلی الأرض ثالثه فاخترک و أحد عشر رجلا

من ولدك وولد أخى بعلك منك. (كتاب سليم، ص ۱۳۲)

به سب و دشنام امیرالمؤمنین و فرزندان او (علیهم السلام) واداشتند، و آن را عبادت دانستند، و آنچه توانستند برای غاصبین خلافت حدیث بافی کردند و به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دادند!! فلا غفر الله لهم أبداً.

خسته شدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اهل کوفه

امیرالمؤمنین (علیه السلام) که مرد جهاد و عاشق شهادت بود، و همواره به مصالح مسلمانان فکر می کرد و از فقرا و ضعفا دستگیری می نمود و طاقت نداشت که هیچ مظلومی را گرفتار ظلم ظالمی ببیند، و چون می دید که معاویه به حریم کشور اسلامی تجاوز می کند، و به کسی رحم نمی کند، مردم را به جنگ با او تحریص می نمود، و در خطبه ۲۷ نهج البلاغه از او نقل شده که فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ، وَ هُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى، وَ دَرَعُ اللَّهِ الْحَصِينَةَ، وَ جُنَّةَ الْوَثِيقَةَ، فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ، أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَ شَمَلَهُ الْبَلَاءَ، وَ دُيِّتَ بِالصَّغَارِ وَ الْقَمَاءِ، وَ ضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ (الإسداد) وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَ سِيَمِ الْخَشْفِ وَ مَنَعَ النَّصْفَ»

در این بخش از خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردم را ترغیب به جهاد و جنگ با دشمن می نماید، چرا که به او خبر داده می شود که سربازان معاویه به «انبار» یکی از شهرهای عراق در سمت شام حمله برده اند، و اموال مردم را غارت نموده، و خلخال از پای یکی از زن های اهل کتاب - که در پناه اسلام بوده - در آورده اند، به همین خاطر آن حضرت مردم را به جنگ و مبارزه با معاویه دعوت می کند، و می فرماید:

جهاد در راه خدا دری از درهای بهشت است، و خداوند آن را به روی دوستان خاص خود باز نموده، و آن لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، پس کسی که از جهاد در راه خدا روی گردان باشد، خداوند لباس ذلت را به او می پوشاند، و گرفتار بلا و مصیبت می شود، و کوچک و خوار می گردد، و قلب او در پرده گمراهی می ماند، و به خاطر ترک جهاد، حق از او روی می گرداند، و به خواری محکوم، و از عدالت محروم می شود.

سپس فرمود: «أَلَا- وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ (حَرْبِ) هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا، سِرًّا وَ إِعْلَانًا، وَ قُلْتُ لَكُمْ: أُغْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِدَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا، فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شَتَّكُمُ الْغَارَاتُ، وَ مُلِكْتُ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانَ، وَ هَذَا أَخُو غَامِدٍ وَ قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَ قَدْ قَتَلَ حَسَّانُ بْنُ حَسَّانِ الْبَكْرِي، وَ أزال خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا، وَ لَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانِ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَ الْأَخْرَى مَعَاهِدَةَ، فَيَنْتَرِعُ حَجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلَائِدَهَا وَ رُعْثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْإِسْتِرْجَاعِ وَ الْإِسْتِرْحَامِ، ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافْرِينَ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمًا، وَ لَا أَرِيقَ لَهُمْ دَمًا، فَلَوْ أَنَّ إِمْرَأًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانِ بِهَ مَلُومًا، بَلْ كَانِ بِهَ عِنْدِي جَدِيرًا».

یعنی آگاه باشید که من شب و روز و آشکار و پنهان، شما را به مبارزه با معاویه دعوت نمودم، و به شما گفتم: قبل از آن که آنان با شما بجنگند، شما با آنان بجنگید، چرا که به خدا سوگند هر ملتی که در درون خانه

های خود مورد هجوم قرار بگیرد، ذلیل خواهد شد، و شما سستی کردید، و ذلت و خواری را پذیرفتید، تا جایی که دشمن پیاپی به شما حمله کرد، و سرزمین های شما را تصرف نمود، و اکنون یکی از فرماندهان معاویه [سفیان بن عوف غامدی] با لشکر خود وارد شهر انبار شده، و فرماندار من حسان بن حسان بگری را کشته و سربازان و اسب سواران شما را از مرزها بیرون کرده است، و به من خبر رسیده که مردی از لشکر معاویه به خانه زن مسلمان و زن غیرمسلمانی که در پناه اسلام بوده است هجوم برده و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره او را ربوده، و آن زن وسیله ای برای دفاع از خود جز گریه و التماس نداشته است، و لشکریان معاویه با این جنایت ها و غنیمت فراوان سالم برگشته و حتی یک نفر آنان زخمی بر نداشته و قطره خونی از او ریخته نشده است، و اگر با شنیدن این حادثه تلخ، مسلمانی از تأسف و ناراحتی بمیرد، ملامت نخواهد شد، و به نظر من سزاوار آن خواهد بود.

سپس فرمود:

«فَيَا عَجَبًا عَجَبًا وَاللَّهِ يَمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ إِلَيْهِمُ اجْتِمَاعُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرَّقَكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ فَجَبَحًا لَكُمْ وَ تَرَحًّا حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يُزَمِّي يُعَارُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تُغَيِّرُونَ وَ تُغْرُونَ وَ لَا تُغْرُونَ؟ وَ يُعْصِي اللَّهَ وَ تَرْضُونَ فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ (الصَّيْفِ) قُلْتُمْ هَذِهِ حَمَارَةُ الْفَيْظِ أَمْهَلْنَا يُسْبِخُ عَنَّا الْحَرُّ وَ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ: هَذِهِ صَبَارَةُ الْقُرِّ أَمْهَلْنَا يَنْسَلِخُ عَنَّا الْبُرْدُ كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ تَفِرُّونَ فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ مِنَ السَّيْفِ أَفْرًا!

یعنی شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند، این وضعیت قلب را می میراند، و دچار غم و اندوه می کند که: شامیان و پیروان معاویه در باطل خود متحد و منسجم هستند، و شما در حق خود متفرقید!! زشت باد روی شما ای کاش از اندوه رها نیاید، که آماج تیرهای بلا شده اید! به شما حمله می شود، و شما به دشمن خود حمله نمی کنید!! و با شما جنگ می شود و شما با دشمن خود نمی جنگید!! و معصیت خدا می شود و شما راضی می شوید!! من تابستان شما را به جنگ می خوانم، و شما می گوئید: هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و در زمستان، شما را به جنگ می خوانم، و می گوئید: هوا بسیار سرد است، بگذار تا سرما تمام شود، همه این ها بهانه هایی، برای فرار از جنگ است، نه از گرما و سرما باشد، شما که از گرما و سرما فرار می کنید، به خدا سوگند از شمشیر بیشتر فرار خواهید کرد! تا این که فرمود:

يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لِمَا رَجَالَ! حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرُكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفُكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَرَّتْ نَدْمًا وَ أَعْقَبَتْ سِدْمًا قَاتَلَكُمْ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحْنَةً صِدْرِي غَيْظًا وَ جَرَّعْتُمُونِي نُعْبَ الثَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسِدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِضِيَّانِ وَ الْخِذْلَانِ حَتَّى قَالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَ لَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ لِلَّهِ أَبُوهُمْ! وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا (مقاماً) وَ أَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي؟! لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَ هَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السَّيْنِ! وَ لَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ!

از جملات فوق مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و علل شکست کوفیان ظاهر می شود، چرا که آن حضرت به اهل کوفه می فرماید: ای مرد نماهای نامرد، و ای کودک صفتان بی خرد، که عقل های شما به زن های حجله نشین شباهت دارد! ای کاش من شما را نمی دیدم و نمی شناختم! به خدا سوگند شناسائی شما حاصلی جز پشیمانی نداشت، و جز اندوه به بار نیاورد! خدا شما را بکشد، که دل من از دست شما پر خون، و سینه ام از خشم شما پر شد، شما کاسه های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی از من، و ذلت پذیری خود، رأی و تدبیر مرا تباه کردید، تا این که قریش درباره من گفتند: «پسر ابوطالب مردی شجاع و دلیر است، ولی تدبیر نظامی ندارد» آن پدر بیامرزها توجه ندارند که احدی مانند من جنگ های سخت را تجربه نکرده، و در میدان های نبرد حاضر نبوده است، من بیست سال نداشتم که در میدان های نبرد حاضر بودم و اکنون بیش از شصت سال از عمر من گذشته است، اما دریغ که اگر امیری را اطاعت نکنند، رأیی نخواهد داشت!!

تظلم امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه شقیّه

مؤلف گوید: همان گونه که فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) عالم را پر کرده، و دوست و دشمن فضائل او را یاد میکنند، و به آن ها اعتراف می نمایند، بلکه فضائل آن حضرت در آسمان ها و بین ملائکه بیش از اهل زمین معروف است، مظلومیت او نیز برای همه اهل عالم ثابت است، و احدی - جز دشمنان و متعصّبین و پیروان غاصبین خلافت - آن ها را انکار نمی کنند، و ما

اکنون به فرازهایی از مظلومیت ها و تظلم آن حضرت اشاره می کنیم:

۱- در کتاب کافی از امام هادی (علیه السلام) در زیارت آن حضرت آمده: «السلام علیک یا ولیّ الله أنت أوّل مظلوم، و أوّل من غُصِبَ حقّه، صَبِرَتْ و اِحْتَسَبَتْ حَتَّى اَتَاكَ اليقين، فأشهد أنّك لقيت الله و أنت شهيد، عَذَّبَ اللهُ قَاتِلَكَ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ و جَدَّدَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ...» (۱)

۲- شیخ مفید (رحمه الله) نیز در کتاب امالی از عایشه نقل نموده که گوید: علی بن ابیطالب (علیه السلام) وارد بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مقابل او به پا خاست، و او را در آغوش گرفت، و بین دو چشم او را بوسه زد، و فرمود: «بأبی الشهید، بأبی الوحيد الشهید» (۲).

ص: ۹۴

۱- (کامل الزیارات، ص ۹۵) (کافی، ج ۴/۵۶۹)

۲- قال: أخبرني الشريف أبو عبد الله محمد بن الحسن الجواني قال: أخبرني المظفر بن جعفر العلوي العمري قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، أبيه، عن محمد بن حاتم قال: حدثنا سويد بن سعيد قال: حدثني محمد بن عبد الرحيم اليماني، عن ابن مينا، عن أبيه، عن عائشة قالت: جاء علي بن أبي طالب عليه السلام يستأذن علي النبي صلى الله عليه وآله: فلم يأذن له، فاستأذن دفعه أخرى فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ادخل يا علي فلما دخل قام إليه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاعتقه وقبل بين عينيه وقال: بأبي الشهيد، بأبي الوحيد الشهيد. (امالی شیخ مفید، ص ۷۲)

۳- در امالی طوسی از عبدالله شریک نقل شده که گوید: پدرم شریک گفت: علی (علیه السلام) روز جمعه ای بالای منبر فرمود: انا عبدالله و اخو رسوله، لا یقولها بعدی إلا کذاب، ما زلت مظلوماً منذ قبض رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ... (۱)

یعنی من عبدالله، و برادر رسول خدا هستم، و هر کس پس از من چنین ادعایی را بکند، کذاب و دروغگو خواهد بود، و من همواره بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مظلوم بوده ام، و آن حضرت به من امر نمود تا با ناکثین یعنی طلحه و زبیر، و قاسطین یعنی معاویه و اهل شام، و مارقین یعنی خوارج نهروان جنگ کنم، و اگر به من امر نموده بود که با گروه چهارمی جنگ کنم، جنگ می کردم.

۴- امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: من همواره از زمانی که به دنیا آمده ام تا کنون مظلوم بوده ام، حتی برادرم عقیل مبتلای به درد چشم می شد، و اجازه نمی داد که دارو را به چشم او بریزند، و می گفت: اول در چشم علی بریزید تا من بگذارم در چشم من بریزید، از این رو اول دارو را در چشم سالم من ریختند (۲)!

۵- محمدطاهر قمی شیرازی در کتاب «الأربعین» از ابن قتیبه نقل نموده، که علی (علیه السلام) هنگامی که دید ابوبکر عمر را جانشین خود قرار داد، به فرزند خود امام حسن (علیه السلام) فرمود: من همواره پس از جد تو رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مظلوم بوده ام (۳).

مؤلف گوید: مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه شقشقیه، بیشتر آشکار است، از این رو ما این خطبه را ترجمه می نمائیم تا حقایق و مظلومیت آن حضرت روشن تر شود.

۶- مرحوم سید رضی رضوان الله علیه در نهج البلاغه می فرماید:

«و من خطبه له و هی المعروفة بالشقشقیه»

«أَمَّا وَاللَّهِ لَمَعَد تَقَمَّصِيهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْجِدُرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَزِقِي إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثُوبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفِئْتُ أَرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَدَاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَيَّ

ص: ۹۵

۱- (امالی شیخ طوسی، ص ۷۲۶)

۲- وعن حمزه بن محمد العلوی، عن أحمد بن محمد الكوفي، عن عبيد الله بن حمدون، عن الحسين بن نصر، عن خالد، عن حصين، عن يحيى بن عبدالله بن الحسن، عن أبيه، عن علي بن الحسين، عن أبيه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما زلت أنا ومن كان قبلي من النبيين مبتلين بمن يؤذينا، ولو كان المؤمن على رأس جبل لقيض الله عز وجل من يؤذيه ليأجره على ذلك، وقال أمير المؤمنين عليه السلام: ما زلت مظلوما منذ ولدتنى امي حتى أن عقيلاً ليصيبه رمد فيقول: لا تذرني حتى تذرروا علياً، فيذروني وما بي من رمد. (وسائل، ط آل البيت، ج ۱۲/۱۲۴)

٣- ومما يدل أيضا على ما ادعياه، ما أخرجه ابن قتيبه في كتابه، أن عليا عليه السلام قال للحسن عليه السلام حين نص أبو بكر
علي عمر: ما زلت مظلوما منذ هلك جدك. (كتاب الأربعين، ص ١٧٣)

طَخِيهِ عَمِيَاءَ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشْتَبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبْرَتْ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَذَلِّي بِهَا إِلَيَّ فَلَانَ بَعْدَهُ»

یعنی ای مردم آگاه باشید که به خدا سوگند، ابوبکر پسر ابو قحافه [غاصبانه] جامه خلافت را بر تن نمود، در حالی که می دانست [لیاقت آن را ندارد و] جایگاه من نسبت به آن، همانند محور آسیاب است به آسیاب، [و سنگ آسیاب دور آن محور حرکت می کند] او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری می شود، و مرغان بلند پرواز نمی توانند به بلندای [علوم و ارزش های] من پرواز کنند.

پس من [به خاطر حفظ اسلام و برقراری امت و سفارش رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)] ردای خلافت را رها نمودم، و دامن خود را از آن جمع کردم و از منصب خلافت کناره گیری نمودم، و در اندیشه بودم که آیا با دست خالی و نداشتن یاور، به پا خیزم و حق خود را بگیرم؟ و یا در این محیط خفقان و تاریکی های جهل - که آنان به وجود آورده اند - شکیبائی کنم، آن شکیبائی و صبری که پیران را فرسوده، و جوانان را پیر و مردان مؤمن را تا قیامت اندوهگین می دارد؟! و پس از تأمل و ارزیابی، صبر و شکیبائی و بردباری [عاقلانانه] را بهتر دیدم، از این رو صبر پیشه کردم در حالی که گوئی خاری در چشمم و استخوانی در گلویم مانده بود، چرا که می دیدم میراث و هستی مرا به غارت می برند! تا این که اولی [یعنی ابابکر] راه [ضلالت و اضلال] خود را طی کرد، و باز خلافت را بعد از خود به پسر خطاب سپرد!!

عبارت فوق حاکی از شکوه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) و درد و دل های او از ماجرای سقیفه و غصب خلافت است، و ریاکاری های ابوبکر، و ملایمت های ظاهری او با آن حضرت، و جعل حدیث او از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) درباره خلافت خود، بیشتر از هر چیزی روح مبارک آن بزرگوار را آزرده است، چرا که ابوبکر بارها می گفت:

«أقيلوني أقيلوني فلسنت بخيركم و علي فيكم» یعنی ای مردم بیعت خود را از من پس بگیرید، و مرا آزاد کنید، چرا که من بهتر از شما نیستم در حالی که شخصیتی مانند علی(علیه السلام) بین شماست. و البته این سخنان از روی نفاق و تظاهر بود، و گرنه باید حکومت را تحویل امیرالمؤمنین(علیه السلام) می داد، و چنین کاری را نکرد، بلکه به عمر نیز تحویل نداد با این که عمر با او قرارداد کرده بود که او را بر مسند خلافت قرار بدهد، و سپس او خلافت را تحویل عمر بدهد، از این رو عمر که چنین دید، گفت: «كانت بيعة أبي بكر فلتة و قى الله شرها عن الأمة» یعنی بیعت با ابوبکر با شتاب و عجله انجام گرفت، خدا شر او را از امت برطرف کند.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) روزی به ابوبکر فرمود: اگر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به تو بگوید: «خلافت حق تو نیست» آیا تو می پذیری؟ او گفت: آری. پس امیرالمؤمنین(علیه السلام) او را به مسجد قبا برد و

ابوبکر آن حضرت را در محراب مسجد قبا دید، و آن حضرت به او فرمود: «حق ولیّ خدا را به او بازگردان» و ابوبکر آن را سحر دانست و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت سحر داد.

برخی از شارحین نهج البلاغه از ابن خُشّاب نقل کرده اند که گوید: به خدا سوگند من این خطبه را در کتاب هائی دیدم که دوست سال قبل از تولد سیدرضی (قدّس سرّه) نوشته شده بود (۱).

سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شعر اعشى تمثّل جسته و می فرماید:

شّان ما یومی علی کورها

و یوم حیّان أخی جابر (۲)

و سپس می فرماید: «فَإِذَا عَجَبًا بَيْنَنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخِرٍ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا! فَصَبَّرَهَا فِي حَوْزِهِ خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كَلِمَهَا (کلامها) وَ يَخْشُنُ مَسْهَا وَ يَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَ الْإِعْتِدَارُ مِنْهَا فَصَاحِبُهَا كَرَائِبِ الصَّعْبِ إِنْ أَشْتَقَ لَهَا حَرَمَ وَ إِنْ أَسِيلَسَ لَهَا تَقَعَمَ فَمِنَى النَّاسِ لَعَمْرُ اللَّهِ بِخَبِطٍ وَ شِمَاسٍ وَ تَلْوُونٍ وَ اعْتِرَاضٍ فَصَبَّرْتُ عَلَى طُولِ الْمَيْدَةِ وَ شِدَّةِ الْمَحْنَةِ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعِهِ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فَيِّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أُفْرُنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ!».

یعنی، چه قدر شگفت آور است که ابوبکر در زمان حیات خود به مردم می گفت: «مرا رها کنید و بیعت خود را از من پس بگیرید، زیرا من بهتر از شما نیستم در حالی که علی (علیه السلام) بین شماست» و لکن هنگام مرگ خلافت را به عقد دیگری [یعنی عمر] در آورد؟ [آری این سخنان ریاکارانه بود، و گرنه این دو نفر [یعنی ابابکر و عمر] از هر دو پستان خلافت بهره خود را بردند.

و کار دوّمی نیز شگفت آور است چرا که خلافت را در حوزه و مجموعه ای از خشونت و سختگیری و اشتباه و پوزش طلبی قرار داد، مانند کسی که بر شتر سرکشی سوار شود، که اگر عنان و افسار آن را با فشار بکشد، پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می کند. به خدا سوگند! مردم در حکومت دوّمی [یعنی عمر] در سختی و رنج بزرگی گرفتار شدند، و مبتلای به دورویی ها و اعتراض ها گردیدند، و من در این زمان طولانی گرفتار عذاب سختی شدم، و چاره ای جز صبر نداشتم، تا این که روزگار و دوران حکومت [ظالمانه] عمر نیز سپری شد، و عمر خلافت را در بین گروهی قرار داد، و گمان کرد من نیز هم تراز آنان هستم!

ص: ۹۷

۱- (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱/۲۰۶، الغدیر، ج ۷/۸۲)

۲- امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره مقایسه خود با ابوبکر به شعر اعشى مثل زده که گوید: مرا با برادرم جابربن حیّان چه شباهتی است؟ من همه روزه در گرمای سخت کار کردم، و او راحت در خانه نشسته بود!

تا این که فرمود: لکنی اَسْفَفْتُ إِذْ أَسَفُوا وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضَعْفِهِ وَ مَالَ الْآخِرُ لِصِهْرِهِ مَعَ هَنٍ وَ هَنٍ إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْبًا بَيْنَهُ بَيْنَ نَيْلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَهُ الرَّبِيعِ إِلَى أَنْ أَنْتَكَّتْ عَلَيْهِ فَتَلَّهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلَهُ وَ كَبَّتْ بِهِ بِطْنَتَهُ! یعنی، و لکن باز من کوتاه آمدم، و با آنان [در ظاهر] هماهنگ شدم، و یکی از آنان به خاطر کینه ای که با من داشت، از من روی برتافت، و دامادش را بر من برتری داد، و بردن نام آن دو نفر زشت است (۱) تا این که سومی [یعنی عثمان] به خلافت رسید، و از پرخوری پهلوهایش باد کرده بود، و همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان او از بنی امیه به پا خاستند، و با او مانند شتر گرسنه ای، بیت المال را خوردند، و بر باد دادند، و عثمان به قدری اسراف نمود که ریسمان بافته او باز شد، و کارهای او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او هلاکش نمود.

سپس فرمود: «فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُزْفِ الضَّبْعِ إِلَى يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَيْتِي وَ قَمَدٌ وَطِئَ الْحَسَيْنَانَ وَ شَقَّ عِطْفَايَ [عطافی] مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيبِضِهِ الْغَنَمِ فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَتَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَيْطَ آخِرُونَ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «تَلَمَّكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۲) بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زَبْرُجَهَا».

یعنی، [پس از خرابی ها و بدعت ها و فسادهایی که مردم از زمامداران پیشین دیدند به من هجوم آوردند و] روز بیعت با من - مردم همانند یال های پرپشت کفتار - از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن که نزدیک بود، حسن و حسین من (علیهما السلام) لگدمال شوند، و عبای من از هر دو طرف پاره شد، و مردم مانند گله های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند، و چون به پا خاستم و حکومت را به دست گرفتم، جمعی پیمان و بیعت خود با من را شکستند [و آنان طلحه و زبیر بودند] و گروهی از اطاعت من سرباز زدند و از دین خارج شدند [و آنان خوارج بودند که به رهبری حرقوص پسر زهیر معروف به «ذوالثدیة» جنگ نهروان را پدید آوردند] و برخی از اطاعت حق سرپیچی نمودند، [و آنان معاویه و یاران او بودند که به قاسطین معروف شدند] گوئی آنان سخن خدا را نشنیده بودند که می فرماید: «ما سرای آخرت را برای کسانی برگزیدیم که اهل سرکشی و فساد در زمین نباشند، و آینده از آن پرهیزکاران و متقین است» آری به خدا سوگند آن را خوب شنیده و حفظ کرده بودند، و لکن دنیا در چشم آنان خلافت را زیبا نموده بود، و زیورهای دنیا چشمهای شان را خیره کرده بود.

سپس فرمود: «أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسِيمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحَجَّهِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظِّهِ ظَالِمٍ وَ لَمَّا سَغَبَ مَظْلُومٍ لَمَّا لَقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَيْ قَيْتِ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَيْدَهُ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطِهِ عَنِّي»

ص: ۹۸

۱- مقصود آن حضرت طلحه و زبیر است که از رذالت و پستی بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) شوریدند و جنگ جمل را بر پا نمودند.

۲- (قصص/۸۳)

یعنی، آگاه باشید، سوگند به خدایی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید! اگر حضور مردم [بیعت کننده] نبود، و به وسیله آماده شدن مردم [به یاری من] حجت بر من تمام نشده بود، و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان ساکت نمانند، من مهار و افسر شتر خلافت را بر دوش او می انداختم و از آن کناره گیری می کردم، و آخر خلافت را با کاسه اول آن سیراب می نمودم، و شما دیدید که دنیای شما نزد من ارزش آب بینی بزغاله ای را ندارد!!

مؤلف گوید: جملات پایانی این خطبه تفکر جدائی دین از سیاست را نفی می کند، و معنای حکومت مذهبی و دینی را اثبات می نماید، چرا که در عالم وجود پس از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سیاستمداری عادل تر و باتدبیرتر از علی (علیه السلام) یافت نشده است و آن حضرت با حکومت پنج ساله خود، و عهدنامه ای که برای مالک اشتر تنظیم نمود، به سیاستمداران دنیا آموخت که حکومت همراه با دیانت که در آن رعایت حقوق جمیع طبقات ملت انجام بگیرد و به احدی ظلم نشود، امکان پذیر است، و تئوری «سکولاریسم» و جدائی دین از سیاست چیز غلطی است.

و گفته شده که در پایان خطبه فوق مردی از اهالی عراق برخاست و نامه ای را به دست آن حضرت داد که باید سؤالات آن را پاسخ می داد و با این عمل سخنان آن بزرگوار به پایان رسید، و ابن عباس پس از آن گفت: خوب بود شما سخنان خود را ادامه می دادید، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شَقِيشَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ»

یعنی هیهات و هرگز آن سخنان ادامه نمی یابد و این شعله ای از آتش درون بود که زبانه کشید و فرونشست.

شارحین نهج البلاغه گفته اند: جمله «شَقِيشَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ» ضرب المثل است و شقشقیه چیزی شبیه به بادکنک است که هنگام خشم شتر، از زیر گلوی او بیرون می زند، و پس از آرام گرفتن ناپدید می شود، و این ضرب المثل کنایه از تلاش بیهوده است.

ماجرای غصب فدک

خلاصه ماجرای فدک همان گونه که گذشت این است که ابوبکر نخستین کاری که پس از بیعت گرفتن از مردم انجام داد این بود که دستور داد عمال حضرت فاطمه (علیها السلام) را از فدک - که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امر الهی پس از نزول آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (۱) به فاطمه (علیها السلام) داده بود - از فدک اخراج نمودند، و به دنبال آن حضرت زهرا (علیها السلام) با زن های بنی هاشم نزد ابوبکر آمد و فرمود: آیا می خواهی سرزمینی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من داده است را از من بگیری؟ مگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرمود: «المرء یحفظ فی ولده بعده»؟ و تو می دانی که آن حضرت جز فدک

چیزی برای فرزندان خود نگذارده است؟ پس ابوبکر با شنیدن این سخنان دستور داد تا قلم و کاغذی بیاورند و فدک را به فاطمه (علیها السلام) برگردانند، ناگهان عمر وارد شد و گفت: ای خلیفه رسول خدا ننویس تا او برای ادّعی خود شاهد بیاورد. پس حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمود: من شاهد می آورم. عمر گفت: شاهد تو کیست؟ فرمود: علی و امّ ایمن. عمر گفت: شهادت امّ ایمن - که یک زن عجمیه است - پذیرفته نیست و امّیا علی (علیه السلام) به نفع خود شهادت می دهد. پس فاطمه (علیها السلام) با حال خشم و غیظ به خانه خود بازگشت و مریضه شد و ابوبکر و عمر به عیادت او آمدند، و فاطمه (علیها السلام) به آنان فرمود: برای چه به عیادت من آمده اید؟ آنان گفتند:

می خواهیم از ما راضی شوی. فاطمه (علیها السلام) فرمود: اگر راست می گوئید، سؤال مرا جواب بدهید، و اگر راست گفتید، من شما را تصدیق می کنم گفتند: سؤال کن. فرمود: شما را به خدا سوگند آیا شما از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدید که می فرمود: «فاطمه بضعه منی، فمن آذاها فقد آذانی»؟ گفتند: آری. پس فاطمه (علیها السلام) دست های خود را به دعا بلند نمود و فرمود: «خدایا این ها مرا اذیت نمودند، و من به تو و پدرم رسول تو

از آنان شکایت می نمایم. سپس فرمود: به خدا سوگند هرگز از شما راضی نخواهم شد تا پدرم را ملاقات کنم و به او خبر بدهم از کار شما، و او بین من و شما حاکم خواهد بود.»

پس ابوبکر صدای خود را به ویل و ثبور و هلاکت بلند نمود و جزع شدیدی پیدا کرد، و عمر به او گفت: ای خلیفه رسول الله به خاطر حرف یک زن جزع و ناله می کنی (۱)؟!

ص: ۱۰۰

۱- قال: ثم إن فاطمه عليها السلام بلغها أن أبا بكر قبض فدك. فخرجت في نساء بني هاشم حتى دخلت على أبي بكر فقالت: يا أبا بكر، تريد أن تأخذ مني أرضا جعلها لي رسول الله صلى الله عليه وآله وتصدق بها علي من الوجيف الذي لم يوجف المسلمون عليه بخيل ولا ركاب؟ أما كان قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (المرء يحفظ في ولده بعده)؟ وقد علمت أنه لم يترك لولده شيئا غيرها. فلما سمع أبو بكر مقالتها والنسوة معها دعا بدواه ليكتب به لها. فدخل عمر فقال: يا خلیفه رسول الله، لا تكتب لها حتى تقيم البینه بما تدعی. فقالت فاطمه عليها السلام: نعم، أقيم البینه. قال: من؟ قالت: علی و ام ایمن. فقال عمر: (لا تقبل شهاده امرأه عجمیه لا- تفصح، وأما علی فیحوز النار إلى قرصه). فرجعت فاطمه عليها السلام وقد جرعتها من الغیظ ما لا یوصف، فمرضت علیما السلام. فاراد أبو بكر وعمر ان یعودان فاطمه عليها السلام وکان علی علیه السلام یصلی فی المسجد الصلوات الخمس. فكلما صلی قال له أبو بكر وعمر: (کیف بنت رسول الله)؟ إلى أن ثقلت، فسألا عنها وقالا: (قد كان بیننا و بینها ما قد علمت، فإن رأیت أن تأذن لنا فنعتذر إليها من ذنبنا)؟ قال علیه السلام: ذاك إلیكما. فقاما فجلسا بالباب، ودخل علی علیه السلام علی فاطمه عليها السلام فقال لها: (أیتها الحرّه، فلاین وفلان بالباب یریدان أن یسلّما علیک، فما ترین)؟ قالت علیها السلام: البیت بیتک والحره زوجتک، فافعل ما تشاء. فقال: (شدی قناعک)، فشدت قناعها وحولت وجهها إلى الحائط. دعاء فاطمه عليها السلام علی أبي بكر وعمر فدخلا وسلما وقالا: ارضی عنا رضی الله عنک. فقالت: ما دعاکما إلى هذا؟ فقالا: اعترفنا بالأساءه ورجونا أن تعفی عنا وتخرجی سخیمتک. فقالت: فإن کنتما صادقین فأخبرانی عما أسألکما عنه، فإنی لا أسألکما عن

أمر إلا وأنا عارفه بأنكما تعلمانه، فإن صدقتما علمت أنكما صادقان في مجيئكما. قالوا: سلى عما بدا لك. قالت: نشدتكما بالله هل سمعتما رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: (فاطمه بضعه منى، فمن آذاها فقد آذاني)؟ قالوا: نعم. فرفعت يدها إلى السماء فقالت: (اللهم إنهما قد آذيانى، فأنا أشكوهما إليك وإلى رسولك. لا والله لا أرضى عنكما أبدا حتى ألقى أبى رسول الله وأخبره بما صنعتما، فيكون هو الحاكم فيكما). قال: فعند ذلك دعا أبو بكر بالويل والثبور وجزع جزعا شديدا. فقال عمر: تجزع يا خليفه رسول الله من قول امرأه؟ (كتاب سليم، ص ٣٩٢-٣٨٨)

سلیم بن قیس گوید: فاطمه (علیها السلام) بعد از رحلت پدر خود چهل روز زنده بود و چون حال او سخت شد علی (علیه السلام) را طلب نمود و به او فرمود: «ای پسر عم، من امید زنده ماندن ندارم و به شما وصیت می نمایم که پس از من با دختر خواهرم امامه دختر زینب ازدواج کنید، چرا که او با فرزندانم مهربان است، و برای من تابوتی قرار بده - که اوصاف آن را ملائکه برای من بیان کردند- و هرگز احدی از دشمنان خدا برای تشییع و دفن و نماز بر من حاضر نشوند» (۱).

مؤلف گوید: تفصیل بیشتر این قصه قبلا گذشت.

وصیت های دیگری از فاطمه (علیها السلام)

مرحوم کلینی با سند خود از امام باقر (علیه السلام) نقل نموده که به ابوبصیر فرمود: ای ابابصیر آیا می خواهی وصیت نامه فاطمه زهرا (علیها السلام) را برای تو بخوانم؟ ابوبصیر گوید: گفتم: آری. پس آن حضرت محفظه ای را بیرون آورد و کتابی را از آن خارج نمود و شروع به خواندن کرد و متن آن چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أوصت به فاطمه بنت محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): اوصت ...

یعنی، بسم الله الرحمن الرحيم، این چیزی است که فاطمه دختر محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن وصیت می نماید: او باغستان های هفتگانه: عواف، دلال، برقه، میثب، حسنی، صافیه و آنچه مربوط به ام ابراهیم بوده است را در اختیار علی (علیه السلام) قرار می دهد، و بعد از او در اختیار حسن، و بعد از او در اختیار حسین و سپس در اختیار فرزند بزرگتر از فرزندان خویش قرار می دهد، و بر این وصیت نامه، خدا و مقداد و زبیر، و کاتب وصیت نامه - علی بن ابیطالب (علیه السلام) - شاهد می باشند (۲).

ص: ۱۰۱

۱- وصیه فاطمه الزهراء علیها السلام و شهادتها قال سلیم: فبقیت فاطمه علیها السلام بعد وفاه أبیها رسول الله صلی الله علیه و آله أربعین لیلہ. فلما اشتد بها الأمر دعت علیا علیه السلام وقالت: (یا بن عم، ما أرانی إلا لما بی، وأنا اوصیک أن تتزوج بنت أختی زینب تکون لولدی مثلی، وتتخذ لی نعشا، فانی رأیت الملائکه یصفونه لی. وأن لا یشهد أحد من أعداء الله جنازتی ولا دفنی ولا الصلاه علی). (کتاب سلیم، ص ۳۹۲)

۲- روی الشیخ الكلینی قدس سره عن ابي بصیر قال: قال أبو جعفر علیه السلام: ألا أقرئک وصیه فاطمه علیها السلام قال: قلت: بلی، فأخرج حقا أو سفطا فأخرج منه کتاب، فقرئه، بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما أوصت به فاطمه بنت محمد رسول الله صلی علیه و آله أوصت بحوائطها السبعة العواف، والدلال، والبرقه، والمیثب، والحسنی، والصفیه، وما لأم ابراهیم إلى علی بن ابي طالب علیه السلام فإن مضی علی علیه السلام فإلی الحسن، فإن مضی الحسن فإلی الحسين، فإن مضی الحسين فإلی الأكبر من ولدی، شهد الله علی ذلک والمقداد بن الأسود والزبیر بن العوام، وکتب علی بن ابي طالب علیه السلام. (بیت الأحران، ص ۱۸۸)

خشم امیر المؤمنین علیه السلام بر عمر

ابن عباس گوید: فاطمه (علیها السلام) در همان روزی که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصیت نمود از دنیا رحلت کرد و مدینه همانند زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) غرق در ماتم شد، و ابوبکر و عمر آمدند و به علی (علیه السلام) تسلیت گفتند، و از او خواستند که قبل از آنان بر فاطمه (علیها السلام) نماز نخواند. و چون نیمه شب فرا رسید امیرالمؤمنین (علیه السلام) عباس و فضل بن عباس و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را خبر نمود و فاطمه (علیها السلام) را دفن کرد و چون صبح شد ابوبکر و عمر آمدند تا بر جنازه فاطمه (علیها السلام) نماز بخوانند و مقداد به آنان گفت:

«ما دیشب فاطمه (علیها السلام) را دفن کردیم» و عمر رو به ابوبکر نمود و گفت: آیا من نگفتم آنان این کار را خواهند کرد؟ و عباس گفت: فاطمه (علیها السلام) خود وصیت نموده بود که شما بر جنازه او نماز نخوانید. پس عمر گفت: به خدا سوگند شما بنی هاشم هرگز از حسد قدیم خود نسبت به ما دست بر نمی دارید و این کینه هایی است که شما در سینه های خود از ما دارید، و هرگز برطرف نمی شود. سپس گفت:

«به خدا سوگند من تصمیم گرفته ام که قبر فاطمه را نبش کنم و بر او نماز بخوانم» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: «به خدا سوگند اگر قصد چنین کاری را بکنی من با شمشیر جان تو را خواهم گرفت، اگر می توانی بکن» پس عمر سکوت نمود و حرف خود را پس گرفت و فهمید که سوگند علی (علیه السلام) عملی خواهد شد. سپس به او فرمود: ای عمر آیا به یاد داری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست تو را بکشد، و مرا خواست و من با شمشیر خود آمدم و خواستم تو را بکشم که این آیه نازل شد: «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا؟» (۱). پس عمر و ابوبکر منصرف شدند و از حرف خود بازگشتند.

آتش زدن خانه فاطمه (علیها السلام)

همان گونه که گذشت غاصبین خلافت پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از چند روز برای بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم بردند، و در زیارت «جامعه ائمه المؤمنین» آمده: ... و غادروه علی فراش الوفاه و أسرعوا لنقض البيعه ... فحشر سفله الأعراب، و بقايا الأحزاب إلى دار النبوة و الرساله (۲) ...

ص: ۱۰۲

۱- (مریم/۸۴)

۲- يَا سَيِّدَتِي يَا آلَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي بِكُمْ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَلَا بِالْخِلَافِ عَلَى الَّذِينَ غَدَرُوا بِكُمْ وَ نَكَثُوا بَيْعَتَكُمْ وَ جَحَدُوا وَ لَا يَتَكُمُ وَ أَنْكَرُوا مَنْزِلَتَكُمْ وَ خَلَعُوا رِبْقَةَ طَاعَتِكُمْ وَ هَجَرُوا أَسْبَابَ مَوَدَّتِكُمْ وَ تَقَرَّبُوا إِلَى فِرَاعِيَتِهِمْ بِالْبِرَاءَةِ مِنْكُمْ وَ الْإِعْرَاضِ عَنْكُمْ وَ مَنَعُواكُمْ مِنْ إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ اسْتِيصَالِ الْجُحُودِ وَ شَعَبِ الصَّدْعِ وَ لَمَّ الشَّعْثِ وَ سَيْدِ الْخَلِيلِ وَ تَثْقِيفِ الْأَوْدِ وَ إِمْضَاءِ الْأَحْكَامِ وَ تَهْدِيبِ الْإِسْلَامِ وَ قَمْعِ الْأَثَامِ وَ أَرْهَجُوا عَلَيْكُمْ نَقْعَ الْحُرُوبِ وَ الْفِتَنِ وَ أَنْحَوْا عَلَيْكُمْ سُيُوفَ الْأَحْقَادِ وَ هَتَكُوا مِنْكُمْ الشُّتُورَ وَ إِتْبَاعُوا بِخُمُسِ كُمْ الْخُمُورَ وَ صَرَفُوا صَدَقَاتِ الْمَسَاكِينِ إِلَى الْمُضْحِكِينَ وَ السَّاخِرِينَ وَ ذَلِكَ بِمَا طَرَقَتْ لَهُمُ الْفَسَقَةُ الْغَوَاةُ وَ الْحَسَدَةُ الْبُغَاةُ

أَهْلُ النَّكْثِ وَالْغَدْرِ وَالْخِلَافِ وَالْمَكْرِ وَالْقُلُوبِ الْمُتْنِنَةِ مِنْ قَدَرِ الشُّرُكِ وَالْأَجْسَادِ الْمُسْحَنَةِ مِنْ دَرَنِ الْكُفْرِ الَّذِينَ أَضَبُوا عَلَى
النِّفَاقِ وَ أَكْبُوا عَلَى عِلَاقِ الشَّقَاقِ فَلَمَّا مَضَى الْمَضِي طَفَى صَيْلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اخْتَطَفُوا الْغِرَّةَ وَ انْتَهَزُوا الْفُرْصَةَ وَ انْتَهَكُوا الْحُرْمَةَ وَ
غَادَرُوهُ عَلَى فِرَاشِ الْوَفَاةِ وَ أَسِيرَعُوا لِنَقْضِ الْبَيْعِهِ وَ مُخَالَفَةِ الْمَوَاقِبِ الْمَوْكَدَةِ وَ خِيَانَةِ الْأَمَانَةِ الْمَعْرُوضَةِ عَلَى الْجِبَالِ الرَّاسِيَةِ وَ أَبَتْ
أَنْ تَحْمِلَهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ الظُّلُومُ. (مفاتيح الجنان، ص ٥٧٩، مصباح الزائر، ص ٤٦٣)

یعنی، اعراب پست و بی خرد و بقایای احزاب جاهلی، در همان روزهای اوّل رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خانه وحی و رسالت هجوم بردند!! و با سرعت بیعت خود را در غدیر نقض نمودند ...

از این رو حضرت فاطمه (علیها السلام) به ابوبکر فرمود: «یا ابابکر! ما أغرتم علی أهل بیت رسول الله ...» البته معلوم است که این هجوم هنگام تجهیز و تدفین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده است، و وفات و تجهیز آن حضرت روز دوشنبه ۲۸ صفر به اعتقاد شیعه و روز ۱۲ ربیع الأول به اعتقاد اهل سنت است، و در همین روز غاصبین خلافت در سقیفه بنی ساعده جمع شدند، و آنچه از قبل بر آن اتفاق نموده بودند را به انجام رساندند، و از روایات استفاده می شود، که آنان چند مرتبه قنغد (و دیگران) را فرستادند، و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) خواستند که از خانه خارج شود، و با ابابکر بیعت نماید، و در مرتبه اوّل آن حضرت فرمود: «من عهد کرده ام که عبا به دوش نگیرم، مگر برای نماز تا قرآن را جمع آوری نمایم» و ابوبکر سکوت نمود، و در مرتبه دوّم بعد از چند روز عمر و قنغد با گروهی آمدند، و زبیر شمشیر کشید تا عمر را به قتل برساند، و باز متفرق شدند، تا روز دیگری باز با گروه مسلحی آمدند، و آتش با خود آوردند، و درب خانه فاطمه (علیها السلام) را آتش زدند، و پهلوی او را با ضرب در شکستند، و تازیانه بر بدن فاطمه (علیها السلام) زدند، و فرزند او را سقط کردند، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تهدید به قتل نمودند، و با اجبار او را برای بیعت با ابوبکر از خانه به مسجد بردند، و این در روز چهارشنبه بوده است (۱).

و در روایات زیادی آمده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از دفن بدن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مشغول به جمع آوری قرآن شد و لکن درباره مدّت جمع آوری قرآن، روایات مختلف است، و در روایت فرات از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «یا علی لا تخرج ثلاثة آیام حتی تؤلف کتاب الله ...» (۲)

ابن ندیم نیز از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل نموده که آن حضرت سه روز در خانه ماند، تا قرآن را جمع آوری نمود (۳).

ص: ۱۰۳

۱- (احتجاج طبرسی، ص ۷۳، مجالس امیرالمؤمنین، ج ۲/۵۶۶)

۲- رسول الله لعلی: لا تخرج (بعدی) حتی تؤلف کتاب الله کی لا یزید فیہ الشیطان ولا ینقص ... فلم یضع رداءه حتی جمعه فلم یزد فیہ ولم ینقص. (تفسیر فرات، ص ۳۹۸)

۳- (فهرست شیخ، ص ۳۰)

و در کافی از امام باقر(علیه السلام) نقل شده که امیرالمؤمنین(علیه السلام) هفت روز پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و جمع آوری قرآن خطبه ای خواند(۱).

و در کتاب سلیم و احتجاج از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل شده که می فرماید: من پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مشغول به غسل و تکفین و دفن آن حضرت شدم، و سپس سوگند یاد نمودم که عبا به دوش نگیرم مگر برای نماز، تا قرآن را جمع آوری کنم، و چنین کردم، و سپس شبانه دست فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را گرفتم و به درب خانه های اهل بدر و اصحاب سابق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بردم، و آنان را نسبت به حق خود سوگند دادم، و به یاری خود طلبیدم... (۲)

برخی از اعلام مانند صاحب کتاب (الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام) گوید: استنصار و یاری طلب کردن آن حضرت قبل از هجوم آخر، بوده است، به دلیل این که در کتاب سلیم آمده که می فرماید: به خدا سوگند اگر آن چهل نفری که با من بیعت نمودند، به بیعت خود وفا کرده بودند، و در روز موعود با سرهای تراشیده - قبل از بیعت من با ابوبکر - نزد من آمده بودند، من با ابوبکر می جنگیدم و ناچار به بیعت با او نمی شدم... (۳)

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه گوید: امیرالمؤمنین(علیه السلام) بعد از فراق از غسل و دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از مردم کناره گیری کرد و داخل خانه خود شد، و قرآن را جمع آوری نمود، و آن را نزد غاصبین خلافت آورد، و فرمود: این کتاب خداست که من آن را طبق دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری نمودم... و آنان گفتند: ما نیازی به تو و به آن نداریم... تا این که گوید: پس از آن امیرالمؤمنین(علیه السلام) و شیعیان او در منازل خود ماندند، تا این که غاصبین خلافت به خانه فاطمه و علی(علیهما السلام) هجوم بردند و درب خانه را آتش زدند و... (۴)

ص: ۱۰۴

۱- إن امیر المؤمنین (علیه السلام) خطب الناس بالمدينة بعد سبعة أيام من وفاة رسول الله (صلى الله عليه وآله) وذلك حين فرغ من جمع القرآن، وتأليفه فقال: الحمد لله الذي منع الأوهام أن تنال إلا وجوده وحجب العقول أن تتخيل ذاته لامتناعها من الشبه والتشاكل بل هو الذي لا يتفاوت في ذاته ولا يتبعض بتجزئه العدد في كماله، فارق الأشياء لا على اختلاف الأماكن ويكون فيها لا- على وجه الممازجه، وعلمها لا- بأداه، لا يكون العلم إلا بها وليس بينه وبين معلومه علم غيره به كان عالما بمعلومه. (كافي، ج ۸/۱۸، توحيد صدوق، ص ۷۳)

۲- فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله مال الناس إلى أبي بكر فبايعوه وأنا مشغول برسول الله صلى الله عليه وآله بغسله ودفنه. ثم شغلت بالقرآن، فأليت على نفسي أن لا أرتدى إلا للصلاة حتى أجمعه في كتاب، ففعلت. ثم حملت فاطمه وأخذت بيد ابني الحسن والحسين، فلم أَدع أحدا من أهل بدر وأهل السابقة من المهاجرين والأنصار إلا ناشدتهم الله في حقي ودعوتهم إلى نصرتي. (كتاب سلیم، ص ۲۱۶، احتجاج، ص ۷۵ و ۱۹۰، بحار الأنوار، ج ۲۲/۳۲۸ و ج ۲۸/۱۹۱)

۳- يابن قيس، والذي فلق الحبه وبرء النسمة، لو أن أولئك الأربعين الذين بايعوا وفوالى وأصبحوا على بابي محلقي رؤوسهم قبل أن تجب لعتيق في عنقي بيعته لناهضته وحاكمته إلى الله عز وجل. (كتاب سلیم، ص ۲۱۹، بحار الأنوار، ج ۲۹/۴۷۱)

٤- ثم الف (عليه السّلام) القرآن و خرج الى الناس و قد حمّله فى ازار معه و هو يئط من تحته فقال لهم: هذا كتاب الله فد الفته كما أمرنى و أوصانى رسول الله (صلى الله عليه و آله) كما انزل. فقال له بعضهم: اتركه و امض. فقال لهم: ان رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال لكم: انى مخلف فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتى لن يفترقا حتى يردا على الحوض فان قبلتموه فاقبلونى معه، أحكم بينكم بما فيه من أحكام الله. فقالوا: لا حاجة لنا فيه و لا فيك، فانصرف به معك لا تفارقه و لا يفارقك. فانصرف عنهم فأقام أمير المؤمنين (عليه السّلام) و من معه من شيعته فى منزله بما عهد إليه رسول الله (صلى الله عليه و آله) فوجهوا الى منزله فهجموا عليه، و أحرقوا بابه، و استخرجوه منه كرها، و ضغطوا سيده النساء بالباب حتى اسقطت (محسنا) و أخذوه بالبيعه فامتنع و قال: لا أفعل. فقالوا: نقتلك. فقال: ان تقتلونى فانى عبد الله و أخو رسوله. و بسطوا يده فقبضها، و عسر عليهم فتحها، فمسحوا عليها و هى مضمومه. (اثبات الوصيه، ص ١٤٦، بحار الأنوار، ج ٢٨/٣٠٨، كتاب الهجوم على بيت فاطمه (عليها السلام)، ص ٤٨٦)

مؤلف گوید: بنا بر آنچه گذشت طبق روایت امام باقر (علیه السلام) و نقل ابن ندیم وفات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روز دوشنبه بوده، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) روزهای سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه مشغول جمع آوری قرآن بوده است، و روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه غاصبین خلافت پیایی آن حضرت را برای بیعت با ابوبکر دعوت می کرده اند، و روز شنبه هفته بعد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرآن را بر آنان عرضه نموده، و روز یکشنبه آنان بر خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم نهائی نموده اند.

و از خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) - معروف به خطبه وسیله - ظاهر می شود که وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روز دوشنبه بوده و هفت روز امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشغول جمع آوری قرآن بوده است، و دوشنبه هفته ی بعد، آن حضرت قرآن را بر آنان عرضه نموده، و روز سه شنبه آنان به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم برده اند. و العلم عندالله و لعنه الله علی ظالمی آل محمد أجمعین إلی یوم الدین.

عیادت آنان از فاطمه (علیها السلام)

ابن عباس گوید: پس از غصب فدک، و آتش زدن درب خانه فاطمه (علیها السلام) و بیعت گرفتن اجباری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خشم شدید فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر و عمر، و بستری شدن او در خانه، ابوبکر و عمر به علی (علیه السلام) گفتند: بین ما و فاطمه (علیها السلام) چیزهائی گذشت، و ما می خواهیم از او عیادت کنیم و رضایت او را به دست بیاوریم و اگر شما صلاح می دانی برای ما از او اجازه بگیرید تا ما نسبت به خطاهای خود از او عذرخواهی نمائیم؟ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آنان فرمود:

مانعی نیست، و آنان به درب خانه فاطمه (علیها السلام) آمدند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد بر فاطمه (علیها السلام) شد و فرمود: «أيتها الحرّة، فلائذ و فلائذ بالباب ... یعنی ای فاطمه ابوبکر و عمر می خواهند از شما عیادت کنند، و بر شما سلام نمایند، نظر شما چیست؟ فاطمه (علیها السلام) فرمود: «البيت بیتک و الحرّة زوجتک و افعّل ما تشاء» یعنی خانه، خانه شماست و من همسر شما هستم و شما آنچه را صلاح می دانید، انجام بدهید. پس امیرالمؤمنین به فاطمه (علیها السلام) فرمود: سر خود را بپوشان و فاطمه (علیها السلام) سر خود را پوشاند و

روی خویش را به دیوار نمود، و آنان داخل شدند و سلام کردند و گفتند: ای فاطمه از ما راضی شو، خدا از تو راضی شود.

و فاطمه (علیها السلام) به آنان فرمود: برای چه به اینجا آمده اید؟ گفتند: ما به خطاهای خود اعتراف داریم و امیدواریم شما ما را ببخشید، و خشم و کینه ای که از ما دارید را از دل خارج کنید. فاطمه (علیها السلام) فرمود: اگر شما راست می گوید پاسخ سؤال مرا بدهید، و من چیزی را از شما سؤال می کنم که شما می دانید، و به آن اعتراف دارید، و اگر پاسخ مرا به راستی بدهید، راستگو خواهید بود. گفتند: از هر چه می خواهی سؤال کن. پس فاطمه (علیها السلام) فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا شما از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدید که فرمود: «فاطمه پاره تن من است، و هر کس او را آزار کند، مرا آزار نموده؟» گفتند: آری، پس فاطمه (علیها السلام) دست های خود را به دعا بالا- نمود، و فرمود: خدایا این دو نفر مرا آزار نمودند، و من از آن ها به تو و به رسول تو شکایت می نمایم، و به خدا سوگند من هرگز از شما راضی نمی شوم، تا پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ملاقات نمایم، و به او خبر بدهم که شما چه کردید؟ و او بین من و شما حاکم خواهد شد.

ابن عباس گوید: در این هنگام صدای ابوبکر به ویل و ثبور بلند شد، و شدیداً بی تاب گردید، و عمر به او گفت: ای خلیفه رسول خدا! آیا از سخن یک زن جزع و بی تابی می کنی؟

ابن عباس گوید: فاطمه (علیها السلام) پس از آن، چهل روز زنده ماند، و چون بیماری او سخت شد، علی (علیه السلام) را خواست و گفت: ای پسر عم! من از این بیماری جان به در نمی برم، و به تو وصیت می نمایم که بعد از من با دختر خواهرم زینب ازدواج نمائی، چرا که او همانند من، فرزندانم را دوست می دارد، و برای من تابوتی تهیه کن، و من ملائکه را دیدم که آن تابوت را برای من توصیف نمودند، و احدی از دشمنان خدا برای تشییع و دفن و نماز بر من حاضر نشود.

ابن عباس گوید: این وصیت ها، همان چیزهایی است که در سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیده می شود که فرمود: چند چیز را من چاره ای از انجام آن ها نداشتم، چرا که آنها در قرآن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده بود، ۱- قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا امر به قتال با آنان نموده بود، ۲- ازدواج با امامه دختر زینب که فاطمه (علیها السلام) به من وصیت کرده بود و

مؤلف گوید: همان گونه که گذشت، ابن عباس گوید: فاطمه (علیها السلام) در همان روزی که وصیت های خود را به علی (علیه السلام) کرد، از دنیا رحلت نمود، و مدینه از گریه مردم به لرزه درآمد، و همه مردم مانند روز رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وحشت نمودند، و ابوبکر و عمر آمدند، و علی (علیه السلام) را تسلیت دادند و گفتند:

«یا اباالحسن! قبل از ما بر بدن دختر پیامبر نماز نخوان» و لکن چون شب فرا رسید، علی (علیه السلام) عباس و فرزند او فضل و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را خواست و عباس جلو ایستاد و بر فاطمه (علیها السلام) نماز خواند، و شبانه او را دفن کردند، و چون صبح شد، ابوبکر و عمر و مردم دیگر آمدند، تا بر فاطمه (علیها السلام) نماز بخوانند، و مقداد به آنان گفت: ما فاطمه (علیها السلام) را شب قبل دفن کردیم، و عمر به ابوبکر گفت: آیا من به تو نگفتم: چنین کاری را خواهند کرد؟ و عباس به آنان گفت: فاطمه (علیها السلام) خود وصیت نموده بود که شما بر او نماز نخوانید. و عمر گفت:

ای بنی هاشم شما از حسد قدیم خود نسبت به ما دست برنمی دارید، و به خدا سوگند این کینه ها از دل های شما خارج نمی شود، و من قبر فاطمه (علیها السلام) را نبش خواهم کرد و بر او نماز خواهم خواند، و علی (علیه السلام) به او فرمود: ای فرزند صهباک [زنزاده] به خدا سوگند، اگر قصد چنین کاری را بکنی، با شمشیر خود دست تو را قطع می کنم، و تو را خواهم کشت، پس اگر قدرت داری چنین کاری را بکن؟

و عمر حرف خود را پس گرفت و سکوت نمود، چرا که می دانست هر گاه علی (علیه السلام) سوگند یاد کند، راست می گوید، و سپس علی (علیه السلام) به عمر فرمود: آیا تو بیاد داری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست تو را بکشد، و مرا خواست و من با شمشیر آمدم که تو را بکشم و خداوند عزوجل این آیه را نازل نمود: «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا» (۱)؟ (۲)

سقط محسن بن علی (علیهما السلام)

تردیدی نیست که یکی از فرزندان فاطمه و امیرالمؤمنین (علیهما السلام)، محسن بوده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از ولادت، او را محسن نامیده است و بیش از هفتاد نفر از مورّخین اهل سنت آن را نقل کرده اند، و روایات شیعه نیز مشهور و متواتر در این معناست و علمای شیعه بر آن اجماع دارند.

مرحوم علامه مجلسی گوید: در روایات ما و روایات اهل سنت فراوان نقل شده که عمر بن خطاب حضرت فاطمه (علیها السلام) را ترساند و او فرزند خود را سقط نمود (۳).

آری برخی از علمای اهل سنت برای دفاع و تبرئه خلیفه دوم گفته اند: «عمر قصد بدی نداشته، و می خواسته از فتنه و اختلاف جلوگیری کند، و او درب خانه فاطمه (علیها السلام) را آتش نزده، بلکه تنها تهدید نموده و آتش و هیزم آورده، و معلوم نیست که درب خانه را آتش زده باشد.»

ص: ۱۰۷

۱- (مریم/۸۴)

۲- (کتاب سلیم، ص ۱۲۹؛ و کتاب الهجوم، ص ۴۸۸)

۳- وقد استفاض فی روایاتنا بل فی روایاتهم أيضا أنه روع فاطمه حتى ألقته ما فی بطنها. (بحار الأنوار، ج ۲۸/۴۰۹)

باید در جواب این سخنان گفت: اولاً در کتب اهل سنت همان گونه که گذشت آمده که آنان در خانه فاطمه علیها السلام را آتش زدند، و ثانیاً، تنها یکی از امور یاد شده، برای دشمنی و ایجاد وحشت و اضطراب کفایت می کند، چرا که سزاوار نبوده به خانه ای که خداوند درباره آن فرموده است: «فِي يُبُوتِ أذِنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» (۱) اینگونه بی احترامی بشود، و یا کسی که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) درباره او فرموده: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لَغَضِبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا» و یا فرموده: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مِنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مِنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ». این گونه آزار ببیند.

و ثالثاً: آیا انتظار می رود از کسانی که محبت غاصبین خلافت در دل های آنان رسوخ دارد، این ماجرا را با تمام خصوصیات آن نقل کنند، و یا بپذیرند؟ هیئات از این انتظار، در حالی که همه می دانند «حَبُّ الشَّيْءِ يُعْمَى وَ يُصَمُّ» آری حقیقت این ماجرا، از قلم برخی از آنان صادر شده، و گروهی نیز تا توانسته اند پنهان کاری کرده اند، چنان که حقایق فراوان دیگری را نیز پنهان نموده اند، و ما در کتاب «أسوه النساء» از کتب معتبره آنان نقل کردیم که: عمر به فاطمه (علیها السلام) گفت: «درب خانه را باز کن و گر نه خانه را با اهلش آتش می زنم» و شخصی به او گفت: در این خانه فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هستند؟ و عمر گفت: «وَ إِنْ هُمْ» یعنی اگر چه آنان در خانه باشند، من خانه را آتش خواهم زد.

و رابعاً آنان در کتب قدیمه خود، که منابع، و مورد اعتماد آنان است، مانند صحاح ستّه و یا صحاح تسعه، ماجرای فوق را با تمام خصوصیات نقل کرده اند، و اهل تحقیق می توانند به آن ها مراجعه کنند، و ما در کتاب «أسوه النساء» این ماجرا را از کتب صحاح آنان نقل کرده ایم.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) گوید: از استاد خود ابوجعفر نقیب شیخ معتزله هنگام نقل قصه هبار بن اسود که بر هودج زینب دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) حمله نمود و زینب از ترس، فرزند خود را سقط کرد، و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خون او را مباح و هدر قرار داد، شنیدم که گفت:

ص: ۱۰۸

۱- (نور/۳۶)

۲- قال محمد بن إسحاق قدم لها كنانة بن الربيع بعيرا فركبتة و أخذ قوسه و كنانته و خرج بها نهارا يقود بعيرها و هي في هودج لها و تحدث بذلك الرجال من قریش و النساء و تلاومت في ذلك و أشفقت أن تخرج ابنة محمد من بينهم على تلك الحال فخرجوا في طلبها سراعا حتى أدر كوها بذی طوی فکان أول من سبق إليها هبار بن الأسود بن عبد المطلب بن أسد بن عبد العزی بن قصى و نافع بن عبد القیس الفهری فروعها هبار بالرمح و هي في الهودج و كانت حاملا فلما رجعت طرحت ما في بطنها و قد كانت من خوفها رأت دما و هي في الهودج فلذلك أباح رسول الله ص يوم دم هبار بن الأسود. قلت و هذا الخبر أيضا قرأته على النقيب أبي جعفر رحمه الله فقال إذا كان رسول الله ص أباح دم هبار بن الأسود لأنه روع زینب فألقت ذا بطنها فظهر الحال أنه لو كان حيا لأباح دم من روع فاطمه حتى ألقته ذا بطنها فقلت أروى عنك ما يقوله قوم إن فاطمه روعت فألقت المحسن. فقال لا تروه عنی و لا ترو عنی بطلانه فإني متوقف في هذا الموضوع لتعارض الأخبار عندی فيه. (شرح نهج البلاغه ابن

آگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام سقط جنین فاطمه (علیها السلام) زنده بود، خون کسی که فاطمه (علیها السلام) را ترساند، و او فرزند خود محسن را سقط نمود را نیز مباح و هدر قرار می داد(۱).

مؤلف گوید: ابوجعفر نقیب - استاد ابن ابی الحدید - گرچه شیعه نبوده و لکن حقایقی به زبان او جاری شده است.

و خلاصه سخن این است که جماعتی از علمای اهل سنت، و کلیه علمای شیعه، مسأله هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) را - برای بیرون آوردن علی (علیه السلام)، و بیعت نمودن با ابوبکر - و نیز آتش زدن درب خانه فاطمه (علیها السلام) و سقط جنین او را، ذکر کرده اند، چنان که ابوالحسن علی بن حسین مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب در کتاب خود به نام «اثبات الوصیة» گوید:

به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم بردند، و درب خانه او را آتش زدند، و علی (علیه السلام) را به زور از خانه بیرون بردند، و فاطمه (علیها السلام) را بین در و دیوار فشار دادند، تا محسن او سقط شد، چنان که ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه نقل نموده است. و ابراهیم بن سیاربن هانی بصری معروف به نظام معتزلی نیز گوید:

عمر بن خطاب در روز بیعت، ضربه ای بر شکم فاطمه (علیها السلام) وارد نمود، و او فرزند خود محسن را سقط کرد، چنان که بلاذری و طبری و ابن خزابه و ابن عبدربه و جوهری و مسعودی و ابن ابی الحدید و نظام و ابن قتیبه و ابن شحنه و حافظ ابراهیم و دیگران نقل کرده اند که: علی و بنی هاشم و اخص صحابه بعد از تهدید و اجبار، بیعت نمودند، و ابوبکر و عمر برای بیعت گرفتن از آنان ظلم خود را به نهایت رساندند.

و با همه این ظلم ها برخی از علمای اهل سنت آنان را تبرئه نموده، و روایتی را جعل کرده اند، و نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داده اند که فرموده است: «أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» یعنی اصحاب من مانند ستارگان آسمانند، به هر کدام اقتدا کنید هدایت می شوید(۲). و با این حدیث جعلی علمای اهل سنت می گویند: «صحابه کلهم عدول» یعنی همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عادل بوده اند، در حالی که بین اصحاب آن حضرت منافقین فراوانی بوده اند!!

چیزی که هرگز قابل انکار نیست

نویسنده گوید: اگر پیروان غاصبین خلافت بتوانند همه مظلومیت های اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را توجیه کنند، و بگویند: غصب خلافتی صورت نگرفته، و ظلمی به آل محمد (علیهم السلام) نشده است، و همه صحابه حتی منافقین را عادل بدانند، هرگز مظلومیت حضرت فاطمه (علیها السلام) و سخنان و موضع گیری

ص: ۱۰۹

۱- (السقیفه امّ الفتن، ص ۷۱)

۲- (السقیفه امّ الفتن، ص ۷۲)

های او را نمی‌توانند انکار و یا توجیه نمایند، و این چیزی است که در طول تاریخ علمای اهل سنت را بیچاره و درمانده کرده است، و راهی برای انکار آن ندارند، و این موضوع نیاز به بحث‌های فراوانی دارد و مجلداتی از کتاب را می‌طلبید، و لکن ما به گوشه‌هایی از آن برای عبرت اشاره می‌نمائیم.

۱- در بحث‌های پیشین گذشت که روایت فریقین به طور متواتر و قطعی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده‌اند که فرمود: «فاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله» [و خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (۱)]

۲- در کتب فریقین نیز به طور متواتر و قطعی از آن حضرت نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا» (۲). و یا فرمود: «رضی فاطمه رضی الله و سخطها سخط الله» (۳) و یا فرمود: «فاطمه قلبی و روحی التی بین جنبتی فمن آذاها فقد آذانی» (۴) و یا فرمود: «فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبني، يؤذيني ما آذاها و يغضبني ما أغضبها» (۵).

۳- قاضی نعمان مصری در کتاب شرح الأخبار (۶) گوید: «پس از غضب فدک، فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر رفت و با آیات ارث بر او احتجاج نمود، و ابوبکر سخنان او را نپذیرفت، تا این که فاطمه (علیها السلام) مردم را به یاری خود طلبید، و کسی او را یاری نکرد، از سوئی دید که حق علی (علیه السلام) و فرزندان او را غضب نمودند و این از هر چیزی برای او سخت‌تر بود، از این رو ملازم خانه خود شد و پس از هفتاد روز از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که بر امت پدر خود - به خاطر ظلم‌هایی که به او شده بود و حق شوهر و فرزندان او را غضب نموده بودند - خشمگین بود و از دار دنیا رحلت نمود.»

نویسنده گوید: قاضی نعمان مصری خلاصه و اجمالی از ماجرای مظلومیت فاطمه (علیها السلام) را بیان نموده، در حالی که علت خشم و وفات و شهادت آن حضرت و مسائل فراوان دیگری نیز بوده است. چنان که شاعر ماهر و علامه ماجد مرحوم آیت الله الشیخ محمدحسین اصفهانی نجفی در این باره گوید:

لهفی لها لقد أضيع قدرها * حتی تواری بالحجاب بدرها

ص: ۱۱۰

۱- (احزاب/۵۷)

۲- (الغدیر، ج ۷/۲۳۵)

۳- (مجمع النورین، ص ۲۸)

۴- (الغدیر، ج ۳ ص ۲۰)

۵- (الغدیر، ج ۹/۳۸۷)

۶- خرجت صلوات الله علیها فی ذلك الی مجلس أبی بکر، واحتجت فیہ علیہ، فلم ینصرف الی قولها واستنصرت الامه فلم تجد لها ناصرا، فلذلك ولما هو أعظم وأجل منه فی الاستیثار بحق بعلها، وینها لزمتم فراشها أسفا وكمدا حتی لحقت رسول

الله صلى الله عليه وآله بعد سبعين يوما من وفاته غما وحزنا عليه ، وهي ساخطه على الامه لما اضطهدته فيها وابتزته من حق بعلمها
وبنيها. (شرح الأخبار، ج ٣/٣٣)

تجرعت من غصص الزمان * ما جاوز الحد من البيان

وما أصابها من المصاب * مفتاح بابه حديث الباب

إن حديث الباب ذو شجون(١) * مما جنت به يد الخؤون(٢)

أيهجم العدى على بيت الهدى * ومهبط الوحى ومنتدى(٣)

الندى

أيضرم(٤) النار بباب دارها * وآيه النور على منارها

وبابها باب نبى الرحمة * وباب أبواب نجاه الأمم

بل بابها باب العلى الأعلى * فثم وجه الله قد تجلى

ما اكتسبوا بالنار غير العار * ومن ورائه عذاب النار

ما أجهل القوم فإن النار لا * تطفى نور الله جل وعلا

لكن كسر الضلع(٥)

ليس ينجر * إلا بصمصام(٦)

عزيز مقتدر

إذ رض(٧)

تلك الأضلع الزكيه * رزيه لا مثلها رزيه

ومن نبوغ الدم من ثديها * يعرف(٨) عظم ما جرى عليها

وجاوزوا الحد بلطم الخد * شلت يد الطغيان والتعدى

فاحمرت(٩)

العين وعين المعرفة * تذرف(١٠)

بالدمع على تلك الصفه

- ١- الحديث ذو شجون أى: ذو فنون متشعبه تأخذ منه فى طرف فلا- تلبث حتى تكون فى آخر ويعرض لك منه ما لم تمن تقصده، وفى اللغة الشجون جمع الشجن: الهم والحزن.
- ٢- الخؤون: الكثير الخيانه.
- ٣- المنتدى: المجلس.
- ٤- الضرم: الاشتعال.
- ٥- الضلع: عظم مستطيل من عظام الجنب منحني جمعها أضلع وضلوع.
- ٦- الصمصام: السيف لا ينثنى وبالفارسيه (شمشير بران وتيغى كه خم نگرده).
- ٧- رض: مصدر بمعنى الدق والجرش وبالفارسيه (كوفتن، خرد كردن).
- ٨- فى نسخه: يعرب عظم ما جرى عليها.
- ٩- فى نسخه: فأجرت العين....
- ١٠- تذرف: تسيل، تسيل.

ولا يزِيل (١)

حمره العين سوى * بيض السيوف يوم ينشر اللواء

وللسياط رنه (٢)

صداها * فى مسمع الدهر فما أشجاها (٣)

والأثر الباقي كمثل الدمليج (٤) * فى عضد الزهراء أقوى الحجج

ومن سواد متنها (٥)

أسود الفضا * يا ساعد الله الإمام المرتضى

ووكر (٦)

نعل السيف فى جنيتها * أتى بكل ما أتى عليها

ولست أدرى خبر المسمار (٧) * سل صدرها خزانه الأسرار

وفى جنين المجد ما يدمى الحشا * وهل لهم إخفاء أمر قد فشى

والباب والجدار والدماء * شهود صدق ما به خفاء

لقد جنى الجانى على جنيتها * فاندكت الجبال من حنينها

أهكذا يصنع بابنه النبى * حرصا على الملك فى للعجب

أتمنع المكروبه المقروحه * عن البكا خوفا من الفضيحه

تالله ينبغى لها تبكى دما * ما دامت الأرض ودارت السما

لفقد عزها أبيها السامى * ولاهتضامها (٨)

وذل الحامى

أستباح نحلته (٩)

الصديقه * وارثها من أشرف الخليقه

- ۱- فی نسخه: لا تزیل.
- ۲- الرنه: الصوت.
- ۳- ما أشجاها: صیغه التعجب والضمیر راجع إلى الرنه وما أشجاها أى ما أحزنها.
- ۴- الدمليج: بضم الدال وكسرهما حلى يلبس فى المعصم وبالفارسيه: (دستبند - بازوبند)
- ۵- المتن: الظهر (يذكر ويؤنث).
- ۶- الوكز: الدفع والضرب، والنعل: ما يكون فى أسفل غمد السيف من حديد أو فضه.
- ۷- المسمار: وتد من حديد معروف وبالفارسيه (ميخ آهنى، مراد در اینجا ميخ در است).
- ۸- الاهتضام: الظلم والغصب فالمصدر أضيف إلى مفعوله.
- ۹- النحله: العطيه والهبه.

كيف يرد قولها بالزور * إذ هو رد آيه التطهير

أؤخذ الدين من الأعرابي * وينبذ المنصوص في الكتاب

فاستلبوا ما ملكت يداها * وارتكبوا الخزيه منتهاها

يا ويلهم قد سألوها بينه * على خلاف السنه الميينه

وردهم شهاده وشهود * أكبر شاهد على المقصود

يكن سد الثغور غرضا * بل سد بابها وباب المرتضى

صدوا عن الحق وسدوا بابه * كأنهم قد آمنوا عذابه

أبضعه الطهر العظيم قدرها * تدفن ليلا ويعفى(١)

قبرها

ما دفنت ليلا بستر وخفا * إلا لوجدها(٢)

على أهل الجفا

ما سمع السامع فيما سمعا * مجهوله بالقدر والقبر معا

يا ويلهم من غضب الجبار * بظلمهم ريحانه المختار(٣)

٤- خطبه فدكيه و احتجاج فاطمه (عليها السلام) با ابوبكر و عمر را در حالي كه همه مردم در مسجد رسول خدا(صلى الله عليه و آله و سلم) بودند و آن خطبه را شنيدند، احدى نمى تواند شبهه اى در آن ايجاد كند، و راهى براى انكار آن بيايد، چرا كه همه مردم شنيده اند و روايت و تاريخ نويسان ثبت كرده اند، و علمای فريقيں آن را ضبط نموده اند، و چه خوب است كه اهل علم اين خطبه را براى مردم توضيح بدهند، تا براى احدى در مظلوميّت آل محمّد (عليهم السلام) شبهه و ترديدى نباشد و سخنان بيهوده و هبابى ها در آنان كوچك ترين اثرى ايجاد نكند، و اين خطبه در اكثر كتب فريقيں مانند احتجاج طبرسى(٤) و الغدير علامه امينى(٥) و المعجم الأوسط طبرانى(٦) و شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد(٧) و كتب فراوان ديگرى نقل شده است.

ص: ١١٣

٢- الوجد: الغضب يقال: وجد عليه أى غضب.

٣- (الأنوار القدسيه، ص ٤٣-٤٢)

٤- روى عبد الله بن الحسن بإسناده عن آباءه عليهم السلام: إنه لما أجمع أبو بكر وعمر على منع فاطمه عليها السلام فداها وبلغها ذلك .. لاثت خمارها على رأسها، واشتملت بجلبابها، وأقبلت فى لمة من حفدتها ونساء قومها تطأ ذبولها، ما تخرم مشيتها مشيه رسول الله صلى الله عليه وآله حتى دخلت على أبى بكر وهو فى حشد من المهاجرين والأنصار وغيرهم فنيطت دونها ملاءه فجلست ثم أنت أنه أجهش القوم لها بالبكاء، فارتج المجلس، ثم أمهلت هنيهة حتى إذا سكن نشيج القوم وهدأت فورتهم، افتتحت الكلام بحمد الله والثناء عليه والصلاة على رسوله، فعاد القوم فى بكائهم، فلما أمسكوا عادت فى كلامها، فقالت عليها السلام: الحمد لله على ما أنعم، وله الشكر على ما ألهم، والثناء بما قدم، من عموم نعم ابتدأها، وسبوغ آلاء أسداها، وتمام من أولها، جم عن الاحصاء عددها، ونأى عن الجزاء أمددها، وتفاوت عن الإدراك أبددها، وندبهم لاستزادتها بالشكر لانصالتها واستحمد إلى الخلائق بإجزالها، وثنى بالنذب إلى أمثالها، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، كلمه جعل الإخلاص تأويلها، وضمن القلوب موصولها، وأثار فى التفكير معقولها، الممتنع من الأبصار رؤيته، ومن الألسن صفته، ومن الأوهام كيفيته، ابتدع الأشياء لا من شئ كان قبلها، وأنشأها بلا احتذاء أمثله امتثلها كونها بقدرته، وذراها بمشيته، من غير حاجه منه إلى تكوينها، ولا- فائده له فى تصويرها، إلا تثبيتا لحكمته، وتبنيها على طاعته، وإظهارا لقدرته، تعبدا لبريته وإعزازا لدعوته، ثم جعل الثواب على طاعته، ووضع العقاب على معصيته، زياده لعباده من نعمته، وحياشه لهم إلى جنته، وأشهد أن أبى محمدا عبده ورسوله اختاره قبل أن أرسله، وسماه قبل أن اجتباه، واصطفاه قبل أن ابتعثه، إذ الخلائق بالغيب مكنونه، وبستر الأهاويل مصونه، وبنهايه العدم مقرونه علما من الله تعالى بما يلى الأمور، وإحاطه بحوادث الدهور، ومعرفة بموقع الأمور ابتعثه الله إتماما لأمره، وعزيمه على إمضاء حكمه، وإنفاذا لمقادير حتمه، فرأى الأمم فرقا فى أديانها، عكفا على نيرانها، عابده لأوثانها، منكره لله مع عرفانها فأثار الله بأبى محمد صلى الله عليه وآله ظلمها، وكشف عن القلوب بهمها، وجلي عن الأبصار غمها، وقام فى الناس بالهدايه، فأنقذهم من الغوايه، وبصرهم من العمايه، وهداهم إلى الدين القويم، ودعاهم إلى الطريق المستقيم. ثم قبضه الله إليه قبض رأفه واختيار، ورغبه وإيثار، فمحمدا صلى الله عليه وآله من تعب هذه الدار فى راحه، قد حف بالملائكه الأبرار، ورضوان الرب الغفار، ومجاوره الملك الجبار، صلى الله على أبى نبيه، وأمينه، وخيرته من الخلق وصفيه، والسلام عليه ورحمه الله وبركاته. ثم التفتت إلى أهل المجلس وقالت: أنتم عباد الله نصب أمره ونهيه، وحمله دينه ووحيه، وأمناء الله على أنفسكم، وبلغائه إلى الأمم، زعيم حق له فيكم، وعهد قدمه إليكم، وبقية استخلفها عليكم: كتاب الله الناطق، والقرآن الصادق، والنور الساطع، والضيء اللامع، بينه بصائر، ومنكشفه سرائره، منجليه ظواهره، مغتبطه به أشياعه، قائدا إلى الرضوان أتباعه، مؤد إلى النجاه استماعه، به تنال حجج الله المنوره، وعزائمه المفسره، ومحارمه المحذره، وبيئاته الجاليه، وبراهينه الكافيه، وفضائله المندوبه، ورخصه الموهوبه، وشرائعه المكتوبه، فجعل الله الإيمان: تطهيرا لكم من الشرك، والصلاه: تنزيها لكم عن الكبر، والزكاه: تركيه للنفس، ونماء فى الرزق، والصيام: تثبيتا للإخلاص، والحج: تشييدا للدين، والعدل: تنسيقا للقلوب، وطاعتنا: نظاما للمله، وإمامتنا: أمانا للفرقه والجهاد: عزا للإسلام، والصبر، معونه على استيجاب الأجر، والأمر بالمعروف: مصلحه للعامة، وبر الوالدين: وقايه من السخط، وصله الأرحام: منسأه فى العمر ومنمأه للعدد، والقصاص: حقنا للدماء، والوفاء بالنذر: تعريضا للمغفره، وتوفيه المكائيل والموازن: تغييرا للبخس، والنهى عن شرب الخمر: تنزيها عن الرجس واجتناب القذف: حجابا عن اللعنه، وترك السرقة: إيجابا بالعفه، وحرم الله الشرك إخلاصا له بالربوبيه، فاتقوا الله حق تقاته، ولا تموتن إلا وأنتم مسلمون، وأطيعوا الله فيما أمركم به ونهاكم عنه، فإنه إنما يخشى الله من عباده العلماء. ثم قالت أيها الناس اعلموا: إنى فاطمه وأبى محمد صلى الله عليه وآله أقول عودا وبدوا، ولا أقول ما

أقول غلطا، ولا- أفعل ما أفعل شططا لقد جائكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم. فإن تعزوه وتعرفوه: تجدوه أبي دون نساءكم، وأخا ابن عمي دون رجالكم ولنعم المعزى إليه صلى الله عليه وآله وسلم، فبلغ الرسالة، صادعا بالنداره مائلا- عن مدرجه المشركين ضاربا ثبجهم آخذًا بأكظامهم داعيا إلى سبيل ربه بالحكمه والموعظه الحسنه، يجف الأضنام وينكث الهام، حتى انهزم الجمع وولوا الدبر، حتى تفرى الليل عن صبحه وأسفر الحق عن محضه، ونطق زعيم الدين، وخرست شقاشق الشياطين وطاح وشيظ النفاق وانحلت عقد الكفر والشقاق، وفهت بكلمه الإخلاص فى نفر من البيض الخماص وكنتم على شفا حفرة من النار، مذقه الشارب ونهزه الطامع وقبسه العجلان، وموطئ الأقدام تشربون الطرق وتقتاتون القد أذله خاسئين، تخافون أن يتخطفكم الناس من حولكم، فأنقذكم الله تبارك وتعالى بمحمد صلى الله عليه وآله، وبعد أن منى بيهم الرجال وذوبان العرب، ومرده أهل الكتاب، كلما أوقدوا نارا للحرب أطفأها الله، أو نجم قرن الشيطان أو فغرت فاعره من المشركين قذف أخاه فى لهواتها فلا ينكفى حتى يطاء جناحها بأخمصه ويخمد لهبها بسيفه، مكدودا فى ذات الله، مجتهدا فى أمر الله، قريبا من رسول الله، سيدا فى أولياء الله، مشمرا ناصحا، مجدا، كادحا، لا تأخذه فى الله لومه لائم، وأنتم فى رفاهيه من العيش، وادعون فاكهون آمنون، تتربصون بنا الدوائر وتتوكفون الأخبار وتنكصون عند النزال، وتفرون من القتال، فلما اختار الله لنبيه دار أنبيائه، ومأوى أصفياه، ظهر فيكم حسكه النفاق وسمل جلباب الدين ونطق كاظم الغاوين ونبح خامل الأقلين وهدر فنيق المبطلين فخطر فى عرصاتكم واطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفا بكم فألفاكم لدعوته مستجيبين، وللعزه فيه ملاحظين، ثم استنهضكم فوجدكم خفافا، وأحشمكم فألفاكم غضابا فوسمتم غير إيلكم ووردتم غير مشربكم هذا والعهد قريب والكلم رحيب، والجرح لما يندمل والرسول لما يقبر، ابتدارا، زعمتم خوف الفتنة ألا- فى الفتنة سقطوا وإن جهنم لمحيطه بالكافرين، فهيهات منكم، وكيف بكم، وأنى توفكون، وكتاب الله بين أظهركم، أموره ظاهره، وأحكامه زاهره وأعلامه باهره، وزواجره لايحه، وأوامره واضحه، وقد خلفتموه وراء ظهوركم أرغبه عنه تريدون " * "؟ أم بغيره تحكمون؟ بئس للظالمين بدلا، ومن يتبع غير الإسلام دينا فلن يقبل منه وهو فى الآخرة من الخاسرين، ثم لم تلبثوا إلا ريث أن تسكن نفرتها ويسلس قيادها ثم أخذتم توروبون وقدتها وتهيجون جمرتها، وتستجيبون لهتاف الشيطان الغوى، وإطفاء أنوار الدين الجلى وإهمال سنن النبى الصفى، تشربون حسوا فى ارتغاء وتمشون لأهله وولده فى الخمره والضراء ويصير " * " منكم على مثل حز المدى ووخز السنان فى الحشاء، وأنتم الآن تزعمون: أن لا- إرث لنا، أفحكم الجاهليه تبغون ومن أحسن من الله حكما لقوم يوقنون؟! أفلا تعلمون؟ بلى قد تجلى لكم كالشمس الضاحيه: أنى ابنته. أيها المسلمون أغلب على إرثى الى ان قالت: يا بن أبى قحافه أفى كتاب الله ترث أباك ولا إرث أبى؟ لقد جئت شيئا فريا! أفعلى عمد تركتم كتاب الله ونبذتموه وراء ظهوركم؟ إذ يقول: " وورث سليمان داود " وقال: فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا إذ قال: " فهب لى من لدنك وليا يرثنى ويرث من آل يعقوب " وقال: " وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فى كتاب الله " وقال: " يوصيكم الله فى أولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين " وقال: إن ترك خيرا الوصيه للوالدين والأقربين بالمعروف حقا على المتقين وزعمتم: أن لا حظوه لى ولا إرث من أبى، ولا رحم بيننا، أفخصكم الله بآيه أخرج أبى منها؟ أم هل تقولون: إن أهل ملتين لا- يتوارثان؟ أو لست أنا وأبى من أهل مله واحده؟ أم أنتم أعلم بخصوص القرآن وعمومه من أبى وابن عمى؟ فدونها مخطومه مرحوله تلقاك يوم حشركم، فنعم الحكم الله، والزعيم محمد، والموعد القيامه، وعند الساعه يخسر المبطلون، ولا ينفعم إذ تندمون، ولكل نبأ مستقر وسوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه ويحل عليه عذاب مقيم ثم رمت بطرفها (*) نحو الأنصار فقالت: يا معشر النقيه وأعضاء المله وحضنه الإسلام، ما هذه الغميزه فى حقى والسنه عن ظلامتى؟ أما كان رسول الله صلى الله عليه وآله أبى يقول (المرء يحفظ فى ولده)؟ سرعان ما أحدثتم، وعجلان ذا إهاله ولكم طاقه بما أحاول، وقوه على ما أطلب وأزاول، أتقولون مات محمد صلى الله عليه وآله؟ فخطب جليل:

استوسع وهنه واستنهر فتقه وانفتق رتقه، واظلمت الأرض لغيبته، وكسفت الشمس والقمر، وانتشرت النجوم لمصيبته، وأكدت الآمال، وخشعت الجبال، وأضيع الحريم، وأزيلت الحرمه عند مماته، فتلك والله النازله الكبرى، والمصيبه العظمى، لا مثلها نازله، ولا- بائنه عاجله، أعلن بها كتاب الله جل ثناؤه، فى أفنيتكم، وفى ممساكم، ومصبحكم، يهتف فى أفنيتكم هتافا، وصراخا، وتلاوه، وألحانا، ولقبله ما حل بأنبياء الله ورسله، حكم فصل، وقضاء حتم: " وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين " أيها بنى قيله أهضم تراث أبى؟ وأنتم بمرأى منى ومسمع، ومنتدى ومجمع تلبسكم الدعوه، وتشملكم الخبره، وأنتم ذوو العدد والعدده، والأداه والقوه وعندكم السلاح والجنه توافيكم الدعوه فلا- تجييون، وتأتىكم الصرخه فلا تغثون، وأنتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخير والصلاح، والنخبه التى انتخبتم، والخيره التى اختيرت لنا أهل البيت، قاتلتكم العرب، وتحملتكم الكد والتعب، وناطحتكم الأمم، وكافحتكم " * " البهيم، لا نبرح أو تبرحون نأمركم فتأتمرون، حتى إذا دارت بنا رحى الإسلام، ودر حلب الأيام، وخضعت ثغره الشرك، وسكنت فوره الإفك، وخمدت نيران الكفر، وهدأت دعوه الهرج، واستوسق نظام الدين فأنى حزتم بعد البيان؟ وأسررتكم بعد الإعلان؟ ونكصتكم بعد الإقدام؟ وأشركتم بعد الإيمان؟ بؤسا لقوم نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم، وهموا بإخراج الرسول، وهم بدؤوكم أول مره، أتخشونهم فالله أحق أن تخشوه إن كنتم مؤمنين ألا- وقد أرى أن قد أخلدتم إلى الخفض وأبعدتم من هو أحق بالبسط والقبض، وخلوتم بالدعه ونجوتكم بالضيق من السعه، فمجتتم ما وعيتم، ودسعتم الذى تسوغتم فإن تكفروا أنتم ومن فى الأرض جميعا فإن الله لغنى حميد. ألا وقد قلت ما قلت هذا على معرفه منى بالجدله التى خامرتكم والغدره التى استشعرتها قلوبكم، ولكنها فيضه النفس، ونفته الغيظ، وخور القناه وبثه الصدر، وتقدمه الحجه، فدونكموها فاحتقبوها دبره الظهر نقبه الخف باقيه العار، موسومه بغضب الجبار، وشنار الأبد، موصوله بنار الله الموقده، التى تطلع على الأفئده، فبعين الله ما تفعلون وسيعلم الذين ظلموا أى مقلب ينقلبون. وأنا ابنه نذير لكم بين يدي عذاب شديد فاعملوا إنا عاملون، وانتظروا إنا منتظرون. فأجابها أبو بكر عبد الله بن عثمان. وقال: يا بنت رسول الله لقد كان أبوك بالمؤمنين عطوفا كريما، رؤوفا رحيمًا، وعلى الكافرين عذابا أليما، وعقابا عظيما، إن عزوانه وجدناه أباك دون النساء، وأخا إلفك دون الأخلاء آثر على كل حميم، وساعده فى كل أمر جسيم، لا يحبكم إلا سعيد، ولا يبغضكم إلا شقى بعيد فأنتم عتره رسول الله الطيبون، الخيره المنتجبون، على الخير أدلتنا، وإلى الجنه مسالكننا، وأنت يا خيره النساء، وابنه خير الأنبياء، صادقه فى قولك، سابقه فى وفور عقلك، غير مردوده عن حقك، ولا مصدوده عن صدقك، والله ما عدوت رأى رسول الله، ولا عملت إلا بإذنه، والرائد لا يكذب أهله، وأنى أشهد الله وكفى به شهيدا، أنى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: " نحن معاشر الأنبياء لا نورث ذهبا ولا فضه ولا دارا ولا عقارا وإنما نورث الكتاب والحكمه والعلم والنبوه وما كان لنا من طعمه فلولى الأمر بعدنا أن يحكم فيه بحكمه " وقد جعلنا ما حاولته فى الكراع والسلاح يقاتل بها المسلمون ويجاهدون الكفار، ويجالدون المرده الفجار، وذلك بإجماع من المسلمين، لم انفرد به وحدى، ولم استبد بما كان رأى عندى وهذه حالى ومالى، هى لك وبين يديك، لا تزوى عنك، ولا ندخر دونك، وأنك وأنت سيده أمه أبيك، والشجره الطيبه لبنيك، لاندفع مالك من فضلك، ولا يوضع فى فرعك وأصلك، حكمك نافذ فيما ملكت يداى فهل ترين أن أخالف فى ذلك أباك صلى الله عليه وآله فقالت عليها السلام: سبحان الله ما كان أبى رسول الله صلى الله عليه وآله عن كتاب الله صادفا ولا لأحكامه مخالفا! بل كان يتبع أثره، ويقفو سوره، أفتجمعون إلى الغدر اعتلالا عليه بالزور، وهذا بعد وفاته شبيه بما بغى له من الغوائل فى حياته هذا كتاب الله حكما عدلا، وناطقا فصلا يقول: يرثنى ويرث من آل يعقوب ويقول: وورث سليمان داود وبين عز وجل فيما وزع من الأقساط، وشرع من الفرائض والميراث، وأباح من حظ الذكران والإناث، ما أزاح به عله المبطلين، وأزال التنظى والشبهات فى الغابرين، كلال- بل سولت لكم أنفسكم أمرا فصبر جميل والله

المستعان على ما تصفون. فقال أبو بكر: صدق الله ورسوله، وصدقت ابنته، أنت معدن الحكمة وموطن الهدى والرحمة، وركن الدين، وعين الحجة، لا أبعد صوابك، ولا أنكر خطابك هؤلاء المسلمون بيني وبينك، قلدوني ما تقلدت، وباتفاق منهم أخذت ما أخذت غير مكابر ولا مستبِد، ولا مستأثر، وهم بذلك شهود. فالتفتت فاطمه عليها السلام إلى الناس وقالت: معاشر المسلمين المسرعه إلى قيل الباطل المغضيه على الفعل القبيح الخاسر أفلا تتديرون القرآن أم على قلوب أقفالها؟ كلا بل ران على قلوبكم ما أسأت من أعمالكم، فأخذ بسمعكم وأبصاركم، وليس ما تأولتم، وساء ما به أشرتن، وشر ما منه اغتصبتن لتجدن والله محمله ثقيل، وغبه وبيلا، إذا كشف لكم الغطاء وبان بأورائه الضراء، وبدا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحتسبون، وخسر هنالك المبطلون. ثم عطفت على قبر النبي صلى الله عليه وآله وقالت: قد كان بعدك أنباء وهنبثه * لو كنت شاهدها لم تكثر الخطب إنا فقدناك فقد الأرض وابلها * واختل قومك فاشهدهم ولا تغب وكل أهل له قربي ومنزله * عند الإله على الأذنين مقترب أبت رجال لنا نجوى صدورهم * لما مضيت وحالت دونك الترب تجهمتنا رجال واستخف بنا * لما فقدت وكل الأرض مغتصب وكنت بدرا ونورا يستضاء به * عليك ينزل من ذى العزه الكتب وكان جبريل بالآيات يونسنا * فقد فقدت وكل الخير محتجب فليت قبلك كان الموت صادفنا * لما مضيت وحالت دونك الكتب ثم انكفأت عليها السلام، وأمير المؤمنين عليه السلام يتوقع رجوعها إليه، ويتطلع طلوعها عليه. (احتجاج طبرسى، ج ١/١٣٢)

٥- (الغدِير، ج ٧/١٩٢)

٦- (المعجم الأوسط، ج ٤/١٠٤)

٧- (شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ١٦/٢١٢)

۵- وصیت های حضرت زهرا(علیهاالسلام) به امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مورد غسل و تکفین و نماز و تدفین او نیز بیانگر ظلم هایی است که بر او وارد شده است و اجماع علمای شیعه و اهل سنت بر این است که او به امیرالمؤمنین(علیه السلام) وصیت نمود، تا بدن او را شبانه در خانه خود بدون اطلاع مردم [در کمال پنهانی] غسل

ص: ۱۱۴

- ۲۳- بشارت های مهدویّت، فارسی - عربی.
- ۲۴- در پناه قرآن.
- ۲۵- فتنه های آخر الزّمان، فارسی - عربی.
- ۲۶- راه بهشت.
- ۲۷- اخلاق و سیره محمّدی صلی الله علیه وآله.
- ۲۸- دفاع از مقام ولایت.
- ۲۹- حقوق برادران دینی، ترجمه مصادقه الإخوان (مرحوم صدوق).
- ۳۰- کشکول عجائب
- ۳۱- تفسیر اهل بیت علیهم السلام در هشت جلد
- ۳۲- حکومت های جهانی قبل از قیامت
- ۳۳- زندهای نمونه
- ۳۴- چهل حدیث
- ۳۵- جستجوی حقیقت
- ۳۶- راه نجات
- ۳۷- حلال و حرام
- ۳۸- حقیقت مظلوم
- ۳۹- اشعار مدح و مرثیه اهل البیت علیهم السلام

۵- وصیت های حضرت زهرا(علیهاالسلام) به امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مورد غسل و تکفین و نماز و تدفین او نیز بیانگر ظلم هایی است که بر او وارد شده است و اجماع علمای شیعه و اهل سنت بر این است که او به امیرالمؤمنین(علیه السلام) وصیت نمود، تا بدن او را شبانه در خانه خود بدون اطلاع مردم [در کمال پنهانی] غسل

ص: ۱۱۶

بدهد و کفن کند و به خاک به سپارد، و احدی [جز خواصّ] از آن آگاه نشود، از سویی آن حضرت در وصیت خود تصریح نمود که آن دو نفر [یعنی ابوبکر و عمر] حاضر نشوند و بر بدن او نماز نخوانند، از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) شبانه بدن او را دفن نمود و چهل صورت قبر آماده کرد، تا کسی نداند قبر او کجاست، و چون عمر خشم نمود و گفت: «به خدا سوگند ما این قبرها را نبش می کنیم و بر بدن فاطمه (علیها السلام) نماز می خوانیم» امیرالمؤمنین (علیه السلام) لباس رزم پوشید، و با حال خشم وارد بقیع شد، و فرمود: «اگر کوچک ترین حرکتی بکنید خون شما را خواهم ریخت» از این رو ابوبکر گفت: یا ابالحسن ما قصد حرکتی نداریم و با رفیق خود عمر از بقیع خارج شدند، و این قصّه در مباحث پیشین گذشت.

۶- سخنان حضرت زهرا (علیها السلام) هنگام عیادت ابوبکر و عمر نیز تا ابد محکومیت آنان را ثبت نموده، و آنان نیز اقرار کردند که در حق او ظلم کرده اند، و پذیرفتند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) درباره فاطمه (علیها السلام) فرموده است: «فاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله».

از سویی فاطمه (علیها السلام) در همان جلسه دست به دعا بلند نمود و خدا را شاهد گرفت که آنان به او ظلم کرده اند و فرمود:

«خدایا این ها به من ظلم کردند، و هرگز مرا راضی نمودند» و سپس ابوبکر را خطاب نمود و فرمود: «ای ابوبکر به خدا سوگند من پس از هر نمازی به تو نفرین خواهم نمود». و به عمر خطاب نکرد چرا که او فظّ غلیظ و عتلّ زنیم و انسان سنگدلی بود، و چون ابوبکر از سخنان فاطمه (علیها السلام) اظهار نگرانی نمود و از نارضایتی فاطمه (علیها السلام) هراس پیدا کرد، عمر به او گفت: «آیا تو به خاطر عدم رضایت یک زن آزرده شدی؟»

البته به نظر نویسندگان آنچه گذشت ظاهر قصّه بود و آنان می خواستند گذشته های خود را توجیه کنند و نتوانستند و گرنه در باطن اعتقادی به تحصیل رضایت فاطمه (علیها السلام) نداشتند. و نیز اعتقادی نسبت به اسلام و سخنان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) و هراسی از عدم رضایت دختر او در وجود آنان نبود، و همان گونه که ابوبکر هنگام مرگ اعتراف نمود، آنان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) را ساحر می دانستند و اعتقادی به نبوت او نداشتند، و همان گونه که عمر در نامه خود به معاویه سفارش نمود، هدف آنان به دست گرفتن حکومت بود، از این رو برای به دست آوردن آن از هیچ ظلم و جنایتی خودداری نکردند، و کلیه برخوردهای ظاهری آنان با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اهل بیت او از روی نفاق بوده است، والله الحکّم العدل و هو الذی یعلم السرّ و أخفی و لا یعذب عن علمه مثقال ذره و هو أسرع الحاسبین.

۷- از مصباح الأنوار نقل شده که امام صادق (علیه السلام) از پدران خود (علیهم السلام) نقل نموده که فرموده اند: هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فاطمه دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را در قبر گذارد فرمود: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَ عَلَى مَلْهُرِ سَؤْلِ اللهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)». و سپس فرمود: «ای فاطمه صدیقه! من تو را تسلیم کسی کردم که به تو سزاوارتر از من بود، و به آنچه خداوند برای تو راضی بود، من نیز به آن راضی شدم».

سپس این آیه را تلاوت نمود «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (۱) و چون قبر فاطمه (علیها السلام) را پوشاند و دستور داد تا آب بر آن پاشیدند، با چشم گریان و قلبی حزین کنار آن نشست، تا این که عباس آمد و دست او را گرفت و به خانه برد.

مرحوم محدث قمی گوید: چون صبح شد و مردم به بقیع آمدند و چهل صورت قبر تازه در آن یافتند، برای آنان سخت شد و صدای ضجه و ناله آنان بلند شد، و همدیگر را ملامت نمودند، و گفتند: پیامبر شما (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) جز یک دختر از او باقی نماند، و او از دنیا رفت، و شما برای وفات او حاضر نشدید، و بر جنازه او نماز نخواندید، و اکنون قبر او را نیز نمی شناسید!!

و سپس غاصبین خلافت آمدند و گفتند: «زن هایی را بیاورید، تا این قبور را نبش کنند، تا ما بر بدن فاطمه (علیها السلام) نماز بخوانیم و قبر او را زیارت کنیم» و چون این خبر به گوش امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، خشمگین شد و چشمان او سرخ گردید، و رگ های گردن او متورم شد، و قبای زردی که در مواقع مصیبت می پوشید بر تن نمود و بر شمشیر ذوالفقار تکیه نمود و وارد بقیع شد، و مردم گفتند: علی بن ابیطالب (علیه السلام) وارد شده و می فرماید: «به خدا سوگند اگر سنگی از یکی از قبرها، جا به جا شود، با شمشیر خود همه را به خاک و خون خواهیم کشید» پس عمر و همراهان او به آن حضرت گفتند:

برای چه قبر فاطمه را پنهان کرده ای؟ و عمر گفت: «به خدا سوگند این قبرها را نبش خواهیم نمود، و بر بدن فاطمه نماز خواهیم خواند» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) با دست خود لباس عمر را گرفت و او را بر زمین کوبید و به او فرمود: «ای فرزند آن زن ناپاک من از حق خود صرف نظر کردم، تا مردم از دین خود بازنگردند و مرتد نشوند، و اما نسبت به قبر فاطمه (علیها السلام) به خدا سوگند اگر تو و یاران تو حرکتی بکنید، زمین را از خونتان سیراب خواهم نمود، پس اگر قدرت داری جلو بیا» پس ابوبکر جلو آمد و گفت: «یا ابالحسن به حق

خدا و رسول او دست از عمر بردار و ما هیچ کاری که تو را خوش نیاید انجام نخواهیم داد.» پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) عمر را رها کرد و مردم متفرق شدند و آنان از این کار منصرف گردیدند(۱).

علی بن عیسی اربلی گوید: برخی از اصحاب پس از ماجرای گذشته اشعار ذیل را سرودند

لولا اعتداء رعیه

ألقى سياستها الخليفة

و سيوف أعداء بها

هاماتنا أبداً نقيفه

لنشرت من اسرار آل محمد

جمالاً طريفه

تقنيكم عمّا رواه

مالك و ابوحنيفه

ص: ۱۱۹

۱- وعن مصباح الأنوار، عن أبي عبد الله عن آبائه عليهم السلام: أن أمير المؤمنين عليه السلام لما وضع فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآلهما في القبر قال: بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله وبالله وعلى مله رسول الله محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله، سلمتك أيتها الصديقه إلى من هو أولى بك منى ورضيت لك بما رضى الله تعالى لك، ثم قرء * (منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تاره أخرى) *، فلما سوى عليها التراب أمر بقبرها فرش عليه الماء، ثم جلس عند قبرها باكية حزينا، فأخذ العباس بيده فانصرف به. [مناقشه عمر مع على عليه السلام] قال الراوى: وأصبح البقيع ليله دفنت "سلام الله عليها" وفيه أربعون قبرا جددا وإن المسلمين لما علموا وفاتها جاؤوا إلى البقيع فوجدوا فيه أربعين قبرا فأشكل عليهم قبرها من سائر القبور فضج الناس ولام بعضهم بعضا وقالوا: لم يخلف نبيكم فيكم إلا بنتا واحده تموت وتدفن ولم تحضروا وفاتها والصلوه عليها ولا تعرفوا قبرها، ثم قال ولاء الأمر منهم: هاتم من نساء المسلمين من ينش هذه القبور حتى نجد لها فنصلى عليها ونزور قبرها. فبلغ ذلك أمير المؤمنين عليه السلام، فخرج مغضبا قد احمرت عيناه ودرت أوداجه وعليه قباه الأصفر الذى كان يلبسه فى كل كريبه وهو متكأ على سيفه ذى الفقار حتى ورد البقيع فسار الى الناس النذير وقالوا: هذا على بن أبى طالب قد أقبل كما ترونه يقسم بالله لئن حول من هذه القبر حجر ليضعن السيف على غابر الآخر. فتلقاه عمر ومن معه من أصحابه وقال له: ما لك يا أبا الحسن؟ والله لننشن قبرها ولنصلين عليها، فضرب على عليه السلام بيده إلى جوامع ثوبه فهزه ثم ضرب به الأرض وقال له: يابن السوداء اما حقى فقد تركته مخافه أن يرتد الناس عن دينهم، وأما قبر فاطمه عليها السلام فو الذى نفس على بيده لئن رمت واصحابك شيئا

من ذلك لأسقين الأرض من دمائكم فان شئت فأعرض يا عمر، فتلقيه أبو بكر فقال: يا ابا الحسن بحق رسول الله وبحق من فوق العرش إلا- خليت عنه فإننا غير فاعلين شيئا تكرهه قال فخلا- عنه وتفرق الناس ولم يعودوا إلى ذلك. (بيت الاحزان، ص ١٨٦-

و أريتكم أن الحسين

أُصِيبَ فِي يَوْمِ السَّقِيفَةِ

و لِأَيِّ حَالٍ لَحَدَثَ

بِاللَّيْلِ فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

و لَمَّا حَمَتِ شَيْخِيكُمْ

عَنْ وَطِيءِ حَجَرِهَا الْمَنِيْفَةِ

أَوْهَ لَبْنَتِ مُحَمَّدٍ (ص)

مَاتَتْ بِغَضَّتِهَا أَسِيفَهُ (١)

امیر المؤمنین (علیه السلام) در خواست مرگ نمود !!

ابوسعید خدری گوید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یادی از مصائب علی (علیه السلام) بعد از خود نمود و حوادث فراوانی که برای او رخ می دهد را مفصلاً بیان کرد، و علی (علیه السلام) عرضه داشت یا رسول الله به حق خدا و حق خویشی من با شما از خدا بخواهید که مرا قبل از شما از دنیا ببرد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: چگونه من از خداوند چیزی را طلب کنم که او مقدر ننموده است؟ (٢)

مقایسه علی (علیه السلام) با غاصبین خلافت

در تفسیر آیه شریفه «و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» یعنی آنها که کافر شدند می گویند: «تو پیامبر نیستی!» بگو: «کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب و آگاهی از قرآن نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.» (٣)

امام باقر (علیه السلام) فرمود: مقصود خداوند از «و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» ما خانواده هستیم و علی (علیه السلام) اول ما و بهترین ما و افضل ما بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد (٤).

ص: ۱۲۰

۱- (بیت الأحزان، ص ۱۸۸)

۲- و روی جعفر بن سلیمان الضبعی عن أبي هارون العبدی عن أبي سعيد الخدری قال ذکر رسول الله ص یوما لعلی ما یلقى بعده من العنت فأطال فقال له ع أنشدك الله و الرحم یا رسول الله لما دعوت الله أن یقبضنی إلیه قبلک قال کیف أسأله فی أجل

مؤجل قال يا رسول الله فعلام أقاتل من أمرتني بقتاله قال على الحدث في الدين. (شرح نهج البلاغه، ج ١٠٨/٤)

٣- (رعد/٤٣)

٤- والايه قوله تعالى: (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِيًّا لِقَوْلِ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ). وتأويله ما ذكره الشيخ محمد بن يعقوب كليني (رحمه الله) عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن ابن أذينة عن بريد بن معاوية عن أبي جعفر في قوله عز وجل: (وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) قال إيانا عنى و على أولنا و خيرنا و أفضلنا بعد النبى صلى الله عليه وآله. (تأويل الآيات، ج ١/٢٣٩ كافي، ج ١/٢٢٩، ح ٦)

و از آن حضرت نیز نقل شده که فرمود: احدی نمی تواند ادعا کند که جمیع قرآن را همان گونه که نازل شده جمع آوری کرده است، جز آنکه کذاب باشد، چرا که تنها علی بن ابیطالب و ائمه ی بعد از او (صلوات الله علیهم اجمعین) همه قرآن را جمع کرده و آن را حفظ نموده اند(۱).

از امام صادق (علیه السلام) نیز سؤال شد: آیا علم «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» بیشتر است و یا علم «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»(۲) که مربوط به عاصف برخیا وزیر سلیمان است؟ امام صادق (علیه السلام) در پاسخ سؤال کننده فرمود: دانش کسی که «عنده علم من الكتاب» است در مقابل دانش کسی که «عنده علم الكتاب» است به اندازه آبی است که پشه با بال خود از دریا برمی دارد، در مقابل کل دریا. از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: آگاه باشید که علم آدم و علوم همه پیامبران تا خاتم آنان حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) در عترت آن حضرت جمع شده است.

امام صادق (علیه السلام) در پایان سخن فوق فرمود: «علم الكتاب والله كله عندنا، علم الكتاب والله كله عندنا» یعنی به خدا سوگند علم کل قرآن نزد ما می باشد، به خدا سوگند علم کل قرآن نزد ما می باشد. (۳)

و در تفسیر آیه «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ»(۴) یعنی، «و گوشهای شنوا آن را در می یابد و درک می کند» در تفسیر عیاشی از اصبح بن نباته نقل شده که گوید: هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کوفه آمد چهل روز در نماز صبح خود سوره «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را قرائت نمود و منافقین گفتند:

به خدا سوگند علی (علیه السلام) حافظ قرآن نیست، و اگر می بود سوره های دیگری را نیز می خواند. و چون این خبر به گوش امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، فرمود: وای بر آنان چگونه من حافظ قرآن نیستم در حالی که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و فصول و حروف و معانی آن را می دانم، و به خدا سوگند، هیچ حرفی از

ص: ۱۲۱

۱- و روی أيضا عن رجاله بإسناده إلى جابر بن عبد الله قال سمعت أبا جعفر (ع) يقول ما ادعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا- كذاب و ما جمعه و حفظه كما أنزل الله إلا- على بن أبي طالب و الأئمة من بعده عليهم السلام. (همان، و کافی، ج ۱/۲۲۸ ح ۱)

۲- (نمل/۴۰)

۳- والقمی عن الصادق علیه السلام هو أمير المؤمنين علیه السلام و سئل عن الذی عنده علم من الكتاب أعلم أم الذی عنده علم أم الكتاب فقال ما كان الذی عنده علم من الكتاب عند الذی عنده علم الكتاب إلا بقدر ما تأخذ البعوضه بجناحها من ماء البحر وقال أمير المؤمنين علیه السلام ألا- إن العلم الذی هبط به آدم من السماء إلى الأرض وجميع ما فضلت به النبيون إلى خاتم النبيين في عتره خاتم النبيين. (تفسیر صافی، ج ۳/۷۷، از تفسیر قمی)

۴- (الحاقه/۱۲)

قرآن بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نشد، جز آنکه من دانستم که آن درباره چه کسی نازل شد، و در چه روزی و در چه جایی نازل شد! سپس فرمود:

وای بر آنان، آیا این آیه را نخوانده اند که خداوند می فرماید: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ» یعنی «این ها در کتب آسمانی پیشین نیز مانند کتب ابراهیم و موسی آمده است»^(۱) و به خدا سوگند صحف ابراهیم و موسی نزد من است و من آن ها را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ارث برده ام.

تا این که فرمود: وای بر آنان، به خدا سوگند آیه «وَوَعِيهَا أَذُنٌ وَاَعِيَّةٌ» درباره من نازل شد، و ما نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم و آن حضرت وحی را به ما خبر می داد، و من آن را حفظ می کردم، و منافقین هنگامی که از خدمت آن حضرت خارج می شدند می گفتند: «ماذا قال آنفأ؟» یعنی او آلان چه گفت، و همه را از یاد برده بودند^(۲).

مؤلف گوید: مضمون روایات فوق در کتب فریقین فراوان است و ما در تفسیر «اهل البيت» در ذیل آیات گذشته آن ها را بیان کرده ایم، و در کتاب «آیات الفضائل» و کتب دیگر خود نیز ذکر نموده ایم، از این رو تکرار نمی کنیم.

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا غاصبین خلافت و ائمه مذاهب اربعه، از آیات الهی و احکام قرآن آگاهی داشته اند؟ یا در مواقف فراوانی برای نجات خود به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) پناه برده و از دانش او استفاده می کرده اند؟ پاسخ روشن است و لکن باید نمونه هائی بیان شود تا خواننده محترم اطمینان کامل پیدا کند.

۱- مرحوم عالم ربّانی مقدس اردبیلی گوید: احدی منکر این نیست که ابوبکر بالای منبر گفت: «إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْترِينِي فَإِنْ اسْتَقَمْتُ فَاعِينُونِي و إِنْ عَصَيْتُ فَاجْتَنِبُونِي و إِنْ زُغْتُ فَاقْمُونِي»^(۳). یعنی مرا شیطان نیست که بر من چیره می شود، پس اگر شما مرا مستقیم یافتید، به من کمک کنید، و اگر گناهکارم دیدید، از من پرهیز نمایید، و اگر منحرف شدم، مرا به استقامت وادارید»

ص: ۱۲۲

۱- (اعلیٰ/ ۱۹-۱۸)

۲- عن الأصمغ بن نباته قال: لما قدم أمير المؤمنين عليه السلام الكوفة صلى بهم أربعين صباحا يقرء بهم "سبح اسم ربك الاعلى" قال: فقال المنافقون: لا والله ما يحسن ابن أبي طالب أن يقرء القرآن ولو أحسن أن يقرء القرآن لقرء بنا غير هذه السورة قال: فبلغه ذلك فقال: ويل لهم اني لأعرف ناسخه من منسوخه ومحكمه من متشابهه وفصله من فضاله وحروفه من معانيه، والله ما من حرف نزل على محمد صلى الله عليه وآله الا اني أعرف فيمن انزل وفي أي يوم وفي أي موضع، ويل لهم أما يقرءون "ان هذا لفي الصحف الأولى صحف ابراهيم وموسى" والله عندي ورثتهما من رسول الله صلى الله عليه وآله، وقد أنهى رسول الله صلى الله عليه وآله من ابراهيم وموسى (ع)، ويل لهم والله أنا الذي انزل الله في "وتعياها اذن واعيه" فإنما كنا عند رسول الله صلى الله عليه وآله فيخبرنا بالوحي فأعياه أنا ومن يعيه، فإذا خرجنا قالوا: ماذا قال آنفأ؟ (تفسير عتاشي، ج ۱/۱۴، برهان، ج ۱/۱۶)

۳- (الأمامه و السياسه ابن قتيبه، ج ۱/۳۴، الصواعق المحرقة ابن حجر عسقلاني، ص ۷)

سپس مقدس اربیلی گوید: چنین کسی چگونه می تواند پیشوای مردم باشد، در حالی که خود نیاز به راهنما دارد و از مردم درخواست راهنمایی می کند و می گوید: «من شیطانی دارم که همواره مرا می فریبد» و چنین کسی یا در گفتار خود صادق است و یا کاذب می باشد، و در هر دو صورت او صلاحیت رهبری امت را ندارد، و ملاعلی قوشجی در شرح تجرید گوید: «ابوبکر در این سخنان تواضع نموده» و این غلط محض است، چرا که او اعتراف نموده به اغراء و سلطه شیطان بر او، و این ارتباطی به تواضع ندارد.

۲- ابوبکر بارها بالای منبر می گفت: «أقيلوني أقيلوني لست بخير كم و عليّ فيكم» یعنی «بیعت مرا پس بگیریید و فسخ کنید، چرا که من بهتر از شما نیستم، در حالی که علی (علیه السلام) بین شما می باشد» و در این سخن نیز او یا راستگو بوده و یا دروغ گفته است و در هر تقدیر او صلاحیت رهبری امت را نداشته است، و این که ملاعلی، این سخن را نیز حمل بر تواضع او نموده، غلط محض می باشد، چرا که مردم به او گفتند: با وجود علی (علیه السلام) تو لایق حکومت نیستی، و اگر غرض او تواضع می بود بایستی می گفت: «هر کدام از شما بهتر از من هستید بیا اید حکومت را به دست بگیریید» و چنین نگفت بلکه گفت: تا علی (علیه السلام) بین شما هست من بهتر نیستم.

چنان که عمر در مسأله صدق و محکوم شدن او با سخن آن زن که گفت: تو نمی توانی بر خلاف قرآن درباره مهریه زنان چیزی بگویی - گفت: «همه زنان از عمر داناتر و فقیه ترند» [گرچه او راست می گفت آن زن داناتر از او بود] و این سخن اقرار صریح به جهل و نادانی اوست، اگر باز قوشجی نگوید: او تواضع کرده است.

۳- ابوبکر هنگام مرگ گفت: «ای کاش من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کرده بودم که آیا انصار نیز در خلافت سهمی دارند یا ندارند؟» این سخن نیز کاشف بر این است که او درباره حق خلافت شک داشته است، [اگر نگوییم: این سخن از روی نفاق و معذور نمائی خود بوده است] چرا که روز سقیفه انصار گفتند: «ما را امیری باشد و مهاجرین را امیری».

و نیز در هنگام مرگ گفت: «یا لیتنی ترکت بیت فاطمه و لم أكشفه» یعنی ای کاش من بی اجازه وارد خانه فاطمه (علیها السلام) نشده بودم. و یا گفت: «و لیتنی فی ظلّه بنی ساعده کنت ضربت یدی علی ید أحد الرجلین فکان هو الأمير و کنت أنا الوزير» یعنی ای کاش من در سقیفه بنی ساعده با یکی از آن دو نفر [یعنی عمر و یا ابی عبیده] بیعت کرده بودم و او امیر می شد و من وزیر او می شدم؟! (۱)

مؤلف گوید: از این سخنان ظاهر می شود که به نظر او جز عمر و ابو عبیده کسی لایق خلافت نبوده است، بنابراین او خود را خطا کار دانسته در امر خلافت، و شاید او به خاطر اتمام عمر و جدا شدن از منصب خلافت،

ص: ۱۲۳

۱- ولیتنی یوم سقیفه بنی ساعده کنت ضربت علی ید أحد الرجلین ابی عبیده أو عمر فکان هو الامیر و کنت أنا الوزير. (الإمامه و السیاسه لابن قتیفه، ج ۱/۳۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲/۴۶ و ج ۲۰/۲۴)

این گونه، سخن گفته است، و در هنگام خلافت به خاطر شیرینی منصب خلافت، این سخنان را نگفته است، والله العالم.

و اگر خواننده محترم بخواهد به اسرار کار غاصبین خلافت پی ببرد، باید به اشعار جلیلیه عمر و بن عاص در پاسخ معاویه، و نامه عمر بن خطاب به معاویه، که در پایان کتاب ذکر می شود، مراجعه کند.

و چه قدر فرق است بین کسی که می فرماید: «أيتها الناس سلوني قبل أن تفقدوني، و یا می فرماید: أنا بطرق السماء أعلم مني بطرق الأرض...» (۱) و بین کسی که می گوید: «كل الناس أفتة من عمر» و یا می گوید: «لولا علي لهلك عمر» و یا می گوید: رجل أخطأ و امرأه أصابت (۲).

ولكن امير المؤمنين علي (عليه السلام) می فرماید: «اگر برای من مسند قضاوت آماده شود، من برای اهل تورات با تورات حکم می کنم، و برای اهل انجیل با انجیل، و برای اهل قرآن با قرآن».

صاحب کتاب ینابیع الموده سپس گوید: از این رو صحابه در احکام قرآن به او مراجعه می کردند، و فتوای او را می گرفتند، چنان که عمر بن خطاب در موطن زیادی گفت: «لولا علي لهلك عمر» و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «أعلم أمتي علي بن ابيطالب» (۳).

صاحب کتاب ینابیع الموده پس از ذکر روایاتی درباره علم و دانش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) گوید: باید توجه شود که علی بن ابیطالب (علیه السلام) جامع علوم خاتم رسل (صلی الله علیه و آله و سلم) و علوم و شرایع پیامبران گذشته می باشد، و این علوم را به وسیله مطالعه کتب پیامبران گذشته به دست نیاورده، بلکه از ناحیه وراثت از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و از الهامات الهیه بوده است، که آن را علم لدنی گویند، و این مرتبه کامل یک انسان است، و انسان کامل و جامع جمیع مظاهر الهیه، پیامبر ما حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و وارث او علی (علیه السلام) می باشد (۴).

ص: ۱۲۴

۱- (نهج البلاغه، ج ۲/۱۳۰)

۲- (ینابیع الموده، ج ۱/۲۱۶، کشف الغطاء، ج ۱/۱۸، المهذب البارع لابن فهد الحلبي، ص ۳۸۸)

۳- و قال علی (کرم الله وجهه): لو ثبت لي الوساده و جلست عليها لحكمت لأهل التوراه بتوراتهم، و لأهل الانجيل بانجيلهم، و لأهل القرآن بقرآنهم. و لهذا كانت الصحابه (رضي الله عنهم) يرجعون إليه في أحكام الكتاب، و يأخذون عنه الفتاوى. كما قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه في عدّه مواطن: لو لا علي لهلك عمر. و قال صلّى الله عليه و آله و سلم: أعلم أمتي علي بن أبي طالب. (ینابیع الموده، ج ۱/۲۱۶)

۴- و فی شرح الکبريت الأحمر: قال علی رضي الله عنه: لو كسرت لي الوساده و جلست عليها لقضيت بين أهل التوراه بتوراتهم، و بين أهل الإنجيل بانجيلهم، و بين أهل الفرقان بفرقانهم. الحديث. فليظن الي جامعته بعلم خاتم الرسل و بعلوم شرائع الأنبياء السابقين و ليست له هذه الجامعيه بمطالعه كتبهم، بل جامعته من الوارثه و العلم اللدني، و الالهامات الالهيه، و هذه المرتبه للانسان الكامل، و هو آخر تنزلات الخمسه و يقال لها: الحضرات الخمسه عند الصوفيه، و الانسان الكامل جامع جميع

المظاهر الإلهية و هو نبينا صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم و وارثه. (ينابيع المودّة، ج ١/٢١٦)

صاحب ینابیع سپس از موفق بن احمد خوارزمی و او از ابن عباس نقل نموده که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: جبرئیل مرکبی از بهشت برای من آورد و من بر آن سوار شدم و چون در پیشگاه خداوند قرار گرفتم خداوند با من سخن گفت و مناجات نمود، و من آنچه دانستم را به علی (علیه السلام) تعلیم نمودم، از این رو علی باب علم من است.

و سپس گوید: در مناقب آمده که از علی (کرم الله وجهه) سؤال شد: عیسی بن مریم، مرده ها را زنده می کرد، و سلیمان بن داود، سخن پرندگان را می فهمید، آیا شما نیز چنین منزلتی را دارید؟ علی (علیه السلام) فرمود: سلیمان بن داود (علیهما السلام) به خاطر ههد که نزد او نیامده بود، غضب نمود، چرا که ههد در هوا محل آب را می شناخت، و به سلیمان معرفی می کرد، و سلیمان در هوا محل آب را نمی شناخت، با این که باد و مورچه و انس و جن و شیاطین مطیع او بودند، و خداوند درباره قرآن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَى» (۱) یعنی، اگر بوسیله قرآن، کوهها به حرکت در آیند یا زمین قطعه قطعه شود، یا بوسیله آن با مردگان سخن گفته شود، باز هم کافران، ایمان نخواهند آورد.

(۲) و یا می فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» یعنی هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتاب مبین و علم بی پایان پروردگار ثبت است.

یا می فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (۳) یعنی، «ما این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم».

سپس فرمود: خداوند ما را وارث این کتاب قرار داده است، و دانش قرآنی که، کوه ها به سبب آن حرکت می کنند، و شهرها دگرگون می شوند، و مرده ها زنده می شوند، نزد ما می باشد، و ما به وسیله قرآن در هوا، آب روی زمین را می شناسیم، و خداوند ما را وارث کتابی نموده که [دانش] هر چیزی در آن بیان شده است (۴).

ص: ۱۲۵

۱- (رعد/۳۱)

۲- (نمل/۷۵)

۳- (فاطر/۳۲)

۴- و فی المناقب: سئل علی (کرم الله وجهه): إِنَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ كَانَ يَحْيِي الْمَوْتَى، وَ سَلِيمَانَ بْنَ دَاوُدَ كَانَ يَفْهَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ، هَلْ لَكُمْ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ؟ قَالَ: إِنَّ سَلِيمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ غَضِبَ [مِنْ] الْهَدْيِ لِغَضَبِهِ؛ لِأَنَّهُ يَعْرِفُ الْمَاءَ وَ يَدُلُّ عَلَى الْمَاءِ وَ لَا يَعْرِفُ سَلِيمَانَ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ، مَعَ أَنَّ الرِّيحَ وَ النَّمْلَ وَ الْإِنْسَ وَ الْجِنَّ وَ الشَّيَاطِينَ وَ الْمُرْدَةَ كَانُوا لَهُ طَائِعِينَ، وَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَى»، وَ يَقُولُ تَعَالَى: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» وَ يَقُولُ تَعَالَى: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَنَحْنُ أَوْرَثْنَا هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ مَا يَسِيرُ بِهِ الْجِبَالُ وَ قُطِعَتْ بِهِ الْبُلْدَانُ وَ يَحْيِي بِهِ الْمَوْتَى، نَعْرِفُ بِهِ الْمَاءَ، وَ أَوْرَثْنَا هَذَا الْكِتَابَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ». (ینابیع المودّه، ج ۱/۲۱۷ ح ۳۱)

سپس صاحب ینابیع المودّه از صحیح ترمذی و حموی و مناقب ابن مغزلی نقل نموده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أنا دارالحکمه و علی بابها» (۱). یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من خانه علم و حکمت هستم و علی باب آن است.

مؤلف گوید: و در روایات شیعه آمده که فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها». یعنی من شهر علم هستم و علی درب آن شهر است، چنان که در دعای ندبه می خوانیم: «و قال أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه و الحکمه فلیأتها من بابها».

صاحب ینابیع سپس با سند خود از اصبح بن نباته - کاتب امیرالمؤمنین (علیه السلام) - نقل نموده که گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستور داد، ما با او از کوفه به مدائن برویم و ما روز یکشنبه حرکت کردیم و عمرو بن حرث و هفت نفر دیگر، با ما نیامدند، و آنان روز یکشنبه برای تفریح به مکانی در حیره به نام خورنق رفتند و گفتند: ما در آنجا تفریح می کنیم و سپس روز چهارشنبه حرکت می نماییم و قبل از نماز جمعه خود را به علی (علیه السلام) می رسانیم، پس آنان به خورنق وارد شدند و مشغول غذا خوردن بودند که سوسماری خارج شد و او را صید کردند و عمر بن حرث او را گرفت و به بقیه از روی استهزا گفت:

«با این سوسمار بیعت کنید، او امیرالمؤمنین است» پس آن هفت نفر با آن سوسمار بیعت کردند، و عمرو بن حرث نیز بیعت نمود، و شب چهارشنبه حرکت نمودند و روز جمعه هنگام خطبه نماز جمعه وارد مدائن شدند، و چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنان را دید فرمود: ای مردم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هزار حدیث به من تعلیم نمود، و از هر حدیث هزار درب علم گشوده شد، و هر درب علمی هزار کلید داشت، و من همه این علوم را دارا هستم، سپس فرمود:

من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که در تفسیر آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» (۲)

فرمود: «من با نام خداوند برای شما سوگند می خورم که روز قیامت هشت نفر مبعوث خواهند شد و امام آنان سوسمار است، و اگر بخواهم می توانم نام آنها را ببرم» اصبح می گوید: سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) چون به اینجا رسید، من دیدم که عمرو بن حرث از ترس و خجالت سقوط نمود، و به رو افتاد (۳).

ص: ۱۲۶

۱- الترمذی و الحموی: بسندیها عن سويد بن غفله الصناعاتی عن علی رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: أنا دار الحکمه و علی بابها. (ینابیع المودّه، ج ۱/۲۱۸)

۲- (اسراء/۷۱)

۳- و فی المناقب: عن المعلی بن محمد البصری، عن بسطام بن مره، عن إسحاق بن حسان، عن الهیثم بن واقد، عن علی بن الحسن العبدی، عن سعد بن ظریف، عن الأصیح بن نباته - کاتب امیر المؤمنین علی علیه السلام - قال: أمرنا مولانا بالمسیر معه الی المدائن من الکوفه، فسرنا یوم الأحد فتخلف عمرو بن حرث مع سبعة نفر، فخرجوا یوم الأحد الی مکان بالحیره یسمى «الخورنق» فقالوا: ننزه هناک ثم نخرج یوم الأربعاء فلحق علیا قبل صلاه الجمعه. فینا هم یتغذون إذ خرج علیهم ضب فصادوه

فأخذه عمرو بن حريث فنصب في كفه فقال لهم: بايعوا لهذا هذا أمير المؤمنين، فبايعه السبعة و عمرو ثامنهم، و ارتحلوا ليله الأربعاء فقدموا المدائن يوم الجمعة و أمير المؤمنين عليه السّلام يخطب، و هم نزلوا على المسجد فنظر إليهم فقال: أيها الناس ان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم أسرّ إليّ ألف حديث، في كل حديث ألف باب، و في كلّ باب ألف مفتاح، و إنّي أعلم بهذا العلم. و أيضا سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم يقول: قال الله (عزّ و جلّ) يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ و إنّي أقسم لكم بالله لبيعتنّ يوم القيامة ثمانيه نفر بإمامهم و هو ضبّ و لو شئت أسميهم. قال الأصمغ: لقد رأيت عمرو بن حريث سقط رعبا و خجاله. (ينابيع المودّة، ج ١/٢١٨)

و در همان کتاب از مناقب ابن مغزلی از ابن عباس و از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گویند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازوی علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: «هذا امیر البرره و قاتل الکفره، منصور من نصره، مخذول من خذله» سپس صدای مبارک خود را بالا نمود و فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب» (۱).

مقایسه علی (علیه السلام) با معاویه

مؤلف گوید: فاصله بین معاویه و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فاصله بین حق و باطل و نور و ظلمت و هدایت و ضلالت و بهشت و دوزخ است و فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مقام و منزلت او نزد خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) قابل انکار نیست، و دوست و دشمن به آن اقرار کرده اند، همان گونه که خباثت و خیانت و ضلالت و گمراهی و فساد و ظلم و بدعت های معاویه، برای جمیع اهل اسلام و حتی اهل کتاب و دیگران روشن است، و همه می دانند، که معاویه از پیشوایان ضلالت و دعوت کنندگان به آتش و دوزخ است، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) از منادیان حق و عدالت و ایمان و عمل صالح و بهشت می باشد، پیروان او نیز طرفداران حق و عدالت و مبارزه با ظلم و فساد می باشند.

ولکن طرفداران غاصبین خلافت همان گونه که برای خلفای غاصب فضائل تراشی کرده اند، برای معاویه نیز فراوان فضائل تراشی کرده اند، و ما ناچاریم سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) و معاویه از کتب اهل سنت بیان کنیم، و سپس فضیلت تراشی های علمای اهل سنت را نیز درباره معاویه بیان نماییم.

ص: ۱۲۷

۱- مناقب ابن المغزلی: بسنده عن مجاهد، عن ابن عباس، و أيضا عن جابر بن عبد الله (رضی الله عنهما) قالوا: أخذ النبی صلی الله علیه و آله و سلم بعضد علی و قال: هذا امیر البرره، و قاتل الکفره، منصور من نصره، مخذول من خذله - فمدّ بها صوته - ثم قال: أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب. (همان، ص ۲۱۹) أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب. (همان، ص ۲۱۹)

۱- پیامبر خدا درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «هو أوّل من آمن بي» (۱) یعنی، او اول کسی است که به من ایمان آورد.

و درباره معاویه فرمود: «أوّل من يُبدّل سُنَّتِي رجل من بنی أمّیه» (۲)

۲- پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) دعا کرد و فرمود: «اللّهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن من نصب له العداوه ...» [خطبه غدیر]

و درباره معاویه نفرین نمود و فرمود: «لا أشع الله بطنه» و دعای آن حضرت مستجاب شد و معاویه هر چه می خورد سیر نمی شد، تا این که از خوردن خسته می گردید، چنان که در صحیح مسلم (۳) ج ۴/۳۸۷، ح ۲۶۰۴ ط ۱، نقل شده است.

و تفصیل قصّه فوق این است که در صحیح مسلم بن حجاج قشیری آمده که ابن عباس گوید: من با بچه ها بازی می کردم و چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد، من پشت در مخفی شدم و آن حضرت نزد من آمد و فرمود: «اذهب و ادع معاویه» یعنی به معاویه بگو نزد من بیاید، پس من به رسول خدا (صلی الله علیه

ص: ۱۲۸

۱- سلیم بن قیس الهلالی قال: سمعت أباذر جندب بن جنادة الغفاری قال: رأیت السید محمدا صلّی الله علیه و آله و سلم وقد قال لامیر المؤمنین علیه السّلام ذات لیل: إذا کان غدا اقصّد إلى جبال البقیع ووقف علی نشز من الارض، فإذا بزغت الشمس فسلم علیها، فإن الله تعالی قد أمرها أن تجییك بما فیک، فلما کان من الغد خرج أمير المؤمنین علیه السّلام و معه أبوبکر و عمر و جماعه من المهاجرین و الانصار حتی وافی البقیع، ووقف علی نشز من الارض، فلما طلعت الشمس قال علیه السّلام: السلام علیك یا خلق الله الجدید المطیع له، فسمعوا دویا من السماء و جواب قائل یقول: وعلیک السلام یا أول یا آخر یا ظاهر یا باطن یا من هو بكل شیء علیم، فلما سمع أبوبکر و عمر و المهاجرون و الانصار كلام الشمس صعقوا، ثم أفاقوا بعد ساعاتهم وقد انصرف أمير المؤمنین عن المكان، فوافوا رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلم مع الجماعه و قالوا: أنت تقول: إن علیا بشر مثلنا وقد خاطبته الشمس بما خاطب به الباری نفسه فقال النبی صلّی الله علیه و آله و سلم: وما سمعتموه منها؟ فقالوا: سمعناها تقول: «السلام علیك یا أول» قال: صدقت هو أول من آمن بی، فقالوا: سمعناها تقول: «یا آخر» قال: صدقت هو آخر الناس عهدا بی یغسلنی و یکفنی و یدخلنی قبری، فقالوا: سمعناها تقول: «یا ظاهر» قال: صدقت بطن سری کله له، قالوا سمعناها تقول: «یا من هو بكل شیء علیم» قال: صدقت هو العالم بالحلال و الحرام و الفرائض و السنن و ما شاکل ذلك، فقاموا کلهم و قالوا: لقد أوقعنا محمد صلّی الله علیه و آله و سلم فی طخیاء! و خرجوا من باب المسجد. (بحار الانوار، ج ۴۱/۱۸۰)

۲- حَدَّثَنَا هُوذَةُ بْنُ خَلِيفَةَ عَنْ أَبِي خَلْدَةَ عَنْ عَوْفٍ عَنْ أَبِي الْعَالِيَةَ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «أَوَّلُ مَنْ يُبَدَّلُ سُنَّتِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ» (المصنّف ابن ابی شیبّه، ج ۷/۲۶۰، ح ۳۵۸۷۷)

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى الْعَنْزِيُّ، ح وَحَدَّثَنَا ابْنُ بَشَّارٍ، - وَاللَّفْظُ لِابْنِ الْمُثَنَّى - قَالَ: حَدَّثَنَا أُمِّيَّةُ بْنُ خَالِدٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الْقَصَّابِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كُنْتُ أَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَوَارَيْتُ خَلْفَ بَابٍ، قَالَ فَجَاءَ فَحَطَّأَنِي حَطَّأَةً، وَقَالَ: «أَذْهَبْ وَادْعُ لِي مُعَاوِيَةَ» قَالَ: فَجِئْتُ فَقُلْتُ: هُوَ يَأْكُلُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: «أَذْهَبْ فَادْعُ لِي مُعَاوِيَةَ» قَالَ: فَجِئْتُ

فَقُلْتُ: هُوَ يَأْكُلُ، فَقَالَ: «لَا أَشْبِعُ اللَّهَ بَطْنَهُ» قَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى: قُلْتُ لِأُمِّيَّةَ: مَا حَطَّأَنِي؟ قَالَ: قَفَدَانِي قَفْدَةً. (صحيح مسلم، ج ٤/٢٠١٠،

ح ٢٦٠٤)

و آله و سلم) خبر دادم و گفتم: او غذا می خورد، سپس آن حضرت به من فرمود: «معاویه را بگو بیاید» و باز من رفتم و آمدم و گفتم: معاویه غذا می خورد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «لا أشبع الله بطنه» (۱).

۳- جابر گوید: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی بر اساس تأویل قرآن جنگ می کند همان گونه که من بر اساس تنزیل قرآن جنگ کردم (۲).

۴- جابر گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که درباره علی (علیه السلام) فرمود: در علی (علیه السلام) خصلت هایی است که اگر یکی از آن ها در همه مردم می بود همه آنان صاحب فضیلت می شدند.

الف، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه» یعنی هر کس من مولا و صاحب اختیار اویم، علی نیز مولا و صاحب اختیار اوست.

ب، و فرمود: «علی منی کهارون من موسی» یعنی علی برای من همانند هارون برای موسی می باشد.

ج، و فرمود: «علی منی و أنا من علی» یعنی علی از من است و من از علی می باشم.

۵- و فرمود: «علی منی کنفسی، طاعته طاعتی، و معصيته معصیتی» یعنی علی مانند من است، طاعت او طاعت من و معصیت او معصیت من است.

۶- و فرمود: «حرب علی حرب الله، و سلم علی سلم الله» یعنی جنگ با علی جنگ با خداست و مسالمت با علی مسالمت با خداست.

۷- و فرمود: «علی حجه الله، و خلیفته علی عباده» یعنی علی (علیه السلام) حجت خدا و خلیفه ی خداست بین بندگان او.

۸- و فرمود: «حب علی ایمان و بغضه کفر» یعنی دوستی با علی ایمان است و دشمنی با او کفر است.

۹- و فرمود: «حزب علی حزب الله، و حزب أعدائه حزب الشیطان» یعنی حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان او حزب شیطان است.

ص: ۱۲۹

۱- (همان)

۲- قال الله عز وجل: "وإن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما فان بغت إحدیهما علی الأخری فقاتلوا التي تبغی حتی تفری إلی أمر الله" فلما نزلت هذه الآیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن منکم من یقاتل بعدی علی التأویل کما قاتلت علی التنزیل فسئل النبی صلی الله علیه و آله من هو، فقال: خاصف النعل، یعنی أمير المؤمنین علیه السلام. (وسائل، ج ۱۱/۱۷)

۱۰- و فرمود: علی با قرآن است و قرآن با اوست.

۱۱- و فرمود: علی با حق است و حق با اوست، و از همدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت نزد کوثر بر من وارد شوند(۱).

۱۲- و فرمود: «علیّ قسیم الجنّه و النار» یعنی علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است.

۱۳- و فرمود: «من فارق علیّاً فقد فارقنی، و من فارقنی فقد فارق الله عزّوجلّ» یعنی کسی که از علی جدا شود از من جدا شده است، و کسی که از من جدا شود از خدای عزّوجلّ جدا شده است.

۱۴- و فرمود: تنها علی و شیعیان او روز قیامت رستگار خواهند بود(۲).

مؤلف گوید: آنچه گذشت مختصری از فضائل علی (علیه السلام) بود و گرنه فضائل او قابل احصا نیست، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «و لو أنّ الأشجار أقلام، و البحر مداد، و الجنّ حساب، و الإنس کتاب، ما أحصوا فضائل علی بن ابیطالب»(۳).

یعنی، اگر درختان قلم شوند، و دریاها مرکب شوند، و جّیان حسابگر شوند، و انسان ها نویسنده شوند، نمی توانند فضائل علی بن ابیطالب (علیه السلام) را شماره کنند.

و در کتاب ینابیع المودّه از امام صادق از امیرالمؤمنین (علیهما السلام) نقل شده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به گروهی از اصحاب خود فرمود: خداوند برای برادرم علی فضائل بی شماری قرار داده است، و کسی که یک فضیلت از فضائل او را ذکر کند، و به آن اقرار و اعتقاد داشته باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد، و کسی که فضیلتی از فضائل او را بنویسد، همواره ملائکه برای او استغفار می نمایند، تا زمانی که چیزی از این نوشته باقی مانده باشد، و کسی که به یکی از فضائل او گوش فرا دهد، خداوند گناهی که او با گوش خود انجام داده است را می آمرزد، و کسی که در کتابی به فضائل او بنگرد، خداوند گناهی که او با چشم خود انجام داده است را می آمرزد.

سپس فرمود: نگاه به چهره علی بن ابیطالب (علیه السلام) عبادت است، و یاد او نیز عبادت است، و خداوند ایمان هیچ بنده ای را نمی پذیرد، مگر با ولایت او، و بیزاری از دشمنان او(۴).

ص: ۱۳۰

۱- (خصال، ۴۹۶)

۲- (همان)

۳- (ینابیع المودّه، ج ۱/۳۶۴، از موفق بن احمد خوارزمی از مجاهد از ابن عباس)

۴- أخرج موفق بن أحمد الخوارزمی: بسنده عن محمد بن عماره، عن أبيه، عن جعفر الصادق، عن آبائه، عن أمير المؤمنين علی (رضی الله عنهم) قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لرهط من أصحابه: إنّ الله تعالی جعل لأخی علی فضائل لا

تحصى كثره، فمن ذكر فضيله من فضائله مقرًا بها غفر الله [له] ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر، و من كتب فضيله من فضائله لم تزل الملائكه تستغفر له ما بقى لذلك الكتاب رسم، و من استمع الى فضيله من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع، و من نظر الى كتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر، ثم قال: النظر الى علي [بن أبي طالب] عباده، و ذكره عباده، لا يقبل الله إيمان عبد إلا بموالاته و البراءه من أعدائه. (ينابيع المودّه، ج ١/٣٦٤)

این در حالی است که در کتب اهل سنت درباره معاویه آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أول من يبدل سنتي رجل من بني أمية».

آیه الله سید کمال حیدری در کتاب «السلطه و صناعه الوضع و التأویل» نمونه هایی از تبدیلات و تغییرات سنت های نبویه (صلی الله علیه و آله و سلم) را از ناحیه معاویه بیان نموده و می گوید: تغییرات و بدعت های معاویه فراوان است و ما به مختصری از آن ها اشاره می کنیم.

۱- حلال دانستن ربا، در حالی که خداوند درباره آن می فرماید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» (۱) یعنی، کسانی که ربا می خورند، در قیامت مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده و تعادل خود را از دست داده بر می خیزند. و این، بخاطر آن است که گفتند: «بیع و داد و ستد مانند ربا است» در حالی که خدا بیع را حلال، و ربا را حرام نموده است.

فقهی اسلام مسائل ربا را مطابق آیات و روایات، تفصیلاً بیان نموده اند و در روایتی آمده که یک درهم ربا کیفر ۳۶ زنا با محارم را دارد، چه ربای معاملی باشد و چه ربای قرضی، و قصه عباد بن صامت با معاویه درباره ربای معاملی در کتب اهل سنت معروف است، و معاویه ربای معاملی را حلال می دانسته، و عباد بن صامت به او گفت: ما از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدیم که فرمود: «لا تبيعوا الذهب بالذهب، و لا الفضة بالفضه، و لا التمر بالتمر، و لا البرّ بالبرّ، و لا الشعير بالشعير، و لا الملح بالملح، إلّا مثلاً بمثل، سواءً بسواء، عیناً بعین» (۲)

یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: طلا را به طلا و نقره را به نقره و خرما را به خرما و گندم را به گندم و جو را به جو و نمک را به نمک نروشید، مگر مثل به مثل و مساوی به مساوی باشد. [و گرنه ربا خواهد بود]

ولکن برخی از اهل سنت معاویه را معذور دانسته و گفته اند: این روایت به گوش معاویه نرسیده بوده است. و ما می گوئیم: این به خاطر علاقه و محبتی است که آنان به معاویه دارند، و الحبّ یعمی و یصمّ.

ص: ۱۳۱

۱- (بقره/۲۷۵)

۲- (المغرب، ج ۴/۷۹-۷۲؛ السلطه، ص ۹۰)

۲- معاویه شرابخواری و تجارت و خرید و فروش با آن را حلال می دانسته است. و در مسند احمد بن حنبل از عبدالله بن بریده نقل شده که گوید: من با پدرم وارد بر معاویه شدیم و او ما را بر فرش های [زیبای] خود نشانده، و غذایی آورد و ما خوردیم و سپس شراب آوردند و معاویه نوشید و سپس به پدرم داد و پدرم گفت: «من از زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شراب را حرام نمود، شراب ننوشیدم» و معاویه گفت: ... (۱).

۳- در جاهلیت زنا معمول بوده و لذا درباره معاویه نزاع پیدا شد، بین زیاد بن ابیه و ابوسفیان و ابوسفیان غالب شد و معاویه را فرزند خود خواند، از این رو بعداً معاویه پدر خود را زیاد بن ابیه دانست، و ولایت بصره را به او داد، و علمای اهل سنت معاویه را معذور دانسته اند و می گویند: او در حدیث «الولد للفراش و للعاهر الحجر» اجتهاد کرده است و عیبی برای او نیست (۲)!!

و عبدالرحمان بن حکم برادر مروان در این باره گوید:

ألا أبلغ معاوية بن صخر أتغضب

لقد ضاقت بما تأتي الیدان

أما ترضی أن یقال أبوک عَفَّ

و ترضی أن یقال أبوک زانی

وأشهد أنَّ رحمک من زیادٍ

کرحم الغیل من ولد الأتان (۳)

۴- معاویه در نماز عید فطر و قربان اذان قرار داد، و این بدعتی بود از او، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این دو نماز، اذان قرار نداده بود، و این یک مسأله اجماعیست بین مسلمانان و تا زمان معاویه به

ص: ۱۳۲

۱- حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ الْحُبَابِ، حَدَّثَنِي حُسَيْنٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَرِيْدَةَ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَأَبِي عَلَى مَعَاوِيَةَ فَأَجَلَسَنَا عَلَى الْفُرْشِ، ثُمَّ أَتَيْنَا بِالطَّعَامِ فَأَكَلْنَا، ثُمَّ " أَتَيْنَا بِالشَّرَابِ فَشَرِبَ مَعَاوِيَةُ، ثُمَّ نَأْوَلَ أَبِي، ثُمَّ قَالَ: مَا شَرِبْتُهُ مُنْذُ حَرَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ " ثُمَّ قَالَ مَعَاوِيَةُ: كُنْتُ أَجْمَلُ شَبَابِ قُرَيْشٍ وَأَجْوَدُهُ نَعْرًا، وَمَا شَيْءٌ كُنْتُ أَجْدُ لَهُ لَدَّهُ كَمَا كُنْتُ أَجْدُهُ وَأَنَا شَابٌّ غَيْرُ اللَّبَنِ، أَوْ إِنْسَانٍ حَسَنِ الْحَدِيثِ يُحَدِّثُنِي. (مسند احمد بن حنبل، ج ۳۸/۲۵ ح ۲۲۹۴۱)

۲- (دارالمعارف القايره، ج ۱/۲۲۸ و تاريخ طبري، ج ۵ ص ۲۱۴)

۳- (كتاب سلطه، ص ۱۱۵-۱۱۴)

سیره رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) عمل می شد و معاویه با سیره آن حضرت مخالفت نمود و دستور داد تا برای نماز عید فطر و قربان اذان بگویند(۱).

و ابن حجر در کتاب «فتح الباری» گوید: اختلاف شده که نخستین بدعت گذار اذان در عیدین چه کسی بوده است؟ سپس گوید: ابن ابی شیبیه و شافعی با سند صحیح نقل کرده اند که معاویه بوده است، و حجاج هنگامی که امیر مدینه بود نیز چنین کرد، و ابن منذر گوید: نخستین بدعت گذار زیاد بن ابیه در بصره بوده است، و داودی گوید: نخستین بدعت گذار مروان بوده، سپس ابن حجر گوید: این اقوال منافات با همدیگر ندارد چرا که آنان به امر معاویه این عمل را انجام داده اند(۲).

۵- معاویه خرید و فروش و تجارت با بت ها را حلال می دانسته و خود نیز به آن عمل می کرده، در حالی که تحریم بیع بت ها و تجارت با آن ها مورد اتفاق همه مسلمانان بوده و هست و در اکثر کتب فقهی اهل سنت به حرمت آن تاکید شده، برای مثال در صحیح بخاری از جابر [و دیگران] نقل شده که «رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در سال فتح مکه، خرید و فروش شراب و خوک و مردار و بت ها را حرام نمود...»(۳)

ص: ۱۳۳

۱- فی کتاب التمهید لابن عبد البر: وَأَمَّا تَقْصِيرُ مَالِكٍ فِي ذِكْرِ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ شَهَابٍ هَذَا فَلَا أَدْرِي مَا وَجْهَهُ وَلَمْ يَخْتَلِفْ قَوْلُهُ قَطُّ فِي أَنْ لَا أَذَانَ فِي الْعِيدَيْنِ وَلَا إِقَامَةَ وَذَكَرَ فِي مُوطَّئِهِ أَنَّهُ سَمِعَ غَيْرَ وَاحِدٍ مِنْ عُلَمَائِهِمْ يَقُولُونَ لَمْ يَكُنْ فِي الْفِطْرِ وَلَا الْأَضْحَى نِدَاءً وَلَا إِقَامَةَ مُنْذُ زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْيَوْمِ قَالَ مَالِكٌ وَتِلْكَ السُّنَّةُ الَّتِي لَا اخْتِلَافَ فِيهَا عِنْدَنَا قَالَ أَبُو عُمَرَ رُوِيَ مِنْ وَجْهِ شَتَّى صَحَّاحٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُؤَدَّنُ (لَهُ) وَلَا يُقَامُ فِي الْعِيدَيْنِ مِنْ حَدِيثِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَجَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَابْنِ عُمَرَ وَسَعِيدٍ وَهِيَ كُلُّهَا ثَابِتَةٌ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ صَلَّى الْعِيدَ بِغَيْرِ أَذَانٍ وَلَا إِقَامَةٍ وَهُوَ أَمْرٌ لَا خِلَافَ فِيهِ بَيْنَ عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَفَقَهَاءِ الْأَمْصَارِ وَجَمَاعَةِ أَهْلِ الْفِقْهِ وَالْحَدِيثِ لِأَنَّهَا نَافِلَةٌ وَسُنَّةٌ غَيْرُ فَرِيضَةٍ وَإِنَّمَا أُخْرِجَتْ فِيهِمَا الْأَذَانُ وَبُنُو أُمَّيَّةٍ وَاخْتَلَفَ فِي أَوَّلِ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَذَكَرَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ الدَّسْتَوَائِيُّ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ أَوَّلُ مَنْ أُخْرِجَتْ الْأَذَانُ فِي الْعِيدَيْنِ مُعَاوِيَةُ قَالَ وَحَدَّثَنَا وَكَيْعٌ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ عَاصِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي قَلَابَةَ قَالَ أَوَّلُ مَنْ أُخْرِجَتْ لِلْعِيدِ الْأَذَانُ فِي الْعِيدَيْنِ ابْنُ الزُّبَيْرِ قَالَ وَحَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ حُصَيْنِ قَالَ أَوَّلُ مَنْ أُخْرِجَ الْمُتَبَرِّ فِي الْعِيدَيْنِ بِشَرِّ بْنِ مَرْوَانَ وَأَوَّلُ مَنْ أَدَّنَ فِي الْعِيدَيْنِ زِيَادٌ قَالَ وَحَدَّثَنَا حُسَيْنٌ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَدِيٍّ الْمَلِكِيِّ قَالَ أَوَّلُ مَنْ اتَّخَذَ الْعُودَيْنِ وَحَطَبَ جَالِسًا وَأَدَّنَ فِي الْعِيدَيْنِ قُدَامَةُ زِيَادٌ قَالَ وَحَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو كُهْدَيْبَةَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ يَحْيَى بْنِ وَثَّابٍ قَالَ أَوَّلُ مَنْ جَلَسَ عَلَى الْمُتَبَرِّ فِي الْعِيدَيْنِ وَأَدَّنَ فِيهِمَا زِيَادٌ الَّذِي يُقَالُ لَهُ ابْنُ أَبِي سُفْيَانَ. (كتاب التمهید لابن عبد البر، ج ۱۰/۲۴۳)

۲- فی فتح الباری: وَاخْتَلَفَ فِي أَوَّلِ مَنْ أُخْرِجَتْ الْأَذَانُ فِيهَا أَيْضًا فَرَوَى ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ أَنَّهُ مُعَاوِيَةُ وَرَوَى الشَّافِعِيُّ عَنِ الثَّقَفِيِّ عَنِ الزُّهْرِيِّ مِثْلَهُ وَزَادَ فَأَخْرَجَهُ بِهِ الْحَجَّاجُ حِينَ أَمَرَ عَلَى الْمَدِينَةِ وَرَوَى ابْنُ الْمُنْذِرِ عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ أَوَّلُ مَنْ أُخْرِجَتْ زِيَادٌ بِالْبَصْرَةِ وَقَالَ الدَّوْدِيُّ أَوَّلُ مَنْ أُخْرِجَتْهُ مَرْوَانَ وَكُلُّ هَذَا لَا يَنَافِي أَنْ مُعَاوِيَةَ أَخْرَجَتْهُ. (فتح الباری، ج ۲/۴۵۳)

۳- فی البخاری: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُمَا، أَنَّهُ: سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ عَامَ الْفَتْحِ وَهُوَ بِمَكَّةَ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ، وَالْمَيْتَةِ وَالْخِنْزِيرِ وَالْأَصْنَامِ»، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ، فَإِنَّهَا يُطْلَى بِهَا السُّفْنُ، وَيُدْهَنُ بِهَا الْجُلُودُ، وَيَسْتَصْبِحُ بِهَا النَّاسُ؟ فَقَالَ: «لَا، هُوَ حَرَامٌ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ ذَلِكَ: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا حَرَّمَ شُحُومَهَا جَمَلُوهَا، ثُمَّ بَاعُوهَا، فَأَكَلُوهَا ثُمَّ بَاعُوهَا»، قَالَ أَبُو عَاصِمٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ، كَتَبَ إِلَيَّ عَطَاءٌ، سَمِعْتُ جَابِرًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. (بخارى، باب بيع الميته و الاصنام، ج ٢/١٢٣)

و در روایت محمد بن بشّار آمده که معاویه یک روز مشغول خرید و فروش شراب، و یک روز مشغول به خرید و فروش بت ها بود، و یک روز معامله ربوی انجام می داد، و یک روز بر خلاف سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قضاوت می نمود، و با این اوصاف بنی امیه او را هادی و مهدی می دانستند، و عجیب تر این است که می گویند: او مردم را به سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هدایت می کرده است (۱).

نظر علمای اهل سنت درباره معاویه

گروه زیادی از علمای اهل سنت و حفاظ قرآن و حدیث و اهل تحقیق و درایت آنان می گویند: آنچه بنی امیه درباره معاویه گفته اند، و از او تمجید کرده اند، گزافه گویی و ادعاهایی است که هیچ ریشه و اساسی ندارد، و حدیث سازان به خاطر دنیا و دشمنی که با علی (علیه السلام) داشته اند، از او تمجید کرده اند. و این معنا را احمد بن حنبل امام حنبلی ها بیان نموده است، چنان که ابن تیمیّه حرّانی با آن دشمنی که با آل محمد (علیهم السلام) و شیعیان آنان دارد می گوید:

«فضایلی که بنی امیه برای معاویه ساخته اند، قابل اعتماد و قبول نیست، چرا که سوابق تاریک معاویه و نصوص صریحه ای که در مذمت او وارد شده، اجازه پذیرفتن چنین فضائلی را برای او نمی دهد، اگر نگوییم که نسبت این فضائل را به او مستحیل می نماید» سپس گوید:

«قد روی فی فضل معاویه احادیث کثیره، و صنف فی ذلک مصنفات، و اهل العلم بالحديث لا یصححون هذا».

و این سخنان صریح در این است که احادیث منقوله در فضیلت معاویه صحیح نخواهد بود، چنان که ابن قیم جوزیه از اعلام و طرفداران اموی گوید: «لم یصحّ شیء مما ورد فی معاویه من الفضائل».

و ابن قیم جوزیه که از بزرگترین شاگردان ابن تیمیّه است، در کتاب خود «المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف» گوید: «و من الموضوعات، ما وضعه بعض جهله أهل السنه فی فضائل معاویه بن ابی سفیان» سپس اسحاق بن راهویه گوید: «لا یصحّ فی فضل معاویه بن ابی سفیان عن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) شیء» یعنی، هر حدیثی که درباره فضائل معاویه، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده شده، صحیح نمی باشد.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» گوید: «ابن جوزی از طریق عبدالله بن احمد بن حنبل نقل نموده که گوید: به پدرم گفتم: شما درباره علی (علیه السلام) و معاویه چه می گویی؟ پس او سر به زیر انداخت و گفت: بدان که علی (علیه السلام) دشمنان فراوانی دارد، و دشمنان او هر چه کردند تا عیبی برای او پیدا کنند، نتوانستند، از این رو کوشیدند که برای دشمن او معاویه، فضائل تراشی کنند» سپس ابن حجر گوید: آنچه آنان درباره معاویه

ص: ۱۳۴

فضیلت تراشی نموده اند، اصل و بنیاد صحیحی ندارد. سپس ابن حجر گوید: بخاری عنوان «فضائل معاویه و یا مناقب معاویه» را تغییر داده و گفته است: «باب ذکر معاویه» چرا که شیخ او ابن راهویه گفته: فضائلی که به معاویه نسبت داده می شود هیچ اصل و اساسی ندارد(۱).

ماجرای حکمین و مظلومیت امیر المؤمنین

بسیار روشن است که مقایسه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) با معاویه - که در ماجرای حکمین انجام گرفت - از نادانی و عدم معرفت برخی از اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) بود که آن حضرت را با معاویه مقایسه نمودند، و اگر آنان امام خود را شناخته بودند، هرگز چنین کاری را نمی کردند، و لکن به خاطر عدم معرفت، فریب کار عمرو بن عاص را خوردند، چرا که او در جنگ صفین چون دید نزدیک است مالک اشتر به خیمه معاویه برسد، و علی (علیه السلام) پیروز جنگ بشود، گفت: «من می دانم که همه اصحاب علی (علیه السلام) اهل معرفت نیستند، و دستور داد تا قرآن ها را بالای نیزه ها کنند، و بگویند: «همه ما مسلمانیم، برای چه همدیگر را بکشیم؟ بیائید به حکم قرآن عمل کنیم» و برخی از اصحاب علی (علیه السلام) فریب حيله عمرو بن عاص را خوردند، و چهار هزار نفر آنان بر آن حضرت فشار آوردند، و گفتند:

«ما با قرآن نمی جنگیم و باید جنگ تعطیل شود، و گرنه در همین مکان شما را خواهیم کشت» از این رو علی (علیه السلام) به مالک اشتر امر کرد تا دست از جنگ بردارد، و قصه حکمین پیش آمد، و بنا شد، نماینده ای از ناحیه علی (علیه السلام) و نماینده ای از ناحیه معاویه تعیین شوند، و هر که را آنان صلاح دانستند، امام و پیشوای مردم باشد، و شد آنچه شد، و پس از آن اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) به اشتباه خود پی بردند، و گفتند: حکم باید حکم خدا باشد، و تعیین حکم صحیح نبوده است، و آن حضرت را، به خاطر این عمل، کافر دانستند و بر علیه او قیام کردند، و خوارج نامیده شدند، از این رو امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «الدهر أنزلنی أنزلنی حتی قالوا معاویه و علی» و فرمود: کنت بالأمس أمیراً فأصبحت الیوم مأموراً»(۲)

مؤلف گوید: اگر ما منزلت معاویه را با علی (علیه السلام) مقایسه کنیم، معاویه را در اسفل السافلین، و علی (علیه السلام) را در اعلی علیین می یابیم، و اگر در شرافت، مقایسه کنیم، معاویه را شجره ملعونه و علی (علیه السلام) را شجره طیبه می یابیم، و اگر در نسب مقایسه کنیم، معاویه را ابن آكله الأکباد، و علی (علیه السلام) را نفس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و برادر او می یابیم، و اگر در عدالت مقایسه کنیم، معاویه را غرق در ظلم

ص: ۱۳۵

۱- و اخرج بن الجوزی أيضاً من طریق عید الله بن أحمد بن حنبل سألت أبا ما تقول في علي ومعاوية فأطرق ثم قال اعلم أن علياً كان كثير الأعداء ففتش أعياده له عيباً فلم يجدوا فعمدوا إلى رجل قد حاربه فأطروه كباداً منهم لعلی فأشار بهذا إلى ما اختلقوه لمعاوية من الفضائل مما لا أصل له وقد ورد في فضائل معاوية أحاديث كثيرة لكن ليس فيها ما يصح من طريق الإسناد وبذلك جزم إسحاق بن راهويه والنسائي وغيرهما والله اعلم. (فتح الباری، ج ۷/۱۳۲)

۲- (الإمامه و السياسة، ج ۱/۱۱۹، نهج السعاده، ج ۲/۲۵۵)

و جنایت و خباثت و فحشا و منکرات می یابیم؛ و علی (علیه السلام) را اهل عدل و احسان و جمیع خصال و اعمال نیک می بینیم.

و اگر در حبّ دنیا و حبّ ریاست مقایسه کنیم، معاویه را غرق در دنیاپرستی و از بین بردن بیت المال و حبّ ریاست و مال اندوزی، و شکم بارگی و گرایش به هواپرستی و شهوت رانی می بینیم و علی (علیه السلام) را بی اعتنای به دنیا و ریاست، و سه طلاقه نمودن دنیا و قناعت و اکتفای به دو قرص نان و دو تکه ی لباس و دادن قرص نان خود به مستمندان و اطعام مسکین و یتیم و اسیر، و همسو قرار دادن خود با ضعیف ترین و فقیرترین مردم می بینیم.

و اگر در عدالت و ظلم مقایسه کنیم، معاویه را مجسمه ظلم و بی عدالتی، و علی (علیه السلام) را شهید عدالت و حافظ حقوق مردم و بیت المال می یابیم، چرا که او مرد عدالت بود و حاضر نشد از بیت المال به برادر خود عقیل اضافه از حق او یک صاع گندم را به او بدهد، در حالی که گرسنگی او و فرزندانش را مشاهده می کرد، و چون عقیل اصرار نمود، علی (علیه السلام) آهن داغی را نزدیک به بدن او آورد و فرمود: «آیا می خواهی مرا گرفتار آتش دوزخ کنی، و خود از آتش دنیا هراس می کنی؟» و در پاسخ طلحه و زبیر که گفتند:

«اگر شما همان مستمری عثمان را به ما بدهی ما به تو کمک خواهیم نمود» فرمود: «من چنین نخواهم کرد بلکه اگر شما از بیت المال چیزی را اضافه از سهم خود گرفته باشید، من آن را از شما پس خواهم گرفت، گرچه مهر زن های خود قرار داده باشید».

و اگر کارنامه معاویه را با علی (علیه السلام) مقایسه کنیم خداوند درباره معاویه می فرماید: «كَأَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِينٍ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ * ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ * ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ. (۱)»

و درباره علی (علیه السلام) می فرماید: «كَأَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ * إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲)»

ص: ۱۳۶

۱- (مطففین/۱۷-۷)

۲- (مطففین/۲۵-۱۸)

بنابراین معاویه لیاقت مقایسه شدن با علی (علیه السلام) را ندارد، چرا که هیچ گونه وجه اشتراکی بین معاویه و علی (علیه السلام) وجود ندارد، و این دو، ضدّ همدیگر می باشند، و در تمام خصلت های ظاهری و باطنی خلاف یکدیگرند، و به عبارت روشن تر در معاویه هیچ گونه خصلت خوبی وجود ندارد، چنان که در علی (علیه السلام) نیز هیچ گونه خصلت ناپسندی وجود ندارد، یکی شرّ محض است، و دیگری خیر محض است، و مقایسه خیر و شرّ، مقایسه نور و ظلمت، و شب و روز، و حق و باطل، و عدل و ظلم می باشد.

در تفسیر ابو حمزه ثمالی آمده که ابو حمزه گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: خداوند ما را از اعلیٰ علین خلق نمود، و قلوب شیعیان ما را نیز از آن آفرید، و بدن های شیعیانمان را از مرتبه پایین تری آفرید، از این رو قلوب شیعیان ما به ما مایل است، چرا که از گل ما آفریده شده است. و سپس این آیه را تلاوت نمود «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ * وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عَلِّيُونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» تا این که فرمود: «دشمنان ما را خداوند از «سجین» آفرید، و قلوب پیروان آنان را نیز از «سجین» آفرید، و اجساد آنان را از چیز دیگری آفرید، از این رو قلوب پیروانشان به آنان متمایل است، چرا که از جنس آنان آفریده شده اند» و سپس این آیه را تلاوت نمود «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِينٍ * وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَجِينٌ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ» یعنی هرگز چنین نیست که آنها درباره قیامت می پندارند، به یقین نامه اعمال بدکاران در «سجین» است. تو چه می دانی «سجین» چیست؟! نامه ای است رقم زده شده و حکمی است حتمی (۱).

مؤلف گوید: از روایات فراوانی استفاده می شود که دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) افراد ناپاک و دارای سرشت های آلوده به زنا و آمیزش های حرام و یا مال حرام می باشند، و گرنه افراد پاک طینت، دشمن آن حضرت نمی شوند، و این یک اصل مسلمی بوده است، و در صدر اسلام اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پاکی فرزندان خود را با اظهار علاقه آنان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دست می آورده اند، چنان که جابر می گوید: ما فرزندان خود را مقابل علی (علیه السلام) می آوردیم، اگر آنان او را دوست می داشتند، فرزندان خود می دانستیم و گرنه آنان را رها می کردیم (۲).

ص: ۱۳۷

۱- [الصفار القمی] حدثني أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن أبي نهشل قال: حدثني محمد بن إسماعيل، عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: إن الله خلقنا من أعلى علين وخلق قلوب شيعتنا مما خلقنا منه وخلق أبدانهم من دون ذلك فقلوبهم تهوى إلينا لأنها خلقت مما خلقنا ثم تلا هذه الآية: * (كلا إن كتب الأبرار لفي علين وما أدراك ما عليون كتاب مرقوم يشهده المقربون) * وخلق عدونا من سجين وخلق قلوب شيعتهم مما خلقهم منه وأبدانهم من دون ذلك فقلوبهم تهوى إليهم لأنها خلقت مما خلقوا منه ثم تلا هذه الآية: * (كلا- إن كتب الفجار لفي سجين وما أدراك ما سجين كتاب مرقوم) * (تفسير أبي حمزة ثمالی، ۳۵۵/)

۲- عن جابر بن عبد الله الانصاري، وعن عبادة بن الصامت قال: كنا نختبر أولادنا بحب علي بن أبي طالب (عليه السلام) فإذا رأينا أحدهم لا يحبه علمنا أنه لغير رُشده. (بحار الأنوار، ج ۱۷۸/۳۶)

همان گونه که در بخش پیشین گذشت معاویه با ساکت کردن ابن عباس [و امثال او] گفت: عثمان مظلوم کشته شده و دستور داد تا علمای بلاد درباره عثمان حدیث بافی کنند و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت بدهند، و نام آنان و حدیث شان ثبت شود و تحفه ها و جایزه های سنگینی به آنان داد تا این که احادیث فراوانی درباره عثمان گفته شد، و زمانی بر آن گذشت و معاویه باز به عمال و استانداران خود نوشت: «إِنَّ الْحَدِيثَ قَدْ كَثُرَ فِي عَثْمَانَ وَ فِشَا فِي كُلِّ مِصْرٍ وَ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ فَإِذَا جَاءَ كَمْ كِتَابِي هَذَا، فَادْعُوهُمْ إِلَى الرَّوَايَةِ فِي أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ فَإِنَّ فَضْلَهُمَا وَ سَوَابِقَهُمَا أَحَبُّ إِلَيَّ وَ أَقْرَبُ لِعَيْنِي وَ أَدْحَضُ لِحُجَّتِهِ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ [یرید بهم اهل البیت (علیهم السلام)] وَ أَشَدُّ عَلَيْهِمْ مِنْ مَنَاقِبِ عَثْمَانَ وَ فَضْلِهِ».

یعنی حدیث درباره عثمان فراوان شد و در هر شهری و ناحیه ای منتشر گردید، و چون این نامه به دست شما می رسد، به علمای بلاد و گویندگان بگویید: از این پس درباره ابوبکر و عمر حدیث بافی کنند، چرا که این کار نزد من محبوب تر است و چشم من روشن می شود و حجت این خانواده [یعنی اهل البیت (علیهم السلام)] را بیشتر بی اعتبار می کند و این برای آنان نسبت به فضائل عثمان سخت تر می باشد.

سلیم بن قیس می گوید: هنگامی که این نامه به دست قضات و استانداران رسید، آن را برای علمای بلاد و گویندگان قرائت کردند، و آن ها شروع به حدیث بافی نمودند، و درباره ابوبکر و عمر آنچه می توانستند گفتند، و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دادند، و سپس همه مجعولات خود را جمع کردند، و به گویندگان گفتند: تا در همه شهرها و روستاها بر بالای منبرها برای مردم بخوانند، و نیز به معلمین مکتب ها دستور دادند تا برای بچه ها نیز همانند قرآن، خوانده شود، تا این که مردم این احادیث دروغ را به همسران و دختران و خادمان خویش نیز تعلیم نمودند، و چون سال هایی بر آن گذشت، باز معاویه به عمال خود نوشت: «انظروا من قامت علیه الینه أنه یحب علیاً و أهل بیته فامحوه من الدیوان، و لا تجیزوا له شهاده» یعنی بنگرید از بین مردم هر کس معلوم شد که دوستدار علی (علیه السلام) و اهل بیت او می باشد، نام او را از دفتر جیره های عمومی قطع نمائید، و شهادت او را در هیچ دادگاهی نپذیرید.

سپس معاویه به عمال خود نوشت: «من اهتمموه و لم تقم علیه بینه فاقتلوه» یعنی «هر کس متهم به دوستی علی و فرزندان او (علیهم السلام) بود را بکشید» از این رو استانداران معاویه کسانی را که متهم به دوستی آنان بودند، و مظنه ای و شباهتی بود که از دوستان اهل البیت (علیهم السلام) باشند را هر کجا یافتند کشتند حتی اگر کلمه ای از کسی می شنیدند که نشانه دوستی خاندان نبوت بود او را می کشتند، و گردن می زدند، و این بلا در عراق به ویژه کوفه بیشتر از جاهای دیگر بود، و کار به جایی رسید که اگر یکی از شیعیان می خواست به دیدن دوست خود برود و اسرار خود را به او بگوید، از خادم و غلام و کنیز او هراس داشت و به آنان سوگندهای غلیظ می داد [که اسرار را فاش نکنند] و این وضعیّت همواره شدیدتر می شد، و احادیث ساختگی فراوانی بین

مردم آشکار گردید، و مردم به آن‌ها عادت پیدا کردند، و در این میان علما و قضات که اهل ریا بودند، بیش از دیگران گرفتار این فتنه بودند، چرا که آنان با این کار بهره فراوانی می بردند، و اموال و زمین‌ها و منازل فراوانی به آنان داده می شد.

تا این که در اثر گذشت زمان مردم احادیث جعلی و ساختگی آنان را حق پنداشتند و پذیرفتند و برای دیگران نقل کردند و به فرزندان خویش یاد دادند، و دوستی‌ها و دشمنی‌های آنان بر این اساس قرار گرفت، تا این که افرادی که اهل دروغ و افترا بودند نیز آن‌ها را حق دانستند و اگر می دانستند که این‌ها احادیث جعلی و ساختگی است هرگز نمی پذیرفتند، و با این روش در آن زمان حق تبدیل به باطل شد، و باطل تبدیل به حق گردید، و سخن راست را دروغ دانستند، و سخن دروغ را راست دانستند. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از این فتنه پیشگویی نمود و فرمود:

لَتَشْمَلَنَّكُمْ فِتْنَةٌ يَرْبُو فِيهَا الْوَلِيدُ، وَيَنْشَأُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَجْرِي النَّاسُ عَلَيْهَا، وَيَتَّخِذُونَهَا سَنَةً فَإِذَا غَيْرَ مِنْهَا شَيْءٌ قَالُوا: أَتَى النَّاسَ مَنَكْرًا غَيْرَ السَّنَةِ» یعنی، شکی نیست که فتنه ای شما را فرا می گیرد که فرزندان در آن به پیری می رسند، و مردم بر آن عادت می کنند و آن را سنت قرار می دهند، و اگر چیزی از آن تغییر کند، می گویند: منکری رخ داد و سنت [دین و ...] تغییر نمود.

سپس سلیم بن قیس گوید: هنگامی که امام حسن (علیه السلام) از دنیا رفت، فتنه [بدعت گذاری و حدیث بافی] بزرگ شد، و بلا [برای پیروان اهل بیت (علیهم السلام)] سخت گردید، و هر مؤمن و دوستداری از اهل بیت (علیهم السلام) مانده بود، از ریخته شدن خون خود ترسان بود، و مطرود و آواره گردیده بود، و دشمنان خدا [و خاندان نبوت] سر بلند بودند، و به بدعت‌های خود آشکار عمل می کردند، تا این که یکسال قبل از مرگ معاویه امام حسین (علیه السلام) و ... به حج رفتند و ... (۱).

ص: ۱۳۹

۱- فی کتاب سلیم: باب اشتداد البلاء علی الشیعه فی عهد معاویه ... ثم اشد البلاء بالأمصار کلها علی شیعه علی و اهل بینه علیهم السلام، وکان أشد الناس بلیه اهل الکوفه لکنه من بها من الشیعه. واستعمل علیهم زیادا آخاه وضم إلیه البصره و الکوفه و جمیع العراقین. وکان یتتبع الشیعه وهو بهم عالم لأنه کان منهم فقد عرفهم وسمع کلامهم أول شیء. فقتلهم تحت کل کوکب و حجر و مدر، و أجلاهم و أخافهم و قطع الأیدی و الأرجل منهم و صلبهم علی جذوع النخل و سمل أعینهم و طردهم و شردهم حتی انتزعوا عن العراق. فلم یبق بالعراقین أحد مشهور إلا مقتول أو مصلوب أو طرید أو هارب. و کتب معاویه إلی قضاته و ولاته فی جمیع الأرضین و الأمصار: (أن لا تجیزوا لأحد من شیعه علی بن أبی طالب ولا من اهل بینه ولا من اهل ولایته الذین یرون فضله و یتحدثون بمناقبه شهاده). تقریب معاویه جماعه عثمان و اختلاق المناقب له و کتب إلی عماله: (انظروا من قبلکم من شیعه عثمان و محبیه و اهل بینه و اهل ولایته و الذین یرون فضله و یتحدثون بمناقبه، فأدنوا مجالسهم و أکرموهم و قربوهم و شرفوهم، و اکتبوا إلی بکل ما یروی کل رجل منهم فیہ و اسم الرجل و اسم أبیه و ممن هو). ففعلوا ذلك حتی أكثروا فی عثمان الحدیث و بعث إلیهم بالصلات و الکسی و أكثر لهم القطائع من العرب و الموالی. فکثروا فی کل مصر و تنافسوا فی المنازل و الضیاع و اتسعت علیهم الدنیا. فلم یکن أحد یأتی عامل مصر من الأمصار ولا قریه فیروی فی عثمان منقبه أو یذکر له فضیله إلا کتب اسمه و قرب و شفح. فلبثوا بذلك ما شاء الله. سعی معاویه فی إحياء اسم أبی بکر و عمر ثم کتب بعد ذلك إلی عماله: (أن الحدیث قد کثر فی

عثمان وفشا في كل قرية ومصر ومن كل ناحيه، فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الروايه في أبي بكر وعمر، فإن فضلها وسوابقهما أحب إلى وأقر لعيني وأدحض لحجه أهل هذا البيت وأشد عليهم من مناقب عثمان وفضائله). فقرأ كل قاض وأمير من ولاته كتابه على الناس، وأخذ الناس في الروايات في أبي بكر وعمر وفي مناقبهم. أمر معاويه بتعليم المناقب الكاذبه للأطفال والنساء ثم كتب نسخه جمع فيها جميع ما روى فيهم من المناقب والفضائل، وأنفذها إلى عماله وأمرهم بقراءتها على المنابر وفي كل كوره وفي كل مسجد. وأمرهم أن ينفذوا إلى معلمى الكتاتيب أن يعلموها صبيانهم حتى يرووها ويتعلموها كما يتعلمون القرآن وحتى علموها بناتهم ونسائهم وخدمهم وحشمهم. فلبثوا بذلك ما شاء الله. برنامج معاويه لأباده الشيعه ثم كتب معاويه إلى عماله نسخه واحده إلى جميع البلدان: (انظروا من قامت عليه اليه أنه يحب عليا وأهل بيته، فامحوه من الديوان ولا تجيزوا له شهاده). ثم كتب كتابا آخر: (من اتهمتموه ولم تقم عليه بينه أنه منهم فاقتلوه). فقتلوه على التهم والظن والشبه تحت كل كوكب، حتى لقد كان الرجل يغلط بكلمه فيضرب عنقه. ولم يكن ذلك البلاء في بلد أكبر ولا أشد منه بالعراق ولا سيما بالكوفه، حتى أنه كان الرجل من شيعه على عليه السلام - وممن بقى من أصحابه بالمدينه وغيرها - ليأتيه من يثق به فيدخل بيته، ثم يلقي إليه سره فيخاف من خادمه ومملوكه، فلا يحدثه حتى يأخذ عليه الأيمان المغلظه ليكتمه عليه. وجعل الأمر لا يزداد إلا شده وكثر عندهم عدوهم وأظهروا أحاديثهم الكاذبه في أصحابهم من الزور والبهتان، فنشأ الناس على ذلك ولم يتعلموا إلا منهم ومضى على ذلك قضاتهم وولاتهم وفقهائهم. وكان أعظم الناس في ذلك بلاء وفتنه القراء المرءون المتصنعون، الذين يظهرون لهم الحزن والخشوع والنسك، ويكذبون ويفتعلون الأحاديث ليحفظوا بذلك عند ولايتهم ويدنوا بذلك مجالسهم ويصيبيوا بذلك الأموال والقطائع والمنازل. حتى صارت أحاديثهم تلك ورواياتهم في أيدي من يحسب أنها حق وأنها صدق، فرووها وقبلوها وتعلموها وعلموها وأحبوا عليها وأبغضوا، حتى جمعت على ذلك مجالسهم وصارت في أيدي الناس المتدينين الذين لا يستحلون الكذب ويبغضون عليه أهله. فقبلوها وهم يرون أنها حق، ولو علموا أنها باطل لم يرووها ولم يتدينوا بها ولا تنقصوا من خالفهم. فصار الحق في ذلك الزمان باطلا والباطل حقا والصدق كذبا والكذب صدقا. وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (لتشملنكم فتنه يربو فيها الوليد وينشأ فيها الكبير، يجرى الناس عليها ويتخذونها سنه. فإذا غير منها شئ قالوا: أتى الناس منكرا، غيرت السنه) فلما مات الحسن بن علي عليه السلام لم يزل الفتنة والبلاء يعظمان ويشتدان، فلم يبق ولي لله إلا خائفا على دمه أو مقتولا أو طريدا أو شريدا، ولم يبق عدو لله إلا مظهرا حجه غير مستتر ببدعته وضلالاته. (كتاب سليم، ص ٣١٦)

سخنان امام حسین (علیه السلام) قبل از مرگ معاویه

سلیم بن قیس گوید: امام حسین (علیه السلام) یکسال قبل از مرگ معاویه به حج رفت و در منا با همراهان خود: عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر جلسه ای برقرار نمود، و بنی هاشم و موالی و کسانی از انصار که مورد اطمینان آن حضرت بودند جمع شدند، و نیز فرستاد تا هر کس در آن سال از معروفین از صحابه که اهل صلاح بودند در منا گرد او جمع شدند، و آنان بیش از هفتصد نفر بودند، و اکثر آنان از تابعین بودند، و تنها قریب به دوست نفر آنان از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، و آن حضرت خطبه ای خواند، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أما بعد فإنّ هذا الطاغية قد فعل بنا و بشيعتنا ما قد رأيتم و علمتم و شهدتم و إنّي أريد أن أسألکم عن شيء، فإن صدقت فصلّدقونی، و إن کذبت فکذبونی... یعنی اما بعد: همانا این طاغیه یعنی معاویه، نسبت به ما و شیعیان ما کاری کرد که شما دیدید، و دانستید و شاهد بودید، و من می خواهم از شما چیزی را سؤال کنم، اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید، و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید. سپس فرمود:

ص: ۱۴۰

من از شما می خواهم و شما را به حق خدا و رسول او(صلی الله علیه و آله و سلم) و قرابت من نسبت به آن حضرت سوگند می دهم که سخنان مرا در بازگشت خود به شهرها، و به کسانی که اطمینان به آنان دارید، منتقل کنید، و آنان را به ولایت ما دعوت نمائید، چرا که من هراس دارم که امر ما مندرس شود و مردم ولایت ما را از یاد ببرند، و حق ما از بین برود و مغلوب باطل شود، و البته خداوند نور خود را کامل خواهد نمود، گرچه کافران را خوش نیاید.

و سپس امام حسین(علیه السلام) آنچه از قرآن درباره خاندان نبوت نازل شده بود را، تلاوت کرد و تفسیر نمود، و نیز آنچه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) درباره پدر او امیرالمؤمنین، و برادر او امام حسن، و مادر او فاطمه، و درباره خود او و اهل بیت او(علیهم السلام) فرموده بود را، بیان نمود، و در مقابل همه سخنان او، اصحاب گفتند: «اللهم نعم و قد سمعنا و شهدنا» و تابعین نیز گفتند: به خدا سوگند، ما این سخنان را تنها به کسانی که مورد اطمینان هستند منتقل می کنیم(۱).

سلیم گوید: سپس امام حسین(علیه السلام) مردم را به خدا سوگند داد و فرمود: آیا شما می دانید که علی بن ابیطالب(علیه السلام) برادر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود، و آن حضرت بین اصحاب خویش برادری قرار داد، و علی(علیه السلام) را برادر خود معرفی نمود، و فرمود: «أنت أخي و أنا أخوك فی الدنيا و الآخرة»؟ و چون مردم گفتند: «خدا یا تو می دانی که چنین فرمود» امام حسین(علیه السلام) فرمود:

شما را به خدا سوگند آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) زمین مسجد و منازل خود را خریداری نمود و سپس ده منزل در آن ساخت و نه منزل را برای خود قرار داد، و منزل دهمین را در وسط آن منازل برای پدرم علی(علیه السلام) قرار داد، و سپس درهای خانه های مردم را به مسجد مسدود نمود، جز درب خانه پدرم علی(علیه السلام) را؟ و چون مردم از علت آن سؤال کردند فرمود: من درب خانه های شما را نبستم

ص: ۱۴۱

۱- مناشدات و احتجاجات الأمام الحسین علیه السلام بمکه فی کتاب سلیم: فلما كان قبل موت معاوية بسنه حج الحسين بن علي عليه السلام وعبد الله بن عباس وعبد الله بن جعفر معه. فجمع الحسين عليه السلام بني هاشم، رجالهم ونسائهم ومواليهم وشيعتهم من حج منهم، ومن الأنصار ممن يعرفه الحسين عليه السلام وأهل بيته. ثم أرسل رسلاً: (لا تدعوا أحدا ممن حج العام من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله المعروفين بالصلاح والنسك إلا أجمعوهم لي). فاجتمع إليه بمنى أكثر من سبعمائه رجل وهم في سرادقه، عامتهم من التابعين ونحو من مائتي رجل من أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وغيرهم. فقام فيهم الحسين عليه السلام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أما بعد، فإن هذا الطاغية قد فعل بنا وبشيعتنا ما قد رأيتم وعلمتم وشهدتم، وإني أريد أن أسألكم عن شيء، فإن صدقت فصدقوني وإن كذبت فكذبوني. أسألكم بحق الله عليكم وحق رسول الله وحق قرابتي من نبيكم، لما سيرتم مقامى هذا ووصفتهم مقالتي ودعوتهم أجمعين فى أنصاركم من قبائلكم من آمنتهم من الناس ووثقتهم به، فادعوهم إلى ما تعلمون من حقنا، فإنى أتخوف أن يدرس هذا الأمر ويذهب الحق ويغلب، والله متم نوره ولو كره الكافرون. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام على لسان الأمام الحسين عليه السلام وما ترك شيئاً مما أنزل الله فيهم من القرآن إلا تلاه وفسره، ولا شيئاً مما قاله رسول الله صلى الله عليه وآله فى أبيه وأخيه وأمه وفى نفسه وأهل بيته إلا رواه، وكل ذلك يقول

الصحابه: (اللهم نعم، قد سمعنا وشهدنا)، ويقول التابعى: (اللهم قد حدثنى به من أصدقه وأتمنه من الصحابه). (كتاب سليم، ص ٣٢٠)

بلکه خداوند مرا امر کرد تا درهای خانه های شما را ببندم و درب خانه علی (علیه السلام) را بازگذارم. و نیز مردم را از خوابیدن در مسجد خود منع کرد، و علی (علیه السلام) را منع نکرد و او در مسجد همانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جنب می شد و فرزندان پیدا می کرد؟ و مردم گفتند: آری خدا می داند که چنین بود.

سپس فرمود: «آیا شما بیاد دارید که عمر بن خطاب اصرار داشت که روزنه ای ولو کوچک از منزل او به مسجد باز شود، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نپذیرفت، و خطبه ای خواند و فرمود: خداوند مرا امر نموده تا مسجد پاکی بنا کنم، و جز من و برادرم و فرزندان او کسی در آن ساکن نشود؟» پس مردم گفتند: خدا داند که چنین بود.

سپس فرمود: شما را به خدا، آیا به یاد دارید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پدرم علی (علیه السلام) را در غدیر منصوب نمود و فرمود: «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» و فرمود: شاهدین، آنچه دیدند و شنیدند را به غائبین برسانند؟ گفتند: آری خدا داند که چنین فرمود.

سپس فرمود: شما را به خدا سوگند آیا می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در غزوه تبوک به پدرم فرمود: «أنت منی بمنزلة هارون من موسى، و أنت ولی کل مؤمن بعدی؟» گفتند: خدا داند که چنین فرمود.

سپس فرمود: شما را به خدا سوگند آیا می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام مباهله با نصاری نجران جز پدرم و همسر و فرزندان او را برای مباهله نبرد؟ گفتند: خدا داند که چنین بود ...

[سپس فضائل دیگری را نیز درباره اهل البیت (علیهم السلام) بیان نمود و مردم به آن ها اعتراف نمودند و متفرق شدند] (۱).

ص: ۱۴۲

۱- فقال: أنشدكم الله إلا حدثتم به من تثقون به وبدينه. قال سليم: فكان فيما ناشدهم الحسين عليه السلام وذكرهم أن قال: أنشدكم الله أتعلمون أن علي بن أبي طالب كان أخا رسول الله صلى الله عليه وآله حين آخى بين أصحابه، فأخى بينه وبين نفسه وقال: (أنت أخي وأنا أخوك في الدنيا والآخرة)؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنشدكم الله، هل تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله اشترى موضع مسجده ومنازله فابتناه، ثم ابنتي فيه عشرة منازل، تسعه له وجعل عاشرها في وسطها لأبي. ثم سد كل باب شارع إلى المسجد غير بابه، فتكلم في ذلك من تكلم، فقال صلى الله عليه وآله: (ما أنا سددت أبوابكم وفتحت بابه، ولكن الله أمرني بسد أبوابكم وفتح بابه). ثم نهى الناس أن يناموا في المسجد غيره، وكان يجنب في المسجد ومنزله في منزل رسول الله صلى الله عليه وآله، فولد لرسول الله صلى الله عليه وآله وله فيه أولاد؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أتعلمون أن عمر بن الخطاب حرص على كوه قدر عينه يدعها من منزله إلى المسجد، فأبى عليه. ثم خطب صلى الله عليه وآله فقال: إن الله أمر موسى أن يبني مسجدا طاهرا لا يسكنه غيره وغير هارون وابنيه وإن الله أمرني أن أبني مسجدا طاهرا لا يسكنه غيره وغير أخي وابنيه؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنشدكم الله، أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله نصبه يوم غدیر خم فنادى له بالولاية وقال: (ليبلغ الشاهد الغائب)؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنشدكم الله، أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال له في غزوه تبوك: (أنت مني بمنزلة هارون من موسى وأنت ولي كل مؤمن بعدی)؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنشدكم الله، أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله حين دعا

النصارى من أهل نجران إلى المباهله لم يأت إلا- به وبصاحبه وابنيه؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنشدكم الله، أتعلمون أنه دفع إليه اللواء يوم خيبر، ثم قال: (لأدفعه إلى رجل يحبه الله ورسوله ويحب الله ورسوله، كرار غير فرار يفتحها الله على يديه)؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله بعثه ببراءه وقال: (لا- يبلغ عنى إلا- أنا أو رجل منى)؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله لم تنزل به شدة قط إلا قدمه لها ثقه به، وانه لم يدعه باسمه قط إلا أن يقول: (يا أخى) و (ادعوا لى أخى)؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله قضى بينه وبين جعفر وزيد، فقال له: (يا على، أنت منى وأنا منك، وأنت ولى كل مؤمن ومؤمنه بعدى)؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أتعلمون أنه كانت له من رسول الله صلى الله عليه وآله كل يوم خلوه وكل ليله دخله، إذا سأله أعطاه وإذا سكت أبداه؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله فضله على جعفر وحمزه حين قال لفاطمه عليها السلام: (زوجتك خير أهل بيتى، أقدمهم سلما وأعظمهم حلما وأكثرهم علما)؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: (أنا سيد ولد آدم وأخى على سيد العرب، وفاطمه سيده نساء أهل الجنة، وابناى الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة)؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله أمره بغسله وأخبره أن جبرئيل يعينه عليه؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال فى آخر خطبه خطبها: (أيها الناس، إنى تركت فيكم الثقلين كتاب الله وأهل بيتى، فتمسكوا بهما لن تضلوا)؟ قالوا: اللهم نعم. فلم يدع شيئا أنزله الله فى على بن أبى طالب عليه السلام خاصه وفى أهل بيته من القرآن ولا على لسان نبيه صلى الله عليه وآله إلا ناشدهم فيه، فيقول الصحابه: (اللهم نعم، قد سمعنا)، ويقول التابعى: (اللهم قد حدثني من أثق به، فلان وفلان). ثم ناشدهم أنهم قد سمعوه صلى الله عليه وآله يقول: (من زعم أنه يحبني ويبغض عليا فقد كذب، ليس يحبني وهو يبغض عليا) فقال له قائل: يا رسول الله، وكيف ذلك؟ قال: لأنه منى وأنا منه، من أحبه فقد أحبني ومن أحبني فقد أحب الله، ومن أبغضه فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله)؟ فقالوا: (اللهم نعم، قد سمعنا). وتفرقوا على ذلك. (كتاب سليم، ص ٣٢١ تا ص ٣٢٣)

معاویه ابن عباس را با پول خرید

معاویه بعد از امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مدینه آمد و انصار به خوبی از او استقبال نکردند و چون اعتراض کرد قیس بن سعد بن عباده، پاسخ او را با روایات و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داد و معاویه اعلان کرد، و به همه ولات خود در شهرها دستور داد، کسی حق ندارد حدیثی درباره فضیلت علی (علیه السلام) و اهل بیت او از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نماید، و تهدید نمود که من با کسانی که چنین کاری را انجام بدهند سخت برخورد خواهم نمود، از این رو خطبا در جمیع شهرها و روستاها، بالای منبرها مشغول به سب و لعن و بدگویی و بیزاری از علی بن ابیطالب و اهل بیت او (علیهم السلام) شدند، تا این که معاویه به جمعیتی از قریش برخورد کرد و آنان مقابل او قیام نمودند، جز عبدالله بن عباس، و معاویه به عبدالله بن عباس گفت: برای چه تو همانند دیگران قیام نکردی؟ ... سپس گفت: ای عبدالله بن عباس، پسر عموی من عثمان مظلوم کشته شد.

ابن عباس گفت: بنابراین عمر بن خطاب نیز مظلوم کشته شده است، و تو باید خلافت را به دست فرزند او [عبدالله] بدهی.

معاویه گفت: عمر را یک مشرک کشت، ابن عباس گفت: عثمان را چه کسی کشت؟ معاویه گفت: مسلمانان او را کشتند، ابن عباس گفت: پس تو باید زیاد برای کشته شدن او حساس نباشی چرا که مسلمانان او را به حق کشته اند. و معاویه [چون مجاب شد] گفت: ما به همه بلاد مکاتبه کرده ایم تا کسی فضائل علی و اهل بیت او (علیهم السلام) را روایت نکنند، و تو نیز باید خودداری کنی و فضائل آنان را نگوئی. ابن عباس گفت:

آیا تو می خواهی ما را از خواندن قرآن منع کنی؟ معاویه گفت: نه، ابن عباس گفت: آیا می خواهی ما را از بیان تأویل قرآن منع کنی؟ معاویه گفت: آری. ابن عباس گفت: آیا ما قرآن را بخوانیم و مقصود خدا را از آن ندانیم؟ معاویه گفت: آری. ابن عباس گفت: قرائت قرآن بر ما واجب تر است، و یا عمل به قرآن؟ معاویه گفت: عمل به آن واجب تر است. ابن عباس گفت: آیا اگر مقصود خداوند را ندانیم می توانیم به قرآن عمل کنیم؟ معاویه گفت: باید تأویل و معنای قرآن را از غیر بنی هاشم سؤال کنید. ابن عباس گفت:

قرآن بر اهل بیت نازل شده، تو می گویی من معنای آن را از آل ابوسفیان و آل ابی معیط و یهود و نصارا و مجوس سؤال کنم؟! معاویه گفت: تو ما را با یهود و نصارا و مجوس مساوی قرار دادی؟! ابن عباس گفت: به جان خودم سوگند اگر تو ائمت را از تعبد به قرآن و اطاعت از امر و نهی و حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه آن نهی نکنی، من تو را مساوی با یهود و نصارا و مجوس قرار نمی دهم، و اگر ائمت از این چیزها سؤال نکنند گرفتار اختلاف و حیرت می شوند و هلاک خواهند شد.

باز معاویه گفت: قرآن را بخوانید و لکن سخن از این که درباره چه کسی نازل شده، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) درباره آن چه فرموده است را مطرح نکنید، و لکن از غیر آن ها هر چه می خواهید بگوئید. پس ابن عباس گفت: خداوند می فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱)» آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ و خداوند اراده نموده که نور خود را کامل کند، گرچه کافران را خوش نیاید.

معاویه گفت: از من هراس کن و زبان خویش را کنترل نما، و اگر چنین اعتقادی داری باید سرّی باشد و بگوش کسی نرسد. و سپس به منزل خود بازگشت، و پنجاه هزار درهم [و یا یکصد هزار درهم] برای او فرستاد، [و ابن عباس را ساکت نمود].

و سپس با دستور معاویه کار بر شیعیان و اهل بیت امیرالمؤمنین(علیهم السلام) سخت شد، و بر اهل کوفه که شیعیان علی(علیه السلام) بیشتر در کوفه بودند سخت تر شد، و معاویه زیادبن ابیه را که والی بصره بود به ولایت کوفه نیز نصب نمود، و عراقین یعنی بصره و کوفه به دست زیادبن ابیه افتاد، و زیاد که عالم به احوال شیعیان بود، و آنان را از قبل می شناخت، به جان شیعه افتاد، و آنان را در هر کجا پنهان می شدند، می گرفت و می کشت، و دست ها و پاهای آنان را قطع می کرد و به دارشان می آویخت، و میل به چشم آنان فرو می برد، تا آنان کوفه را ترک کردند، و هر کس مانده بود یا کشته می شد، و یا او را به دار می آویختند، و یا فرار می کرد، و معاویه به جمیع ولات خود در شهرها نوشت:

ص: ۱۴۴

«شهادت شیعیان و اهل بیت علی (علیه السلام) را نپذیرند، و پیروان عثمان و دوستان و اهل بیت او و کسانی که فضائل عثمان را بیان می کنند را در مجالس تکریم و تشریف و احسان نمایند، و نام آنان را بنویسند و برای معاویه بفرستند»، و از آن بعد هر چه توانستند درباره عثمان حدیث جعل نمودند و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دادند، و تحفه های سنگینی دریافت نمودند و ... (۱).

ص: ۱۴۵

۱- فی کتاب سلیم: قدم معاویه حاجا فی خلافته المدینه بعد ما قتل امیر المؤمنین علیه السلام و صالح الحسن علیه السلام. فاستقبله أهل المدینه، فنظر فإذا الذی استقبله من قریش أكثر من الأنصار. فسأل عن ذلك، فقيل له: (إنهم محتاجون لیست لهم دواب) فالتفت معاویه إلى قیس بن سعد بن عباده فقال: یا معشر الأنصار، ما لكم لا تستقبلونی مع إخوانکم من قریش؟ فقال قیس - وكان سید الأنصار وابن سیدهم - : أقعدنا - یا امیر المؤمنین - أن لم تکن لنا دواب فقال معاویه: فأین النواضح؟ فقال قیس: أفنیها یوم بدر و یوم أحد و ما بعدهما فی مشاهد رسول الله حین ضربناک و أباک علی الأسلام حتی ظهر أمر الله و أنتم کارهون. قال معاویه: اللهم غفرا. قال قیس: أما إن رسول الله قال: (إنکم سترون بعدی إثره). فقال معاویه: فما أمرکم؟ قال: أمرنا أن نصبر حتی نلقاه. فقال: فاصبروا حتی تلقوه. و فی المثالب لابن شهر آشوب: فتلقته قریش بوادی القرى و الأنصار بأبواء المدینه. ثم قال قیس: یا معاویه، تعیرنا بنواضحنا؟ والله لقد لقیناکم علیها یوم بدر و أنتم جاهدون علی إطفاء نور الله و أن تكون کلمه الشیطان هی العلیا. ثم دخلت أنت و أبوک کرها فی الأسلام الذی ضربناکم علیه. فقال له معاویه: كأنک تمن علینا بنصرتک إيانا، والله لقریش بذلک المن و الطول. أستمتمن علینا - یا معشر الأنصار - بنصرتکم رسول الله و هو من قریش و هو ابن عمنا و منا؟ فلنا المن و الطول إذ جعلکم الله أنصارنا و أتباعنا فهداکم بنا. سوابق أبی طالب علیه السلام فی نصره الأسلام فقال قیس: إن الله عز و جل بعث محمدا رحمة للعالمین، فبعثه إلى الناس كافة، إلى الجن و الأانس و الأحمر و الأسود و الأبيض، و اختاره لنبوته و اختصه برسالته. فكان أول من صدقه و آمن به ابن عمه علی بن أبی طالب و كان أبو طالب عمه یذب عنه و یمنع منه و یحول بین کفار قریش و بینه أن یروعوه أو یؤذوه و یأمره بتبلیغ رسالات ربه. فلم یزل ممنوعا من الضیم و الأذى حتی مات عمه أبو طالب و أمر ابنه علیا بموازرتة و نصرتة فوازره علی و نصره و جعل نفسه دونه فی کل شدیده و کل ضیق و کل خوف، و اختص الله بذلک علیا من بین قریش و أکرمه من بین جمیع العرب و العجم. فجمع رسول الله صلی الله علیه و آله جمیع بنی عبد المطلب فیهم أبو طالب و أبو لهب، و هم یومئذ أربعون رجلا - فدعاهم رسول الله صلی الله علیه و آله و خادمه یومئذ علی علیه السلام، و رسول الله یومئذ فی حجر عمه أبی طالب، فقال: (أیکم ینتدب أن یکون أخی و وزیری و وارثی و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن بعدی)؟ فسکت القوم حتی أعادها رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاث مرات. فقال علی علیه السلام: (أنا یا رسول الله، صلی الله علیک). فوضع رسول الله رأس علی فی حجره و تفل فی فیه و قال: (اللهم املأ جوفه علما و فهما و حکما). ثم قال لأبى طالب: (یا أبا طالب، اسمع الان لابنک علی و أطع، فقد جعله الله من نبيه بمنزله هارون من موسى). و أخى بین الناس و أخى بین علی و بین نفسه. فلم یدع قیس بن سعد شیئا من مناقبه إلا - ذکرها و احتج بها و قال: منهم أهل البیت جعفر بن أبی طالب الطیار فی الجنة بجناحین، اختصه الله بذلک من بین الناس، و منهم حمزه سید الشهداء، و منهم فاطمه سیده نساء العالمین. فإذا وضعت من قریش رسول الله و أهل بیه و عترته الطیبین، فنحن و الله خیر منکم - یا معشر قریش - و أحب إلى الله و رسوله و إلى أهل بیه منکم. لقد قبض رسول الله صلی الله علیه و آله فاجتمعت الأنصار إلى والدی سعد ثم قالوا: (لا نبایع غیر سعد).

فجاءت قريش بحجه على وأهل بيته وخاصموننا بحقه وقرابته من رسول الله صلى الله عليه وآله. فما يعدو قريش أن يكونوا ظلموا الأنصار أو ظلموا آل محمد عليهم السلام. ولعمري ما لأحد من الأنصار ولا لقريش ولا لأحد من العرب والعجم في الخلافه حق ولا نصيب مع على بن أبي طالب وولده من بعده. فغضب معاويه وقال: يابن سعد، عمن أخذت هذا وعمن رويته وعمن سمعته؟ أبوك أخبرك بذلك وعنه أخذته؟ فقال قيس: سمعته وأخذته ممن هو خير من أبي وأعظم على حقا من أبي. قال: ومن هو؟ قال: ذاك أمير المؤمنين على بن أبي طالب، عالم هذه الامه وديانها وصديقها وفاروقها الذي أنزل الله فيه ما أنزل وهو قوله عزوجل: (قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب). فلم يدع قيس آيه نزلت في على عليه السلام إلا ذكرها. فقال معاويه: فإن صديقها أبو بكر وفاروقها عمر، والذي عنده علم الكتاب عبد الله بن سلام قال قيس: أحق بهذه الأسماء وأولى بها الذي أنزل الله فيه: (أفمن كان على بينه من ربه ويتلوه شاهد منه)، والذي أنزل الله جل اسمه فيه: (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد)، والله لقد نزلت: (وعلى لكل قوم هاد)، فأسقطتم ذلك، والذي نصبه رسول الله صلى الله عليه وآله بغدير خم فقال: (من كنت أولى به من نفسه فعلى أولى به من نفسه)، وقال له رسول الله في غزوه تبوك: (أنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي). وكان معاويه يومئذ بالمدينه، فعند ذلك نادى مناديه وكتب بذلك نسخه إلى جميع البلدان إلى عماله: (ألا برئت الذمه ممن روى حديثا في مناقب على بن أبي طالب أو فضائل أهل بيته وقد أحل بنفسه العقوبه). وقامت الخطباء في كل كوره ومكان وعلى كل المنابر بلعن على بن أبي طالب عليه السلام والبراءه منه والوقيع فيه وفي أهل بيته عليهم السلام بما ليس فيهم، واللعه لهم. ثم إن معاويه مر بحلقه من قريش، فلما رأوه قاموا له غير عبد الله بن عباس. فقال له: يابن عباس، ما منعك من القيام كما قام أصحابك إلا- موجه في نفسك على بقتالي إياكم يوم صفين. يابن عباس، إن ابن عمي أمير المؤمنين عثمان قتل مظلوما. قال له ابن عباس: فعمربن الخطاب قد قتل مظلوما، أفسلمتم الأمر إلى ولده، وهذا ابنه؟ قال: إن عمر قتله مشرك. قال ابن عباس: فمن قتل عثمان؟ قال: قتله المسلمون قال: فذلك أضحض لحجتك وأحل لدمه إن كان المسلمون قتلوه وخذلوه فليس إلا- بحق. قال معاويه: فإننا قد كتبنا في الافاق نهى عن ذكر مناقب على وأهل بيته، فكف لسانك - يابن عباس - واربع على نفسك. فقال له ابن عباس: أفتنهانا عن قراءه القرآن؟ قال: لا. قال: أفتنهانا عن تأويله؟ قال: نعم. قال: فنقرأه ولا نسأل عما عنى الله به؟ قال: نعم. قال: فأيما أوجب علينا، قرائته أو العمل به؟ قال معاويه: العمل به. قال: فكيف نعمل به حتى نعلم ما عنى الله بما أنزل علينا؟ قال: سل عن ذلك من يتأوله على غير ما تتأوله أنت وأهل بيتك. قال: إنما أنزل القرآن على أهل بيتي فأسأل عنه آل أبي سفيان أو أسأل عنه آل أبي معيط أو اليهود والنصارى والمجوس؟ قال له معاويه: فقد عدلتنا بهم وصيرتنا منهم. قال له ابن عباس: لعمري ما أعدلك بهم، غير أنك نهيتنا أن نعبد الله بالقرآن وبما فيه من أمر ونهى أو حلال أو حرام أو ناسخ أو منسوخ أو عام أو خاص أو محكم أو متشابه، وإن لم تسأل الامه عن ذلك هلكوا واختلفوا وتاهوا. قال معاويه: فاقروا القرآن وتأولوه ولا ترووا شيئا مما أنزل الله فيكم من تفسيره وما قاله رسول الله فيكم، وارووا ما سوى ذلك. قال ابن عباس: قال الله في القرآن: (يريدون أن يطفؤوا نور الله بأفواههم ويأبى الله إلا- أن يتم نوره ولو كره الكافرون). قال معاويه: يابن عباس، إكفنى نفسك وكف عنى لسانك، وإن كنت لا بد فاعلا فليكن ذلك سرا ولا يسمعه أحد منك علانيه. ثم رجع إلى منزله، فبعث إليه بخمسين ألف درهم. اشتداد البلاء على الشيعة في عهد معاويه ثم اشتد البلاء بالأمصار كلها على شيعة على وأهل بيته عليهم السلام، وكان أشد الناس بليه أهل الكوفه لكثره من بها من الشيعة. واستعمل عليهم زيادا أخاه وضم إليه البصره والكوفه وجميع العراقيين. وكان يتتبع الشيعة وهو بهم عالم لأنه كان منهم فقد عرفهم وسمع كلامهم أول شئ. فقتلهم تحت كل كوكب وحجر ومدر، وأجلاهم وأخافهم وقطع الأيدي والأرجل منهم وصلبهم على جذوع النخل وسمل أعينهم وطردهم وشردهم حتى انتزعوا عن العراق. فلم يبق بالعراقيين أحد مشهور إلا مقتول أو مصلوب أو طريد أو هارب. وكتب معاويه إلى قضاته وولاته في جميع

الأرضين والأمصار: (أن لا- تجيزوا لأحد من شيعه على بن أبي طالب ولا- من أهل بيته ولا من أهل ولايته الذين يرون فضله ويتحدثون بمناقبه شهاده). تقريب معاويه جماعه عثمان واختلاق المناقب له وكتب إلى عماله: (انظروا من قبلكم من شيعه عثمان ومحبيه وأهل بيته وأهل ولايته والذين يرون فضله ويتحدثون بمناقبه، فأذنوا مجالسهم وأكرمهم وقربوهم وشرفوهم، واكتبوا إلى بكل ما يروى كل رجل منهم فيه واسم الرجل واسم أبيه وممن هو). ففعلوا ذلك حتى أكثروا في عثمان الحديث وبعث إليهم بالصلوات والكسى وأكثر لهم القطائع من العرب والموالي. فكثروا في كل مصر وتنافسوا في المنازل والضياع واتسعت عليهم الدنيا. فلم يكن أحد يأتي عامل مصر من الأمصار ولا قريه فيروى في عثمان منقبه أو يذكر له فضيله إلا كتب اسمه وقرب وشفع. فلبثوا بذلك ما شاء الله. سعى معاويه في إحياء اسم أبي بكر وعمر ثم كتب بعد ذلك إلى عماله: (أن الحديث قد كثر في عثمان وفشا في كل قريه ومصر ومن كل ناحيه، فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الروايه في أبي بكر وعمر، فإن فضلها وسوابقها أحب إلى وأقر لعيني وأدحض لحجه أهل هذا البيت وأشد عليهم من مناقب عثمان وفضائله). (كتاب سليم، ص ٣١١ تا ص ٣١٧)

سرانجام کار غاصبین خلافت این شد که به خاطر حبّ ریاست و برای حکومت حدود سه سال و یا ده سال و یا سیزده سال، حق ولّی خدا را غصب نمودند و بیست و پنج سال او را خانه نشین کردند و بدعت های فراوانی را در دین خدا وارد نمودند، و مردم را به جاهلیت بازگرداندند، و آثار ظلم و انحراف آنان تاکنون ادامه یافته، و تا زمان ظهور حضرت بقیه الله (علیه السلام) نیز ادامه خواهد یافت، و کیفر هر ظلم و جنایتی که به خاطر آنان انجام می شود، به عهده آنان نیز خواهد بود، بلکه هر ظلم و جنایتی که از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تا قیامت انجام بگیرد - طبق روایات - به عهده آنان نیز خواهد بود، و از کیفر عمل کنندگان چیزی کاسته نمی شود.

و کسانی که پیمان بستند و متعهد شدند و مکتوب کردند، و عهدنامه خود را در کعبه قرار دادند، که بعد از رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز نگذارند امامت و خلافت در خاندان آن حضرت قرار بگیرد، در پایان عمر، با گفتن: «ویل لی، ویل لی» از دنیا رفتند، و عذاب الهی را دیدند، و دست از عمل خود برداشتند، و حاضر نشدند، خلافت را به صاحب آن بازگردانند!! آیا هیچ انسان عاقلی برای ریاست کوتاه دنیا، خود را گرفتار چنین مظلومه و جرمی می کند؟!!

و از عجایب این است که علمای اهل سنت تمام آیات و نصوصی که درباره خلافت علی بن ابیطالب (علیه السلام) است را - به خاطر عمل آنان - ردّ می کنند، و می گویند: «ما نمی توانیم عمل صحابه را تخطئه کنیم» و همه آنان را عادل می دانند، و در هر کجا که راهی برای ردّ و یا توجیه نباشد، می گویند: گرچه این عبارت صریح در خلافت و امامت علی بن ابیطالب (علیه السلام) است، و لکن چون سبب محکومیت خلفا می شود، ما نمی پذیریم، و یکی از آنان در مکه به من گفت: «صحابه کلهم عدول» و حاضر نشد حتی معاویه زیر سوال برود، و من به او گفتم: در بین صحابه گروهی منافق وجود داشته اند، آیا شما منافقین را نیز عادل می دانید، و یا می گویند: نفاق با عدالت منافات ندارد؟! و او مبهوت شد و چیزی نگفت.

اکنون کار به جایی رسیده که علمای وهّابی، خون شیعیان را - به خاطر اعتقاد آنان به غصب خلافت از امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین (علیهم السلام) و محکوم نمودن عمل صحابه - حلال می دانند بلکه ریختن خون آنان را از اسباب استحقاق بهشت معرّفی می کنند، و شیعه بین آنان امتیّت جانی ندارد، و ما برای اتمام حجّت و بیداری نسل های آینده، برخی از اعترافات غاصبین خلافت را از زبان علمای پیشین اهل سنت و از کتاب های خودشان بیان می کنیم تا کسی فریب تبلیغات عوام فریبانه آنان، که در این زمان فراوان شده است را نخورد، گرچه در لابلای مطالب گذشته این کتاب گوشه هایی از اینگونه مطالب بیان شده است .

اعترافات غاصبین خلافت از زبان علمای اهل سنت

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: ابوبکر در بیماری آخر عمر خود گفت: «وددت أنّی لم أکشف بیت فاطمه و لو کان أغلق علی حرب» یعنی ای کاش من بدون اجازه وارد خانه فاطمه (علیها السلام) نشده بودم و لو

اهل خانه در مقام جنگ با من بودند، و این به معنای ندامت و پشیمانی اوست، و ندامت پیدا نمی شود، مگر به خاطر خطا و گناه(۱).

ابن ابی الحدید سپس در پاسخ کسانی که می گویند: صحابه را نباید کسی تخطئه کند و عمل آنان را خطا بداند می گوید: ابوبکر در بیماری آخر عمر خود نیز گفت: «فلما استخلفت علیکم خیرکم فی نفسی (یعنی عمر) فکلکم ورم لذلك یرید أن یکون الأمر له...» یعنی، هنگامی که من به نظر خود بهترین شما (یعنی عمر) را جایگزین خویش قرار دادم، همه شما رو ترش کردید که چرا ما را خلیفه قرار نمی دهی

سپس گوید: آیا این سخن ابوبکر، طعن بر صحابه نبوده است؟ و آیا او آنان را حسود ندانسته است؟ از سوی طلحه در آن هنگام به ابوبکر گفت: تو چگونه پاسخ خدا را می دهی اگر او به تو بگوید: برای چه یک انسان فظ غلیظی مانند عمر را جایگزین خود کردی؟! و ابوبکر بر طلحه خشم نمود و گفت: مرا بنشانید و سپس گفت: اگر خداوند چنین سؤالی را از من بکند، من می گویم: خدایا بهترین خلق تو را جایگزین خود نمودم.

سپس ابن ابی الحدید گوید: «پس از آن ابوبکر به طور مفصّل از طلحه بدگویی و شماتت می نمود» تا این که گوید: آیا سخنان طلحه طعن و بدگویی از عمر نبوده؟ و آیا سخنان ابوبکر طعن و بدگویی از طلحه نبوده؟... (۲)

ابن ابی الحدید و دیگران از علمای اهل سنت نقل کرده اند که ابوبکر پس از رسیدن به خلافت گفت: إنّ لی شیطاناً یعتزینی (یعنی عمر) فإن استقامت فاعینونی و إن... (۳) یعنی، مرا شیطانی است که بر من مسلط می شود، پس اگر دیدید من به راه مستقیم می روم به من کمک کنید و اگر دیدید به انحراف می روم مرا به استقامت بیاورید ...

سپس گوید: شیعیان می گویند: چگونه کسی که خبر می دهد: مرا شیطانی است که همواره مرا به خطا و انحراف وامی دارد... قابلیت امامت را دارد(۴)؟

ص: ۱۴۸

۱- و قال أبو بکر فی مرضه الذی مات فیہ وددت أنی لم أکشف بیت فاطمه و لو کان أغلق علی حرب فندم و الندم لا یکون إلا عن ذنب. (شرح نهج البلاغه، ج ۲۴/۲۰)

۲- ثم ینبغی للعاقل أن یفکر فی تأخر علی ع عن بیعه أبی بکر سته أشهر إلی أن ماتت فاطمه فإن کان مصیبا فأبو بکر علی الخطأ فی انتصابه فی الخلافه و إن کان أبو بکر مصیبا فعلی علی الخطأ فی تأخره عن البیعه و حضور المسجد ثم قال أبو بکر فی مرض موته أيضا للصحابه فلما استخلفت علیکم خیرکم فی نفسی یعنی عمر فکلکم ورم لذلك أنفه یرید أن یکون الأمر له لما رأیتم الدنیا قد جاءت أما و الله لتتخذن ستائر الدیاج و نضائد الحریر ألیس هذا طعنا فی الصحابه و تصریحا بأنه قد نسبهم إلی الحسد لعمر لما نص علیه بالعهد و لقد قال له طلحه لما ذکر عمر للأمر ما ذا تقول لربک إذا سألتک عن عبادته و قد ولیت علیهم فظا غلیظا فقال أبو بکر أجلسونی أجلسونی بالله تخوفنی إذا سألتی قلت ولیت علیهم خیر أهلك ثم شتمه بكلام کثیر منقول فهل قول طلحه إلا طعن فی عمر و هل قول أبی بکر إلا طعن فی طلحه. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۵۵/۱۷)

٣- أيها الناس إنما أنا مثلكم و إنى لا- أدرى لعلكم ستكلفوننى ما كان رسول الله ص يطيقه إن الله اصطفى محمدا ص على العالمين و عصمه من الآفات و إنما أنا متبع و لست بمتبوع فإن استقممت فاتبعونى و إن زغت فقومونى و إن رسول الله ص قبض و ليس أحد من هذه الأمة يطلبه بمظلمه ضربه سوط فما دونها ألا و إن لى شيطانا يعترينى فإذا غضبت فاجتنبونى. (شرح نهج البلاغه، ج ١٧/١٥٩)

٤- و مما طعن به عليه قولهم كيف يصلح للإمامه من يخبر عن نفسه أن له شيطانا يعتريه و من يحذر الناس نفسه و من يقول أقيلونى بعد دخوله فى الإمامه مع أنه لا يحل للإمام أن يقول أقيلونى البيعه. (شرح نهج البلاغه، ج ١٧/١٥٥)

مرحوم علامه امینی در کتاب «الغدیر» از کتب اهل سنت نقل نموده که ابوبکر چندین بار خود را از خلافت خلع نمود و گفت: «أقيلوني أقيلوني لست بخيركم و عليّ فيكم»

و یا گفت: «لا- حاجه لی فی بیعتکم أقیلونی بیعتی» و یا سه روز متوالی به مردم گفت: «أقیلونی بیعتی فبايعوا من شئتم» و یا گفت: «أيها الناس هذا عليّ بن ابيطالب لا- بيعة لی فی عنقه، و هو بالخيار من أمره، ألا- و أنتم بالخيار جميعاً فی بیعتکم، فإن رأيتم لها غيری فأنا أوّل من یبايعکم»^(۱)

یعنی ای مردم! مرا از بیعت خود آزاد کنید، همانا من بهتر از شما نیستم در حالی که علی (علیه السلام) بین شما هست. و یا گفت: مرا نیازی به بیعت شما نیست، مرا آزاد کنید، و یا سه روز متوالی گفت: من بیعت شما را نخواستم بروید با هر کس می خواهید بیعت کنید. و یا گفت: ای مردم این علی بن ابيطالب است و او با من بیعت نکرده است و شما نیز کلاً در بیعت خود آزاد هستید، و اگر غیر من کسی را برای خلافت انتخاب کنید، من نیز اوّل کسی هستم که با او بیعت می کنم^(۲).

و از اعترافات عجیب خلیفه دوم این است که چون دید ابوبکر پس از بیعت مردم با او، خلافت را تحویل او نمی دهد، و به قرار خود - که گفته بود: عمر او را به خلافت برساند و چون به خلافت رسید خلافت را تحویل عمر بدهد، - عمل نکرد، عمر گفت: «کانت بیعه ابی بکر فلتة کفلة الجاهلیة وقی الله شرّها، فمن عاد إلی مثلها فاقتلوه»^(۳) یعنی بیعت مردم با ابوبکر از روی شتاب و بی خردی بود، مانند شتاب ها و بی خردی های زمان جاهلیت، و خداوند شرّ او را از سر مردم کوتاه کند، و شما باید هر کس چنین چیزی را تکرار کند، او را بکشید.

و لکن هنگامی که ابوبکر در پایان عمر خود او را خلیفه قرارداد، عمر چنین چیزی را نگفت و کسی او را نکشت، با این که دستور داده بود، اگر چنین عملی را کسی تکرار کرد او را بکشید!

و از عجایب این است که غاصبین خلافت و کسانی که پیمان بستند تا هرگز نگذارند خلافت به علی بن ابيطالب (علیه السلام) برسد همگی هنگام مرگ با گفتن: «ویل لی، ویل لی» از دنیا رفتند، و در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده که او گوید: ابن غنم به من گفت: من معاذبن جبل را دیدم که هنگام مرگ گفت: «ویل لی، ویل لی» و از دنیا رفت و از سخنان معاذ وحشت کردم و تعجب نمودم، تا اینکه به حج رفتم و در آنجا کسی را ملاقات کردم که شاهد مرگ ابی عبیده جراح، و شاهد مرگ سالم مولای ابی حدیفه بوده و او گفت: آنان نیز هنگام مرگ همین سخنان را گفتند و از دنیا رفتند.

ص: ۱۴۹

۱- (الغدیر، ج ۵/۳۶۸؛ السیره الحلیّه، ج ۳/۳۸۹)

۲- (الغدیر، ج ۵/۳۶۸)

۳- (الغدیر، ج ۷/۱۷۱ و ج ۵/۳۷۰ و ج ۷/۷۹؛ تاریخ طبری، ج ۲/۲۳۵؛ و صواعق محرقة، ص ۳۶ طبع مصر)

سلیم گوید: من سخنان ابن غنم را درباره معاذ به محمد بن ابی بکر گفتم و او گفت: از من نشنیده بگیر و لکن پدر من نیز هنگام مرگ گفت: «ویل لی، ویل لی» و از دنیا رفت و عایشه چون این سخنان را از پدر خود شنید گفت: پدر من هذیان می گوید.

محمد بن ابی بکر گوید: پس از آن، من عبدالله عمر را در زمان خلافت عثمان دیدم و سخنان پدرم را هنگام مرگ برای او نقل کردم و از او پیمان گرفتم که از من کتمان کند، و به کسی نگوید، و عبدالله بن عمر گفت: «تو نیز از من نشنیده بگیر، و به خدا سوگند پدر من نیز هنگام مرگ همان سخنان پدر تو را گفت و از دنیا رفت» و سپس عبدالله عمر سخن خود را اصلاح نمود و از ترس این که من سخنان او را به علی بن ابیطالب (علیه السلام) بگویم گفت: پدرم هذیان می گفت.

محمد بن ابی بکر گوید: سپس من نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتم و آنچه از پدر خود شنیده بودم و آنچه عبدالله عمر از پدر خود برای من نقل کرده بود را به او خبر دادم، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: این خبرها را صادق تر از شما به من خبر داد (و مقصود او رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود) و من به آن حضرت گفتم: «در آن جلسه جز من کسی با پدرم نبود و من فکر کردم انسانی این خبر را به شما رسانده است»

سپس محمد بن ابی بکر گوید: هنگامی که پدرم در حال احتضار بود و آن سخنان را به زبان جاری می کرد، عمر و عایشه و ... وارد شدند، و عمر به پدرم گفت: «یا خلیفه رسول الله! ما لک تدعو بالویل و الثبور؟» و پدرم به او گفت: «باز این سخنان را می گوئی؟ اکنون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) نزد من حاضر شده اند، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من بشارت عذاب و آتش می دهد، و آن نامه ای که ما نوشتیم و در کعبه گذاردیم را، با خود آورده و می گوید:

«تو به پیمان خود عمل کردی و با همراهان خود حقّ ولیّ خدا را گرفتید، و من به تو بشارت عذاب می دهم و تو در اسفل السافلین دوزخ قرار خواهی گرفت». و چون عمر این سخنان را از پدرم شنید گفت: او هذیان می گوید، و پدرم به او گفت: «به خدا سوگند من هذیان نمی گویم» و چون عمر خواست که از خانه خارج شود پدرم به او گفت: کجا می روی؟ و عمر گفت: تو یار غار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودی. و پدرم به او گفت: باز این سخنان را می گوئی؟ و سپس به عمر گفت: «آیا نگویم که محمّد (و نگفت رسول خدا) در غار به من گفت: من اکنون کشتی جعفر و همراهان او را در دریا می بینم که از حبشه به طرف مدینه بازمی گردند» و من به او گفتم: به من نشان بده، و او دست خود را بر صورت من کشید و من کشتی جعفر و همراهان او را دیدم و در آن وقت یقین کردم که او ساحر است، و چون این قصّه را در مدینه برای تو نقل کردم تو نیز او را ساحر دانستی؟» محمد بن ابی بکر گوید:

عمر در پایان به ما گفت: پدر شما هذیان می گوید و شما باید سخنان او را کتمان کنید تا این خانواده، (یعنی بنی هاشم) شما را شماتت نکنند.

محمد بن ابی بکر سپس گوید: هنگامی که اطراف پدرم خلوت شد من به پدرم گفتم: بگو: «لا إله إلا الله» و او گفت: «هرگز نخواهم گفت، و قدرت گفتن آن را ندارم، تا داخل آن تابوت شوم» و چون اسم تابوت را آورد من فکر کردم که او هذیان می گوید، و به او گفتم: مقصود تو از تابوت چیست؟ و او گفت: «مقصودم تابوتی از آتش است که قفلی از آتش بر آن زده شده و در آن تابوت دوازده نفر قرار دارند، و من و عمر از آنان هستیم و ده نفر دیگر نیز با ما خواهند بود، و آن تابوت در قعر چاهی است در جهنم و سنگی بر روی آن چاه قرار دارد که هر گاه خدا بخواهد جهنم را شعله ور کند آن سنگ را کنار می زند و جهنم آتش می گیرد» گفتم: آیا هذیان می گوئی؟ پدرم گفت: «به خدا سوگند هذیان نمی گویم، خدا لعنت کند ابن صهّاک (یعنی عمر) را، او مرا از ذکر (یعنی پذیرفتن ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام)) بازداشت چه بد رفیقی بود خدا او را لعنت کند»

محمد بن ابوبکر گوید: سپس پدرم به من گفت: «صورت مرا به خاک بچسبان» و من صورت او را به خاک چسباندم، و او همواره «اوویلا و واثبورا» می گفت تا از دنیا رفت و من چشمان او را بستم و عمر وارد شد و به من گفت: آیا پدرت بعد از رفتن من چیزی نگفت؟ و من گفته های پدرم را به او خبر دادم، و او گفت: خدا رحمت کند خلیفه رسول خدا را، و تو باید آنچه از پدر خود شنیده ای را کتمان کنی، چرا که سخنان او هذیان بوده و شما خانواده به هذیان معروف هستید، و عایشه حرف او را تصدیق نمود، و همگی گفتند: این سخنان نباید به احدی گفته شود و گرنه، علی بن ابیطالب و اهل بیت او به ما شماتت خواهند نمود.

سلیم گوید: من به محمد بن ابی بکر گفتم: تو فکر می کنی چه کسی علی (علیه السلام) را از این اسرار آگاه نموده است؟ محمد بن ابی بکر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همه شب ها در خواب به او اطلاع می دهد، و سخنان او در خواب همانند سخنان او در بیداری است، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس در خواب مرا ببیند، خواب او شیطانی نیست، چرا که شیطان نمی تواند به شکل من درآید، چه در خواب و چه در بیداری، و اوصیای من نیز چنین هستند (۱).

ص: ۱۵۱

۱- عن أبان قال: سمعت سلیم بن قیس یقول: سمعت عبد الرحمن بن غنم الأزدي ثم الشمالی ختن معاذ بن جبل - وکانت ابنته تحت معاذ بن جبل - وکان أفضه أهل الشام وأشدهم اجتهادا. قال: مات معاذ بن جبل بالطاعون، فشهدته یوم مات - وکان الناس متشاغلین بالطاعون - قال: فسمعته حین احتضر ولیس فی البیت معه غیری - وذلك فی خلافة عمر بن الخطاب - یقول: ویل لی ویل لی ویل لی فقلت فی نفسی: أصحاب الطاعون یهدون ویتکلمون ویقولون الأعاجیب. فقلت له: تهذی رحمک الله؟ فقال: لا. فقلت: فلم تدعو بالویل؟ قال: لمواتی عدو الله علی ولی الله فقلت له: من هو؟ قال: لمواتی عدو الله عتیقا وعمر علی خلیفه رسول الله ووصیه علی بن أبی طالب. فقلت: إنک لتهجر؟ فقال: یابن غنم، والله ما أهرج هذا رسول الله وعلی بن أبی طالب یقولان: یا معاذ بن جبل، إبشر بالنار أنت وأصحابک الذین قلت: (إن مات رسول الله أو قتل زوینا الخلفه عن علی فلن یصل إليها)، أنت وعتیق وعمر وأبو عبیده وسالم. فقلت: یا معاذ، متی هذا؟ فقال: فی حجه الوداع، قلنا: (نتظاهر علی علی فلا ینال الخلفه ما حیینا). فلما قبض رسول الله قلت لهم: (أنا أکفیکم قومی الأنصار، فاکفونی قریشا). ثم دعوت علی عهد رسول الله إلى

الذى تعاهدنا عليه بشير بن سعيد وأسيد بن حضير، فبايعانى على ذلك. فقلت: يا معاذ، إنك لتهجر؟ قال: (ضع خدى بالأرض). فما زال يدعوا بالويل والثبور حتى قضى. كلام أبى عبيده بن الجراح وسالم مولى أبى حذيفه عند الموت قال سليم: قال لى ابن غنم: ما حدثت به أحدا قبلك قط - لا والله غير رجلين، فإنى فزعت مما سمعت من معاذ. فحججت فلقيت الذى ولى موت أبى عبيده بن الجراح وسالم مولى أبى حذيفه، فقلت: أو لم يقتل سالم يوم اليمامة؟ قال: بلى، ولكن احتملناه وبه رمق. قال: فحدثنى كل واحد منهما بمثله سواء، لم يزد ولم ينقص أنهما قالا كما قال معاذ. كلام أبى بكر عند الموت قال أبان: قال سليم: فحدثت بحديث ابن غنم هذا كله محمد بن أبى بكر. فقال: اكتب على، وأشهد أن أبى عند موته قال مثل مقالتهم، فقالت عائشه: إن أبى ليهجر كلام عمر عند الموت قال محمد: فلقيت عبد الله بن عمر فى خلافه عثمان فحدثته بما قال أبى عند موته وأخذت عليه العهد والميثاق ليكتمن على. فقال لى ابن عمر: اكتب على، فوالله لقد قال أبى مثل مقاله أيبك ما زاد ولا نقص. ثم تداركها عبد الله بن عمر وتخوف أن أخبر بذلك على بن أبى طالب عليه السلام، لما قد علم من حبى له وانقطاعى إليه، فقال: إنما كان أبى يهجر توثيق أمير المؤمنين عليه السلام لهذا الحديث فأتيت أمير المؤمنين عليه السلام فحدثته بما سمعت من أبى وبما حدثنيه ابن عمر عن أبيه، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: قد حدثنى بذلك عن أبيه وعن أيبك وعن أبى عبيده وعن سالم وعن معاذ من هو أصدق منك ومن ابن عمر. فقلت: من هو ذاك يا أمير المؤمنين؟ فقال: بعض من يحدثنى. قال: فعلمت من عنى. فقلت: صدقت يا أمير المؤمنين، إنما حسبت إنسانا حدثك، وما شهد أبى - وهو يقول هذا - غيرى. (كتاب سليم، ص ٢٤٦ تا ص ٣٥٠ تحقيق محمد باقر انصارى)

اعترافات برخی از علمای اهل سنت نسبت به غصب خلافت و ...

۱- موسی بن عقبه متوفای سال ۱۴۱ هجری در کتاب «مغازی» با سند خود از ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف نقل نموده که گوید: گروهی از مهاجرین درباره بیعت مردم با ابوبکر خشم نمودند و علی (علیه السلام) و زبیر داخل خانه فاطمه (علیها السلام) شدند و عمر بن خطاب با گروهی از مهاجرین و انصار به داخل خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم بردند و شمشیر زبیر را گرفتند و شکستند و ... و ابوبکر خطبه ای خواند و عذرخواهی نمود (۱).

باید گفت: این عالم سنی قصه احراق باب و برخوردهای عمر و قنفذ و مغیره را با علی و فاطمه (علیهما السلام) از قلم انداخته و نمی خواسته آنان مورد سؤال قرار بگیرند.

۲- مسعودی در مروج الذهب گوید: عروه بن زبیر بن عوام همواره برادر خود را معذور می دانست از این که بنی هاشم را در شعب ابی طالب محصور نموده بود، و هیزم آماده کرده بود که آنان را آتش بزنند و می گفت: هدف او ترساندن بوده تا از او اطاعت کنند، چنان که گروهی بنی هاشم را نیز ترساندند و هیزم آوردند تا خانه آنان را آتش بزنند و این برای ترساندن بود، تا از آنان بیعت بگیرند (۲).

این مورخ نیز به خاطر حفظ آبروی غاصبین خلافت قصه احراق باب فاطمه (علیها السلام) را به میان نیاورده است.

۳- محمد بن عمر واقدی متوفای سال ۲۰۷ هجری با سند خود از داوود بن حصین قصه ورود به خانه فاطمه (علیها السلام) را نقل نموده و گوید: علی (علیه السلام) و زبیر از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیدند، و داخل خانه فاطمه (علیها السلام) شدند و عمر با گروهی آمد ... و فریاد زد و گفت: «برای بیعت با ابوبکر خارج شوید، و گرنه

ص: ۱۵۲

۱- (سیل الهدی و الرشاد، ج ۱۲/۳۱۷)

۲- (مروج الذهب، ج ۳/۷۷، طبع موسسه دارالهجره قم)

خانه را بر شما آتش می زدم» و آنان امتناع ورزیدند، و فاطمه (علیها السلام) فریاد کرد و آنان را به خدا سوگند داد که دست از او بردارند، و عمر سلمه بن اسلم را گفت تا داخل خانه فاطمه (علیها السلام) شد و شمشیر را از دست زبیر گرفت و به دیوار زد تا شکست و سپس علی (علیه السلام) و زبیر را به اجبار بردند تا با ابوبکر بیعت کنند (۱).

نویسنده گوید: این مؤرخ نیز ملاحظه کاری نموده و قصه را به طور اجمال بیان کرده است، تا از محکومیت غاصبین خلافت جلوگیری نماید، چرا که «حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمَى وَيُصَمُّ».

۴- در کتاب «العقد الفرید» (۲) از نصر بن مزاحم منقری متوفای ۲۱۲ نقل شده که گوید: معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابیطالب (علیه السلام) در نامه خود نوشت: «تو به همه خلفا ظلم کردی، به خاطر فکر ناقص و ناصحیحی که داشتی و با خلفا بیعت نمی کردی تا تو را به زور - مانند شتر مخشوش - بردند و با اکراه بیعت نمودی».

نویسنده گوید: از نامه معاویه نیز ظاهر می شود، که غاصبین خلافت بدون اجازه وارد خانه فاطمه (علیها السلام) شده اند و علی (علیه السلام) را با اجبار برای بیعت با ابوبکر از خانه خارج نموده اند، از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه نوشت: نامه تو به دست من رسید و تو گفته ای: مرا به زور مانند شتر مخشوش برای بیعت با ابوبکر بردند» و به خدا سوگند تو می خواسته ای از من مذمت کنی و لکن مرا ستایش کرده ای و خود را رسوا نموده ای، چرا که برای مسلمان عیب نیست که مظلوم واقع شود، و تردیدی در دین خود نداشته باشد، و آنچه تو گفته ای حجتی است بر علیه خود و دیگران. [که غاصب خلافت بوده اند] (۳).

۵- در کتاب «وقعة الصفین» (۴) منقری یکی از علمای اهل سنت و نیز ابن ابی الحدید و مسعودی آمده که گویند: معاویه در نامه خود به محمد بن ابی بکر نوشت: هنگامی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رحلت نمود، پدر تو و فاروق او (عمر) نخستین کسانی بودند که حق علی بن ابیطالب (علیه السلام) را غصب کردند، و با امر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت نمودند، و سپس او را دعوت نمودند تا با آنان بیعت کند، و چون او از بیعت با آنان امتناع ورزید، تا توانستند بر او فشار آوردند تا جایی که قصد کشتن او را کردند .

ص: ۱۵۳

۱- (موسوعه رجال الکتب التسعه، ج ۱/۴۶۲)

۲- (العقد الفرید، ج ۳۰۸/۴ و ۳۰۹ چاپ بیروت)

۳- (مناقب خوارزمی، ص ۱۷۵؛ شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۱۵/۷۴)

۴- وقد کنا وأبوک معنا فی حیاة من نبینا صلی الله علیه - نری حق ابن ابی طالب لازما لنا، وفضله میرزا علینا، فلما اختار الله لنبیه صلی الله علیه وسلم ما عنده، وأتم له ما وعده، وأظهر دعوته وأفلج حجتیه. قبضه الله إلیه، فکان أبوک وفاروقه أول من ابتزّه وخالفه. علی ذلک اتفقا واتسقا، ثم دعواہ إلی أنفسهم فأبطأ عنهما وتلکأ علیهما، فهما به الهموم، وأرادا به العظیم، فباع وسلم لهما، لا یشرکانه فی أمرهما، ولا یطلعانه علی سرهما، حتی قبضا وانقضی أمرهما. (وقعة الصفین، ص ۱۲۰)

۶- منقری نیز از محمد بن عبیدالله جرجانی از عمرو بن عاص نقل نموده که به معاویه می گوید: من و تو از علی بن ابیطالب شنیدیم که می گفت: «اگر من چهل نفر حامی می داشتم، در آن روزی که به خانه فاطمه (علیها السلام) ریختند، با آنان جنگ می کردم.»

ابن ابی الحدید نیز به این معنا اشاره نموده و می گوید: زیادی از علمای اهل سنت آن را ذکر کرده اند (۱).

۷- از کسانی که اعتراف به هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) کرده اند: ابو عبیده قاسم بن سلام متوفای ۲۲۴ هجری و سعید بن منصور متوفای ۲۲۷ هجری می باشند، و جز این ها در کتب فریقین فراوان نقل شده که ابوبکر هنگام مرگ اعتراف به هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) نمود و اظهار ندامت و پشیمانی کرد (۲).

۸- عبدالرحمان بن عوف گوید: ابوبکر در حال احتضار گفت: من از اعمال خود در دنیا به جز از سه چیز نگران نیستم و یکی از آن سه چیز این است که ای کاش اجازه نداده بودم که به خاطر من از خانه فاطمه (علیها السلام) هتک حرمت شود، و مردانی [بدون اجازه] وارد خانه او شوند، گرچه اهل آن خانه برای جنگ با من درب آن خانه را به روی خود بسته بودند، و با من اعلان جنگ داشتند، و ای کاش در روز سقیفه بنی ساعده خلافت را به گردن ابو عبیده و یا عمر انداخته بودم، و یکی از آنان امیر می شد، و من وزیر او می بودم، و ای کاش در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از او سؤال کرده بودم، که آیا انصار در خلافت سهمی دارند یا ندارند؟

نویسنده گوید: گرچه سخنان فوق یک نوع اعتراف به خطا و جهل و تجاوز به حق دیگران است و لکن همه این سخنان از روی نفاق و عوام فریبی و مظلوم نمایی و عذر بدتر از گناه است چرا که او همه این سه چیز را از روی آگاهی و اختیار انجام داده است، و راه عذری برای او نیست (۳).

ص: ۱۵۴

۱- فأما قوله لم يكن لي معين إلا- أهل بيتي فضننت بهم عن الموت فقول ما زال علي ع يقوله و لقد قاله عقيب و فاه رسول الله ص قال لو وجدت أربعين ذوى عزم . ذكر ذلك نصر بن مزاحم فى كتاب صفين و ذكره كثير من أرباب السيرة. (شرح نهج البلاغه ج ۲/۲۲؛ الهجوم على بيت فاطمه (عليها السلام)، ص ۱۴۹-۱۴۸)

۲- (الهجوم على بيت فاطمه (عليها السلام)، ص ۱۵۰-۱۴۹)

۳- والله ما آسى إلا على ثلاث فعلتهن، ليتنى كنت تركتهن، وثلاث تركتهن ليتنى فعلتهن، وثلاث ليتنى سألت رسول الله عنهن، فأما اللاتى فعلتهن وليتني لم أفعلن، فليتني تركت بيت علي وإن كان أعلن على الحرب، وليتني يوم سقيفه بنى ساعده كنت ضربت علي يد أحد الرجلين أبى عبیده أو عمر فكان هو الامير وكنت أنا الوزير، وليتني حين أتيت بذي الفجاءه السلمى أسيرا أنى قتلته ذبيحا أو أطلقته نجيجا، ولم أكن أحرقتة بالنار. وأما اللاتى تركتهن وليتني كنت فعلتهن، ليتني حين أتيت بالاشعث بن قيس أسيرا أنى قتلته ولم أستحيه، فإنى سمعت منه، وأراه لا يرى غيا ولا شرا إلا أعان عليه، وليتني حين بعثت خالد بن الوليد إلى الشام، أنى كنت بعثت عمر بن الخطاب إلى العراق، فأكون قد بسطت يدي جميعا فى سبيل الله: وأما اللاتى كنت أود أنى سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عنهن، فليتني سألته لمن هذا الامر من بعده؟ فلا ينازعه فيه أحد، وليتني كنت سألته: هل للانصار

فيها من حق؟ ولتني سألته عن ميراث بنت الـخ والعمه، فإن في نفسي من ذلك شيئاً. (الامامه و السياسه، ج ١/٢٤؛ تاريخ يعقوبى، ج ٢/١٣٧؛ الهجوم على بيت فاطمه (عليها السلام)، ص ١٥٠؛ بحار الانوار، ج ٣٠/١٢٣)

۹- در کتاب انساب الاشراف از احمد بن یحیی بلاذری متوفای ۲۸۹ هجری نقل شده و او با سند خود از ابن عباس نقل نموده که گوید: ابوبکر، عمر را نزد علی (علیه السلام) فرستاد - در آن هنگام که علی (علیه السلام) از بیعت با او امتناع ورزیده بود - و به او گفت: «أنتنی به بأعنف العنف» یعنی به هر قیمتی هست علی (علیه السلام) را نزد من حاضر کن، و چون عمر نزد علی (علیه السلام) رفت و سخنانی بین آنان به میان آمد، علی (علیه السلام) به عمر فرمود: امروز از پستان خلافت بدوش تا فردا در آن سهیم باشی [یعنی امروز ابوبکر را بر مسند خلافت سوار کن تا فردا او خلافت را به تو تحویل بدهد] سپس به او فرمود: به خدا سوگند تو همه این کوشش ها را می کنی، تا فردا او خلافت را به تو واگذار کند (۱).

۱۰- در کتاب انساب الاشراف بلاذری نیز نقل شده که ابوبکر فرستاد تا علی (علیه السلام) بیاید و با او بیعت کند، و علی (علیه السلام) با او بیعت نکرد، تا این که عمر آتشی را با خود آورد تا خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) را به آتش بکشد، و فاطمه (علیهما السلام) درب خانه به او فرمود: ای پسر خطاب آیا آمده ای درب خانه مرا آتش بزنی؟! و عمر گفت: آری چنین خواهم کرد، و این کار برای حفظ دین پدر تو بهتر خواهد بود (۲).

نویسنده گوید: آنچه ذکر شد، پاسخ به کسانی است که امروزه می گویند: کسی به فاطمه (علیهما السلام) آزاری نرسانده، و کسی درب خانه او را آتش نزده، و فرزند او را سقط نکرده است، و این ها ساخته های علمای شیعه است!!

و ما تفصیل این موضوع را به کتاب «أسوه النساء» ارجاع می دهیم، و می گوئیم: «کلّ الصید فی جوف الفری».

نخستین کسی که در قیامت محاکمه می شود

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به معراج رفت، به او گفته شد: خداوند می خواهد در سه چیز تو را امتحان کند، تا ببیند صبر تو چگونه است؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه داشت: پروردگارا من تسلیم امر تو می باشم، و مرا قدرتی نیست بر صبر در مصائب، مگر با کمک و توفیق تو ...

ص: ۱۵۵

۱- وحدثنی بکر بن الہیثم، ثنا عبید الزّزاق، عن معمر، عن الکلبی، عن ابي صالح، عن ابن عباس قال: بعث أبو بکر عمر بن الخطاب إلى علي رضي الله عنهم حين قعد عن بيعته وقال: أئنتني به بأعنف العنف. فلما أتاه، جرى بينهما كلام. فقال: اخلب حلباً لك شطراً. والله ما جزصك على إمارته اليوم إلا ليؤثرك غدا. (انساب الاشراف، ج ۱/۵۸۷ و ج ۲/۲۶۹ طبع دارالفکر؛ الهجوم، ص ۱۶۳)

۲- المیدائنی، عن مسیلمة بن محارب، عن سلیمان التیمی، و عن ابن عون أن أبا بکر أرسل إلى علي يريد البيعة، فلم يبايع. فجاء عمر، ومعه فتيله. فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: [يا ابن الخطاب، أتراك محرّقا عليّ بابي؟ قال: نعم، وذلك أقوى فيما جاء به أبوك. وجاء عليّ، فبايع وقال: كنت عزمْتُ أن لا أخرج من منزلي حتى أجمع القرآن]. (انساب الاشراف، ج ۱/۵۸۶ و ج ۲/۲۶۸، طبع دارالفکر)

تا این که خطاب شد: «سومین امتحان تو مربوط به اهل بیت تو است که بعد از تو کشته خواهند شد، و اما برادرت (علی بن ابیطالب) را امت مورد شتم و فشار و تویخ قرار می دهند، و او محروم و تحت فشار واقع خواهد شد، و در نهایت او شهید می شود.» رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه داشت: پروردگارا تسلیم امر تو هستم و پذیرفتم، و از تو توفیق و صبر می طلبم.

سپس خطاب شد: «و اما دختری فاطمه نیز مظلومه و محرومه می گردد، و حقی که تو برای او قرار دادی [یعنی فدک] را از او غصب می کنند، و او را در حال بارداری می زنند، و بدون اذن وارد منزل و حریم او می شوند و سپس ذلیل و بی پناه می گردد، و کسی به فریاد او نمی رسد تا این که فرزند خویش را از ضربه درب، سقط می نماید، و از آن ضربه از دنیا می رود.»

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱). پروردگارا پذیرفتم، و از تو توفیق صبر می طلبم ...

سپس خطاب آمد: «و اما من دختری فاطمه را نزد عرش خود قرار می دهم و به او گفته می شود: خداوند تو را حاکم خلق خود قرار داد، پس تو می توانی درباره کسانی که به تو و فرزندان تو ظلم کرده اند آن گونه که دوست می داری حکم کنی، و من حکم تو را درباره آنان امضاء می کنم، از این رو فاطمه (علیها السلام) وارد عرصه قیامت می شود، و دستور می دهد تا ظالمین به او [و فرزندان او] را به آتش ببرند ...

و نخستین کسی که درباره او حکم می شود، محسن بن علی (علیهما السلام) است، و قاتل او قنفذ و آن دو نفر را می آورند، و تازیانه هائی از آتش بر آنان می زنند، که اگر یکی از آن تازیانه ها بر دریاها زده شود، از مشرق تا مغرب آن به جوش می آید، و اگر بر کوه های دنیا وارد شود، ذوب می شوند، و خاکستر می گردند (۲).

توجیه های علمای اهل سنت نسبت به مظلومیت اهل البیت (علیهم السلام)

مهم ترین مظلومیت اهل البیت (علیهم السلام) در روایات متواتری آمده که آنان خود مظلومیت خویش را بیان نموده اند، بلکه آنان در عمل نیز مظلومیت خود را آشکار کرده ند، مانند وصیت حضرت فاطمه (علیها السلام) به این که شبانه بدن او دفن شود، و قبر او پنهان باشد، تا غاصبین خلافت، در مراسم دفن و تجهیز و نماز بر او، شرکت نکنند، و نیز برخورد شدید امیرالمؤمنین (علیه السلام) با کسانی که می خواستند قبر فاطمه (علیها السلام) را نبش کنند، و بر بدن او نماز بخوانند، و با این عمل حضرت زهرا (علیها السلام) محکومیت آنان را تا ابد ثابت نمود، و آنان را رسوا کرد، چنان که آنان خود با آتش زدن درب خانه فاطمه (علیها السلام) تا ابد خود را رسوا نمودند.

ص: ۱۵۶

۱- (بقره/۱۵۶)

۲- (کامل زیارات، ص ۳۳۴، تأویل الآیات، ص ۸۳۸، بحار الأنوار، ج ۶۴/۲۸-۶۱، کشف الغمه، ج ۱/۴۹۷)

ولکن در این زمان ها پیروان غاصبین خلافت چیزهائی می گویند که احدی از آنان نمی پذیرد، مانند این که می گویند:

۱- اهل البیت (علیهم السلام) با خلفای غاصب موافق بوده اند .

۲- می گویند: قصه آتش زدن درب خانه فاطمه (علیها السلام) و هجوم به خانه آن حضرت را علمای شیعه ساخته اند.

۳- می گویند: اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ناحیه خدا و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خلافت منصوب بوده، برای چه با خلفا موافقت نموده و بر علیه آنان قیام نکرده، و اعمال آنان را محکوم و مردود ندانسته است؟

۴- می گویند: اگر آزاری هم بوده، ابوبکر در پایان عمر فاطمه (علیها السلام)، از او عیادت کرده و او را راضی نموده است.

حقاً این گونه سخنان یک بازی عوام فریبانه است، و گرنه همه می دانند که اهل البیت (علیهم السلام) هرگز با آنان موافقت نداشته اند، چنان که از سخنان آنان آشکار است، و اگر برخورد آرامی با آنان داشته اند به خاطر تقیه بوده است، و آتش زدن درب خانه فاطمه (علیها السلام) یک امر مسلم و متواتری است، و در کتب آنان ثبت شده است، و عدم قیام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر علیه آنان اولاً به خاطر نداشتن یاران با وفا بوده، و ثانیاً او می دانست، و از ناحیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به او خبر داده شده بود، که آنان چنین خواهند کرد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرموده بود:

اگر یاورانی داشتی با آنان جنگ کن و گرنه خون خود و خون اهل بیت و شیعیان خویش را حفظ نما و ... و اما رضایت حضرت فاطمه (علیها السلام) از آنان، اولاً یک دروغ آشکاری است، و خود آنان نقل کرده اند که آن حضرت «ماتت و هی ساخطه علیهما» یعنی فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت و نسبت به آنان خشمگین بود، بلکه به آنان نفرین می کرد، و ثانیاً اگر از آنان راضی شده بود، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصیت نمی کرد که شبانه بدن او را به خاک بسپارد و قبر او را مخفی نماید، تا آنان بر او نماز نخوانند و ... از سوئی فاطمه (علیها السلام) سیاستی را به کار برد که تا ابد در تاریخ، رسوائی آنان ثابت شد، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در خطبه های فراوان و کلمات دیگر خود، محکومیت آنان را آشکار نمود، به گونه ای که احدی نمی تواند در آن شبهه ای وارد کند.

از سوئی، خشم و غضب امیرالمؤمنین و فاطمه (علیها السلام)، خشم و غضب شخصی نبوده، بلکه به خاطر انجام وظیفه و حفظ دین خداوند بوده، و سبب خشم خدا و رسول او شده است، و اگر خشم آنان درباره امور

شخصی می بود، قابل گذشت بود، چرا که آنان اهل عفو و گذشت بودند. از این رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا» و این روایت را حاکم در مستدرک (۱)، صحیح دانسته و در کتب دیگر آنان نیز نقل شده است، و در صحیح بخاری نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبني» (۲) و در مسند احمد و صحیح مسلم نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «فاطمه بضعه منی يؤذینی ما آذاها» (۳).

مؤلف گوید: آیا با توجه به این روایات می توان خشم فاطمه (علیها السلام) را مانند خشم افراد دیگر قرار داد؟ که ابن کثیر می گوید: «فاطمه (علیها السلام) که خشم نموده و ناراحت شده، بشری بیش نبوده، و معصومه نیز نبوده لذا از ناراحتی با ابوبکر صدیق سخن نگفته تا از دنیا رفته است»

مؤلف گوید: این عالم سنی می داند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رضایت فاطمه (علیها السلام) را رضایت خود و رضایت خداوند دانسته، و خشم او را خشم خود و خشم خداوند دانسته است و نیز می داند که خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا» (۴) یعنی کسانی که خدا و رسول او را بیازارند خداوند در دنیا و آخرت آنان را لعنت نموده، و برای آنان عذاب خوارکننده ای قرار داده است، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره علی (علیه السلام) نیز فرموده است: «أنا سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم» و یا فرموده است: «أنا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم» (۵).

با توجه به آنچه گذشت آیا صحیح نیست که گفته شود: وای بر کسانی که به جنگ با علی و فاطمه (علیهما السلام) برخاستند؟ و آتش آوردند، و درب خانه آنان را آتش زدند، تا از آنها بیعت بگیرند؟

ابن مردویه از انس بن مالک و بریده نقل کرده که چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیه «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» را قرائت نمود، ابوبکر گفت: آیا بیت فاطمه و علی نیز از بیوت پیامبران است؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «نعم من أفاضلها» یعنی آری از بهترین آنهاست» (۶)

ص: ۱۵۸

۱- (مستدرک، ج ۳/۱۵۴)

۲- (بخاری، ج ۴/۲۱۹-۲۱۰)

۳- (مسند احمد، ج ۴/۵، صحیح مسلم، ج ۷/۱۴۱)

۴- (احزاب/۵۷)

۵- (مسند احمد، ج ۲/۴۴۲، مستدرک حاکم، ج ۳/۱۴۹)

۶- وَأَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَ بَرِيدَةَ قَالَ: قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ الْآيَةَ {فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ} فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا الْبَيْتُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا. (الدر المنثور للسيوطي، ج ۶/۲۰۳)

و عجیب این است که ابن ابی الحدید گوید: اصحاب ما [یعنی علمای اهل سنت] این عبارات را حمل بر ادعای افضلیت و احقیّت علی (علیه السلام) نموده اند، و حق و صواب نیز همین است، و اگر بخواهیم به خاطر نصّ آیات و روایات درباره خلافت او، بگوییم: این ها دلیل بر استحقاق خلافت او می باشد، باید عموم مهاجرین و انصار را که ابوبکر و عمر را بر او مقدم داشته اند، فاسق بدانیم، و امامیه و زیدیه این سخنان را حمل بر ظاهر آن ها نموده اند [و عمل مهاجرین و انصار را که با ابوبکر بیعت کردند خطا می دانند] و این یک امر دشواری خواهد بود، گر چه ظاهر و مظنون از این جملات همین است، و لکن قرائن نشان می دهد، که این مظنه، مظنه باطلی است، بنابراین ما باید این گونه جملات را مانند آیات متشابه قرآن بدانیم، که ظاهر آن ها خلاف حقیقت است، و نباید به این ظواهر اعتماد نمود.

و عجیب تر این است که ابن ابی الحدید پس از سخنان گذشته خود می گوید: یحیی بن سعید بن علی حنبلی معروف به ابن عالیّه معروف، برای من روایت کرد و گفت: من نزد فخر بن اسماعیل بن علی حنبلی معروف به غلام ابن منی بودم، و او رئیس حنابله و فقیه آنان در بغداد بود و من نیز او را دیده بودم و ابن عالیّه گوید: ما در درس او حاضر می شدیم و روزی یکی از حنابله نزد او آمد و آن روز، روز هجدهم ذی الحجّه روز عید غدیر بود که شیعیان نزد قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) اجتماع عظیمی دارند، پس آن شخص به آن استاد و رئیس حنابله فخر بن اسماعیل گفت: یا سیدی ای کاش می دیدی در روز غدیر شیعیان نزد قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) چه می کنند، و چه قدر آشکار و علنی با صدای بلند، و توهین آمیز، به صحابه توهین های زشت می نماید و دشنام می دهند، و هیچ ملاحظه و تقیه و ترسی ندارند؟! پس اسماعیل رئیس حنابله به او گفت:

آنان گناهی ندارند و به خدا سوگند صاحب آن قبر آنان را به این کارها واداشته، و چنین جرأتی را به آنان داده است. پس آن شخص گفت: مقصود شما از صاحب قبر کیست؟ اسماعیل گفت: مقصودم علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. آن شخص گفت: راستی او، آنان را به این کارها واداشته، و آن را برای آنان سنت قرار داده است؟! اسماعیل گفت: به خدا سوگند او چنین کرده است. پس آن شخص گفت: مولای من اگر او چنین کرده و کار او حق بوده، پس برای چه ما اولی و دومی را دوست بداریم، و اگر کار او حق نبوده برای چه ما باید او (یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام) را دوست بداریم؟ و ما باید یا از او بیزار باشیم و یا از اولی و دومی بیزار باشیم.

ابن عالیّه گوید: در این هنگام اسماعیل از جای خود برخاست و با سرعت کفش های خود را پوشید و گفت: خدا لعنت کند اسماعیل را اگر پاسخ این سؤال را بداند، و سپس داخل خانه خود شد، و ما نیز پراکنده شدیم (۱).

۱- و حدثنی یحیی بن سعید بن علی الحنبلی المعروف بابن عالیّه من ساکنی قطفنا بالجانب الغربی من بغداد و أجد الشهود المعدلین بها قال كنت حاضرا مجلس الفخر إسماعیل بن علی الحنبلی الفقیه المعروف بغلام بن المنی و كان الفخر إسماعیل بن علی هذا مقدم الحنابله ببغداد فی الفقه والخلاف و یشغل بشیء فی علم المنطق و كان حلو العبارة و قد رأیته أنا و حضرت

عنده و سمعت كلامه و توفي سنة عشر و ستمائة. قال ابن عاليا و نحن عنده نتحدث إذ دخل شخص من الحنابلة قد كان له دين على بعض أهل الكوفة فانحدر إليه يطالبه به و اتفق أن حضرت زياره يوم الغدير و الحنبلي المذكور بالكوفة و هذه الزيارة هي اليوم الثامن عشر من ذى الحجة و يجتمع بمشهد أمير المؤمنين ع من الخلائق جموع عظيمة تتجاوز حد الإحصاء . قال ابن عاليا فجعل الشيخ الفخر يسأل ذلك الشخص ما فعلت ما رأيت هل وصل مالک إليك هل بقي لك منه بقيه عند غريمك و ذلك يجاوبه حتى قال له يا سيدى لو شاهدت يوم الزيارة يوم الغدير و ما يجرى عند قبر على بن أبى طالب من الفضائح و الأقوال الشنيعة و سب الصحابه جهارا بأصوات مرتفعه من غير مراقبه و لا خيفه فقال إسماعيل أى ذنب لهم و الله ما جرأهم على ذلك و لا- فتح لهم هذا الباب إلا صاحب ذلك القبر فقال ذلك الشخص و من صاحب القبر قال على بن أبى طالب قال يا سيدى هو الذى سن لهم ذلك و علمهم إياه و طرقتهم إليه قال نعم و الله قال يا سيدى فإن كان محقا فما لنا أن نتولى فلانا و فلانا و إن كان مبطلا فما لنا نتولاه ينبغى أن نبرأ إما منه أو منهما. قال ابن عاليا فقام إسماعيل مسرعا فلبس نعليه و قال لعن الله إسماعيل الفاعل إن كان يعرف جواب هذه المسأله و دخل دار حرمة و قمنا نحن و انصرفنا. (شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ٩/٣٠٧)

عَلَّتْ صَبْرَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيهِ السَّلَامُ) بِرِ غَضَبِ خِلَافَتِ

گاهی سؤال می شود: برای چه خداوند به دشمنان قدرت داده تا بر اولیای او مسلط شوند؟ و یا سؤال می شود: برای چه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در زمان خود نکشت تا در مقابل امیرالمؤمنین مزاحمی نباشد؟

و در نهایت سؤال می شود: برای چه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با دشمنان خود جنگ نکرد، و از حق خود و حق فاطمه (علیهما السلام) دفاع نمود؟ در حالی که او مردی قوی و شجاع بود، و با اعجاز نیز می توانست دشمنان خود را از بین برد؟

پاسخ سؤالات فوق در آیات و روایات فراوانی با صراحت و یا اشاره داده شده است، و اگر ما با دقت کامل تأمل کنیم می یابیم که خداوند تبارک و تعالی پیامبران خود را فرستاد تا مردم را به راه راست و صراط مستقیم دین دعوت نمایند، و اوامر و نواهی خداوند را برای آنان بیان کنند، و سنت خداوند این نبوده که مردم را با اجبار دعوت به اطاعت و بندگی خود نماید، بلکه او می خواسته مردم مختار باشند، و با اراده و اختیار خود راه خویش را انتخاب نمایند.

اساساً خداوند دنیا را محل ابتلا و امتحان قرار داده، و نخواست همیشه اولیای او غالب باشند، بلکه بیشتر، زمینه غلبه کفار و مشرکین و فسیاق را بر پیامبران و اوصیا و پیروانشان فراهم نموده است، از این رو کفار و مشرکین و طاغوت ها، بر اولیای خداوند مسلط شده و بسا آنان را کشته و یا آواره و یا شکنجه نموده اند، و با این وضعیت بندگان خود را امتحان نموده، و خبیث را از طیب، و منافق را از مؤمن، و مدعیان دروغین را از افراد پاک و صادق جدا کرده است، چنان که می فرماید:

«إِنْ يَمَسَّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيُعَلِّمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (۱) یعنی، اگر در جنگ اُحد، به شما جراحی رسید و ضربه ای وارد شد، به جمعیت دشمن نیز در جنگ بدر، جراحی همانند آن وارد گردید. و ما این روزهای پیروزی و شکست را در میان مردم می گردانیم؛ و این خاصیت زندگی دنیاست تا خدا، افرادی را که ایمان آورده اند، مشخص سازد؛ و از میان شما نیز بر آنان، شاهدانی بگیرد. و خدا ستمکاران را دوست نمی دارد.

و یا می فرماید: «وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ» (۲) یعنی، و تا خداوند، افراد با ایمان را خالص گرداند و ورزیده شوند؛ و کافران را بتدریج نابود سازد.

و یا می فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ» (۳) یعنی، آیا چنین پنداشتید که تنها با ادعای ایمان وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟!

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در ضمن روایتی می فرماید: ... و لو شاء (الله) لجمعهم علی الهدی ... یعنی خداوند اگر می خواست می توانست همه مردم را وادار به هدایت نماید، و حتی دو نفر از این امت با همدیگر نزاع و اختلافی پیدا نکنند، و هیچ مفضولی حق صاحب فضل را انکار ننماید، و اگر می خواست کیفر ظلم و تکذیب ظالم را در این دنیا قرار می داد، تا مسیر حق و باطل و آثار ظلم و گناه برای همه مشهود باشد، و لکن چنین نکرد، و دنیا را دار عمل، و آخرت را دار جزا و پاداش قرار داد و فرمود:

«لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» (۴) یعنی، تا بدکاران را به کیفر کارهایشان برساند و نیکوکاران را در برابر اعمالشان پاداش دهد (۵).

ص: ۱۶۱

۱- (آل عمران/۱۴۰)

۲- (آل عمران/۱۴۱)

۳- (آل عمران/۱۴۲)

۴- (نجم/۳۱)

۵- ابن الولید عن الصفر، عن ابن یزید، عن حماد بن عیسی، عن ابن اذینه، عن أبان بن أبی عیاش و إبراهیم بن عمر الیمانی، عن سلیم بن قیس الهمدانی، قال: سمعت سلمان الفارسی رضی الله عنه قال: كنت جالسا بين يدي رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) في مرضته التي قبض فيها، فدخلت فاطمه / فلما رأت ما بأبيها صلوات الله عليه وآله من الضعف، بكت حتى جرت دموعها على خديها فقال لها رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): ما يبكيك يا فاطمه؟ قالت: يا رسول الله أخشى الضيعة على نفسي وولدي بعدك. فغرورت عينا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بالبكاء، ثم قال: يا فاطمه أما علمت أنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا وإنه حتم الفناء على جميع خلقه، وأن الله تبارك وتعالى اطلع إلى الأرض [الطلاعه]

فاختارني منهم وجعلني نبيا واطلع إلى الارض اطلاعه ثانيه ، فاختر منها زوجك ، فأوحى الله إلى أن أزوجك إياه ، وأن أتخذه وليا ووزيرا ، وأن أجعله خليفتي في امتي ، فأبوك خير أنبياء الله ورسله ، وبعلك خير الاوصياء ، وأنت أول من يلحق بي من أهلي : ثم اطلع إلى الارض اطلاعه ثالثه فاخترارك وولدك وأنت سيده نساء أهل الجنة ، وابناك حسن وحسين سيدا شباب أهل الجنة ، وأبناء بعلك أوصيائي إلى يوم القيامة ، كلهم هادون مهديون ، والاصياء بعدى أخى على ثم حسن وحسين ثم تسعه من ولد الحسين في درجتي وليس في الجنة درجة أقرب إلى الله عزوجل من درجتي ، ودرجة أوصيائي ، وأبى إبراهيم. أما تعلمين يا بينه أن من كرامه الله عزوجل إياك أن زوجك خير أمتي ، وخير أهل بيتي : أقدمهم سلما وأعظمهم حلما وأكثرهم علما ، فاستبشرت فاطمه / وفرحت بما قال لها رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم). ثم قال لها : يا بينه إن لبعلك مناقب : إيمانه بالله ورسوله قبل كل أحد لم يسبقه إلى ذلك أحد من أمتي ، وعلمه بكتاب الله عزوجل وستتي ، وليس أحمد من أمتي يعلم جميع علمي غير علي (عليه السلام) إن الله عزوجل علمني علما لا يعلمه غيري ، وعلم ملائكته ورسله علما ، وكلما علمه ملائكته ورسله فأنا أعلم به ، وأمرني الله عزوجل أن أعلمه إياه ، ففعلت ، فليس أحد من أمتي يعلم جميع علمي وحكمي غيره ، وإنك يا بينه زوجته ، وابناه سبطاي حسن وحسين ، وهما سبطا أمتي وأمره بالمعروف ، ونهيه عن المنكر ، وإن الله عزوجل آتاه الحكمة وفضل الخطاب. يا بينه إنا أهل بيت أعطانا الله عزوجل سبع خصال لهم يعطها أحدا من الاولين كان قبلكم ، ولا يعطيها أحدا من الاخرين غيرنا : نبينا سيد المرسلين وهو أبوك ، ووصينا سيد الاوصياء وهو بعلك ، وشهيدنا سيد الشهداء وهو حمزه بن عبدالمطلب ، وهو عم أبيك ، قال : يا رسول الله وهو سيد الشهداء الذين قتلوا معك؟ قال : لا بل ، سيد شهداء الاولين والاخرين ما خلا- الانبياء والاصياء ، وجعفر بن أبي طالب ذو الجناحين الطيار في الجنة مع الملائكة وابناك حسن وحسين سبطا امتي وسيدا شباب أهل الجنة ، ومنا والذي نفسى بيده مهدي هذه الامه الذي يملا الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا. قالت : فأى هؤلاء الذين سميت أفضل قال : على بعدى أفضل أمتي ، وحمزه وجعفر أفضل أهل بيتي بعد علي (عليه السلام) وبعذك وبعد ابني وسبطي حسن وحسين وبعده الاوصياء من ولد ابني هذا ، وأشار إلى الحسين ، ومنهم المهدي ، إنا أهل بيت اختار الله عزوجل لنا الاخره على الدنيا. ثم نظر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إليها وإلى بعلمها وإلى ابنيها فقال : يا سلمان أشهد الله أني سلم لمن سالمهم ، وحرب لمن حاربهم ، أما إنهم معي في الجنة ثم أقبل على علي (عليه السلام) فقال : يا أخى إنك ستبقى بعدى ، وستلقى من قريش شدة من تظاهروا عليك وظلمهم لك ، فان وجدت عليهم أعوانا فقاتل من خالفك بمن وافقك وإن لم تجد أعوانا فاصبر ، وكف يدك ، ولا تلق بها إلى التهلكه ، فانك مني بمنزله هارون من موسى ولك بهارون أسوه حسنه ، إذ استضعفه قومه وكادوا يقتلونه فاصبر لظلم قريش إياك ، وتظاهرهم عليك ، فانك مني بمنزله هارون من موسى ومن اتبعه ، وهم بمنزله العجل ومن اتبعه. يا علي إن الله تبارك وتعالى قد قضى الفرقه والاختلاف على هذه الامه ، ولو شاء لجمعهم على الهدى حتى لا يختلف اثنان من هذه الامه ، ولا ينازع في شئ من أمره ، ولا يجحد المفضول ذا الفضل فضله ، ولو شاء لعجل النقمه والتغيير حتى يكذب الظالم ، ويعلم الحق أين مصيره ، ولكنه جعل الدنيا دار الاعمال ، وجعل الاخره دار القرار « ليجزى الذين أساؤا بما عملوا ويجزى الذين أحسنوا بالحسنى » فقال علي (عليه السلام) : الحمد لله شكرا على نعمائه ، وصبرا على بلائه. (بحار الأنوار، ج ٢٨/٥٤)

و در روایتی آمده که فرمود: خداوند متعال بهره های دنیا را در اختیار آنان قرار می دهد، تا آنان و کسانی که پس از آنان می آیند را امتحان کند، و خبیث و طیب را از همدیگر جدا نماید(۱).

و اما علت این که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) زودتر از دشمنان خود برای اهل بیت خویش انتقام نگرفت این بود که آن حضرت با این که دشمنان خویش را می شناخت و می توانست آنان را از بین ببرد، همان

ص: ۱۶۲

۱- ثم قال لقد أصبح في هذه الامه في يومى هذا قوم ضاهوهم في صحيفتهم التي كتبوها علينا في الجاهليه وعلفوها في الكعبه وإن الله تعالى يمتعهم لبيتهم، وبيتلى من يأتى بعدهم، تفرقه بين الخبيث والطيب، ولو لا- أنه سبحانه أمرنى بالاعراض عنهم للامر الذى هو بالغه لقد متهم فضربت أعناقهم. (بحار الأنوار، ج ۲۸/۱۰۶)

گونه که پادشاهان چنین می کنند، چنین نکرد، چراکه او اولاً او رحمه للعالمین بود و این کار را مضرّ به دین می دانست، و ثانیاً نمی خواست دشمنان بگویند: چون قدرت پیدا کرد، اعوان و انصار خود را کشت، از سوئی این قصاص قبل از جنایت می بود، و مهم تر این که خداوند اجازه چنین کاری را به او نداده بود.

و اما سکوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاطر این بود که، اولاً هر امامی صحیفه و دستور کار خاصی از ناحیه خداوند دارد، و برای همه ائمه (علیهم السلام) جبرئیل از ناحیه خداوند صحیفه خاصّ هر امامی را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) تحویل داده بود، تا به یکایک آنان برساند، و این در کتاب کافی (۱)، باب «انهم لا يفعلون شیئاً إلّا بعهد من الله» آمده است، و می توان گفت: امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاطر چند چیز - با دشمنان خود پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) - جنگ نکرد:

۱- کسانی که معتقد به امامت او بودند، و ابوبکر را غاصب می دانستند، گرچه فراوان بودند، و لکن به یاری او نیامدند، و یاران واقعی او در آن وقت فقط سه نفر و یا چهار نفر بودند، از این رو همان گونه که در خطبه طالوتیه او آمده، آن حضرت به دشمنان خود فرمود: «به خدا سوگند اگر من به اندازه اصحاب طالوت [که با جالوت جنگیدند] و یا اصحاب جنگ بدر [که سیصد و سیزده نفر بودند] یاورانی می داشتم با شمشیر با شما می جنگیدم تا شما را به حق بازگردانم» (۲).

و در خطبه شقشقیه نیز فرمود: من با نداشتن یاور، یا باید با دست خالی و یک تنه به جنگ با دشمنان خود برخیزم و یا با سختی، صبر پیشه کنم، مانند کسی که استخوانی در گلو و خاری در چشم او مانده باشد!!

از این رو آن حضرت برای اتمام حجّت پس از فارغ شدن از دفن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) و جمع آوری قرآن خطبه ای خواند، و مردم را دعوت به یاری خود نمود، بلکه شبانه با فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) به درب خانه های یکایک مهاجرین و انصار رفت، و آنان را برای عزل ابوبکر از خلافت دعوت کرد، و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) را درباره خود بیاد آنان آورد، و برای احدی عذری باقی نگذارد، چنان که حضرت فاطمه (علیها السلام) نیز در خطبه فدکینه خویش در مسجد پیامبر صلی الله

ص: ۱۶۳

۱- (کافی، ج ۱/۲۷۹)

۲- والذی فلق الحبه وبر النسمه، لقد علمتم انی صاحبکم، والذی به امرتم وانی عالمکم، والذی بعلمه نجاتکم، ووصی نبیکم (صلی الله علیه و آله و سلّم) وخیره ربکم، ولسان نورکم، والعالم بما یصلحکم، فعن قلیل رویدا ینزل بکم ما وعدتم، وما نزل بالاعم قبلکم، وسیسألکم الله عزوجل عن أئمتکم، معهم تحشرون، والی الله عزوجل غدا تصیرون. أما والله لو کان لی عده أصحاب طالوت، أو عده أهل بدر، وهم أعداؤکم لضربتکم بالسیف حتی تؤلوا إلى الحق وتنبیوا للصدق، فکان أرتق للفتق، و أخذ بالرفق، اللهم فاحکم بیننا بالحق وأنت خیر الحاکمین. قال: ثم خرج من المسجد فمر بصیره فیها نحو من ثلاثین شاه، فقال: والله لو أن لی رجلاً ینصحون لله عزوجل ولرسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) بعدد هذه الشیاه لازلت ابن آكله الذبان عن ملکه. (بحار الأنوار، ج ۲۸/۲۴۱)

علیه و آله، مردم را دعوت به جنگ با غاصبین خلافت نمود، و فرمود: «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (۱) یعنی، شما باید با پیشوایان کفر جنگ کنید.

جز این که این سخنان تنها اتمام حجت بود، و تأثیری در دل کسانی که یاد خدا نبودند، و ایمان راسخی نداشتند نداشت، گرچه با این اتمام حجت ها باید مردم به یاری امام خود می آمدند، نه این که امام نزد آنان برود، و از آن ها یاری بطلبد، چرا که مثل امام مثل کعبه است، و مردم باید نزد او بروند، نه او نزد مردم برود.

۲- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با نداشتن یاور، از ناحیه خداوند امر به سکوت، و نهی از قیام نموده بود، تا دین خدا یکباره از بین نرود، و به دست آیندگان برسد، گرچه تحمیل این گونه بلاها برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) که مرد جنگ و جهاد بود، و شجاعت او زبانزده دوست و دشمن شده بود، بسیار سخت و دشوار بود که ببیند همه چیز او را غارت می کنند و پاره تن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را آنگونه آزار می نمایند، و او را با خفت می کشند، و برای بیعت با ابوبکر، به مسجد می برند، و باید صبر کند، و چاره ای جز آن ندارد!!

به نظر نویسنده، صبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن ماجرا، بسیار مهم تر از جنگ او در میدان های نبرد بوده است.

۳- در روایتی آمده که امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ضمن سخنان خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای برادر من، بدان که زود است این مردم به خاطر دنیا، مرا از یاد ببرند و ... و به سفارشات من توجه نکنند ... تا این که فرمود: سوگند به خدائی که مرا به حق به نبوت مبعوث نمود، من آنان را از مخالفت با تو برحذر داشتم، و حق تو را برای یکایک آنان روشن نمودم، و گفتم: که خداوند اطاعت از تو را بر آنان واجب نموده است. و همه آنان مرا تصدیق نمودند، و لکن من می دانم که آنان به تو وفادار نخواهند بود، از این رو تو باید بعد از رحلت من از دنیا، و انجام وصیت های من، ملازم خانه خود باشی، و قرآن را جمع آوری نمائی، و بر مصائبی که بر تو و فاطمه وارد می شود صبر کنی، تا مرا ملاقات نمائی (۲).

ص: ۱۶۴

۱- (توبه/۱۲)

۲- حدیثی هارون بن موسی، قال: حدثنی أحمد بن محمد بن عمار، قال: حدثنی أبو موسی الضریر البجلی، عن أبي الحسن علیه السلام، قال: سألت أبي فقلت له ما كان بعد إفاقة صلى الله عليه؟ قال: دخل عليه النساء يبكين، وارتفعت الاصوات وضج الناس بالباب المهاجرون والانصار. قال على علیه السلام: فينا أنا كذلك إذ نودی أين علی؟ فأقبلت حتى دخلت إليه، فانكببت علیه، فقال لی: یا أخی فهمك الله وسددك، ووفقك وارشدك، واعانك وغفر ذنبك، ورفع ذرک، ثم قال: یا أخی إن القوم سيشغلهم عنی ما یریدون من عرض الدنيا، وهم علیه قادرون، فلا- يشغلک عنی ما شغلهم، فإنما مثلك فی الامه مثل الكعبه نصبها الله علما، وإنما تؤتی من کل فج عمیق، وناد سحیق، وإنما أنت العلم علم الهدی، ونور الدین، وهو نور الله، یا أخی والذی بعثنی بالحق لقد قدمت إلیهم بالوعید، ولقد اخبرت رجلا- رجلا- بما افترض الله علیهم من حقک، وألزمهم من طاعتک فکل أجاب إلیک وسلم الامر إلیک، وإنی لاعرف خلاف قولهم. فإذا قبضت، وفرغت من جمیع ما وصیتک به، وغیبتنی فی قبری

فألزم بيتك، واجمع القرآن على تأليفه، والفرائض والاحكام على تنزيله، ثم امض ذلك على عزائمه وعلى ما أمرتك به،
وعليك بالصبر على ما ينزل بك منهم حتى تقدم على. (خصائص الأئمة، ص ٧٣، بحار الأنوار، ج ٢٢/٤٨٣)

از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: اگر نبود پیمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از من گرفت، من مخالفین خود را در خلیج مرگ می فرستادم، و صاعقه های مرگ را بر آنان وارد می کردم، و زود است که آنان به نتیجه کار خود برسند (۱).

۴- اگر فرض کنیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سر خلافت، با آنان به جنگ برمی خاست، اثر مطلوبی پیدا نمی کرد، بلکه آثار سوئی می داشت، مانند: ارتداد زیادی از مردم از اسلام، مخصوصاً کسانی که تازه مسلمان شده بودند، و اختلاف بین امت شدید می گردید، و بسا خون آن حضرت و پیروان او ریخته می شد، و راهی برای زندگی ائمه دیگر (علیهم السلام) و فرزندان و شیعیانشان باقی نمی ماند.

از این رو هنگامی که حضرت فاطمه (علیها السلام) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: تو که شجاعان معرکه های جنگ را زمین می زدی چه شد که در خانه نشستی و مانند جنین در شکم مادر، سر فرود آوردی تا پسر ابوقحافه به من تندی کند و ... ؟ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) سکوت نموده بود. تا این که صدای اذان بلند شد، و چون مؤذن گفت: «أشهد أنّ محمداً رسول الله» امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: آیا دوست می داری که این صدا خاموش شود؟ و فاطمه (علیها السلام) فرمود: نه. و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: علت صبر من همین است (۲).

و در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاطر این که مردم از اسلام برنگردند و به بت پرستی روی نکنند، و گفتن: «لا إله إلا الله و محمد رسول الله» تعطیل نشود، مردم را به خود دعوت نکرد (۳).

ص: ۱۶۵

۱- قال: فلما أمسى بايعه ثلاثمائة وستون رجلا على الموت فقال لهم أمير المؤمنين (عليه السلام): اغدوا بنا إلى أحجار الزيت محلقين، وحلق أمير المؤمنين (عليه السلام) فما وافى من القوم محلقا إلا أبو ذر والمقداد وحذيفه بن اليمان وعمار بن ياسر وجاء سلمان في آخر القوم، ورفع يده إلى السماء فقال: اللهم إن القوم استضعفوني كما استضعفت بنو إسرائيل هارون، اللهم فإنك تعلم ما نخفي وما نعلن وما يخفى عليك شيء في الأرض ولا في السماء، توفني مسلما وألحقتني بال صالحين، أما والبيت والمفضي إلى البيت وفي نسخه والمزدلفه والخفاف إلى التجمير لولا عهد عهده إلى النبي الأُمى (صلى الله عليه وآله) لأوردت المخالفين خليج المنية ولأرسلت عليهم شأيب صواعق الموت وعن قليل سيعلمون. (كافي، ج ۸/۳۳)

۲- لامته فاطمه على قعوده و أطالت تعنيفه و هو ساكت حتى أذن المؤذن فلما بلغ إلى قوله أشهد أن محمدا رسول الله قال لها أ تحبين أن تزول هذه الدعوه من الدنيا قالت لا قال فهو ما أقول لك. (شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۲۰/۳۲۶)

۳- بهذا الاسناد، عن أبان، عن الفضيل، عن زراره، عن أبى جعفر (عليه السلام) قال: إن الناس لما صنعوا ما صنعوا إذ بايعوا أبابكر لم يمنع أمير المؤمنين (عليه السلام) من أن يدعو إلى نفسه إلا نظرا للناس، وتخوفا عليهم أن يرتدوا عن الاسلام، فيعبدوا الاوثان، ولا يشهدوا أن لا إله إلا الله، وأن محمدا رسول الله، وكان الاحب إليه أن يقرهم على ما صنعوا من أن يرتدوا عن الاسلام، وإنما هلك الذين ركبوا ما ركبوا، فأما من لم يصنع ذلك ودخل فيما دخل فيه الناس على غير علم ولا عداوه لامير المؤمنين (عليه السلام) فان ذلك لا يكفره، ولا يخرج من الاسلام فلذلك كتتم على (عليه السلام) أمره، وبايع مكرها حيث لم

يجد أعوانا. (بحار الأنوار، ج ٢٨/٢٥٥-٢٥٤)

۵- اختلاف و تفرقه بین مسلمین، سبب سستی و ضعف مسلمانان می شد، و مشرکین و اهل کتاب طمع می کردند، و قدرت را به دست می گرفتند، و گرنه ابوسفیان این پیشنهاد را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داد، و گفت: «با آنان جنگ کن، من به اندازه مدینه لشکر برای تو آماده می نمایم» و لکن حرف او مصلحت امت نبود (۱).

پاسخ علی (علیه السلام) به نامه معاویه

مکاتباتی بین علی (علیه السلام) و معاویه بوده که برخی در نهج البلاغه نقل شده و برخی در کتاب های دیگر و از این مکاتبات حقایق و مظلومیت علی (علیه السلام) و فرزندان و شیعیان آن حضرت، و عداوت و دشمنی معاویه نسبت به آنان ظاهر می شود و خواندن این مکاتبات و نامه ها حقایقی را برای خواننده روشن می نماید، و ما برخی از نامه ها را از کتاب «سلیم بن قیس» انتخاب نمودیم.

علی (علیه السلام) در بخشی از نامه خود در پاسخ معاویه می فرماید:

«ای معاویه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من خبر داد که بنی امیه این محاسن من را با خون سرم خضاب خواهند نمود و من به شهادت خواهم رسید، و پس از من تو بر این امت حاکم خواهی شد، و تو به وسیله سم فرزندم حسن (علیه السلام) را خواهی کشت، و فرزند تو یزید ملعون نیز فرزند دیگر من حسین (علیه السلام) را خواهد کشت، آری او زنزاده است و چنین کاری را خواهد کرد، و پس از تو هفت نفر از اولاد ابی العاص و پنج نفر از اولاد مروان حاکم خواهند بود، و این دوازده نفر همان هایی هستند که رسول خدا (صلی الله

ص: ۱۶۶

۱- وروی أحمد بن أعمش الكوفي في تاريخه، قال: كتب معاوية إلى علي (عليه السلام): أما بعد، فإن الحسد عشرة أجزاء تسعه منها فيك وواحد منها في سائر الناس، وذلك أنه لم يل أمور هذه الأمة أحد بعد النبي صلى الله عليه [وآله] إلا وله قد حسدت، وعليه تعديت، وعرفنا ذلك منك في النظر الشزر، وقولك الهجر، وتنفسك الصعداء، وإبطائك عن الخلفاء، تقاد إلى البيعه كما يقاد الجمل المخشوش حتى تباع وأنت كاره، ثم إنني لا أنسى فعلك بعثمان بن عفان على قله الشرح والبيان، وو الله الذي لا إله إلا- هو لنظبن قتله عثمان في البر والبحر والجبال والرمال حتى نقتلهم أو لنلحقن أرواحنا بالله، والسلام. فكتب إليه علي (عليه السلام): أما بعد، فإنه أتاني كتابك تذكر فيه حسدي للخلفاء، وإبطائي عليهم، والنكير لأمرهم فليست أعتذر من ذلك إليك ولا إلى غيرك، وذلك أنه لما قبض النبي صلى الله عليه [وآله] واختلف الأمة، قالت قريش: منا الأمير، وقالت الأنصار: بل منا الأمير، فقالت قريش: محمد صلى الله عليه [وآله] منا، ونحن أحق بالأمر منكم، فسلمت الأنصار لقريش الولاية والسلطان، فإنما تستحقها قريش بمحمد صلى الله عليه [وآله] دون الأنصار، فنحن أهل البيت أحق بهذا من غيرنا ... إلى قوله (عليه السلام): وقد كان أبوك أبو سفیان جاءني في الوقت الذي بايع الناس فيه أبا بكر، فقال لي: أنت أحق بهذا الأمر من غيرك، وأنا يدك على من خالفك، وإن شئت لأملأن المدينة خيلاً ورجالاً على ابن أبي قحافه، فلم أقبل ذلك، والله يعلم أن أباك قد فعل ذلك فكنت أنا الذي أبيت عليه مخافه الفرقة بين أهل الإسلام، فإن تعرف من حقي ما كان أبوك يعرفه لي فقد أصبت رشدك، وإن أبيت فيها أنا قاصد إليك، والسلام ... (بحار الأنوار، ج ۲۹/۶۳۲)

علیه و آله و سلم) در خواب دید به شکل بوزینه بر منبر او بالا می روند، و امت او را به قهقرا و جاهلیت باز می گردانند، و در قیامت سخت ترین عذاب برای آنان خواهد بود.

تا اینکه فرمود: سپس حکومت آنان به وسیله لشگری که با پرچم های سیاه از مشرق می آیند از بین خواهند رفت، و خداوند آنان را ذلیل می نماید، و در هر جایی پنهان شده باشند کشته می شوند، و یکی از فرزندان تو که دارای قساوت قلب و مشوم و ملعون است و خداوند رأفت و رحمت را از قلب او سلب نموده و خالوهای او از نسل سگ می باشند، و اکنون من او را می بینم و اگر بخواهم اوصاف و نام و سن او را به تو می گویم، و او لشگری به مدینه می فرستد و فراوان مردم را می کشند و ایجاد فحشا می نمایند و اعمال خلاف عفت زیادی را انجام می دهند، و یکی از فرزندان من که مردی پاک و طاهر است و او زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد از آنان فرار می کند، و من نام و نشانه های او را می دانم، و او از فرزندان حسین من می باشد - که فرزند تو یزید او را می کشد - و او انتقام خون پدر خود حسین را از او خواهد گرفت... (۱)

نامه محرمانه عمر بن خطاب به معاویه

عَلَّامَه مَجْلِسِی رَحْمَه اللّٰه دَر کِتَاب بَحَارِی مِی گَوِیْد: بَعْضِی اَز اَفْضَل دَر مَکَّه مَعْظَمَه بَه مَن اِجَازَه نَقْل اِیْن خَبَر رَا دَاد وَ گَفْت: اَز جِزْءِ دُوْم کِتَاب «دَلَائِل الْاِمَامَه» نَقْل مِی کَنْد وَ عَیْن اَنْ خَبِر چَنِیْن اَسْت: مَحْمَدِ بِن هَارُوْن بِن مُوسَى ... اَز جَابِر جَعْفِی، اَز سَعِیْدِ بِن مَسِیْب نَقْل نَمُوْدَه کَه گَوِیْد: چُوْن اِمَام حُسَیْن (عَلِیْهِ السَّلَام) بَه شَهَادَت رَسِیْد وَ مَرْدَم مَدِیْنَه اَز اَنْ مَطْلَع شَدَنْد وَ بَه اَنّهَا خَبِر دَادَنْد کَه سَر مَبَارِک اَنْ حَضْرَت رَا اَز بَدَن جَدَا کَرْدَنْد وَ بَرای یَزِیْدِ بِن مَعَاوِیْه فَرَسْتَادَنْد وَ هِیْجَدَه نَفَر اَز اَهْل بَیْت اَوْ وَ پَنْجَاه وَ سَه نَفَر اَز یَارَان وَ شِیْعِیَان اَوْ وَ حَتّی فَرَزَنْد شِیْرخَوَار اَوْ رَا مَقَابِل چِشْم اَوْ کَشْتَنْد وَ اَهْل بَیْت وَ زَن وَ بَچَه اَوْ رَا اَسِیْر گَرَفْتَنْد، هَمْسَرَان پِیَامْبَر (صَلّی اللّٰه عَلَیْهِ

ص: ۱۶۷

۱- ... یا معاویه، إن رسول الله صلى الله عليه وآله قد أخبرني أن أمتي سيخضبون لحيتي من دم رأسى، وإنى مستشهد، وستلى الامه من بعدى، وأنك ستقتل ابني الحسن غدرا بالسم، وأن ابنك يزيد لعنه الله سيقتل ابني الحسين، يلي ذلك منه ابن الزانية. إخباره عليه السلام عن تسلط بنى أميه على الامه وأن الامه سيليهها من بعدك سبعة من ولد أبي العاص وولد مروان بن الحكم وخمسه من ولده تكمله اثني عشر إماما قد رأهم رسول الله صلى الله عليه وآله يتواثبون على منبره تواب القردة، يردون أمتي عن دين الله على أديبارهم القهقري، وأنهم أشد الناس عذابا يوم القيامة. وأن الله سيخرج الخلافة منهم بإيات سود تقبل من الشرق، يذلهم الله بهم ويقتلهم تحت كل حجر. إخبار أمير المؤمنين عليه السلام عن ظهور الأمام المهدي عليه السلام وأن رجلا من ولدك مشوم ملعون جلف جاف منكوس القلب فظ غليظ قد نزع الله من قلبه الرأفة والرحمة، أخواله من كلب، كأني أنظر إليه ولو شئت لسميته ووصفته وابن كم هو. فيبعث جيشا إلى المدينة فيدخلونها فيسرفون فيها في القتل والفواحش، ويهرب منه رجل من ولدك زكي نقي، الذي يملأ الأرض عدلا وقسطا كما ملئت ظلما وجورا. وإنى لأعرف اسمه وابن كم هو يومئذ وعلامته. وهو من ولد ابني الحسين الذي يقتله ابنك يزيد، وهو الثائر بدم أبيه. فيهرب إلى مكة ويقتل صاحب ذلك الجيش رجلا من

ولدى زكيا بريا عند أحجار الزيت. ثم يسير ذلك الجيش إلى مكة، وإنى لأعلم اسم أميرهم وعدتهم وأسمائهم وسمات
خيولهم، فإذا دخلوا البيداء واستوت بهم الأرض خسف الله بهم... (كتاب سليم، ص ١٩٧)

و آله و سلم) در منزل ام سلمه و زنان دیگر در خانه های مهاجرین و انصار به عزا نشستند و مجالس ماتم پیا داشتند.

سپس گوید: عبدالله فرزند عمر بن خطاب از خانه خود بیرون آمد و ناله و فریاد کرد و بر سر و صورت زد و گریبان خود را پاره نمود و گفت: ای جماعت بنی هاشم و مهاجرین و انصار! شما زنده اید و با اهل بیت و ذریه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می کنند؟ چگونه می توان با این عمل [خطرناک] یزید، آرام گرفت؟

و عبدالله بن عمر در همان شب از مدینه خارج شد و به هر شهری رسید فریاد برآورد و مردم را علیه یزید بسیج نمود. وی [در مسیر خود] بر هر جمعیتی وارد می شد یزید را لعنت می نمود و مردم نیز سخن او را می پذیرفتند زیرا او پسر خلیفه بود و سخن او در مورد ظلم یزید نسبت به اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) مورد تایید مردم بود، او مردم را علیه یزید می شوراند و می گفت: هر کس به سخن من گوش ندهد، نه دین دارد و نه مسلمان است! تا این که

جاسوسان سخنان عبدالله را به یزید ابلاغ کردند، و عبدالله عمر نیز خود شخصاً به شام رفت و اوضاع دمشق را نیز با سخنان خود دگرگون نمود وی همراه عده ای جلوی قصر یزید رفت، در حالی که دست خود را بر سر گذارده بود و فریاد می زد. و مردم گرداگرد او جمع می شدند و به سخنانش گوش می دادند چون خبر ورود او به یزید رسید، یزید گفت: عبدالله عمر ناراحت شده است ولی به زودی آرام خواهد گرفت.

سپس یزید به تنهایی به او اجازه ورود داد و عبدالله عمر نیز در حالی که فریاد و ناله می کرد به یزید گفت: من با چنین عملی که تو درباره اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) انجام داده ای - که اگر ترک و روم بر ما مسلط می شدند هرگز چنین نمی کردند - هیچ گاه بر تو وارد نمی شوم، برخیز و این مسند را خالی کن تا مسلمانان شخص لایقی را برای خود انتخاب کنند.

سپس یزید ملعون به او خوش آمد گفت و او را تکریم نمود و در آغوش گرفت و گفت: ای ابا محمّد! (کنیه عبدالله عمر) آرام بگیر و با تعقل سخن بگو و چشم و گوش خود را باز کن و بر افعال خود تأمل نما. سپس گفت: ای عبدالله عمر! بگو بدانم آیا تو پدرت عمر بن خطاب را که خلیفه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و یاور و پدر همسر او بود انسان درست و هدایت یافته ای نمی دانی؟ عبدالله گفت: او همان گونه بود که تو گفتی، مقصود تو چیست؟

یزید گفت: آیا پدر تو به پدر من ولایت شام را واگذارده؟ و یا پدر من پدر تو را خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود؟ عبدالله گفت: پدر من پدر تو را بر شام حاکم نمود. یزید گفت: آیا عهدنامه پدر خود را که به پدر من نوشته است می پذیری و طریقه او را صحیح می دانی؟ عبدالله گفت: البته آن را صحیح می دانم و به آن راضی می شوم. پس یزید دست خود را بر دست عبدالله عمر زد و گفت: برخیز، بیا و عهدنامه ی پدر خود را بخوان!

پس عبدالله عمر همراه یزید حرکت نمود تا وارد خزانه شدند. و یزید دستور داد صندوقی را آوردند و در آن را باز نمود و از داخل آن تابوت قفل شده ای را درآورد که بر آن مهر زده شده بود. آن گاه آن را باز نمود و از داخل آن طوماری از حریر لطیف سیاه بیرون آورد و آن را گشود و به عبدالله گفت: آیا این دست خط پدر توست؟ عبدالله گفت: آری، به خدا سوگند، این خط پدر من است. سپس آن را گرفت و بوسید. و یزید گفت: عهدنامه پدر خود را بخوان. آن گاه عبدالله آن را خواند. و در آن عهدنامه چنین نوشته شده بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَمَانَا مُحَمَّدٌ مَا رَا بَا شَمَشِيرٍ وَاوَادِرَ بَا اَقْرَارَ بَا نَبُوْتِ خُوْدِ نَمُوْدُ وَا مَا دَرِ ظَاهَرِ بَا پِيَاْمَبْرِی اَوْ اَقْرَارَ نَمُوْدِيْمِ، دَرِ حَالِي كِه سِيْنِه اَيِ مَا اَز اَوْ كِيْنِه وَا خَشْم دَاشْت وَا رُوْح مَا اَز پِذِيْرش اَوْ مُضْطْرَب بُوْد وَا نِيْت هَا وَا بِيْنَش اَيِ مَا بِه وَا سَطْطِه عَدَم پِذِيْرش مَكْتَبِ اَوْ مَبْتَلَايِ بِه تَرْدِيْدِ شُدِه بُوْد وَا مَا اَز تَرَسِ شَمَشِيرِ اَوْ وَا حَاْمِيَاْنِ مُسْلِمَاْنِ قَبِيْلِه اَوْ - كَرِ چِه دِيْنِ اَوْ رَا بَاوَرِ نَدَاشْتِيْمِ - تَسْلِيْمِ اَوْ شَدِيْمِ،

سوگند به هبل و بت های دیگر - مانند لات و عزی - که عمر هنوز از پرستش آنها دست برداشته. و برای کعبه خدایی را معتقد نیست و سخن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را تصدیق نکرده است و اسلام او جز از روی حیله و ترس از قدرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده است!

چرا که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تسلیم شدن ما سیّحر بزرگی انجام داد؛ سحری که از سحر بنی اسرائیل در مقابل موسی و هارون و داود و سلیمان و عیسی (علیهم السلام) بزرگ تر بود. او تمام انواع سحر را انجام داد و مهارت او در سحر از ساحران بنی اسرائیل بیشتر بود به طوری که اگر آنان سحر او را می دیدند اعتراف می کردند که او استاد همه ساحران است.

پس ای پسر ابوسفیان! تو نیز بر اعتقادات دیرینه ی خود باقی و بر ملت و کیش پدران خود وفادار باش و همانند آنان باش که برای کعبه خدایی قایل نبودند که به امر او اطراف آن بگردند و آن را قبله خود قرار دهند

و اقرار به نماز و حج داشته و فکر کنند که خدای آنان امر کرده که به زیارت کعبه بروند و آن را رکن دین خود بدانند.

و از کسانی که محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) را بر این آیین حمایت کرد این مرد فارسی، روزبه [یعنی سلمان] بود که او و همراهان او می گفتند: به محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) وحی رسیده که خدای او گفته «اولین خانه ای که روی زمین بنا شده کعبه است و آن مبارک و هادی جهانیان می باشد» و نیز خدای او گفته: «ما در آسمان گردش روی تو را از بیت المقدس به کعبه دیدیم و تو را به قبله ای که مورد خشنودی تو باشد برگردانیم پس صورت خود را به مسجدالحرام برگردان و هر کجا که باشی [در وقت نماز] به طرف آن بایستید» و آنها نماز خود را به طرف آن سنگ می خوانند.

اگر سحر او نبود ما بر اعتقاد خود نسبت به پرستش بت ها و لات و عزی که آنها نیز از سنگ و چوب و مس و طلا و نقره هستند باقی بودیم بلکه به لات و عزی سوگند، که ما هیچ دلیلی برای خروج از اعتقاد خود نداریم؛ گرچه ما را سحر کنند و بخواهند حقیقت را بر ما مشتبه سازند!

پس ای معاویه! تو چشم و گوش خود را باز کن و با عقل و قلب خود تأمل کن که آنها در چه اشتباهی واقع شده اند و تو بر لایت و عزی و خلافت ابوبکر - عتیق بن عبدالعزی - بر امت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) شاکر باش که او در اموال و خون و جان و شریعت و حلال و حرام آنها حاکم است و اموال و حقوقی را که آنها گمان می کنند برای خدای خود جمع می کنند تا صرف یاوران و اعوان آنها شود در اختیار گرفته است و با قدرت و سرافرازی زندگی می کند و در ظاهر بین مردم خاضع و در پنهان شدید و سرسخت است و چاره ای جز این ندارد که در ظاهر با آنان سازگار باشد.

ای معاویه! این من بودم که توانستم علی بن ابی طالب، آن ستاره درخشان و علم نورانی و نیرو و قدرت بنی هاشم، که او را حیدر و همسر دختر محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه نامیده و گمان کرده اند او سرور زنان عالم است، غالب شوم و [این من بودم که] به خانه علی و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضه وارد شدم و خالد بن ولید و قنفذ غلام ابوبکر و عده ای از طرفداران خود را همراه خویش بردم و درب آن خانه را با شدت کوبیدم و فضه خادمه پشت در آمد، و من به او گفتم که به علی بگو: از سخنان باطل خود دست بردار و به امید و طمع خلافت در خانه منشین. خلافت حق تو نیست بلکه حق کسی است که مردم او را انتخاب نموده و بر او اتفاق دارند!

سوگند به لایت و عزّی، اگر ابوبکر خود می خواست به این مقام برسد البته ناتوان بود و نمی توانست جانشین ابن ابی کبشه (یعنی محمّد (صلّی الله علیه و آله و سلّم)) بشود. و این من بودم که با تمام قدرت مقابل انصار [از اوس و خزرج] ایستادم و به آنها گفتم: خلافت تنها حق قریش است و تا آنها بر دین خود و اطاعت از خدا پایدار هستند شما باید از آنها پیروی کنید.

و این را پس از آن گفتم که همه می دانستند در بین مهاجرین و انصار کسی از پسر ابوطالب در خدمت به اسلام و پیشرفت مسلمین قوی تر نبود و او بود که در جنگ هایی که بر پیامبر خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) رخ داد، سران دشمن را کشت و دیون و بدهکاری های آن حضرت را - که هشتاد هزار درهم بود- با فروش دار و ندار خود ادا نمود و وعده های او را که به مردم داده بود انجام داد و قرآن را او گردآوری کرد.

و هنگامی که من گفتم: امامت و خلافت باید در بین قریش [یعنی مهاجرین] باشد، قریش [و بنی هاشم] گفتند: خلیفه جز علی بن ابی طالب نخواهد بود؛ چرا که رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) برای او از مسلمانان در چهار نوبت بیعت گرفت و اگر شما فراموش کرده اید ما به یاد داریم، و امامت و بیعت یک چیز ادعایی و بخشش مردم نیست بلکه یک حق واجب و استحقاقی است [که از طرف خداوند معین می شود]. پس من سخن آنها را تکذیب نموده و انکار کردم و چهل نفر را واداشتم تا شهادت دهند که «محمّد (صلّی الله علیه و آله و سلّم) امامت و خلافت بعد از خود را در اختیار مردم و به انتخاب آنان قرار داد.»

و هنگامی که این شهادت و گواهی انجام گرفت، انصار گفتند: ما برای خلافت سزاوارتر از قریش و مهاجرین هستیم؛ چرا که ما پیامبر خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) را پناه دادیم و او را یاری نمودیم و مهاجرین از مکه به مدینه هجرت نمودند و به خانه های ما آمدند و اگر خلافت حق بنی هاشم نیست و در اختیار مردم است ما از مهاجرین سزاوارتر به آن هستیم. و عده دیگری گفتند: برای مهاجرین امیری باشد و برای انصار نیز امیری.

و من نیز گفتم تا چهل نفر شهادت دادند که امام و خلیفه باید از قریش [و مهاجرین] باشد. پس عده ای این سخن را پذیرفتند و عده دیگری آن را انکار نمودند و بین آنان نزاع و اختلاف رخ داد.

آن گاه من در مقابل مردم ایستادم و گفتم: کسی نمی تواند خلیفه و جانشین محمّد (صلّی الله علیه و آله و سلّم) باشد جز این که دارای سن بیشتری باشد و از همه مردم نرم تر و ملایم تر باشد. گفتند: مقصود تو کیست؟ گفتم: ابوبکر را می گویم که رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) او را در نماز بر دیگران مقدم

داشت [جایی دیده نشده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) او را مقدم داشته باشد] و در جنگ بدر با او مشورت نمود و نظر او را پسندید و در غار ثور [هنگام هجرت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از مکه به مدینه] با پیامبر بود و دخترش عایشه، ام المؤمنین، را به او تزویج نمود.

پس بنی هاشم با خشم برخاستند و زیبر نیز با شمشیر به کمک آنان آمد و گفت: تا این شمشیر در دست من است کسی حق ندارد جز با علی بن ابیطالب بیعت کند.

من به او گفتم: ای زیبر! تو برای این که از بنی هاشم هستی و مادر تو صفیه دختر عبدالمطلب است به خود اجازه این فریادها را می دهی؟ زیبر گفت: خاموش باش ای ناصل! پدر تو صهاک زنزاده و مادرت حنتمه است. به خدا سوگند، انتساب به بنی هاشم افتخار و شرف من است.

و چون زیبر سخن [خطرناکی] از نسب و پدران من به زبان گشود چهل نفر از اصحاب سقیفه بر سر او ریختند و به خدا سوگند، نتوانستیم شمشیر را از دست او بگیریم تا این که او پناهی از بنی هاشم نیافت و ما او را بر زمین زدیم [و صدای او را خاموش نمودیم].

سپس من دویدم و با ابوبکر بیعت کردم و عثمان و دیگران نیز چنین کردند ولی زیبر با او بیعت نکرد. به زیبر گفتیم: باید بیعت کنی و گر نه تو را خواهیم کشت. اما [با اشاره بعضی از مهاجرین که می گفتند با کشتن او اوس و خزرج بر ما خواهند شورید] او را رها کردیم و من گفتم: او را مهلت دهید، زیرا بیعت نکردن او از نخوت بنی هاشم است.

سپس دیدم ابوبکر به خود می لرزید گو این که عقل از سر او پریده باشد و من او را گرفتم و از جای خود بلند نموده و به اجبار به طرف منبر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بردم و در بین راه به من می گفت: «ای اباحفص (کنیه عمر است) می ترسم اگر بالای منبر روم علی(علیه السلام) بیاید و مرا از منبر پایین آورد!» و من گفتم: علی(علیه السلام) فعلاً [مشغول جمع آوری قرآن است] و از تو غافل می باشد. سپس ابوعبیده جراح نیز به من کمک کرد و من او را مانند بز نری که به زور او را به طرف کشتارگاه می برند بر بالای منبر بردم و چون روی منبر قرار گرفت اضطراب سختی پیدا کرد و چون به او گفتم: سخن بگو و خطابه خود را شروع کن، درمانده و وحشت زده شده بود. و زبانش گره خورده و از سخن بازمانده و چشمانش بسته بود. پس من از شدت غیض دستان خود را به یکدیگر فشار دادم و گفتم: هر چه می توانی بر زبان جاری کن، ولی قدرت سخن گفتن پیدا نکرد.

پس من پیش خود گفتم که او را از منبر به زیر آورم و خود بالای منبر روم. ولی ترسیدم که مردم سخنان مرا نسبت به او [که قبلاً از او تمجید و تعریف نموده بودم] تکذیب کنند -- چرا که قبلاً مردم از من پرسیده بودند که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره او چه شنیده ای که او را می ستایی؟ و من به آنها گفته بودم که من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فضایی نسبت به ابوبکر شنیده ام که دوست داشتم یک موی بدن ابوبکر می بودم - پس به او گفتم: یا سخن بگو و یا از منبر فرود آی.

و چون احساس کرد که اگر فرود آید من بر منبر بالا- خواهم رفت و چیزی بر خلاف او خواهم گفت، با صدای ضعیف و ناتوانی گفتم: «من بر شما ولایت پیدا کردم، اما بهتر از شما نیستم؛ در حالی که علی بن ابی طالب بین شماست. و مرا شیطانی است که او مرا به راه شرّ و امی دارد» - و مقصود او جز من کسی نبود - سپس گفتم: «چون من به راه خطا رفتم مرا از آن بازدارید تا آسیبی به شما وارد نکنم و از خدا برای خود و برای شما آمرزش می طلبم.»

سپس از منبر پایین آمدم، پس من - در حالی که مردم به او خیره شده بودند - دست او را گرفتم و فشار دادم و او را نشاندم و مردم را دعوت کردم که با او بیعت کنند و با او سخن بگویند تا هیبت او در دل ها قرار بگیرد و هر کس از بیعت او انکار داشت و می گفت: علی بن ابی طالب (علیه السلام) چه شد؟ به او گفتم: علی (علیه السلام) برای رفع اختلاف از حق خود گذشت و در خانه خود نشست و خلافت را در اختیار مسلمانان قرار داد که هر کس را می خواهند انتخاب کنند و با این سخنان مردم با ابوبکر بیعت می کردند، اما از او کراهت داشتند!

و چون بیعت با ابوبکر شایع شد، ما فهمیدیم که علی (علیه السلام) (شبانه) فاطمه و حسن و حسین را بر مرکب سوار می نموده و به خانه مهاجرین و انصار می برده و بیعت خود را با آنان که رسول خدا در چهار موضع از آنها گرفته بود یادآوری می نموده و آنان را به یاری خود می خوانده است. و آنها در شب به او وعده نصرت و حمایت می داده اند و در روز او را رها می کرده اند!

پس من به درب خانه فاطمه (علیها السلام) رفتم که علی (علیه السلام) را برای بیعت با ابوبکر از خانه خارج نمایم و چون فضا خادمه را صدا زدم که به علی بگویید از خانه خارج شود و با ابوبکر بیعت نماید، چون مردم با او بیعت کرده اند! فضا گفت: علی (علیه السلام) مشغول کاری است. به او گفتم: این سخنان را رها کن و بگو که خارج شود، و گرنه وارد خانه خواهیم شد و او را با اجبار بیرون خواهیم برد. پس فاطمه پشت در آمد و گفت: «ای دروغگوهای گمراه! چه می گویید و چه می خواهید؟» گفتم:

ای فاطمه! - و چون فاطمه صدای مرا شنید گفت: «ای عمر! چه می خواهی؟» گفتم: چرا پسر عم تو پاسخ مرا نمی دهد و تو آمده ای پاسخ می دهی؟ فاطمه گفت: «ای شقی! طغیان و سرکشی تو مرا واداشته که تو را پاسخ بدهم و حجت را بر تو و بر هر گمراه دیگری آشکار سازم. به او گفتم: از این حرف های باطل زنانه دست بردار و به علی (علیه السلام) بگو تو در بین ما محبوبیت و کرامتی نداری و باید برای بیعت خارج شوی!

فاطمه (علیها السلام) فرمود: «ای عمر! تو ما را از حزب شیطان می ترسانی؟ بدان که کید شیطان ضعیف است.» گفتم: اگر او برای بیعت با ابوبکر از خانه خارج نشود من آتش می آورم و خانه و اهل آن را می سوزانم. و سپس تازیانه قنفذ را گرفتم و بر فاطمه (علیها السلام) زدم و به خالد بن ولید گفتم: بروید هیزم بیاورید. و تصمیم داشتم که خانه فاطمه (علیها السلام) را به آتش بکشم. پس فاطمه (علیها السلام) گفت:

«ای دشمن خدا و رسول او و امیرالمؤمنین (علیهم السلام)» و سپس خواست که در را ببندد، اما من نگذاشتم و چنان با تازیانه بر دست های او زدم که صدای ناله و گریه او بلند شد؛ به طوری که بر او رقت کردم و خواستم که برگردم و از این کار منصرف شوم لکن به یاد علی و کینه های خود از او افتادم و این که او چگونه بزرگان عرب را می کشت و نیز به یاد کید و سحر محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) افتادم و چنان در را فشار دادم که او بین در و دیوار فشرده شد و خود را پشت در پنهان نموده بود. ناگهان ناله ای زد - که گمان کردم با ناله خود مدینه را زیر و رو نمود - و گفت:

«یا رسول الله! یا ابتاه! ببین با حبیبه تو، فاطمه ات چه می کنند.» و با صدا و ناله فضا را صدا زد و گفت: «فضه! بیا من را بگیر. به خدا فرزندم کشته شد» و من دیدم که فاطمه بر دیوار تکیه نموده و از درد مخاض و زایمان می نالد.

سپس در را باز نمودم و وارد خانه شدم و چون فاطمه [با آن حال] به طرف من آمد من از روی چادر چنان بر صورت او کوبیدم که گوشواره های او جدا شد و بر زمین ریخت. در این هنگام علی (علیه السلام) متوجه شد و به طرف من آمد و من به خارج خانه دویدم و به خالد و قنفذ و همراهان گفتم: از خطر بزرگی نجات یافتیم.

[و در روایت دیگری آمده است که عمر به همراهان خود گفت من جنایت بزرگی را انجام دادم و بر جان خود ایمن نیستم. الان علی (علیه السلام) از خانه خارج می شود و هیچ کدام ما طاقت مقابله با او را نداریم].

لکن علی (علیه السلام) چون از خانه خارج شد و دید فاطمه افتاده و دست بر صورت گذارده و به خدا استغاثه می کند، گریان شد و عباى خویش را بر فاطمه پوشاند و گفت:

«ای دختر رسول خدا! خداوند پدرت را «رحمه للعالمین» قرار داد. به خدا سوگند، اگر تو صورت به درگاه او بگشایی و از او بخواهی که این مردم را هلاک کند او آنها را هلاک خواهد نمود و از آنها کسی را باقی نخواهد گذارد؛ چرا که تو و پدر تو نزد خدا از نوح پیامبر عزیزتر هستی و خداوند به دعای نوح همه اهل زمین را جز آنهایی که در کشتی بودند هلاک نمود و قوم هود را نیز با دعای هود هلاک نمود و قوم صالح را - که دوازده هزار نفر بودند - به واسطه پی کردن ناقه هلاک کرد و تو و پدرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنان عزیزتر و نزد خداوند مقرب ترید و چنان که پدرت «رحمه للعالمین» بود تو نیز که سیده زنان عالم هستی برای این مردم منکوس و وارونه رحمت باش و بر آنها نفرین مکن.»

سپس درد مخاض و زایمان بر فاطمه (علیها السلام) شدید شد و وارد اتاق گردید و فرزند خود را - که علی او را محسن نامیده بود - سقط نمود.

آن گاه من جمعیت فراوانی را جمع کردم که با حضور آنها برای خود قوت قلب حاصل کنم - نه این که آنها توان مقابله با علی را داشته باشند - و اطراف خانه علی را محاصره کردیم و او را با کراهت و خشمی که داشت از خانه خارج نمودیم و برای بیعت با ابوبکر روانه کردیم، درحالی که من هیچ تردیدی نداشتم که اگر من و تمام مردم روی زمین در مقابل او می ایستادیم قدرت مغلوب نمودن او را نداشتیم. لکن از باطن او چیزهایی را یافته بودم که به زبان جاری نکردم [عمر دریافته بود که علی (علیه السلام) مأمور به صبر است و تا مردم از او حمایت نکنند شمشیر نخواهد کشید و خود را درگیر نخواهد کرد]. و چون به سقیفه بنی ساعده رسیدیم ابوبکر و کسانی که نزد او بودند به علی (علیه السلام) استهزاء نموده و او را به مسخره گرفتند. پس علی (علیه السلام) به من گفت:

«ای عمر! می خواهی الآن آن رسوایی و زشتی تو را که تاکنون پنهان داشته ام ظاهر نمایم؟» گفتم: نه، ای امیرالمؤمنین! پس، به خدا سوگند، خالد بن ولید سخن مرا شنید و فوراً به ابوبکر خبر داد و ابوبکر سه مرتبه گفت: «مرا با عمر چه کار است» و مردم سخن او را می شنیدند و چون علی (علیه السلام) وارد سقیفه شد، ابوبکر به احترام او برخاست و به طرف او رفت. پس من به علی (علیه السلام) گفتم: یا ابوالحسن! بیعت کردی، پس باز گرد.

و این را برای این گفتم که به دیگران وانمود کنم علی با ابوبکر بیعت نموده است؛ گرچه من گواهی می دهم که او دست خود را به ابوبکر نداد و با او بیعت نکرد و من از ترس این که سر مرا فاش کند و زشتی مرا برای مردم بگوید به او اصرار نکردم که با ابوبکر بیعت کند و ابوبکر نیز از هراس و ترسی که از علی داشت دوست می داشت که در آن مکان علی (علیه السلام) را ملاقات نکند.

سپس علی (علیه السلام) از سقیفه بازگشت و ما از حال او سؤال کردیم، مردم گفتند: او در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته است.

آن گاه من و ابوبکر از سقیفه خارج شدیم و در بین راه ابوبکر به من گفت: وای بر تو، ای عمر! با فاطمه چه کردی؟ به خدا سوگند، عمل تو یک خسران و خطای آشکار بود! و من به او گفتم: بزرگتر از آن این بود که علی با ما بیعت نکرد و من اطمینان ندارم که مردم به واسطه او از حمایت ما سست نشوند. ابوبکر گفت: چه باید بکنیم؟ گفتم: به مردم اظهار می کنیم که علی کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با ابوبکر بیعت نمود.

سپس نزد علی (علیه السلام) آمدم و دیدیم او قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را مقابل خود قرار داده و رو به قبله نشسته و دو دست خود را بر قبر گذارده و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و خدیفه اطراف او هستند. پس ما نیز مقابل او نشستیم و من به ابوبکر اشاره کردم که او نیز دست های خود را در کنار دست علی روی قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار دهد و ابوبکر چنین کرد و من خواستم که دست ابوبکر را بر دست علی بکشم و بگویم که علی با ابوبکر بیعت نموده است لکن علی دست خود را جمع نمود. سپس من و ابوبکر برخاستیم، در حالی که من به او گفتم:

خدا علی را جزای خیر بدهد، او در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از بیعت با تو خودداری نکرد. پس ابوذر غفاری دوید و فریاد زد: ای دشمن خدا! به خدا سوگند، علی با ابوبکر بیعت نکرد. و این کار ابوذر همیشه ادامه یافت و هر وقت ما می گفتیم: علی با ابوبکر بیعت کرد، ابوذر ما را تکذیب می نمود. و به خدا سوگند، علی (علیه السلام) نه در خلافت ابوبکر و نه در خلافت من با ما بیعت نکرد و بعد از من نیز با کسی بیعت نخواهد کرد؛ چنان که اصحاب او نیز - که دوازده نفر بودند - نه با ابوبکر و نه با من بیعت نکردند.

ای معاویه! کسی تاکنون مانند من کینه های دیرینه خویش را از بنی هاشم تلافی ننموده است .

البته من می دانم که تو و پدرت ابوسفیان و برادرت عتبه چگونه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را تکذیب کردید و در مکه برای او کمین نهادید و مردم مکه را بر علیه او شوراندید و خواستید که در کوه حری او را بکشید و احزاب را بر قتل او شوراندید و بر علیه او جمع نمودید، و پدر تو نیز احزاب را جمع نمود و بر شتری سوار شد و رهبری احزاب مشرکین را به عهده گرفت و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن وقت می گفت: «خدایا راکب و قائد و سایق را لعنت کن» و پدر تو راکب بود و برادرت عتبه قائد و جلودار بود و تو نیز سایق و دنباله روی آنان بودی.

و من هرگز مادرت هند را فراموش نمی کنم که در جنگ احد برای «وحشی» جایزه تعیین نمود تا در کمین حمزه - که او را شیر خدا در روی زمین می نامیدند - باشد و او را بکشد، تا این که نیزه خود را در شکم حمزه فرو برد و شکم او را پاره کرد و جگر حمزه را برای مادر تو آورد و محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) با سحر خود گمان می کرد که جگر او در دهان مادر تو سخت شده و آن را از دهان خود بیرون انداخته و محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) [و اصحاب او] مادر تو را هند جگرخوار نامیدند و آن زمان مادر تو به جهت دشمنی خود با محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) و یاران او این اشعار را سرود:

نحن بنات طارق

نمشی علی النمارق ...

او در این اشعار، خود، و زنان دیگر لشکر ابوسفیان را که برای فریب دادن مسلمانان در جنگ احد شرکت کرده بودند به زیبایی و آمادگی برای اعمال خلاف می ستایید. البته آنها برای اعمال زشت و گناه، خود را آراسته و سرها و صورت های خویش را باز نهاده و مردم را ترغیب به جنگ با مسلمانان می کردند و به آنان وعده بهره گیری از خود را می دادند!

ای معاویه! [تو خوب می دانی که] شما با میل و رغبت مسلمان نشدید بلکه در فتح مکه با اکراه اسلام را پذیرفتید و محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) شما را آزاد شده معرفی نمود؛ چنانکه برادر من، زید، و برادر علی، عقیل، و عباس عموی خویش را هم آزاد نمود و پدرت ابوسفیان از روی نفاق بعد از آزاد شدن به محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: به خدا سوگند، برای تو لشگرهای پیاده و سوار، فراوانی را آماده خواهم نمود و تو را از دشمنانته رهایی خواهم بخشید و محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، در حالی که نشان می داد از باطن او با خبر است، به او گفت: «یا این که خدا شرتو را از من برطرف کند.» و به مردم اعلان نمود که فتح مکه و ولایت بر مسلمین جز برای علی و اهل بیت او نخواهد بود [و جز ما کسی بر مسلمانان حق حاکمیت و ولایت ندارد].

و پس از او این وعده سحرآمیز باطل شد و کوشش محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) تباه گردید و ابوبکر به قدرت و حکومت رسید و من بعد از او حاکم شدم و امید دارم که بعد از ما شما بنی امیه نیز حکمروا باشید و طناب های این حکومت به اطراف چرخ شما بگردد، از این رو من تو را ولایت شام دادم و برای آن دیار معرفی نمودم و با سخن محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) و آیات سحرآمیز او مخالفت کردم و سخن او را - که فکر می کرد از طرف خدای او آمده - که بنی امیه شجره ملعونه هستند چیزی نپنداشتم و از آن هراسی به خود راه ندادم. (سپس گوید)

ص: ۱۷۷

محمّد(صلی الله علیه و آله و سلّم) چون به پادشاهی رسید دشمنی خود را با بنی امیه اظهار نمود؛ چنان که همیشه هاشم و فرزندان او دشمن بنی عبدشمس بودند.

و من با تذکر و توضیحی که برای تو [ای معاویه] دادم از تو خیرخواهی کردم که گرفتار سختی و ناراحتی و بی صبری نشوی و بتوانی به زودی نسبت به آنچه به تو سفارش کردم، و تو را بر آن توان بخشیدم موفق شوی و با حربه حکومت و ولایت بر مسلمین، به مقاصد خود بررسی. پس تو از بی صبری و خشونت حذر کن و در مجازات مردم شتاب مکن و خواسته های خویش را با جسارت و شماتت و هتک حرمت نسبت به مردم و توهین به شریعت محمّد(صلی الله علیه و آله و سلّم) و ردّ دستورات او دنبال مکن که هلاک خواهی شد و زحمات تو هدر خواهد رفت و آبروی تو بین مردم ضایع خواهد گردید.

و حذر کن از این که وارد مسجد محمّد(صلی الله علیه و آله و سلّم) شوی و بر منبر او بالا روی و حرفی بر خلاف او بزنی، بلکه باید او را در آنچه آورده به ظاهر تصدیق کنی و به مردم توهین نکنی و آنها را از حلم و گذشت و احسان های خود بهره مند نمایی. و بر تو باد که حدود اسلام را بین مردم اجرا کنی و به احترام محمّد(صلی الله علیه و آله و سلّم) مجازات جنایات آنها را سبک نمایی و از مال شخصی خود به آنان پردازی.

و مردم نباید بینند که حق خدا را ضایع و واجبات او را ناقص گذارده و سنت محمّد(صلی الله علیه و آله و سلّم) را تغییر داده ای و نباید امت را طلبکار ما و علاقه آنان را از ما کم کنی. بلکه در حال آرامش و با اطمینانی که به تو دارند از آنها انتقام بگیر و به دست خودشان آنان را از بین ببر و با شمشیرهای آنها و نزاع های قومی که بین آنها رخ می دهد آنان را از پای درآور و با آنها به جنگ برنخیز و با ملایمت و نرمی با آنان سخن بگو و به آنها ضرر نرسان و آنها را در مجلس خود جای ده و در جای خود نشان و عزت آنان را حفظ کن.

و به وسیله امیر و رییس و والی خود، آنها را به قتل برسان و خود مباشر آن مباش و در ظاهر با شادی و خوشرویی با آنان ملاقات کن و خشم خود را از آنان فرو به بر و از خطاهای آنها بگذر تا تو را دوست بدانند و از تو اطاعت کنند. (تا این که گوید:)

من برای خود و برای تو از هجوم و حرکت علی و دو فرزند او حسن و حسین ایمن نیستم پس اگر تو را به وسیله مردم قدرتی بر آنان حاصل شد بر آنان بشور و فرصت را از دست مده و به امور جزئی قانع مباش و به مسائل مهم و اساسی پرداز و وصیت مرا نسبت به خود از یاد مبر و برای کسی اظهار مکن و به امر و نهی من گوش کن و از من اطاعت نما و از مخالفت با من برحذر باش و در راه پیشینیان خود حرکت کن و

یاد آنان را زنده نما و انتقام خود را [از بنی هاشم که اقوام و خویشان تو را کشته اند] بگیر، من سخنان سرّی و غیر سرّی خود را به تو رساندم و اشعار ذیل را هم بر آن افزودم:

معاویه انّ القوم جلت امورهم

بدعوه من عمّ البریه بالوتری ...» .

سعید بن مسیب، راوی قصّه، می گوید: چون عبدالله بن عمر عهدنامه پدر خود را به معاویه قرائت نمود، برخاست و سر یزید را بوسه زد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من خدا را ستایش می کنم که تو خارجی فرزند خارجی را کشتی [و مقصود او حسین بن علی (علیهما السلام) بود]. سپس گفت: به خدا سوگند، پدر من آنچه را به تو ارسال نموده به من نگفته بود و [من از این پس] به خدا سوگند، با هیچ یک از پیروان و خویشان محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) رفاقت نخواهم نمود و آنها از من خشنود نخواهند شد.

آن گاه یزید به عبدالله بن عمر جایزه ای نیکو داد و با احترام و تکریم او را خارج نمود و چون عبدالله عمر با خشنودی از نزد یزید خارج شد، مردم به او گفتند: مگر یزید به تو چه گفت؟ عبدالله گفت: او سخن راست و درستی گفت و من دوست می داشتم که با او در این عمل [یعنی کشتن فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم)] شریک می بودم. و سپس به طرف مدینه حرکت کرد و در پاسخ هر کس که با او ملاقات می کرد [و از کشته شدن امام حسین و عزیزان و اصحاب او سؤال می نمود] همین سخن را می گفت.

علامه مجلسی سپس می گوید: روایت شده که یزید - لعنه الله - نیز نامه ای را به عبدالله عمر نشان داد که عثمان برای معاویه فرستاده بود و آن نامه از نامه عمر سخت تر و خطرناک تر بود و چون عبدالله عمر آن را قرائت نمود برخاست و سر یزید را بوسه زد و گفت: من خدا را ستایش می کنم که تو خارجی فرزند خارجی را کشتی! و سپس به یزید گفت: بدان که پدر من، عمر، همانند نامه ای که به پدر تو معاویه نوشته به من نیز خبر داده است و از این پس هیچ کدام از خویشان و شیعیان و قبیله محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) از من روی خوش و خیری نخواهند دید.

پس یزید ملعون به عبدالله عمر گفت: آیا در آنچه خواندی حقیقت برای تو روشن شد؟(۱)

ص: ۱۷۹

۱- حدثنا أبو الحسين محمد بن هارون بن موسى التلعكبري، قال: حدثنا أبي رضي الله عنه، قال: حدثنا أبو علي محمد بن همام، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك الفزاري الكوفي، قال: حدثني عبد الرحمن بن سنان الصيرفي، عن جعفر بن علي الحواري، عن الحسن بن مسكان، عن المفضل بن عمر الجعفي، عن جابر الجعفي، عن سعيد بن المسيب، قال: لما قتل الحسين بن علي صلوات الله عليهما وورد نعيه إلى المدينة، وورد الأخبار بجز رأسه وحمله إلى يزيد بن معاوية، وقتل ثمانية عشر من أهل بيته، وثلاث وخمسين رجلا من شيعته، وقتل على ابنه بين يديه وهو طفل بنشابه، وسبى ذراريه أقيمت المآتم عند أزواج النبي صلى

الله عليه وآله فى منزل أم سلمه رضى الله عنها، وفى دور المهاجرين والأنصار، قال: فخرج عبد الله بن عمر بن الخطاب صارخا من داره لاطما وجهه شاقا جيبه يقول: يا معشر بنى هاشم وقريش والمهاجرين والأنصار! يستحل هذا من رسول الله (صلى الله عليه وآله) فى أهله وذريته وأنتم أحياء ترزقون؟! لا- قرار دون يزيد، وخرج من المدينة تحت ليله، لا يرد مدينه إلا صرخ فيها واستنفر أهلها على يزيد، وأخباره يكتب بها إلى يزيد، فلم يمر بملا من الناس إلا لعنه وسمع كلامه، وقالوا هذا عبد الله بن عمر ابن خليفه رسول الله (صلى الله عليه وآله) وهو ينكر فعل يزيد بأهل بيت رسول الله صلوات الله عليهم ويستنفر الناس على يزيد، وإن من لم يجبه لا- دين له ولا- إسلام، واضطرب الشام بمن فيه، وورد دمشق وأتى باب اللعين يزيد فى خلق من الناس يتلونونه، فدخل آذن يزيد إليه فأخبره بوروده ويده على أم رأسه والناس يهرعون إليه قدامه ووراءه، فقال يزيد: فوره من فورات أبى محمد، وعن قليل يفيق منها، فأذن له وحده فدخل صارخا يقول: لا أدخل يا أمير المؤمنين! وقد فعلت بأهل بيت محمد صلوات الله عليهم ما لو تمكنت الترك والروم ما استحلوا ما استحللت، ولا فعلوا ما فعلت، قم عن هذا البساط حتى يختار المسلمون من هو أحق به منك، فرحب به يزيد وتناول له وضمه إليه وقال له: يا أبا محمد! اسكن من فورتك، واعقل، وانظر بعينك واسمع بأذنك، ما تقول فى أبيك عمر بن الخطاب أكان هاديا مهديا خليفه رسول الله (صلى الله عليه وآله) وناصره ومصاهره بأختك حفصه، والذى قال: لا يعبد الله سرا؟! فقال عبد الله: هو كما وصفت، فأى شىء تقول فيه؟ قال: أبوك قلد أبى أمر الشام أم أبى قلد أباك خلافة رسول الله (صلى الله عليه وآله)؟ فقال: أبى قلد أباك الشام. قال: يا أبا محمد! أفترضى به وبعده إلى أبى أو ما ترضاه؟ قال: بل أرضى. قال: أفترضى بأبيك؟ قال: نعم، فضرب يزيد بيده على يد عبد الله بن عمر وقال له: قم - يا أبا محمد - حتى تقرأ، فقام معه حتى ورد خزانه من خزائنه، فدخلها ودعا بصندوق ففتحه واستخرج منه تابوتا مقفلا مختوما فاستخرج منه طومارا لطيفا فى خرقه حرير سوداء، فأخذ الطومار بيده ونشره، ثم قال: يا أبا محمد! هذا خط أبيك؟ قال: إى والله .. فأخذه من يده فقبله، فقال له: اقرأ، فقرأ ابن عمر، فإذا فيه: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) إن الذى أكرهنا بالسيف على الإقرار به فأقررنا، والصدور وغره، والأنفس واجفه، والنيات والبصائر شائكة مما كانت عليه من جحدنا ما دعانا إليه وأطعناه فيه رفعا لسيوفه عنا، وتكاثره بالحى علينا من اليمن، وتعاضد من سمع به ممن ترك دينه وما كان عليه آباؤه فى قريش، فبهبل أقسم والأصنام والأوثان واللات والعزى ما جحدها عمر مذ عبدها! ولا عبد للكعبه ربا! ولا صدق لمحمد صلى الله عليه وآله قولا، ولا ألقى السلام إلا للحيله عليه وإيقاع البطش به، فإنه قد أتانا بسحر عظيم، وزاد فى سحره على سحر بنى إسرائيل مع موسى وهارون وداود وسليمان وابن أمه عيسى، ولقد أتانا بكل ما أتوا به من السحر وزاد عليهم ما لو أنهم شهدوه لأقروا له بأنه سيد السحره، فخذ يا ابن أبى سفيان - سنه قومك واتباع ملتك والوفاء بما كان عليه سلفك من جحد هذه البنيه التى يقولون إن لها ربا أمرهم بإتيانها والسعى حولها وجعلها لهم قبله فأقروا بالصلاه والحج الذى جعلوه ركنا، وزعموا أنه الله اختلقوا، فكان ممن أعان محمدا منهم هذا الفارسى الطمطمانى [الطمطمانى]: روزه، وقالوا إنه أوحى إليه: (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِنَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ)، وقولهم: (قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ)، وجعلوا صلاتهم للحجاره، فما الذى أنكره علينا لو لا سحره من عبادتنا للأصنام والأوثان واللات والعزى وهى من الحجاره والخشب والنحاس والفضه والذهب، لا- واللات والعزى ما وجدنا سببا للخروج عما عندنا وإن سحروا وموهوا، فانظر بعين مبصره، واسمع بأذن واعيه، وتأمل بقلبك وعقلك ما هم فيه، واشكر اللات والعزى واستخلاف السيد الرشيد عتيق بن عبد العزى على أمه محمد وتحكمه فى أموالهم ودمائهم وشريعتهم وأنفسهم وحلالهم وحرامهم، وجبايات الحقوق التى زعموا أنهم يجيئونها لربهم ليقيموا بها أنصارهم وأعوانهم، فعاش شديدا رشيدا يخضع جهرا ويشتد سرا، ولا يجد حيله غير معاشره القوم، ولقد وثبت وثبه على شهاب بنى هاشم الثاقب، وقرنها الزاهر، وعلمها الناصر، وعدتها وعددها المسمى بحيدره

المصاهر لمحمد على المرأه التي جعلوها سيده نساء العالمين يسمونها: فاطمه، حتى أتيت دار على و فاطمه وابنيهما الحسن والحسين وابنتيهما زينب وأم كلثوم، والأمه المدعوه بفضه، ومعى خالد بن وليد وقنغد مولى أبى بكر ومن صحب من خواصنا، فقرعت الباب عليهم قرعا شديدا، فأجابتنى الأمه، فقلت لها: قولى لعلى: دع الأباطيل ولا تلج نفسك إلى طمع الخلافه، فليس الأمر لك، الأمر لمن اختاره المسلمون واجتمعوا عليه، ورب اللات والعزى لو كان الأمر والرأى لأبى بكر لفشل عن الوصول إلى ما وصل إليه من خلافه ابن أبى كبشه، لكنى أبديت لها صفحتى، وأظهرت لها بصرى، وقلت للحيين - نزار وقحطان - بعد أن قلت لهم ليس الخلافه إلا- فى قريش، فأطيعوهم ما أطاعوا الله، وإنما قلت ذلك لما سبق من ابن أبى طالب من وثوبه واستيثاره بالدماء التي سفكها فى غزوات محمد وقضاء ديونه، وهى - ثمانون ألف درهم - وإنجاز عداته، وجمع القرآن، فقضاها على تليده وطارفه، وقول المهاجرين والأنصار - لما قلت إن الإمامه فى قريش قالوا: هو الأصلع البطين أمير المؤمنين على بن أبى طالب الذى أخذ رسول الله (صلى الله عليه وآله) البيعه له على أهل ملته، وسلمنا له يامره المؤمنين فى أربعه مواطن، فإن كنتم نسيتموها - معشر قريش - فما نسيناها وليست البيعه ولا الإمامه والخلافه والوصيه إلا حقا مفروضا، وأمرا صحيحا، لا تبرعا ولا ادعاء فكذبناهم، وأقمت أربعين رجلا شهدوا على محمد أن الإمامه بالاختيار. فعند ذلك قال الأنصار: نحن أحق من قريش، لأننا آوينا ونصرنا وهاجر الناس إلينا، فإذا كان دفع من كان الأمر له فليس هذا الأمر لكم دوننا، وقال قوم: منا أمير ومنكم أمير. قلنا لهم: قد شهدوا أربعون رجلا أن الأئمه من قريش، فقبل قوم وأنكر آخرون وتنازعوا، فقلت - والجمع يسمعون -: ألا أكبرنا سنا وأكثرنا لينا. قالوا: فمن تقول؟. قلت: أبو بكر الذى قدمه رسول الله (صلى الله عليه وآله) فى الصلاه، وجلس معه فى العريش يوم بدر يشاوره ويأخذ برأيه، وكان صاحبه فى الغار، وزوج ابنته عائشه التى سماها: أم المؤمنين، فأقبل بنو هاشم يتميزون غيظا، وعاضدهم الزبير وسيفه مشهور وقال: لا يبايع إلا على أو لا أملك رقبه قائمه سيفى هذا، فقلت: يا زبير! صرختك سكن من بنى هاشم، أمك صفيه بنت عبد المطلب، فقال: ذلك - والله - الشرف الباذخ والفخر الفاخر، يا ابن حنتمه و يا ابن صهاك! اسكت لا أم لك، فقال قولاً فوثب أربعون رجلا ممن حضر سقيفه بنى ساعده على الزبير، فو الله ما قدرنا على أخذ سيفه من يده حتى وسدناه الأرض، ولم نر له علينا نصرا، فوثبت إلى أبى بكر فصافحته وعاقده البيعه وتلانى عثمان بن عفان وسائر من حضر غير الزبير، وقلنا له: بايع أو نقتلك، ثم كففت عنه الناس، فقلت له: أمهلوه، فما غضب إلا نخوه لبنى هاشم، وأخذت أبا بكر بيده فأقمته - وهو يرتعد - قد اختلط عقله، فأزعجته إلى منبر محمد إزعاجا، فقال لى: يا أبا حفص! أخاف وثبه على. فقلت له: إن عليا عنك مشغول، وأعانتى على ذلك أبو عبيده بن الجراح كان يمه بيده إلى المنبر وأنا أزعجه من ورائه كالتيس إلى شفار الجاذر، متهونا، فقام عليه مدهوشا، فقلت له: اخطب! فأغلق عليه وثبت فدهش، وتلجلج وغمض، فعضضت على كفى غيظا، وقلت له: قل ما سنع لك، فلم يأت خيرا ولا معروفا، فأردت أن أحطه عن المنبر وأقوم مقامه، فكرهت تكذيب الناس لى بما قلت فيه، وقد سألتى الجمهور منهم: كيف قلت من فضله ما قلت؟ ما الذى سمعته من رسول الله (صلى الله عليه وآله) فى أبى بكر؟ فقلت: لهم: قد قلت: سمعت من فضله على لسان رسول الله ما لو وددت [لوددت] أنى شعره فى صدره ولى حكايه، فقلت: قل وإلا- فانزل، فتبينها والله فى وجهى وعلم أنه لو نزل لرقيت، وقلت ما لا يهتدى إلى قوله، فقال بصوت ضعيف عليل: وليتكم ولست بخيركم وعلى فيكم، واعلموا أن لى شيطانا يعترينى - وما أراد به سوى - فإذا زللت فقومونى لا- أقع فى شعوركم وأبشاركم، وأستغفر الله لى ولكم، ونزل فأخذت بيده - وأعين الناس ترمقه - وغمزت يده غمزا، ثم أجلسته وقدمت الناس إلى بيعته وصحبته لأرهبه، وكل من ينكر بيعته ويقول: ما فعل على بن أبى طالب؟ فأقول: خلعها من عنقه وجعلها طاعه المسلمين قله خلايف عليهم فى اختيارهم، فصار جليس بيته، فبايعوا وهم كارهون، فلما فشت بيعته علمنا أن عليا يحمل فاطمه والحسن والحسين إلى دور المهاجرين والأنصار يذكرهم بيعته علينا فى أربعه مواطن، ويستنفرهم فيعدونه النصره ليلا ويقعدون عنه نهارا،

فأتيت داره مستيشرا لإخراجه منها، فقالت الأمه فضه - وقد قلت لها قولي لعلى: يخرج إلى بيعه أبى بكر فقد اجتمع عليه المسلمون فقالت - إن أمير المؤمنين (عليه السلام) مشغول، فقلت: خلى عنك هذا وقولي له يخرج وإلا دخلنا عليه وأخرجناه كرها، فخرجت فاطمه فوقفت من وراء الباب، فقالت: أيها الضالون المكذبون! ما ذا تقولون؟ وأى شىء تريدون؟. فقلت: يا فاطمه!. فقالت فاطمه: ما تشاء يا عمر؟!. فقلت: ما بال ابن عمك قد أوردك للجواب وجلس من وراء الحجاب؟. فقالت لى: طغيانك - يا شقى - أخرجنى وألمك الحجه، وكل ضال غوى. فقلت: دعى عنك الأباطيل وأساطير النساء وقولي لعلى يخرج. فقالت: لا- حب ولا- كرامه أبحزب الشيطان تخوفنى يا عمر؟! وكان حزب الشيطان ضعيفا. فقلت: إن لم يخرج جئت بالحطب الجزل وأضرمتها نارا على أهل هذا البيت وأحرق من فيه، أو يقاد على إلى البيعه، وأخذت سوط قنفذ فضربت وقلت لخالد بن الوليد: أنت ورجالنا هلموا فى جمع الحطب، فقلت: إنى مضرهما. فقالت: يا عدو الله وعدو رسوله وعدو أمير المؤمنين، فضربت فاطمه يديها من الباب تمنعنى من فتحه فرمته فتصعب على فضربت كفيها بالسوط فألمها، فسمعت لها زفيرا وبكاء، فكذت أن ألين وأنقلب عن الباب فذكرت أحقاد على وولوعه فى دماء صنائيد العرب، وكيد محمد وسحره، فركلت الباب وقد ألصقت أحشاءها بالباب تترسه، وسمعتها وقد صرخت صرخه حسبتها قد جعلت أعلى المدينه أسفلها، وقالت: يا أبتاه! يا رسول الله! هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك، آه يا فضه! إليك فخذينى فقد والله قتل ما فى أحشائى من حمل، وسمعتها تمخض وهى مستنده إلى الجدار، فدفعت الباب ودخلت فأقبلت إلى بوجه أغشى بصرى، فصفقت صفقه على خديها من ظاهر الخمار فانقطع قرطها وتناثرت إلى الأرض، وخرج على، فلما أحسست به أسرع إلى خارج الدار وقلت لخالد وقنفذ ومن معهما: نجوت من أمر عظيم. وفى روايه أخرى: قد جنيت جنايه عظيمه لا آمن على نفسى. وهذا على قد برز من البيت وما لى ولكم جميعا به طاقه. فخرج على وقد ضربت يديها إلى ناصيتها لتكشف عنها وتستغيث بالله العظيم ما نزل بها، فأسبل على عليها ملاءتها وقال لها: يا بنت رسول الله! إن الله بعث أباك (رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)، وإيم الله لئن كشفت عن ناصيتك سائله إلى ربك ليهلك هذا الخلق لأجبابك حتى لا يبقى على الأرض منهم بشرا، لأنك وأباك أعظم عند الله من نوح (عليه السلام) الذى غرق من أجله بالطفوان جميع من على وجه الأرض وتحت السماء إلا من كان فى السفينه، وأهلك قوم هود بتكذيبهم له، وأهلك عادا (بِرِيحٍ صَّارِصٍ)، وأنت وأبوك أعظم قدرا من هود، وعذب ثمود - وهى اثنا عشر ألفا - بعقر الناقه والفصيل، فكونى يا سيده النساء - رحمه على هذا الخلق المنكوس ولا تكونى عذابا، واشتد بها المخاض ودخلت البيت فأسقطت سقطا سماه على: محسنا، وجمعت جمعا كثيرا، لا مكاثره لعلى ولكن ليشد بهم قلبى وجئت - وهو محاصر - فاستخرجته من داره مكرها مغضوبا وسقته إلى البيعه سوقا، وإنى لأعلم علما يقينا لا- شك فيه لو اجتهدت أنا وجميع من على الأرض جميعا على قهره ما قهرناه، ولكن لهنات كانت فى نفسه أعلمها ولا أقولها، فلما انتهيت إلى سقيفه بنى ساعده قام أبو بكر ومن بحضرته يستهزون بعلى، فقال على: يا عمر! أتحب أن أعجل لك ما أخرته سواء عنك؟ فقلت: لا، يا أمير المؤمنين! فسمعنى والله خالد بن الوليد، فأسرع إلى أبى بكر، فقال له أبو بكر: ما لى ولعمر .. ثلاثا، والناس يسمعون، ولما دخل السقيفه صبا أبو بكر إليه، فقلت له: قد بايعت يا أبا الحسن! فانصرف، فأشهد ما بايعه ولا مد يده إليه، وكرهت أن أطالبه بالبيعه فيعجل لى ما أخره عنى، وود أبو بكر أنه لم ير عليا فى ذلك المكان جزعا وخوفا منه، ورجع على من السقيفه وسألنا عنه، فقالوا: مضى إلى قبر محمد فجلس إليه، فقمت أنا وأبو بكر إليه، وجئنا نسعى وأبو بكر يقول: ويلك يا عمر! ما الذى صنعت بفاطمه، هذا والله الخسران المبين، فقلت: إن أعظم ما عليك أنه ما بايعنا ولا أتق أن تتناقل المسلمون عنه. فقال: فما تصنع؟. فقلت: تظهر أنه قد بايعك عند قبر محمد، فأتيناه وقد جعل القبر قبله، مسندا كفه على تربته وحوله سلمان وأبو ذر والمقداد وعمار وحذيفه بن اليمان، فجلسنا بإزائه وأوعزت إلى أبى بكر أن يضع يده على مثل ما وضع على يده ويقربها من يده، ففعل ذلك وأخذت بيد أبى بكر لأمسحها على يده، وأقول قد بايع، فقبض على يده

فقلت أنا وأبو بكر موليا، وأنا أقول: جزى الله عليا خيرا فإنه لم يمنعك البيعه لما حضرت قبر رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فوثب من دون الجماعة أبو ذر جندب بن جنادة الغفاري وهو يصيح ويقول: والله - يا عدو الله - ما بايع على عتيقا، ولم يزل كلما لقينا قوما وأقبلنا على قوم نخبرهم ببيعته وأبو ذر يكذبنا، والله ما بايعنا في خلافه أبي بكر ولا في خلافتي ولا يبايع لمن بعدى ولا بايع من أصحابه اثنا عشر رجلا - لا لأبي بكر ولا لي، فمن فعل - يا معاويه - فعلى واستشار أحقاده السالفه غيري؟! وأما أنت وأبو بكر أبو سفیان وأخوك عتبه فأعرف ما كان منكم في تكذيب محمد (صلى الله عليه وآله) وكيدته، وإداره الدوائر بمكة وطلبته في جبل حرى لقتله، وتآلف الأَحزاب وجمعهم عليه، وركوب أبيك الجمل وقد قاد الأحزاب، وقول محمد: لعن الله الراكب والقائد والسائق، وكان أبو بكر الراكب وأخوك عتبه القائد وأنت السائق، ولم أنس أمك هندا وقد بذلت لوحشى ما بذلت حتى تكمن لحمزه الذى دعوه أسد الرحمن فى أرضه - وطعنه بالحربه، ففلق فؤاده وشق عنه وأخذ كبده فحملة إلى أمك، فزعم محمد بسحره أنه لما أدخلته فاها لتأكله صار جلمودا فلفظته من فيها، فسماها محمد وأصحابه: آكله الأكباد، وقولها فى شعرها لاعتداء محمد ومقاتليه: نحن بنات طارق كالدرد فى المخائق والمسك فى المفارق إن يقبلوا نعانق أو يدبروا نفارق فراق غير وامق ونسوتها فى الثياب الصفر المرثيه مبيديات وجوهن ومعاصمهن وءوسهن يحرضن على قتال محمد، إنكم لم تسلموا طوعا وإنما أسلمتم كرها يوم فتح مكة فجعلكم طلقاء، وجعل أخى زيدا وعقيلأ أخا على بن أبى طالب والعباس عمهم مثلهم، وكان من أبيك فى نفسه، فقال: والله يا ابن أبى كبشه! لأملأنها عليك خيلا ورجلا وأحول بينك وبين هذه الأعداء. فقال محمد: ويؤذن للناس أنه علم ما فى نفسه أو يكفى الله شرك يا أبا سفیان! وهو يرى الناس أن لا يعلوها أحد غيرى، وعلى ومن يليه من أهل بيته فبطل سحره وخاب سعيه، وعلاها أبو بكر وعلوتها بعده وأرجو أن تكونوا معاشر بنى أميه عيدان أطنابها، فمن ذلك قد وليتك وقلدتك إباحه ملكها وعرفتك فيها وخالفت قوله فيكم، وما أبالى من تأليف شعره ونثره، أنه قال: يوحى إلى منزل من ربي فى قوله: (وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فى الْقُرْآنِ) فزعم أنها أنتم يا بنى أميه، فبين عداوته حيث ملك كما لم يزل هاشم وبنوه أعداء بنى عبد شمس، وأنا - مع تذكيري إياك يا معاويه! وشرحى لك ما قد شرحت - ناصح لك ومشفق عليك من ضيق عطنك وحر ج صدرك، وقله حلمك، أن تعجل فيما وصيتك به ومكنتك منه من شريعته محمد (صلى الله عليه وآله) وأمته أن تبدى لهم مطالبته بطعن أو شماته بموت أو ردا عليه فيما أتى به، أو استصغارا لما أتى به فتكون من الهالكين، فتخفف ما رفعت وتهدم ما بنيت، واحذر كل الحذر حيث دخلت على محمد مسجده ومنبره وصدق محمدا فى كل ما أتى به وأورده ظاهرا، وأظهر التحرز والواقعه فى رعيتك، وأوسعهم حلما، وأعمهم بروائح العطايا، وعليك بإقامه الحدود فيهم وتضعيف الجنايه منهم لسببا [لسبب] محمد من مالك ورزقك ولا ترهم أنك تدع الله حقا ولا تنقض فرضا ولا تغير لمحمد سنه فتفسد علينا الأمه، بل خذهم من مأنهم، واقتلهم بأيديهم، وأبدهم بسيوفهم وتناولهم ولا تناجزهم، ولن لهم ولا تبخس عليهم، وافسح لهم فى مجلسك، وشرفهم فى مقعدك، وتوصل إلى قتلهم برئيسهم، وأظهر البشر والبشاشه بل اكظم غيظك واعف عنهم يحبوك ويطيعوك، فما آمن علينا وعليك ثوره على وشلبليه الحسن والحسين، فإن أمكنك فى عده من الأمه فبادر ولا تقنع بصغار الأمور، واقصد بعظيمها واحفظ وصيتى إليك وعهدى وأخفه ولا تبده، وامثل أمرى ونهى وانهض بطاعتي، وإياك والخلاف على، واسلك طريق أسلافك، واطلب بئارك، واقتص آثارهم، فقد أخرجت إليك بسرى وجهرى، وشفعت هذا بقولى: معاوى إن القوم جلت أمورهم بدعوه من عم البريه بالوترى صبوت إلى دين لهم فأرأبني فأبعد بدين قد قصمت به ظهري وإن أنس لا أنس الوليد وشبيهه وعتبه والعاص السريع لدى بدر وتحت شغاف القلب لدغ لفقدهم أبو حكم أعنى الضئيل من الفقرى أولئك فاطلب - يا معاوى - ثارهم بنصل سيوف الهند والأسل السمرى وصل برجال الشام فى معشرهم هم الأسد والباقون فى أكم الوعرى توسل إلى التخليط فى المله التى أتانا به الماضى المسموه بالسحرى وطالب بأحقاد مضت لك مظهرها

لعله دين عم كل بنى النضر فلست تنال الثار إلا بدينهم فتقتل بسيف القوم جيد بنى عمرى لهذا لقد وليتك الشام راجيا وأنت جدير أن تثول إلى صخرى قال: فلما قرأ عبد الله بن عمر هذا العهد، قام إلى يزيد فقبل رأسه، وقال: الحمد لله - يا أمير المؤمنين! - على قتلك الشارى ابن الشارى، والله ما أخرج أبى إلى بما أخرج إلى أيبك، والله لا رآنى أحد من رهط محمد بحيث يحب ويرضى، فأحسن جائزته وبره، وردة مكرما. فخرج عبد الله بن عمر من عنده ضاحكا، فقال له الناس: ما قال لك؟. قال: قولاً صادقاً لوددت أنى كنت مشاركته فيه، وسار راجعا إلى المدينة، وكان جوابه لمن يلقاه هذا الجواب. ويروى أنه أخرج يزيد لعنه الله إلى عبد الله بن عمر كتابا فيه عهد عثمان بن عفان فيه أغلظ من هذا وأدهى وأعظم من العهد الذى كتبه عمر لمعاويه، فلما قرأ عبد الله العهد الآخر قام فقبل رأس يزيد لعنه الله، وقال: الحمد لله على قتلك الشارى ابن الشارى، واعلم أن والدى عمر أخرج إلى من سره بمثل هذا الذى أخرجه إلى أيبك معاويه، ولا أرى أحدا من رهط محمد وأهله وشيعته بعد يومى هذا إلا غير منطو لهم على خير أبدا. فقال يزيد: أفيه شرح الخفا يا ابن عمر؟. والحمد لله وحده وصلى الله على محمد وآله، قال ابن عباس: أظهروا الإيمان وأسروا الكفر، فلما وجدوا عليه أعوانا أظهروه. (بحار الانوار، ج ٣٠/٢٨٧)

ابن عباس پس از این سخنان می گوید: آنها در ظاهر مسلمان شدند و کفر خود را پوشاندند و چون برای خود همدستانی پیدا کردند باطن خویش را آشکار و کفر خود را علنی نمودند.

افشاگری های عمرو بن عاص در اشعار خود برای معاویه

عمرو بن عاص بن وائل یکی از زیرکان شیطانی و دُهات پنچگانه عرب است و فتنه ها از او شروع می شود و به او باز می گردد! پدر او به نصّ قرآن مجید ابر نامیده شده و او و پدرش از سرزنش کنندگان و مستهزئین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، می باشند بلکه او شدیدترین آنهاست، مانند ابوجهل، و ابولهب، و

ص: ۱۸۰

- ۲۳- بشارت های مهدویّت، فارسی - عربی.
- ۲۴- در پناه قرآن.
- ۲۵- فتنه های آخر الزّمان، فارسی - عربی.
- ۲۶- راه بهشت.
- ۲۷- اخلاق و سیره محمّدی صلی الله علیه وآله.
- ۲۸- دفاع از مقام ولایت.
- ۲۹- حقوق برادران دینی، ترجمه مصادقه الإخوان (مرحوم صدوق).
- ۳۰- کشکول عجائب
- ۳۱- تفسیر اهل بیت علیهم السلام در هشت جلد
- ۳۲- حکومت های جهانی قبل از قیامت
- ۳۳- زندهای نمونه
- ۳۴- چهل حدیث
- ۳۵- جستجوی حقیقت
- ۳۶- راه نجات
- ۳۷- حلال و حرام
- ۳۸- حقیقت مظلوم
- ۳۹- اشعار مدح و مرثیه اهل البیت علیهم السلام

۲۳- بشارت های مهدویّت، فارسی - عربی.

۲۴- در پناه قرآن.

۲۵- فتنه های آخر الزّمان، فارسی - عربی.

۲۶- راه بهشت.

۲۷- اخلاق و سیره محمّدی صلی الله علیه وآله.

۲۸- دفاع از مقام ولایت.

۲۹- حقوق برادران دینی، ترجمه مصادقه الإخوان (مرحوم صدوق).

۳۰- کشکول عجائب

۳۱- تفسیر اهل بیت علیهم السلام در هشت جلد

۳۲- حکومت های جهانی قبل از قیامت

۳۳- زندهای نمونه

۳۴- چهل حدیث

۳۵- جستجوی حقیقت

۳۶- راه نجات

۳۷- حلال و حرام

۳۸- حقیقت مظلوم

۳۹- اشعار مدح و مرثیه اهل البیت علیهم السلام

ص: ۱۸۲

- ۲۳- بشارت های مهدویّت، فارسی - عربی.
- ۲۴- در پناه قرآن.
- ۲۵- فتنه های آخر الزّمان، فارسی - عربی.
- ۲۶- راه بهشت.
- ۲۷- اخلاق و سیره محمّدی صلی الله علیه وآله.
- ۲۸- دفاع از مقام ولایت.
- ۲۹- حقوق برادران دینی، ترجمه مصادقه الإخوان (مرحوم صدوق).
- ۳۰- کشکول عجائب
- ۳۱- تفسیر اهل بیت علیهم السلام در هشت جلد
- ۳۲- حکومت های جهانی قبل از قیامت
- ۳۳- زندهای نمونه
- ۳۴- چهل حدیث
- ۳۵- جستجوی حقیقت
- ۳۶- راه نجات
- ۳۷- حلال و حرام
- ۳۸- حقیقت مظلوم
- ۳۹- اشعار مدح و مرثیه اهل البیت علیهم السلام

- ۲۳- بشارت های مهدویّت، فارسی - عربی.
- ۲۴- در پناه قرآن.
- ۲۵- فتنه های آخر الزّمان، فارسی - عربی.
- ۲۶- راه بهشت.
- ۲۷- اخلاق و سیره محمّدی صلی الله علیه وآله.
- ۲۸- دفاع از مقام ولایت.
- ۲۹- حقوق برادران دینی، ترجمه مصادقه الإخوان (مرحوم صدوق).
- ۳۰- کشکول عجائب
- ۳۱- تفسیر اهل بیت علیهم السلام در هشت جلد
- ۳۲- حکومت های جهانی قبل از قیامت
- ۳۳- زندهای نمونه
- ۳۴- چهل حدیث
- ۳۵- جستجوی حقیقت
- ۳۶- راه نجات
- ۳۷- حلال و حرام
- ۳۸- حقیقت مظلوم
- ۳۹- اشعار مدح و مرثیه اهل البیت علیهم السلام

ابن عباس پس از این سخنان می گوید: آنها در ظاهر مسلمان شدند و کفر خود را پوشاندند و چون برای خود همدستانی پیدا کردند باطن خویش را آشکار و کفر خود را علنی نمودند.

افشاگری های عمرو بن عاص در اشعار خود برای معاویه

عمرو بن عاص بن وائل یکی از زیرکان شیطانی و دُهات پنچگانه عرب است و فتنه ها از او شروع می شود و به او باز می گردد! پدر او به نصّ قرآن مجید ابر نامیده شده و او و پدرش از سرزنش کنندگان و مستهزئین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، می باشند بلکه او شدیدترین آنهاست، مانند ابوجهل، و ابولهب، و

ص: ۱۸۵

عقبه بن ابی معیط، و آیه شریفه «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» شامل همه آنهاست، گرچه عاص بن وائل بیشتر مورد خواری قرار گرفته، بلکه مشهور بین اهل تفسیر این است که مقصود از آیه او می باشد.

اسحاقی در کتاب «لطف اخبار الدول» گوید: معاویه نامه ای به عمرو بن عاص نوشت که: «من چندین بار به تو نوشته ام که خراج و مالیات مصر را بفرستی و تو امتناع کرده ای و چیزی نفرستاده ای! برای آخرین بار به تو امر می کنم که خراج مصر را بفرستی والسلام.»

پس عمرو بن عاص به جای فرستادن خراج، قصیده معروف به قصیده ی جلجلیه را انشاء نمود و برای او فرستاد و ترجمه ی قصیده این است:

۱- ای معاویه، خود را به نادانی مزین و از طریق حق روی مگردان.

۲- آیا مکر و حيله مرا نسبت به اهل جلق فراموش کردی، وقتی که لباس زیور پوشیدیم؟

۳- در حالی که گروهی شتابان مانند گاوای که رم کرده باشد، به سوی تو آمدند؟!

۴- و فراموش کردی که به آنها گفتیم: «نماز بدون وجود تو پذیرفته نیست؟!

۵- و آنها چون برگشتند اعتنایی به نماز نکردند، و تو به طرف قسطل رهسپار شدی؟

۶- و آیا فراموش کردی که نسبت به امام حق، علی (علیه السلام) عصیان نمودی و با او به جنگ برخاستی، در حالی که در لشکر او شیرانی وجود داشتند؟

۷- و آیا فراموش کردی که گفتی: «چگونه به وسیله مردم شام که مانند گاوهای گنگ هستند، با اهل تقوی و خرد بجنگیم؟»

۸- و من گفتیم: «بلی ممکن است و به مردم شام گفتیم: معاویه از علی (علیه السلام) افضل است، پس باید با علی (علیه السلام) بجنگید.»!

۹- و لشکر تو به واسطه حرف من با علی (علیه السلام) جنگیدند، و من بودم که گفتیم: «این خونها به جای خونی است که از عثمان ریخته شد.»

۱۰- و من بودم که چون لشکر علی (علیه السلام) نزدیک تو شدند، حيله نمودم و گفتم: «قرآنها را بر نیزه ها بالا کنید (که لشکریان علی (علیه السلام) از جنگ با تو سست شوند!)»

۱۱- و من بودم که برای نجات لشکر تو به آنها گفتم: «چون با شیر میدان یعنی علی (علیه السلام) روبه رو شدید، عورت‌های خود را ظاهر کنید!»

۱۲- و (با این حيله ها) مردم ستمگر (و نادان) دست از ياری مشعل هدايت، علی (علیه السلام) کشیدند و او را از جنگ با تو بازداشتند!

۱۳- آیا صحبت های فریبکارانه مرا با ابوموسی اشعری در دومه الجندل فراموش کردی؟!

۱۴- که من با نرمی او را فریب دادم تا اینکه در من طمع نمود، در حالی که تیر من در گلوی او فرو رفته بود؟!

۱۵- و من در حلق او به ظاهر عسلی خنک ریختم، در حالی که آن را با حنظل تلخ مخلوط نموده بودم!

۱۶- و (با این حيله ها) لباس خلافت را از علی (علیه السلام) همانند بیرون کردن کفش از پا بیرون آوردم؛

۱۷- و آن لباس را بعد از ناامیدی به تو پوشاندم، مانند پوشاندن انگشت با انگشتر!

۱۸- و تو را بر منبر با شرافت (اسلام) بالا بردم، بدون اینکه برای آن تیر و یا شمشیری به کار برده شود؛

۱۹- در حالی که به خدا سوگند می دانستم که تو لیاقت و اهلیت آن را نداری!

۲۰- و من بودم که لشکر عراق را (به واسطه منافقینی که بین آنها بودند) بر باد دادم مانند بادی که از شمال به جنوب می وزد!

۲۱- و من بودم که نام تو را همانند الاغی که با محمل به اطراف ببرند، به شرق و غرب عالم بردم (و گفتم: که تو را به خوبی و علی را به زشتی یاد کنند)!

۲۲- و الان تو ای پسر زن جگرخوار که حق مرا نمی شناسی، این بزرگترین مصیبت من می باشد.

۲۳- و اگر کمک های من نبود، کسی از تو پیروی نمی کرد و اگر وجود من نبود، هرگز تو را نمی پذیرفتند؛

۲۴- و اگر من نبودم، تو باید مانند زنها گوشه خانه می نشستی! (یعنی تو با حيله های من بر مردم حکومت می کنی)

۲۵- ما از جهالت خود، تو را بر علی (علیه السلام) مقدم داشتیم، با آنکه او در مقام و منزلت، از تو افضل و بالاتر بود!

۲۶- و چون تو را بالا بردیم و بر مردم مسلط کردیم، خود را (در دنیا و آخرت) به پست ترین مرتبه رساندیم!

۲۷- و چه وصیت ها و سفارش های فراوانی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به علی (علیه السلام) شنیدیم!؟

۲۸- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیر خم مردم را نگه داشت و بر بالای منبر، تبلیغ رسالت خود را نسبت به ولایت علی (علیه السلام) انجام داد؛

۲۹- در حالی که دست علی (علیه السلام) را گرفته بود و به امر خدای عزیز و بلند مرتبه، با صدای بلند می فرمود:

۳۰- «آیا من از جان و مال شما سزاوارتر نیستم؟» و مردم در پاسخ او گفتند: «بلی چنین است. شما صاحب اختیار ما هستی!»

۳۱- پس علی را از طرف خداوند خلیفه خود و امیر مؤمنان معرفی نمود!

۳۲- و فرمود: «هر که من مولای او هستم، علی نیز مولا و ولی اوست و او نیکو مولایی است (برای شما)

۳۳- (و سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدایا دوست بدار دوستان علی را و دشمن بدار دشمنان او را؛

۳۴- (و به مردم فرمود) عهد خود را نسبت به عترت و اهل بیت من نشکنید، که هر کسی چنین کند در قیامت به من نخواهد رسید.

۳۵- به یاد داری ای معاویه که شیخ تو ابوبکر و عمر چون سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را شنیدند، به علی تبریک گفتند!؟

۳۶- (و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها فرمود: علی (علیه السلام) ولی شماست و جایگاه او بین شما همانند جایگاه من است!

- ۳۷- براستی ما با کاری که درباره علی (علیه السلام) انجام دادیم، خود را در پایین ترین محل دوزخ قرار دادیم؛
- ۳۸- و هرگز خون عثمان (که به بهانه آن با علی جنگیدیم) ما را در قیامت از خواری و کیفر خدا نجات نخواهد داد!
- ۳۹- و حَقّاً فردای قیامت علی (علیه السلام) دشمن ما خواهد بود، و او در پیشگاه خدا و رسول او عزیز است.
- ۴۰- و علی در قیامت از ما- که از طریق حق جدا شدیم- انتقام خواهد گرفت و حساب کارهای ما به دست اوست.
- ۴۱- ای معاویه در روز قیامت که پرده از کار ما برداشته شود، عذری برای ما نباشد و عذاب و کیفر برای من و تو حتمی خواهد بود .
- ۴۲- ای پسر هند، آیا بهشت را به ریاست دنیا فروختی و به پیمانی که با من بستنی وفا نکردی؟!
- ۴۳- تو آخرت و پاداش نیک خدا را به بهره ناچیزی از دنیا فروختی!
- ۴۴- تا اینکه قدرت و سلطنت بر مردم را به دست آوردی و این امتحان خداوند است که هر روزی قدرت را به دست هر که بخواهد می دهد.
- ۴۵- ای معاویه مثل این که «لیله الهمیر» آن شب سخت جنگ صفین را فراموش کرده ای!
- ۴۶- در آن شب تو از ترس نزدیک شدن علی و شجاعت او، مانند شتر مرغ، به خود می لرزیدی و خود را نجس کرده بودی!
- ۴۷- و علی (علیه السلام) چون لشکر گمراه تو را از بین برد، مانند شیری خروشان به طرف تو آمد!
- ۴۸- در آن وقت کار برای تو سخت شد و جان تو به لب آمد و دنیای پهناور برای تو تنگ گردید!
- ۴۹- (به یاد داری که به من) می گفتی: «ای عمرو، چاره ای بیندیش در مقابل این مرد شجاعی که مانند شیر به ما روی آورده»!!

۵۰- و به من می گفستی که هر حيله تازه ای داری به کار گیر که دل من در عسقل (عسقل مخفف عسقلان است که از شهرهای زیبای شام شمرده می شود و آن را عروس شام گویند و ظاهر این است که معاویه در آنجا معشوقه ای داشته است) می باشد!

۵۱- و (در وقت گرفتاری) به من گفستی: «اگر علی (علیه السلام) را از من دور کنی) تا زنده هستم حکومت را بین خود و تو تقسیم می کنم و چنین نکردی.

۵۲- پس من با شتاب مقابل علی (علیه السلام) رفتم و برای نجات خود کشف عورت نمودم.

۵۳- و علی (علیه السلام) روی خود را از من پوشاند و حیا نمود و من نجات یافتم، در حالی که ترس تو قابل توصیف نبود.

۵۴- و تو در آن وقت از ترس شمشیر علی (علیه السلام) زمین گیر شده بودی!

۵۵- و چون باز قدرت خویش را به دست آوردی و بر مسند حکومت نشستی؛

۵۶- به اندازه کوهها به دیگران عطا و احسان کردی و به من به اندازه خردلی عطا نکردی!

۵۷- تا این که مصر را به عبدالملک مروان بخشیدی و از گمراهی خود بازنگشتی.

۵۸- من به تو می گویم: اگر هنوز طمع گرفتن حکومت مصر را داری، بدان که «مرغ از قفس پریده» و تو را به آن راهی نیست!

۵۹- و اگر برای گرفتن مصر از دست من صرفنظر نمی کنی، من خود را برای جنگ با تو آماده کرده ام.

۶۰- من با اسبهای نیکو و هوشیار و شمشیرهای آماده و پشتهای قوی برای جنگ با تو آماده هستم.

۶۱- من پرده غرور تو را پاره و تو را مانند زن بچه مرده ای از خواب بیدار خواهم کرد.

۶۲- براستی تو را چه به دعوی خلافت و امیرالمؤمنین بودن! تو هرگز قابلیت آن را نداری!

۶۳- تو را در خلافت کمترین حقی نیست، چنان که اجداد تو نیز قابلیت آن را نداشتند.

۶۴- من اگر بخواهم نسبت بین تو و علی (علیه السلام) را بیان کنم باید بگویم: علی (علیه السلام) شمشیر است و تو داسی!

۶۵- (و من می گویم) چه نسبتی بین ریگها و ستارگان آسمان هست؟ و چه نسبتی بین علی (علیه السلام) و معاویه هست؟!

۶۶- ای معاویه، اگر چه تو با این خلافت و حکومت به آرزوی خود رسیدی، ولی بار سنگینی از گناه بر دوش من افتاد! و «علق الجلجل» .

(این ضرب المثل است برای کسیکه فتنه و یا فساد را به پا نموده و به سبب آن خون هایی ریخته شده است) (۱). اینک دریا ورقی به اشعار عمرو بن عاص لعنه الله بنگرید.

ص: ۱۹۱

۱- ۱- مع-اوی-ه-الح-ال لا تجهل وع-ن-سب-ل-الح-ق لا تعدل ۲- نسیت احتی-الی-ف-ی-جل-ق-ع-لی-أه-لها-یوم-لبس-الحلی؟ ۳- وقد أقبل-وا-زم-را-یه-رعون-مهالیع-کالب-قر-الج-ف-ل-۴- وقولی لهم: إن فرض الص-لاه-بغ-یر-وج-ودک-ل-م-ت-قب-ل-۵- ف-ولوا-ول-م-یع-بأوا-بالصلاه-ورم-ت-ال-ن-فار-إل-ی-القسطل ۶- ولما ع-صیت-إم-ام-اله-دی-وفی-ج-یشه-ک-ل-م-ست-فحل-۷- أبا-الب-قر-الب-کم-أه-ل-الشأم-لأهل-الت-قی-والح-جی-أبتلی؟ ۸- فق-لت: نع-م، ق-م-فإنی-أری-ق-ت-ال-المف-ضبل-بالأف-ضل-۹- فبی-ح-اربوا-سید-الأوص-یاء-بقولی: دم-ط-ل-م-ن-نعثل ۱۰- وک-دت-لهم-أن-أق-اموا-الرماح-علیها-المصاحف-ف-ی-ال-قسطل ۱۱- وع-لمتهم-کش-ف-سوات-هم-لرد-الغ-ضنف-ره-الم-ق-ب-ل-۱۲- ف-قام-البغ-اه-ع-لی-ح-یدر-وکفوا-عن-المشع-ل-الم-صطلی ۱۳- نسیت-مع-اوره-الأش-ع-ری-ونحن-ع-لی-دومه-الج-ن-دل؟ ۱۴- ألی-ن-فیط-مع-ف-ی-ج-انبی-وسهمی-ق-د-خ-اض-فی-المقتل ۱۵- وألقته-عسلا-باردا-و-أمزجت-ذلك-بالحنظل ۱۶- خلع-ت-الخ-لافه-من-ح-یدر-کخ-لع-نع-ال-م-ن-الأرج-ل-۱۷- وألبسته-ا-فیک-بع-د-الأی-اس-ک-لبس-الخ-وات-یم-بالأنم-ل-۱۸- ورقی-تک-المن-بر-المشمخ-ر-بلا-ح-د-سی-ف-ولا-م-نص-ل-۱۹- ولول-م-تک-ن-أن-ت-من-أهله-ورب-المق-ام-ول-م-ت-کمل ۲۰- وسیرت-جیش-نف-اق-الع-راق-کسیر-الج-ن-وب-مع-الشأم ۲۱- وس-یرت-ذک-رک-فی-الخافین-ک-سیر-الج-میر-م-ع-المحمل ۲۲- وجهل-ک-ب-ی-یابن-آکله-الکبود-لأع-ظ-م-م-ا-ب-ت-ل-ی-۲۳- ف-لولام-وازرتی-ل-م-ت-طع-ول-ولا-وج-ودی-ل-م-ت-ق-بل-۲۴- ول-ولای-ک-نت-کمث-ل-النساء-تع-اف-الخ-روج-م-ن-المنزل ۲۵- نص-رناک-م-ن-جهلنا-یابن-هند-ع-لی-الن-بأ-الأع-ظم-الأفضل ۲۶- وح-یث-رفع-ناک-فوق-الرؤوس-ن-زلنا-إل-ی-أسف-ل-الأس-فل ۲۷- وک-م-ق-د-سمعنا-من-المصطفی-وصای-ا-مخ-صصه-ف-ی-علی؟ ۲۸- وف-ی-ی-وم "خم" رقی-منبرای-بلغ-وال-رکب-ل-م-ی-رح-ل-۲۹- وفی-ک-فه-کف-ه-مع-ل-ن-ای-نادی-ب-أمر-الع-زیز-الع-لی ۳۰- ألسنت-بکم-منک-م-ف-ی-النفوس-ب-أولی؟ ف-قالوا: بلی-فافعل ۳۱- فأنحله-إم-ره-الم-ؤمن-ی-ن-من-الله-مستخ-ل-ف-المنح-ل-۳۲- وق-ال: ف-من-کن-ت-مولی-له-فه-ذال-ه-ال-یوم-نع-م-ال-ولی ۳۳- ف-وال-موالی-ه-ی-ا-ذا-الجلال-وع-اد-مع-ادی-أخ-الم-رس-ل-۳۴- ولا-تن-ق-ضوا-العهد-من-عترتی-ف-ق-اطعمهم-ب-ی-ل-م-ی-وصل ۳۵- فبغ-بغ-شی-خ-ک-لم-أ-رأی-ع-ری-ع-ق-د-ح-یدر-لم-تحلل ۳۶- ف-قال: ول-یکم-فاحف-ظ-وه-ف-مدخ-له-ف-یکم-م-دخ-لی ۳۷- وإن-ا-وم-ا-کان-من-فع-ل-نا-ل-فی-النار-ف-ی-الدرك-الأسفل ۳۸- وم-ا-دم-ع-ثمان-من-ج-ل-نا-م-ن-الله-ف-ی-الموقف-المخجل ۳۹- وإن-ع-لیاغ-دا

خ-صم-نا-ويع-ت-زب-الله-والمرس-ل-٤٠-يح-اسبنا-ع-ن-أم-ور-جرت-ونح-ن-ع-ن-الح-ق-في-معزل-٤١-فما-ع-ذرنا-يوما
 كشف-الغطا؟-لك-الوى-ل-من-ه-غ-دا-ث-م-لى-٤٢-إلا-ى-أ-بن-ه-ند-أبع-ت-الجنان-بع-ه-د-ع-ه-دت-ولم-توف-لى-٤٣-
 وأخ-سرت-أخ-راك-كيما-تنال-ى-سير-الخط-ام-م-ن-الأج-زل-٤٤-وأصبح-ت-بالناس-حتى-استقام-لك-الم-لك-م-ن-م-لك
 مح-ول-٤٥-كأنك-أنس-يت-لى-ل-اله-رى-ر-بصفين-م-ع-ه-وله-المه-ول-٤٦-وقد-ب-ت-ت-ذرق-ذرق-الذ-ع-ام-ح-
 ذارا-م-ن-البط-ل-المق-ب-ل-٤٧-وح-ين-أزاح-ج-يوش-الض-لال-واف-اك-ك-الأسد-الم-ب-س-ل-٤٨-وق-د-ضا-ق
 من-ك-عليك-الخناق-وص-ار-ب-ك-الرحب-كالفلفل-٤٩-وق-ولك: يا-عمرو؟ أين-المفر-م-ن-الف-ارس-القسور-المسبل؟
 ٥٠-عسى-حيل-ه-من-ك-ع-ن-ثنيه-ف-إن-ف-ؤدادى-ف-ى-ع-سع-ل-٥١-وش-اطرت-نى-كلما-يست-ق-يم-م-ن-الملك
 ده-رك-ل-م-ى-كمل-٥٢-فقت-ع-لى-عجلتى-راف-ع-ا-وأك-شف-ع-ن-سوأتى-أذى-ل-ى-٥٣-فست-ر-ع-ن-وجهه
 وان-ث-نى-ح-يأء-وروع-ك-ل-م-ى-ع-ق-ل-٥٤-وأن-ت-لخ-وفك-م-ن-ب-أسه-ه-ناك-م-لأيت-م-ن-الأف-كل-٥٥-
 ولم-أ-مل-كت-حم-اه-الأ-ن-ام-ون-ال-ت-ع-ص-اك-ى-د-الأول-٥٦-منح-ت-لغ-يرى-وزن-الج-بال-ول-م-ت-ع-طنى-زن-ه
 ال-خ-ردل-٥٧-وأن-حلت-مصر-لعبد-الملك-وأن-ت-ع-ن-لغ-ى-ل-م-ت-ع-دل-٥٨-وإن-كنت-ت-ط-مع-فيها-ف-قد-تخ-لى
 ال-قطا-م-ن-ى-د-الأج-دل-٥٩-وإن-لم-تسام-ح-إل-ى-رده-أ-ف-إن-ى-لح-وبكم-مص-ط-ل-ى-٦٠-بخ-يل-ج-ياد-وش-م
 الآن-وف-وب-ال-م-ره-فات-وب-ال-ذب-ل-٦١-وأكش-ف-ع-نك-حجاب-الغرور-وأيق-ظ-ن-أى-م-ه-الأث-ك-ل-٦٢-
 فرإنك-م-ن-إم-ره-الم-ؤمنين-ودع-وى-الخ-لافه-ف-ى-مع-زل-٦٣-وم-ال-ك-ف-يه-أ-ولا-ذره-ولا-ل-ج-دودك-ب-الأول
 ٦٤-ف-إن-ك-ان-بينكما-ن-س-ب-ه-ف-أين-الح-سام-م-ن-المنج-ل-؟ ٦٥-وأى-ن-الحصا-من-نجوم-السما؟-وأى-ن-مع-
 اويه-م-ن-ع-ل-ى-؟ ٦٦-ف-إن-ك-نت-فى-ها-بلغت-المنى-ف-فى-ع-نقى-ع-لق-الجلجل-الغدیر-ج-٢/١١٤/١١٨ رواها عن
 الإسحاقى فى أخبار الدول، ص ٤١. ورواها العلامة المجلسى فى البحار

و چون این اشعار به دست معاویه رسید، از آن پس متعزّض عمروبن عاص نشد.

مؤلف گوید: چون این اشعار حقایقی از فضایل و مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پلیدی و شیطنت معاویه و عمروبن عاص را در برداشت، ما همه آن ها را ذکر نمودیم تا برای دوستان معاویه و عمروبن عاص حجت و برای دوستان اهل بیت (علیهم السلام) بیانی روشن از حقایق تاریخ و مظلومیت علی (علیه السلام) باشد.

تَمَّتْ بِحَمْدِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ وَفَضْلِهِ وَكَرَمِهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

ص: ۱۹۲

و چون این اشعار به دست معاویه رسید، از آن پس متعزّض عمروبن عاص نشد.

مؤلف گوید: چون این اشعار حقایقی از فضایل و مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پلیدی و شیطنت معاویه و عمروبن عاص را در برداشت، ما همه آن ها را ذکر نمودیم تا برای دوستان معاویه و عمروبن عاص حجت و برای دوستان اهل بیت (علیهم السلام) بیانی روشن از حقایق تاریخ و مظلومیت علی (علیه السلام) باشد.

تَمَّتْ بِحَمْدِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ وَفَضْلِهِ وَكَرَمِهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

ص: ۱۹۳

- ۱- الحجّ و الزّیاره، عربی.
- ۲- آداب حجّ و زیارت حرمین شریفین، فارسی.
- ۳- میزان الحقّ، فارسی - عربی.
- ۴- آیات الفضائل یا فضائل علی علیه السلام در قرآن، عربی - فارسی.
- ۵- دوله المهدی علیه السلام یا حکومت امام زمان عجل الله فرجه الشریف، فارسی - عربی.
- ۶- اسوه النساء، بانوی نمونه عالم، فارسی - عربی.
- ۷- امام الشهداء و سالار شهیدان، فارسی - عربی.
- ۸- انتظار مهدی علیه السلام و نشانه های ظهور، فارسی - عربی.
- ۹- شهید خراسان و پناه شیعیان، فارسی - عربی.
- ۱۰- عاشقان کربلا، زیارات عتبات عالیات عراق.
- ۱۱- آیین همسراری و آداب زندگی در اسلام، فارسی - عربی.
- ۱۲- بشارت های معصومین علیهم السلام، فارسی - عربی.
- ۱۳- مژده های رحمت در قرآن همراه خطبه غدیر، فارسی - عربی.
- ۱۴- محرمات اسلام، فارسی - عربی.
- ۱۵- ماه های رحمت، ترجمه کتاب «فضائل الأشهر الثلاثة» مرحوم صدوق، فارسی - عربی.
- ۱۶- امام صادق علیه السلام، ترجمه کتاب «الإمام الصادق علیه السلام» از مرحوم علامه مظفر، فارسی.
- ۱۷- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله، ترجمه کتاب «مناقب آل ابی طالب علیه السلام» تألیف علامه ابن شهر آشوب.
- ۱۸- واجبات اسلام، فارسی و عربی.
- ۱۹- پیام های قرآنی (یکصد و ده پیام نورانی قرآن)

۲۰- رهبران معصوم عليهم السلام.

۲۱- راه خداشناسی.

۲۲- خطبه غدیر با ترجمه فارسی.

ص: ۱۹۴

- ۲۳- بشارت های مهدویّت، فارسی - عربی.
- ۲۴- در پناه قرآن.
- ۲۵- فتنه های آخر الزّمان، فارسی - عربی.
- ۲۶- راه بهشت.
- ۲۷- اخلاق و سیره محمّدی صلی الله علیه وآله.
- ۲۸- دفاع از مقام ولایت.
- ۲۹- حقوق برادران دینی، ترجمه مصادقه الإخوان (مرحوم صدوق).
- ۳۰- کشکول عجائب
- ۳۱- تفسیر اهل بیت علیهم السلام در هشت جلد
- ۳۲- حکومت های جهانی قبل از قیامت
- ۳۳- زندهای نمونه
- ۳۴- چهل حدیث
- ۳۵- جستجوی حقیقت
- ۳۶- راه نجات
- ۳۷- حلال و حرام
- ۳۸- حقیقت مظلوم
- ۳۹- اشعار مدح و مرثیه اهل البیت علیهم السلام

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

